منشآت میرزا
وحید

١٢٠٢

T. C.
MİLLİ EĞİTİM BAKANLIĞI
RAGIP PAŞA KÜTÜPHANELİĞİ
MÜDÜRLÜĞÜ
Sayı: 1044

حسبی الله وحده
من الکتب التی وقفها الفقیر
الی الله ربه ذی المواهب
محمد المدعو بین الصدور براغب
وقفی عبده
١١٧٥

١٢١١

ط
١٥

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش خالقی را سزاست که زبان محمدت سگال را از کلمات رنگین کسوت طاوسی در بر
کرده که در ریاض حدایق سخن سرایی بال فصاحت گشاید و دل معرفت سرشت را
بمصقل قدرت جلای آئینه گیتی نما داده که شاهد رضا و تسلیم درین مرآت الهی
جلوه ظهور نماید بساط احتیاج مکان زاد بدست بی نیازی درهم پیچیده و فلک
کرسی را از اطلس غاشیه بر روی کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب
طنابهای نورق کشیده که بیک نگاه شوخ چشمان از آن در نگذرد کواکب سیارش
ریگ روان بادیه جاه و جلال و صحایف لیالی و ایامش یکورق از دیوان عظمت
و اجلال **نظم** زهی جاه و زهی شان و زهی فر ٭ تعالی شانه الله اکبر ٭
زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس نارسا چون ماهی

[illegible]

دردام مانده دلهای تجرد منشان لامکان سیر را چون دانه درین دام افتانده
چمن برای الفتش یاقوت را از آب و آتش کسوت گل رعنا پوشیده خاصیت
مشغولی ذکرش زبان سوسن را بر سر تاج اعتبار نموده خواب بلبل را
از دیده بیدار شوق تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدایع
قدرت از سبزه و آب بیداری و خواب را درهم آمیخته دست قدرتش از سرو
فاخته تیغ عاشق نوازی کشیده و شحنه عدالت کیش مروتش مکافات صبر
عندلیبان جیب گلهای چمن بهم دریده **بیت** ساخته از لطف بی خاکیان ٭
جا رحد با غنچه کن و کان ٭ گشته ام این باغ را از رنگ و بو ٭ یک گل رعنات
بدین رنگ و بو ٭ چون قدمش بست به محمل در اینا ٭ اول ز و مانده لعبتکها
یکورق از دفتر اورنگ کار ٭ یک گل خود روست باغش بهار ٭ کوه چو خط
بر سر فرمان نهاد ٭ از رگ کانش کمر لعل داد ٭ گل بر فراز منبر شاخ از شمیم
عبیرآگین بطیب خلق او لب گشوده مهر آسمان مانند طلبکاران ماه نو از پشت بام
گردون جمال جهان آرای او را بمردم نموده خواب را عینک دورنمای بیدار
دلان ساخته که آن جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم را توانند دید و ازین گلستان
نمودی بود گلهای اعتباری توانند چید شادروان گل لبد انسان از استخوان تن

استخوان و طناب نفس بر افراشته و از مرایای تجلیات ظهور نقاب حجاب بر جبین چهره
جهان آرا داشته یکی از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت خاکستر نشین
میسازد و دیگری را مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار می اندازد درینحال اگر
خامه قاصر بیان با زبان چوبین در معرض مدیح نگاری در آید عیوب پوشیده
خود را بانگشت بمردم نموده باشد و زنگار عیب پوشی را ازین آینه نقص بمصقل
سعی زدوده بدرگاه عظمت که مرآت حقیقت نمای اشیاست از نفایس محمدت
چه تحفه برم که چون نگاه از آینه باز مین بر دنشود **نظم** ای حسرت صفات تو بند زبان ما
انگشت حیرتست زبان در دهان ما : با شوق چه سازم که با آنکه چون حباب زبانم را
آب کرده باز م سرگشته بحر شگرف این آرزو میسازد **نظم** در زبانم وصف او
چون بوی گل در برگ گل : میتوان از من شنیدن نام جانان بی سخن : زهی و
لینعمت حقیقی که پیوسته از روز و شب سفره الوان گسترانیده و قسمت دور
و نزدیک را از مایده احسان بیک نسبت رسانیده خاکرا در حجله خانه رحمت
طینت آدم بیدی اربعین صباحا مظهر غرایب اسرار و بدایع آثار گردانیده
از پایه مذلت و خاکساری باوج سعادت و صاحب اعتباری رسانیده اجزا
پریشان اغبار بر فرسوده را از ابر رحمت شیرازه جمعیت بست و باشاره

انگشت قلم صنع اوراق حواس را دریکدیگر پیوست آن طفل چهل روزه را که دست
پرورید قدرت او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاد و جامه قبای
خلافت عظمی از عناصر اربعه در روی پوشیده زلال نبوت و رسالت را که پیش ازین
ینبوع حکمت الهی بجوش آمده بود در جداول عروق و اعصاب انبیاء مرسلین جاری
ساخت و چون نبوت جریان این زلال حیوان در گلزار وجود انسان بدیار
غریب الازهار بنی هاشم رسید شعب مختلفه آنش در هم پیوسته صورت وحدت
پذیرفت و از حوضه قلب مطهر مطلبی سر بر آورده و این حوض سرشار از دو جانب
بیک محیط یعنی وجود گرامی روشنی بخش دیده باریک بین دیده ادراک ما صدق
معنی لولاک لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح ابواب
مسدوده قلاع سبع شداد طایر بلند پرواز سدرة المنتهی بالادستی خمیر مایه
سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب وجودش پیش از دمیدن صبح ایجاد
و تکوین در طلوع شریعت مقدسه اش سرچشمه انهار متنوعه اصول و فروع
شب معراجش را مانند خسروان از صبح علم آفتاب پیکر بر سر و از نجوم
درخشان درع گوهر نگار فتح و فیروزی در بر گرفتار آن تنگنای حوادث را
بوسعت آباد خلق خوشش دلیل در سفر لامکان خیال هستیش باز مانده

ازجناح جبرائیل نظم آنکه چو نمه دید رخسار جهان آرای او :: گشت اول در تماشای
ید بیضای او :: چشم بنت ماه کردار که در دنقد فروغ خورشید جهان افروز است
باشارت انگشت عدالت آیین جهان رسانیده که هنوز رنگ جهانبخش از جبین
مهر نیر دلسیمه فرقان عرفان و یقین ثمر میش رس بوستان کنت نبیا و آدم
بین الماء والطین بخطاب شورانگیز انا املح نمکپاش مایده امتیاز
نتیجه صغری و کبری انجام و آغاز شعر محمد صیقل مرآت بینش :: نظر برای
چشم آفرینش :: صلوات الله و سلامه علیه سرلوح مجموعه ولایت و امامت نقد
کامل عیار گنجینه شجاعت و شهامت تکیه تاز مضمار فسیح الفضاء لافتی
خلوت نشین بیت المعموره انا مدینة العلم و علی بابها گوهر خصم تیغ افکنی
وعدو گدازی شمع فروغ لگن مجلس افروزی و بزم طرازی قیمتی گوهر
دریای بی منتهی وجود عالم خیابای اسرار وجود آزاده سرو چمن انت
منی بمنزلة هرون من موسی سدرة المنتهی خلد برین اجتبا و ارتضا گزینه
ید الله فوق ایدیهم را تفسیر شهریار بی سهیم ملک نبوت را مشیر و وزیر
دهقان مزارع آمال خلایق منظور انظار الطاف خالق ضرغام آجام
فتح و ظفر ینبوع زلال وجود دستگیر و شیر بادی گم گشتگان سبل

مصلحت سنج دقایق صلح کل اسد الله الغالب غالب کل غالب مظهر العجایب
و مظهر الغرائب بیت علی آنکه یزدان علیم وبست :: دو عالم دو کف کریم
وبست :: و اولاد اطهار او علیهم الصلوة من الملک الغفار بفحوای مضمون
صدق مشحون انا و علی من نور واحد متصل گردیده و ریاض ایمان اصناف
امم و کافه بنی آدم ازین ها معین سرسبز و ریان شد امید که این گم گشته
تیه بیحاصلی و اسیر سلسله پا در گلی را نیز ازین سلسبیل فیضی و ازین چشمه سار
غیضی نصیب گرداد بمحمد و آله الطیبین الطاهرین اما بعد بر مرآت خاطر
مشتاقان جداول ها ریک بینی و رصد بندان فلک معنی آفرینی که بتوسط مصاقل
انوار تجلیات شایسته قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و مطبع میگرداند
که چون بمقتضای سلسله آفرینش افراد کاینات را از ذره تا خورشید دست
احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر مشید و مستحکم است برهان این حال
و مبین این مقال آنکه چشمهای صغیر را میل توسل با نهار عظیمه و رودهای
بزرگ را هوس وصول محیط پیوسته در کشاکش بیقراری دارد چمن آرای
این نزهت آباد داغی سیلی خور امواج بحر طوفانی بیم و امید محمد طاهر وحید
پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان دولت صاحب شوکتی تشبث نماید ::

مؤلف کتاب

که همت مغرور رخاک رو به آستانش را کحل الجواهر دیده اعتبار و بندگی جاه گیرانش را
سرمایه افتخار داشته سالک مسالک آباء و امتناع تواند شد همانا در هنگام
سکالش ابتهام دیده بخت بیدار و اختر در کذار بود که دعا را اجابت
در آغوش و نهال طالع اثمار حصول مطلب را بر دوش کشید و اعلیحضرت
خدیو زمان فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان گوهر بحر دقیقه یابی و اکاتربی
درة التاج سلطنت و پادشاهی همای اوج سعادت آسمان بلندی عارج معارج
برتری و ارجمندی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال بهره مند حدیقه
دولت بمنتهی آبروی گوهر مردی و مروت گوهر شمشیر آبدار شجاعت نور
دیده بینایی قوت بازوی توانایی معلم درس خانان علوم و آداب طرز دانی
حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی کبرایی دست ظفر و نصرت روشنایی
دیده فتح و فرصت شعشعه خورشید جهانگشایی پیرایه عرایس دادبخشی و ملک
آرایی یکی از مجبوسان زنجیر عدالتش شهرت نوشیروانی کمترین شیوه
خاکراهش همکاری سلیمانی برتری از کمترین پایه قدر بلندش سروری و آیین
پایه معراج قدر ارجمندش معلمی فطرت ذاتی سواد خوان صحایف غیب
و شهود گنج کاوی اندیشه عالم خبایای اسرار وجود عینک دورنمای

ضمیرش آیینه کان اقلیم هستی رامیش از وصول شهر امکان در راه دیده فطانت
گوش بر آوازش صدای طفلان حوادث را در شیمه عدم شنیده مکان من
غیبش مرایای تجلیات ظهور اسرار پوشیده اش بزم آرای محفل حضور
گوهر صدف ولایت مرشد مناهج هدایت برگزیده دادار آسمان و زمین
حاکم مطلق العنان وسعت آباد ماء و طین مفخر تاج و دیهیم صاحب طبع رسا
و عقل سلیم قوت بال طایر بلند پرواز فتح ربع مسکون سایه رحمت خالق
همچون دم جان بخش مسیح روح پروری ید بیضای موسی اعجاز گستری
بساط شطرنج گردون را شاه فرزین هنر لوای عظمت را آیه فتح و ظفر مجمع البحرین
شجاعت و کرم مظهر السعادتین ناز و نعم خردسال بزرگ فطرت درویش
پرور والانیت نفس صبح صادق آگاهی حیات جاویدان قالب پادشاهی
ناشر الویه سعادتمندی عارج معارج پایه بلندی ملکی و سایه بیمثالی سایه
پرور عنایت لایزالی سویدای دل مقبلی آبروی مرآت روشندلی سحاب
گوهر پاشش همت موجه دریای جرأت اعتدال بخش مزاج ایام مدار گردش
افلاک تیز کرد خوشخرام حامل کوکب عدالت طرازی مایل شیوه دادرسی
و مظلوم نوازی شهپر شاهین تیز بال خصم اندازی صدای کوس بلند آوازه

سرافرازی ورع متین مذهب و ملت رمح مصقول دین و دولت شیرازه قلوب آفت
پریشان شاه بیت صحیفه سفینه امکان بیت نبود اگر بند کمش در نظر :: فاخته بیرون
کند از طوق سر :: دیده خورشید نگهبان اوست :: گل چمن غالیه گردان اوست ::
آنکه کند حرف سخاوتش رقم :: روید ش از پنجه چو ناخن درم :: گیرد اگر زیر لوایش
قرار :: سایه ز خورشید نجوید فرار :: حفظش اگر عود بر آتش نهد :: دود چو زنجیر
ز هم نگسلد :: بسکه بود عارض او نور فام :: پای بهر جا که نهد در خرام :: از پئی
نظاره جان در بدن :: عینک از آن خاک توان ساختن :: عدل وی ار بسکه
کند بازخواست :: نسبت هم جنسی ظالم خطاست :: گر شکند شیشه بصحن چمن ::
رنگ پرد از رخ سنگ یمن :: سنگ که گرمی نبود در گلش :: شیشه شود بسکه گدازد
دلش :: عالم اسرار سفید و سیاه :: شاه فلک مرتبه عباس شاه :: که به پیشوایی
اندیشه و استادی فطرت عالم اشتهار برافراشته اند قامت قابلیت دستور
العمل آداب و ارکان قافله سالار سالکان انتخاب مجموعه آفاق و
الانفس جالس مسند اجتبا و ارتضا از روی استحقاق دانای علوم کمون
و ظهور واقف دقایق ظلمت و نور نور حدقه دانش نور حدیقه بینش
قوت بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار دین و دول فروردین گلشن شکفته

اردی بهشت ازهار همیشه بهار تازه گوی جامی بدست و پایان نعوت دیدای
ماحی نقوش بیگانه دین مبین بگزلک خداشناسی و پرهیزکاری سرانگشت خامه اش
گره گشای عقده درهم در احیای رسوم و آداب برتری معجز طراز عیسی مریم
پاسبان حرمتش بعصای خامه واسطی میلاد ظلم را از بزم امکان بیرون کرده
بزم آرای محفل عقیدتش بر جاسوس وهم راه تردد مسدود ساخته خامه را از
انامل سر افتخار بلند مرغوله مداد از خمن خطش چون پیچ و تاب زلف سیاه
خوبان دلپسند شیشه قلوب ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن نفس
در انداز شکستن و حبل المتین آمال جابران از تیزی تیغ نهیبش خود بخود
چون رشته نفس در کار گسستن نقد اخلاص از کیمیای اعتقادش کامل
عیار در تحصیل دعای خیر روز و شب انند دل ارباب شوق بیقرار
شاهد فقر را بمقتضای الفقر فخری از لباس دولت نقاب بر چهره
پوشیده و پیوسته در کتمان این سر الهی بجان کوشیده با آنکه غبار
مرکبش پرده پوش ماه و خورشید است بر دامان تجردش گرد تعلق ننشسته
و سر خیلست و کشاد امور موقوف بتحریک مفتاح خامه اوست بجز
لطف الهی و ولای حضرت شاهنشاهی دل بر چیزی نبسته ماه بدر در عهدش از بیم

کج اصلی در بوته گداز و خامه را از فیض راستی در سنت تسلط بر عالم دراز دست در
معرکه خصم افکنی انقلابش را چون سنان خاصیت جان ستانی و در رده و شکری
دیده و دوستان ملیست پر از سر سلیمانی **نظم** قدرت او چون بکف آرد قلم بر ورق
شعله نگار در رقم گر شود خامه او سنگ شق گشته شود زاب معانی ورق
بالانشین کرسی چهار پایه اختیجان مردمک دیده بینائی گردون گردان اعلام
قدیم آستان خلافت نشان سلطان العلمائی اعتماد الدولة العلیة العالیة
الخاقانیة خلیفه سلطان حفظه الله تعالی من اصابة عین الکمال را مجدد ابریه
وزارت عظمی آراسته چنانچه از افراد ناس امتیاز معنوی داشتند بمقتضای
تطابق لفظ و معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند و این مشتاق بیقرار زحد امتیکر ازی
در سلک چاکران سدهٔ سنیه آنحضرت انتظام یافت نقد ناقص عیار بکیمیا و قطره
بدریا رسید مانند سنگ بیقیمت که از حسن انظار خورشید کسوت لعل بدخشان
و یاقوت رمان می پوشد از یمن اخلاص منظور عین عنایت و التفات شد
و از حضیض صف نعال که در ذروه فلک جاه و جلالت باوج مجالست
مجلس قدس پرواز نمود رفته رفته اخلاص و از آن طرف التفات در ترقی
و تزاید بود تا بگنجوری نقود سرایر از اکفا امتیاز یافت پیوسته قلم

شکسته رقم این مجبوس سلسله وجود و عدم به پیشگاه خامه عنبرین ختامه آن
برگزیده ادوار و ازمان در مضمار قرطاس جولان مینمود در تلفیق
استعارات و تعمیق عبارات با وجود رتبه بلند و ولی نعمتی خداوندگاری
بمقتضای کوچکدلی و بنده نوازی زادگان طبیعت را پیرایه اصلاح می پوشیدند
مرا خود بکدام زبان از عهده شکرگذاری افلاک و انجم بیرون آمدن متعذر است
که باین گردش ناشایسته ام رهین منت دارند ای کاش در آغاز حال
که نه بر وفق مأمول دور نمود جهان را شکایت از لب نیز گردانیده راه صلحی
میکید اشتنم که از ازاله اکنون امکان بازگشت نمینمود دیگر با بروی آن مخدوم
اجل رقم عفو بر زلات و جرایم گذشته سبحان الله توسن خامه که بندهای
ذاتی مانع سیر او از وطن نمیگردد و چه غایت سرکش و سبکخرام است
که عنان سخن از دست این سالک بیقرار مطلب نگاری گرفته بآن صحرای بیمنتها
رسانید آن به که بتایید الهی عطف عنان بوادی مطلب نخست نماید الحاصل
این بنده نیز بازاء تفقدات و نوازشات که از آنحضرت ملحوظ میگردید تا بنده
سایه که عدم انفکاک او از نور امریست لازم و معنی منتخم خدمتشان زری
بر خود از واجبات دانسته همه وقت در بندگی آنحضرت می بود از آنجا

که حضرت ایران مداری خداوندگاری از کلیات و جزئیات امور ارتکاب
امری بی غرض اعلیحضرت ظل اللهی نمینمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع
پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعمت می بودند و چنانچه
اشباح را بتوسط مرآت صافی روشناسی مردم دیده حاصل میگردد
بمیانجی بندگی و خدمت آن نورانیت صافی طویت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار
حضرت ظل اللهی گردید که چون همواره خاطر اشرف بمطالعه کتب سیر
تتبع آثار سلف متعلق بود و خواهش آن داشتند که لآلی واقعات زمان
ابد توأمان برشته اتساق و انتظام در آید امر واجب الاذعان فرمان
قضا جریان نفاذ یافت که این ذره بمقدار که از بدو طلوع نیر عظمت
و کامکاری حربا تمثال دیده بینش را اسطرلاب کیفیت ارتفاع این آفتاب عالمتاب
نموده بر سر حرفی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر آورد ازین
خبر اعجاز اثر مژگان بر اطراف سر انگشت قبول گردیده قطره بودم دریا
شدم ذره بودم آفتاب گشتم عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن
سرایی گشایش یافت سلطان آرزو در کاخ دل بر تخت مراد نشست زنگ
تفرقه از آینه خاطر برخاست نهال آمال را از بار دلکش آغوش

با ثمار مقصود بار شد از جدول خامه آب معانی بگلشن صحایف جریان یافت
الفاظ در بزم یکتا دلی دوش بدوش نشستند کاروان آرزو در منزل
مقصود بار اقامت گشود آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائده
الوان معانی صلا در داد تا سامان نگارش اوصاف حمیده بیرون از
اندازه شاهنشاهی حاصل شود در رفعت آسمان تمکین کوه فروغ خورشید مدار
دلی ناهید گو پای آب دور گردی خواب پیش بینی خرم درستی تیغ خرام
سرعت پرواز رنگ ثبات قدم در رنگ بدن تمامی در عروق رسیدن
مستجاب بعیوق راست گویی میزان امتداد بقاء دوران از مبدأ فیاض
شخص فکرت و خیال انعام شد بیت در گنج معانی زا گشادم ∴ زبان
تا دل بمعنی غوطه ∴ چون آن امتثال فرمان لازم سرشت اخلاص میباشد
با وجود بیمایگی و فرومایگی پذیرای امر مشرف شد اکنون امری که جهه انگشتان
این مرام تبیین آن ناگزیر مینماید آنست که چون پرده وار ادب و آداب از آن
مانع است که بسر انگشت خامه از چهره اسامی سامی برگزیدگان بزم برتری
اعنی فرمان روایان این سلسله جلیله هرجا که تقریب سخن واجب میسازد
برگیرد لهذا بر ذمت همت مطلب نگار واجبست که بعبارت تشنه لبان

فیافی خواهش را از آن تشفی حاصل تواند شد پرده کشای ابهام اینمعنی
کرد در زنگ زدای آیینهٔ حقیقت نمای ملت جعفری ناسخ مآثر چنگیزی و اسکندری
غارس نهال همیشه بهار این سلطنت والا معدن گوهر خورشید فروغ
دارایی کبری مجاهد معرکه خصم اندازی سرافرازی شیوه گردن فرازی
فاتح مدینه جهانبانی بنیروی تیغ آبگون فروزان گوهر صدف ادوار و قرون
قالع بنیان ظلم و طغیان رافع الویهٔ عدالت و احسان مهبط فیوضات حضرت
رب جلیل جالس اورنگ برتری شاه اسمعیل انار الله برهانه را صاحبقرانی
و گیتی ستانی و اطمینان بخش بحر طوفانی ملک دارای اعضاد سلطنت و استظهار
عالم مداری شبنم گلهای دولت و اقبال نامیه ازهار چمن سعادت و اجلال کیمیای
نقود آرامش و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمه و الرضوان را نواب جنت
مکانی جوهر بلارک اقلیم گشایی فارس مضامیر گوی دولت ربایی
سفیده صبح ظفر مطلع غرایب و مظهر آثار شقه طراز علم صاحبکلاهی و تاجداری
ممتاز شیوه خسروی و بختیاری صدر نشین صفه حق طلبی طغرای مناشیر
بزرگی و والا نسبی مردمک دیده بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان
شوکت شیرازه کتاب عیش و عشرت سواد خوان رموز صحیفه ملک و ملت

نقش

نقش بدیع کلک غرایب نگار قضا طرح غریب معمار بدایع ارض و سما جامع شوکت
اسکندری و علم فلاطونی خلف صدق قایل کلمه معجز طراز سلونی کلب آستان
امیر المؤمنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر یار دانا دل قوی
دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه را نواب گیتی ستانی فردوس مکانی
شمع بزم کمالات از حد و حصر افزون چاشنی طراز نعم الوان خوان سپهر
بوقلمون دایره مرکز سلطنت کبری مرکز دایره اقبال عطارتبه افزای
ادراک وظیفه خواران شعور قالع مبانی مشیده فسق و فجور رحیمی مرام
ابراهیم ادهم قسطاس عدل انصاف و کرم واقف رموز جلی و خفی شاه
والا جاه شاه صفی را نواب خاقان رضوان مکانی و اعلیحضرت جهانبانی را
ظل اللهی رقم زده کلک مطلب نگار میگرداند و بالله التوفیق و علیه التوکل
درین کارخانه شعبده بازی بمقتضای اتساق و انتظام نسبت و گشاد امور
هر چه مشاهده دیده درین کارخانه شعبده بصیرت ارباب معرفت شود
سررشته کاری در دست دارد اگر خار است با قندگی حریر گل ممتاز
و اگر گل است بسباغی گلاب سرافراز است چون سحاب بنیان رحمت
ترشح جاوید میکند بنا چار صدف آسمان هر لحظه حامل گوهر شاهواری

میباید شد و از ینجاست که ادوار سپهر مظهر غرایب آثار و نسیم اردی بهشت
مرآت راز نمای اغصان اشجار راست با چندین مسافتی که میان زمین و
آسمانست نمیشود که در جنبش مژگان فیضی نازل نشود و با اینهمه کوتاهی
بال زبان امکان آن ندارد که هر نفس دعایی بر آسمان عروج نماید جمعیت
حواس هنگامه بر هم زن وحشت و رشته شمع شب افروز شیرازه بزم صحبت هر گاه
جزئیات منتج امور کلی توانند شد کلیات در ینمعنی اتم و اکمل خواهند بود در صورتی
که خاک از پا افتاده مصدر الوان ریاحین شد سپهر بلندمرتبه بطریق اکمل
علت ظهور امور تواند شد قران کواکب ثابت و سیار چون اتصال حروف
سرآینه منتج معانی و اجلاس روشنان عالم بالا جهة تدبیر آراستن بزم ایجاد خجسته بنیت
در حالتی که اجتماع در برج مرغوب وقوع یابد و کواکب سعد باشند مانند
ارباب کمال که در پذیرایی امری سترگ بازاء صاحب اعانت همت نمایند آنچه از ترکیب
اجزاء این مفرح روحانی حاصل گردد مزاج سقیم ایام را خواص نوشدارو بخشد
و کام آرزوهای خشکلب را بزلال لقا رسانند اما بمقتضای بیگانه خویی
این خود پسندان افلاک جزئیه را که میانجی این ارتباط اند عمری سرگشته
باید گشت که این گوهرهای درخشان در سلک اجتماع انتظام یابند الحمد لله

که در سنه بیچی ئیل مطابق هزار و چهل و یک نقش مراد انجم و افلاک که از بدو فطرت
در طلب مقصود دور میمودند مطابق مأمول نشست و گوهر وجود حضرت ظل
اللهی از صلب مطهر نواب خاقان رضوان آشیان بصدف رحم حضرت مریم مکانی
بعزیمت آراستن تاج و دیهیم نقل مکان نمود و در ان دبستان تکمیل صورت
معلمی نفوس قدسیه منازل موالید را طی نموده قامت قابلیتش بپیرایه لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم پوشید و در همین سال فرخنده مآل بطالع مسعود
قدم بمسند ظهور گذاشت عاملان دار الخلافه ناسوت بمبارکبادی همگرم
نشاط گشتند و منشور جهانگشایی آن خدیو گیتی پرور را بمهر قبول موشح ساختند
قوت نامیه که اوقات خود را صرف نشو و تربیت نموده درین عظمت از دربار
الهی بخدمت پرورش آن مطرح لمعات قدس معین گردید چون هر اندامی را
لباس خاصی میباشد بجای عقل هیولانی کسوت عقل مستفاد بآن واقف دقایق
آگاهی عنایت شد و در سایه خالق مهربان که عبارت از وجود حقایق سرشت
نواب خاقان رضوان مکان بوده باشد در آغوش آسودگی می بود در هودج مهد
مسافت اقلیم رضاع را طی نموده در گلشن صبی استشمام روایح عطوفت از گلزار کلام
گوهر نظام نواب رضوان مکانی می نمود و شفقتهای گوناگون از حد حصر افزون

اختصاص می یافت و چون باره غایت ازلی از ناصیهٔ احوال این خدیو خداشناس ظاهر
بود پیوسته نواب خاقانی را باشارهٔ ملهم غیبی بر زبان الهام ترجمان میگذشت
که عنقریب امور سلطنت و تاجداری بشاهزادهٔ والاتبار تفویض نموده خود
بشغل عبادت که عادت دل خداشناس است اشتغال خواهیم نمود و جمعی از طرز
دانان محفل انس و مجتهدان مسایل آداب را مقرر فرمودند که همواره ملتزم
رکاب اعلیحضرت ظل اللهی بوده بنگاهبانی آنمردمک دیدهٔ ملت و ملک قیام
نمایند و بهم نفاذ امر و حصول مرام آنحضرت سعی موفور بتقدیم رسانند و از آنجا
که منتهیان زاد در بدایت حال مهارت اموری که بآن فایض میگردند از لوازم است
طبع همایون اعلیحضرت ظل اللهی راغب بسیر و شکار می بود چه در نظر کارآگاهان
عوالم ملک و ملت صحیفه شکار لوح تعلیم امور پادشاهی و کیفیت بست و گشاد آن بعنوان
جزئی منظور دیده آگاهست حکم بر اطلاق جوارح شکاری کردن نشانیست از رهانیدن
گرفتاران مبتلا و صید نمودن طیور علامتی از تسخیر سرکشان بادپیما همگی همت والا
باینطریق مصروف تحصیل غوامض علوم پادشاهی میشد و باین عنوان مدارج
طرقیات طی میکردند تا هنگامی که بنیروی دولت زمام امور در کف اختیار
و اقتدار آن خسرو عالیشان گذاشته آمد بیت الهی در جهان چندان بماند

که بر خاک فلک تکبیر خواند

بر روشنگران مرآت قلوب حقانیت سرشت پوشیده نیست که تیسیر هیچ امری
بی تحصیل اسباب آن صورت نمی بندد تا متعب بدست دریا بدسفتن گوهر آبدار
امکان ندارد تا رنج نشتر برنمیابی نباشد غواص در از صدف بر نمی آرد
کمان بپشت بانی زه روی عدو از قتال بر نمی تابد و مبارز بچراغ تیغ درخشان
نقد مراد خویشتن می یابد کوهکن بدستیاری تیشه معشوق را نشست و شیرین
بنیروی جنبش مژگان دل کوهکن خراش کاتب را بی دستگیری قلم مفاتیح انامل قفل
باب مطلب نگاری و شمع را بی پشتبانی فانوس تحمل وجود سیلی خور صرصر
بیقراریست تا آتش گلها نیفروزد شمع صفیر عندلیب نسوزد و اگر مومیایی آب
روان باغصان اشجار نرسد رنگ گلهای بهاری شکسته برآید و اگر باغبان
رنج نبرد غنچه گل زبان بعذرخواهی نگشاید اگر آفتاب نباشد روز را
بچراغ نتوان یافت و اگر ظلمت لیالی شکر دی ننماید رحمت را نخواند
بیگرم روی آتش سپند را لب خاموش ترانه ارباب وجد گشوده نشود
و اگر مناقشهٔ سنگ و آهن ارتفاع نیابد شمع و پروانه را صحبت باهم درنگیرد
تا آتش آرزوها نمیرد هوس ترک تعلقات بختن محالست تا طبع دقیقه یاب

نباشد استماع کلمات ارباب حکمت هم کسوت ترانهٔ اطفال مینماید شکسته دلرا بمعرفت
نتوان کشید و بی سیاهی دیدهٔ بینا جمال جهان آرای روز روشن نتواند
تا کلید دعا نباشد درهای اجابت گشوده نگردد و تا نکهت گل راهنمائی نکند
صوت بلبلان بمسامع خوش نشینان چمن نرسد اگر آب با نهال گلستان عصائی
دست نشود از خاک مذلت برنخیزد و اگر طپانچهٔ ادیب نسیم بهاری نباشد چهره
گلها رنگ نگیرد و چون نیل مقصود درین نشأه حاجتمندی بدینطریق تیسیر است
مرا که آرزوی نگاشتن حال فرخنده مآل اعلیحضرت ظل الهی منظور و هوس
عروج آسمان معنی در نظر است باید نخست بسلّم بلند تعداد نسب والای آنحضرت
تشبث نماید مگر بدینطریق ارتقاء مراتب آرزو میسر گردد و این نور ساطع الهی
که روزگاریش جبههٔ اضاءت بزم امکان از مشکات نبوت و رسالت
آفتابی نموده نسبت بشعلهٔ ابد فروغ وادی ایمن امانت طور سینای ظهور
کشف و کرامت واسطهٔ ابداع اقلیم وجود صدرنشین بزم آراستهٔ عرفان و شهود
مخزن جواهر زواهر علوم قوت بازوی افلاک روشنی دیدهٔ نجوم محرم خلوتیان
حجت اسرار مطاف بیقراران لیل و نهار شیرازهٔ ارتباط وجوب و امکان
خلاصهٔ مضمون آیات رحمت قران سایه گستر مفارق آفتاب نشینان عالم ثبوت

قوت بال بلند پروازان گلشن لاهوت ساقی رحیق توفیق فاتح عقاید تدقیق متون
خیمهٔ زنگار گون افلاک لنگر تمکین پا برجایی مرکز خاک طوبی امامت را شاخچهٔ بارور
عقد لآلی افتخار مکونات را هفتمین گوهر کلام ناطق ربانی مظهر آیات سبحانی
پرده گشای عرایس اعجاز نساج وسعت آباد انجام و آغاز کتاب لوح محفوظ را
شرط مبسوط استخراج معانی مغفرت را قاعدهٔ مضبوط درخشان کوکب صبح ازل
آفتاب تأیید حضرت عزّ و جل شمس ضحی و بدر دجی امام مفترض الطاعه
امام موسی علیه السلام میرساند تفصیل این اجمال آنکه سحاب نیسانی وجود
وافر الجود نواب خاقان رضوان مکانی شاه صفی نور الله مضجعه حامل
این گوهر بوده و این ابر گوهر بار از بحر وجود شاهزادهٔ مغفور صفی میرزا
عروج نموده زلال هستی شاهزادهٔ مغفور را ینبوع ذات اقدس نواب
گیتی ستانی شاه عباس ماضی علیه الرحمه و این چشمه که رشک افزای آب
عذب فراتست منشعب از ارض مظهر وجود نواب سکندر شأن شاه
خدابنده طاب ثراه است آن مظهر قطعه از گلشن هویت نواب جنت
مکانی شاه طهماسب نور الله مضجعه آن گلشن را بهار نسیم اردی بهشت
ذات مقدس اعلیحضرت صاحبقران شاه اسماعیل ماضی است آن نسیم روح افزا

ظهور رهبوب انجر بتلاطم معرفت و شوریده دوستی حضرت سلطان حیدر
بن سلطان بن شیخ ابراهیم بن سلطان خواجه علی بن صدر الدین بن قطب فلک
تجرید قطره بند دریای تفرید شعله خرمن تعلقات آفت مزارع تجلیات سردار
مجاهدان نفس مغرور سر حلقه بیندگان غیبت در حضور شعله آتش ذوق
نکهت گلشن شوق معتکف کوی بیقراری کمینگاه مطلب شکاری دم گیرای
تاثیر دعا کمند رسایی شوق بیمنتها ضیاء چراغ دل افروختگی پروانه محفل
عشقبازی موسوختگی الف سینه صدچاکی چاک گریبان ،، پاکی کف دریای پرشور
محبت جوشش بیقراری باده حقیقت شمشیر جوهردار قطع علایق رشته پیوند
وصول خالق باده نوشش مصطبه عرفان دردی کش میخانه ایقان پیشوای
ارباب وفاق شیخ صفی الدین اسحق بن قطب اولیا سید جبرائیل بن قطب الدین
صالح بن حسین بن محمد بن عوض بن شاه بن فیروز بن مهدی بن علی بن
ابوالقاسم بن بابر بن حسین بن داود بن علی بن موسی بن ابراهیم
بن امام الهمام علیه السلام است سبحان الله تا حین انتهای سیر سخن باین
اسم سامی القدر صحیفه در کف بیجان و دل در بر اندیشه طپان بود که آیا خامه را
باین تنگ کامی عروج بآن پایه والا چه سان روی نماید الحمد لله که این مطلب

ببال توفیق بآسمان رسید و بر کرسی نشست چشم سواد خوانان روشن که صحیفه
گلشن گردید و در خانه تاریک نقوش چراغان مغنی شد اگر خامه بنورخیدن
چراغ جویای وصال نگارش جلوس میمنت مانوس نما نشد چون سامان این کار
بحصول پیوسته گمان هست که از مشاهده جمال شاهد مقصود دیده را
روشنی حاصل شود بیت خدایا چو بر بستنم آگهی ،، خرد را درین آرزو دل تهی

خالق مهربان که معمار کاخ وجود انسان خاکی بنیان است بمقتضای اعجوبه
کاری حکمت بالغه در هر ناگواری که مذاق ارباب ظاهر را از آن دست
خواهش کشیده و بساط آرزو نورد دیده است شهدی فایق که مذاق
عرفان لذت شناسان از ادراک آن قاصر است تعبیه نموده و در صدف
هر ناپسندی که غواص فکرت انسان را از نیل آن دست کوتاه است گوهر
حکمتی که قبول خاطر مشکل پسندان تواند بود ودیعت نهاده صبر مرارت
آمود را بشیرینی صحت علیل مزاجان دار الشفاء امکان چاشنی اعتدال
داده سید خشک لب را در تنگنای شیشه که دار الملک ترکیب آب نبات
فرستاده از شستن قفل ظاهری که عبارت از دیده بیدار است ابواب حدایق

روحانی بر روی خفتگان بستر راحت باز کرده و از فروهشتن این دو حجاب
جسمانی عینک بینایی جهة مشاهدهٔ شاهدان عالم غیب ترتیب داده سرمشق نمودن
نوشتی انگشت هدایت علم دار دو سر شعله لذتی را که گنبد جاذبه کباب تفسیده
درون می آرد شب تار که اینها این رموز آفاق و انفس سواد شهر نورانی
روز روشن میدانند و گیسوی گشودهٔ سنبل را آرایش جمال زیبای شاهد
نوبهار بشمارند شکست و فتح را مادر دهر پیوسته توام زاده و سیاه و سفید
لیالی و ایام را شیر از پستان اتحاد داده برگ ریزان شکوفه نثار بهر قدوم
اثمار و خاکستر نشینی آینه برای ادراک صفای رخسار راست [illegible] در آغاز عقد
خاطر شاخ بنظر می آید و سر غنچه بخت دل در خون سرشته می نماید عرایس معانی
روشن جبین از مداد تیره پیرایهٔ اظهار در بر دارند و کاتب دبیرستان
کن برقم فیوضات بر الواح شبهای تار رقم نگارند گاهی این امر شگرف که پرده
از وسعت گنجایی حرفست بعنوان نقاب حجاب از چهره میکشاید که عموم خلایق را
که از تفاوت ادراکات در بسته بلند رسایی و نارسایی مانده اند چون افاضهٔ
فروغ خورشید جهان افروز بیک نسبت معنی مقصود جلوه گری مینماید
یکی از آنجمله جلوس حضرت ظل اللهی بر تخت بلند پایهٔ جهانگیری و کشورکشائیست

که بعد از وقوع رحلت نواب خاقان رضوان مکان در شب جمعه شانزدهم شهر
صفر سنه هزار و پنجاه و دو که چهار روز از آن واقعه جانگداز گذشته بود
در ساعت مسعود که رصد بند فلک دقیقه شناسی و نکته دانی مساح جداول
آسمانی محرم سرایر سلطانی مقرب حضرت خاقانی مولانا محمد شفیع منجم یقینی
نموده بود اتفاق افتاد الحق غریب حالتی بود که عموم خلایق را مانند
لاله با وجود تازگی داغ درون لب از خنده فراهم نمی آمد و چاکهای
سینهٔ مجروح بغل بمالیدن دلهای طربناک گشوده بود اگر نه تقریب دعای
بقای دولت روز افزون آن خسرو عدالت مشحون بودی مردم را
دست از چاک گریبان بر داشتن امری بود محال و قضیهٔ بیرون از وسعت آباد
احتمال چنانچه اهل محشر را از عالم رحمت برات نجات بدر رسد شوریدگان
سراسیمه را در آن شب از مژدهٔ جلوس اطمینان خاطر تر مرده و دل مایوس
روزی گردید مانند انوار صبح صادق که پیش از طلوع مهر منیر صفحهٔ
سپهر آینه مزاج را از زنگ ظلمت شبهای داج می پردازد روی زمین را
نور عدالت آنخسرو بیقرین قبل از آنکه طلوع نیر دولت واقع شود از
تیرگی انقلاب و اختلاف محافظت میفرمود و حوادث را با وجود چنان غوغای

عامی دیده از خواب راحت باز نشد و پنجهٔ تفرقهٔ خاطر باند از بردن حواس کسی
دراز نگردید بغیر از دعای دولت آنشهریار که با ملکوتین از شوق سرعت
صعود جدل داشت صدایی بلند نمیشد در آن لیلة القدر دولت که جهانرا
آغاز خوشدلی و ابتهاج و معنی پادشاهی و فرمانروایی را شب معراج بود
در حینی که سنین عمر گرامی آنحضرت در نهمین پلّه سلّم عمر طبیعی بسر کرم
اعتلا بود عرش را سایه نشین کرسی بلند پایه صاحبقرانی گردانید نخستین
پیرایه که از پادشاهی پوشید لباس اسم سامی است که اکنون چون سکّهٔ
زر هیچ دهان از آن خالی نیست اوّل خبری که از آثار لطف و غضب از نهانخانهٔ
کمون به پیشگاه ظهور رسید نواختن کوس جاویدان و زدن سیلی زر بر رخسار
زادگان کان بود و پیش از شروع در بست و کشاد امور شمشیر جهان کشائی
جدّ امجد همایون اعلی اعنی اعلیحضرت خاقان صاحبقرانی بر میان بست و دست نوال
بدادن نقود و اجناس گشود جمعی از ارکان دولت و اعیان حضرت که جلیس
بارگاه قرب و حضور بودند بوسیلهٔ تقبیل پایهٔ اورنگ سلطنت پای اعتبار
بر پلهٔ افلاک نهادند چون سر بسر آن سعادت نیست که با انتظار بدولت
جبهه سایی خاک آن آستان که جواهر سرمهٔ دیدهٔ آگاهانست سرافرازی یابد

هنگام صبح پا بینی که فرمان فرمای قلمرو فلک چهارم بر چهار بالش عناصر تکیه زدن
گردد در ایوان فوقانی عمارت دولتخانهٔ دار المؤمنین کاشان بر سریر
گردون نظیر جلوس فرمود و طوایف انام از خاص و عام و ایلچیان خسروان
ذی احتشام که بر در بار اقبال حاضر بودند با فسر سربلندی سرافرازی
یافتند اصناف امم و افراد بنی آدم هر یک بقدر مرتبه برتبهٔ آستان
بوسی فایز گشتند و در همان روز خطبهٔ بلیغ بنام نامی آنحضرت خوانده شد و بقایای
ممالک محروسه که قریب به پانصد هزار تومان میشد بتخفیف و تصدق مقرر
گردید و ایلچیان نذر محمد خان نامه که مشتمل بر استدعاء تفقد نسبت
با امام قلیخان والی سابق ترکستان که چشم از سلطنت پوشیده روی نیاز
باین آستان عرش نشان آورده بود بنظر کیمیا اثر رسانیدند و ارقام
و فرامین و احکام و مناشیر باسم بیگلربیگیان و امرا و حکام و عمال ولایات
ممالک محروسه مبنی بر استمالت و حسن سلوک با رعایا و موازی داشتن
کفتین موازین عدل و انصاف صادر گردید رقمی که در ین ابواب باسم
رستم خان سپه سالار که در آنوقت بقصد تسخیر قندهار و استخلاص الکای
دلپذیر از جنود هندو با بیگلربیگیان و امرا و عساکر ظفر توامان در الکا

خراسان بود شرف صدور یافته مصحوب شاهعلی بیگ جغتای حاکم سابق شوشتر و در قول
ارسال یافت در اندک روزی که دار المؤمنین مزبور مقر رایات دولت و اعلام
اقبال بود هر روز هنگام عصر با خاصان بقصد شکار سوار شده گیراندن صید و افکندن
شکار را سرمشق غلبه اعادی ثعالب خدیعه دانسته هنگامه آرای شکار میگردیدند
و چون در نظر دقیقه شناسان رموز عالم امکان هر جزوی از جزئیات آیینه مظاهر
امور کلیست بعد از شکار متوجه تماشای وقت ساعت کاشان که انموذج نسبت
و گشاد عالم ناسوتست گشته آن تماثیل بیجان را از فیض نظر اعجاز اثر سر رشته
حرکات طبیعی بدست داده سیر کیفیت قبض و بسط عالم اخشیجان مینمودند بعد از
فراغ از مهام قواعد ملکداری و فرمانروایی چون هوای دار المؤمنین مزبور
بسبب افراط حرارت از منهج اعتدال منحرف بود در ساعت سعد بقصد نهضت بصوب
صوب دار السلطنه قزوین تجدد ترخص رفته مراجعت فرمودند و بعد از چند روز الویه
دولت بجانب دار السلطنه مزبور فلک پیما گردید از دار المؤمنین مزبور تا بلده طیبه
بسه روز طی شده روز چهارم داخل بلده مزبور گشته از گرد راه بطواف آستانه
مقدسه منوره معصومه و مضجع مطهر نواب خاقان رضوان مکانی مشرف گردیدند
هر چند مائده الوان هر روزه آنحضرت زیاده از آنست که حرص و آزرا

از ملاحظه آن علاج گرسنه چشمی ذاتی نشود اما مخصوص اطعام فقرا و مساکین
که ثواب آن بروح مقدس حضرت خاقانی فردوس مکانی رسد اقسام
مطعومات طبخ فرموده در از روز نیمروز نظام بمضمون صدق مشحون و لحم
طیر مما یشتهون صلای عام در دادند و بجهة آنکه این خیر اتم و قاعده احسان
اکمل باشد بجهة پژوهش احوال انملک دلپذیر داروغگی آنجا بحسین قلی بیگ
قورچی شمشیر تفویض یافته امر فرمودند که چون این ارض مطهر مضجع آن
خاقان عدالت پرور است و رعایای این خطه حال صمد حرم دارند ایادی
ارباب جور و اعتساف از گریبان ضعفا و ملهوفین کوتاه و کشیده داشته
در امور داد رسی و خدا ترسی دقیقه فوت و فروگذاشت ننماید و بنا بر آنکه رایات
نصرت آیات روانه دار السلطنه قزوین بود ایلچیان والی ترکستان از نیز در همان روز
با نعامات و خلاع سربلند فرموده رخصت انصراف ارزانی داشتند و سارو خان
بیک اجرلو را برافقت ایشان بسم حجابت روانه فرموده خود برفاقت
دولت و همرکابی تایید حضرت عزت روانه دار السلطنه قزوین گردیدند صاحبان
طباع موزون که مشاطگان ابکار افکار درین کارگاه صنعتگری که
رشک فرمای نقش آژرنگست آیینه بغبار زدند از ابیات دلکش بهر تاریخ این

قضیهٔ عظمی خجلتهای مشک اند و دو ترتیب داده‌اند یکی از آنجمله ظل معبود ذات
که ملک المنجمین مزبور را جهت ضبط درجات طلوع این نیر اید فروغ بخاطر رسیده چون
خامهٔ کوتاه زبان از شغل عظیم که عبارت از نگارش احوال فرخنده مآل اعلیحضرت ظل اللهیست
پیش آمده و آن مجال ندارد که در هر امری چنانچه خاطر خواهست خوض نماید لهذا از نگاشتن
یکی از آنها اکتفا نموده در همعنی طریق اختصار پیمود در روانه شدن رایات نصرت
آیات بدار السلطنه قزوین چون خاطر اقدس از شغل زیارت آستانه مقدسه منوره
مطهره معصومه و مزار کثیر الانوار نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیانه فارغ گردیده
روز دوشنبه از دار المؤمنین قم دار السلطنه قزوین گشتند در اثناء راه بلده
طیبهٔ ساوه که بتحویل سلطنت پناه رستم محمد خان ولد مرحوم ولی محمد خان والی
ترکستان مقرر است دار دگردیدند خبر توجه اعلام نصرت فرجام بدانصوب
بسلطنت پناه مومی الیه رسیده با فوجی از بهادران اوزبک که در ملازمت آن
سلالهٔ سلسلهٔ چنگیزی بودند و جمعی کثیر از مردم بلدهٔ مزبور که مانند ماه نو خواهان
رؤیت لقاء خورشید ضیاء اعلیحضرت ظل اللهی بودند باستقبال شتافتند
و آن سلطان والاشان بتقبیل رکاب نصرت انتساب استسعاد یافته
داخل بلدهٔ طیبهٔ مزبور گشتند در روز چهارشنبه هنگام صبح از بلدهٔ مزبور

عنان عزیمت بصوب دار السلطنه قزوین که مرکز دایرهٔ جهانگیری پادشاهان عظیم الشان
سلسلهٔ جلیلهٔ صفویه است معطوف داشتند و چون خاطر همایون متعلق آن بود که در ساعت
مسعود داخل دار السلطنه مزبور گردند نه روز آن مسافت را طی نموده روز دهم وقت
عصری بباغ صفی آباد نزول اجلال واقع شد شاهزاده والاقدر عالی تبار سلطان
بلاغی نواده پادشاه مرحوم شاه سلیم والی هندوستان که بعد از فوت مرحوم مزبور متعلقه
امر پادشاهی سواد اعظم هندوستان گشته و عاقبت بحیلهٔ انگریزی و نیرنگ سازی آصفخان
سررشتهٔ امر سگرف را از دست داده در زمان نواب خاقان رضوان مکان روی نیاز باستان
فلک توامان آورده بود و از خوان احسان آنحضرت استلذاذ مینمود و در اوقات
ورود دار السلطنه مزبور راتبه وافی داشت با سادات و فضلا و اعیان و نجبا و عمال
و رعایای آنملک دلپذیر باستقبال بیرون آمد و با آنکه جناب الهی بخشنده بی عوض است
آنخلایق کثیر را تمامی آرزوی ضمیر و داعیه خاطر آن بود که حیات ایشان اضافه عمر
عزیز پادشاه اسلامیان پناه شود و از سلالة السلاطین مزبور در بندگی
اعلیحضرت خدیو زمان گذرانیده روز دیگر فرمان واجب الاذعان بصدور
پیوست که ارکان دولت و سادات و علما و فضلا و اعیان دار السلطنه قزوین
در ایوان چهل ستون اجلاس نموده جهت ترویح روح مطهر نواب خاقان رضوان مکان

حفاظ و قرا بتلاوت کلام ربانی اشتغال نمایند و انواع مطعومات و حلویات در آن روز
که جهیۀ نواب خاقان رضوان مکان بود طبخ کنند و صبح روز دیگر با ارکان دولت
و اعیان حضرت و مقربان درگاه و بندگان بارگاه از باغ صفی آباد داخل اصل شهر
گردیده بدولتخانه مبارکه نزول اجلال فرمودند و هر یک از بیگلربیگیان و امرا
و مقربان و وزرا و عمال و حکام و ملازمان منسوبان آستان عرش نشان را
خواه جمعی که بر دربار اقبال حاضر بودند و خواه جمعی که در ممالک محروسه و ثغور و ولایات
بحکومت اشتغال داشتند بخلاع فاخره از جقهها و شمشیر و خنجر مرصع و لباسهای
فاخره از زربفت و سمور و اجناس قیمتی و اسبهای تازی نژاد با زین و لجام
مکلل بجواهر گرانبها سرافراز فرمودند هر گاه جهانیان را از مژده جلوس
آنحضرت لباس حیات تازه شده باشد هر آینه باید که بمقتضای تطابق لفظ
و معنی کسوت ظاهر نیز تجدید یابد الحاصل بعد از اطعام و دادن خلاع
و انعام نوازش جمعی از بندگان که متکفل شغلی از اشغال نبودند پیش نهاد همت
والانهمت علیا گردید شاهوردی سلطان حاکم بابالاوی برتبۀ
یساولی صحبت سرافرازی یافت و حکومت الکاء خواف بزمان سلطان مفوض
شد میرزا مقیم ولد میرزا قوام مستوفی الممالک بمنصب کتابداری ممتاز گردید

و چون میرزا تقی اعتماد الدوله و جانی خان قورچی باشی را نیرنگ فریب
کلابی مشهور بآقا قاسی ولد مرحوم امیرگونه خان قاجار که در زمان
نواب خاقان رضوان مکان بخدمت یساولی صحبت قیام داشت و بنابر
شیطنت و بدذاتی و بد اندیشی با خلایق نواب خاقان خلد مکان او را
از نظر اعتبار انداخته بودند از راه برده بود از خدمت اعلیحضرت
ظل الهی التماس تقصیرات و زلات او نموده مستدعی آن گشتند که خدمتی
که با او مفوض و مرجوع بوده بدستور شفقت شود چون طبع معلی و رای
والای نواب همایون از کج بازیهای پیاده سپاه صدق اندیشی
و سوار کمیت خدعه و سرو ریشی اطلاع تمام حاصل بود فرزین طبیعت را
بهر جانبی جولان میدادند که شاید از فیل بند الحاح و التماس ایشان
بیرون آیند چون از دو جانب رخ بر خاک عجز نهاده طالب انعام
بودند مسئول ایشان را بعز انجاح مقرون فرموده بمنصب یساولی
صحبت مشار الیه عنایت شد و در حین اسعاف این مأمول حکم فرمودند
که این خدمت بشرطی باو مرجوع گشته که بعد الیوم سالک طریق غدر و مکر نمی
و سخن چینی نموده بحال خود باشد و اگر از مضمون آنچه بر زبان الهام

بیان جریان یافته تخلف نماید قرین سخط و غضب پادشاهی خواهد گردید سمعاً
و طاعةً گویان امتثال امر اشرف نمودند و مومی الیه نیز در روزی که حجامت
مزبوره برتبه پایبوس ممتاز گشتند برتبه زمین بوسی سرافراز گردید امید
که پیوسته موافق و مخالف را جبهه نیاز بر این آستان فلک توامان بوده
دولت و اقبال قرین حال این خسرو بیهمال باد **شروع کردن اعلیحضرت ظل**
الهی بخواندن و نوشتن سواد خوانان خطوط سجیده صحیفه امکان و رموز
دانان الواح پر نقش و نگار رخشیجان سلم عقل الفانه را مرقات عروج
قصر نه کنگره گردونست چهار رتبه قرار داده هر پله را نامی نهاده اند
نخستین را هیولانی و دویم را ملکه و سیم را مستفاد و چهارم را بالفعل
و گروهی که بمنزله انسانیت رسیده مستعد عروج این معراج گردیده اند احوال
مختلف میدارند از انجمله بعضی بذوق اقامت بر پایه نخست دل بسته از آن پایه
نازل افتاده قیمت گوهر هستی خود را شکسته اند و جمعی انمنزل را بپای سعی طی
نموده و در مرحله دوم دو چار رهزنان کسل گردیده مقید زنجیر حیرانی
و اسیر سلسله سرگردانی گشته اند و جماعتی بدستگیری توفیق ربانی به پایه
ثالث و رابع اینمعراج برآمده از آن پایه بلند تماشای عالم ناسوت نموده اند

زهی پلههای بلند پایه که بال سبک سیر را از طی هر یک رشته پرواز کوتاه و دیده
بینش از دوار حیرت سیاه است چون هر پردازی بکجاجی اختصاص دارد
بال افشانی هوای اینمرتبه بلند بشهپر خامه و بال کاغذی نامه میسر میگردد
اگر قلم و قرطاس نباشد اساس این تمنی استوار نمیشود اگر بزبانی
این واسطی میلاد خوش بیان پا در میدان نگذارد مخزونات ضمیر اصناف
انسان در قلعه پی در دل در حبس دوام میماند تعالی الله این چه مفتاح است
که بدو دندان شوخ قفل گشائی حکایات سربسته جهان مینمایند و گره
از مخزونات خاطر عالمی بدو انگشت پیچش میگشایند گاهی خضر مثال راهنمائی
تجرد آباد معنی شهرستان کتب میکند و زمانی مشاطه دار از تالیف حروف
پریشان چهره بیاض را زلف مرغوله وار خط می آراید اگر جداول اقلام نباشد
از زمین بیاض صحیفه دمیدن سبزه خطوط متعسر نیست و اگر دام خط
گسترده نگردد صید مرغان طاوس رنگ الوان معانی متعذر و نه ن والقلم
اشاره ایست که در علت ایجاد ممکنات که بمیانجی ترکیب کاف و نون انتشا شده
قلم مشکین رقم و خیل و بامانت داری بدایع و دایع سطور مکتوبه آن کفیل است
آری قلمست که انگشت هر حرفی از تصانیف نکته سنجان مطلب بکار میگذارد

و کاغذ است که تاب نگاهداشتن اسرار پیچیدهٔ نقوش می‌آرد گوهر گرانبهای معانی را
مخزن سینهٔ ارباب الباب و صحیفهٔ کتابت و کابین این نوعروسان مقنع نقد هوش
خردمندان دقیقه‌یاب چون اقتباس انوار دانش بوساطت شمع قلم میسر میگردد
و بنا بر جاری فیض بادیگان مبدأ فیاض خصوصاً پادشاهان والاشان از نخست ممارست
بآن باید نمود که گوهری چند که از سحاب نیسان رحمت بصدف قلب پاکیزه سرشت ایشان
نزول نماید گنجوران اسرار سپارند که فرامین و ارقام بر طبق آن صدور یابد و اگر
از محرمان سرایر شخصی را بعرض مطلبی حاجت افتد بوساطت زبان اظهار آن مطلب بضمیر انور
آسان باشد لهذا اعلیحضرت ظل الهی که بهمین فطرت ذاتی از پادشاهان امتیاز دارند
خواهان حصول مرام گشته بتاریخ شهر ربیع الآخر سنه هزار و پنجاه و دو نیت نیل
که ملک المنجمین میرزا محمد شفیع تعیین نموده بود در دار السلطنه قزوین شروع در خواندن
نمودند و سیادت و فضیلت پناه میر مرتضی اصفهانی که بصفت صلاح و سداد
و پرهیزکاری آراسته بود در رتبهٔ معلمی آنحضرت از اقران امتیاز یافت اگرچه
بظاهر معلم بود اما در حقیقت در سلک ابجدخوانان دبستان دانش آنحضرت و دقیقه
شناسیش انتظام داشت در همان روز قلم را از بنان آنشهریار دانش پرور سر
افتخار بلند گردید و از پیرایهٔ خط آن ممتاز اقلیم یکتایی چهرهٔ صفحه آرایش پذیرفت

از طرز گردش قلم و جریان مداد چون صبح که از لباس شب تیره می‌آید ظاهر
بود که روی زمین صفحهٔ قلمرو این خسرو بیقرین خواهد گردید و از شکستن کاغذ
مشق صدای شکست سپاه مخالف بگوش میرسید صریر قلم باواز بلند بگوش ارباب
هوش میرسانید که عنقریب در اقلیم کشایی خامه را با تیغ زبان یکی میکرد و مربع نشستن
نقاط بر سر صفحه گواهی میدهد که چهار بالش سلطنت ربع مسکون تکیه گاه اقبال
این خدیو کشورگشا میشود دمیش از این سواد بخواندن خطوط روشن میشد امروز
از فروغ ادراک او سواد روشن میشود در اندک روزی که عبارت از ششماه باشد
علمی که صاحب شعور را از امدتهای بیرون از اندازه بهم رسد آنحضرت را الحصول
پیوست و نقوش مشکین لباس در دیدهٔ بصیرت آن خسرو اقلیم دانش
رویت بر چهره کان معانی مکتوبه گردید و از تعلیم سیادت و فضیلت پناه
مزبور مستغنی گشتند زبدهٔ محرمان راز عمدهٔ مختصان دمساز مقرب الخاقانی
حق نظر بیک غلام خاصهٔ شریفه که بزیور دانش و فهمیدگی آراستگی دارند
طرف گفتگوی علوم گردیده بودند امروز که چهار سال از ایام تحصیل این مطلب گذشته
در شیوهٔ نسخ تعلیق که مشکلترین خطوطست استاد از آن ماند خط تعلیق در هم
پیچیده اندیشه‌ای به اغراق جمعی که اوقات عمر را صرف خطاطی نموده در این امر

نام بر آورده اند خط شاگردی مینویسند گویا این ابیات را شاعر باشاره ملهم غیبی
در وصف این سایه حضرت لایزال که مستجمع صفات کمالست گفته رباعی تا کلک
تو در نوشتن اعجاز نماست ٭ بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست ٭ هر دایره ترا
فلک حلقه بگوش ٭ هر مد ترا مدت ایام بهاست ٭ امید که تا دست قضا خط فرمان
بر ناصیه پیر و جوان مینگارد روی زمین شاهد نگین در زیر خط فرمانروائی این شهریار
گردون احتشام باد **شروع کردن اعلاحضرت ظل الهی بکمانداری و قبق اندازی**
قدرانداز آماجگاه ابداع که رشته انتظام عالم اسباب را چون زه بر کمان
افلاک بسته در سر دوری از ادوار قبضه این کار را بتصرف اقتدار صاحب شوکتی
میدهد که بناوک عدالت و راست اندیشی دیده کج بینان نافرمان را دوزد
و با فروختن آتش مکافات اعمال از پیکان سهام عدالت خرمن هستی اشرار را
سوزد و هم چشم خیره نگاهان را از فروغ شهاب ثاقب خدنگ دلدوز میل حیرت
کشد و هم تیر از و ساختن خدنگ بیخطای تدبیر بکینه اوزان سبک سران
کم مغز رسد محبوبه ملک و سلطنت را چون کمان در آغوش دارد و خصم سرتیز
بلند پرواز باد پیما را چون ناوک زه از رشته آمال جدا سازد و نهیب
شوکت پوست را بر اندام مبارزان قوی زور چون کمان خشک نماید و کاوش

خدنگ اندیشه رگ اکحل بر اندام شاخ ارغوان گشاید دیده زره وران از تماشای
عروس فتح و نصرت روشن کند و صفحه میدان کارزار را از ریختن خون
عدو ترا شد هدف از شوق خوردن تیرش در جذب پیکان خاصیت مقناطیس
گیرد و چراغ زندگانی دشمن از گذار برق بی امان شمشیرش در آب میرد هنگام
کمانداری اگر بطایر وحشی نظر بندد از پرواز ماند و زور صید افگنی
بمحض کشیدن کمان پیش از انداختن ناوک جانستانی صید را در خون کشاند
امروز که سر رشته ابرام در قبضه اختیار و اقتدار اعلیحضرت پادشاه
جم احتشام گذاشته اند هر چند بمعاضدت سعی و کوشش اقصی مراتب
این فن بنیروی جوهر ذاتی حاصلست اما بمقتضای طبیعت انسانی و طینت
بشری اگر بی تمدن اعمال شیوه منتهیان بفعل آید محمول بر خرق عادت
میشود و موجب علوی قدر و پایان نصیری منشی میگردد بنا برین خاطر اشرف را
خواهش مشق کمانداری و قبق اندازی حاصل شد و در تالار عمارت
میدان دار السلطنه قزوین بزم آراسته جمعی از بندگان که بناوک
موشگافی تار نظاره مور را مانند نگاه احول از هم جدا میساختند
امر نمودند که باندختن قبق اسب امتیاز در میدان اشتهار جولان

دهند گروهی که قوت بازو و جرأت دل معاضد یکدیگر بود قدم در میدان
امتثال فرمان گذاشتند و به نیروی آتش دستی و گرم جولانی رمی
سهام بر سطح هوا خطوط شهب و نیازک نمایان ساختند طبق زر که نشان
کمانداران حکم انداز بود از کثرت سهام متوالی بطریق خورشید و خطوط
شعاعی مینمود عاقبت صفیقلی قلماق بیکدلی ولد مرحوم ساروسلطان در مضمار رمی
امتیاز بر اقران سبقت جسته از چوب خشک چوبه تیر میوه حصول مراد
چید اعلیحضرت ظل الهی بجایزه آن چابکدستی و قدراندازی مشارالیه را
برتبه بیاولی صحبت و خلاع فاخره سرافراز فرمودند بعد از انقضای
آن هنگامه اعلیحضرت ظل الهی را نیز هوس اینمعنی بر آینه ضمیر پرتو افکن گشته
فرمودند که در باغ قزوین که بحسب طراوت سبزه و ریاحین و موزونیت
اشجار و لطف هوا اسمش بامسمی است خیابانی طرح نموده قباق نصب نمایند
که اعلیحضرت ظل الرحمان در انمکان نزهت بنیان تاختن یکران و باختن
چوگان و قباق اندازی و جرید بازی اشتغال نمایند و مطلوب از اینمعنی آن
بود که اگر بدون مشق و مهارت درین شیوه ید طولی بکار برد از آسیب
نظاره نامحرمان تماشا که حاسدان نعم نهمتهای خرق عادتند واصل

عین الکمال محفوظ باشد تا آنکه در اندک وقتی و کم روزی بتعلیم راست اندیش
درست کردار غلام با اخلاص پادشاه جم اقتدا رموز کشاف غوامض مراتب
تیراندازی دانای مراتب جان افشانی و سربازی مقرب الخاقانی احمد بیک
یوزباشی غلامان خاصه شریفه مهارت بجائی رسید که طیور را در روی هوا
هنگام بال افشانی بر تیر هوای آتش در خرمن هستی میزدند گویا این
بیت را شاعر در وصف صاحب شست آتشخنر و اقلیم کش گفته **بیت** بنوعی گرم
سوزان میرود از دل برون تیرش ؛ که از بوی کباب افتد بفکر زخم
نخجیرش ؛ و در انداختن تیر بوته که در حقیقت بوته گلهای شهرت بی اندازست
آنمقدار قدرت تحصیل فرمودند که جوز را بالوان مختلف رنگ کرده
بطریق دایره روی خاک آتاج در پهلوی دیگر بطرح نصب نموده از بیست
قدم مسافت حکم میفرمودند که نخست جوزهای سرخ رنگ را که مثلا ده عدد باشد
بده چوبه تیر شکسته بعد از ان زرد و بعد از ان زنگاری و غیره را
بهمین نسبت از لباس قشر برارند و بنوعی که میگفتند در عالم گرد الظهور
میآرند چه عجب تحصیل این امر را دو چیز در کار است نخست صابت پیشانی
دوم قدرت توانائی و این دو معنی از روی که مردم دیده مهره ماه

کسوت بینش پوشیده اند و بازوی گردون تاب و توان داده اند با عجب
خاص این سلسله والاست لله الحمد والمنه که بجای آنکه تحصیل این کمالات
به ارتکاب تعب و مشقت حاصل گردد و فتوحات به اندازه نیز بی آنکه
لشکر فیروزی اثر و سپاه نصرت پناه از مقر سلطنت در حرکت آید بلکه بر پرچم
اعلام اقبال از هبوب نسیم متحرک گردد میسر شود تفصیل این اجمال آنست که در زمان
دارایی خاقان رضوان علیین داراخان خذلان توامان ولد مرحوم گنجعلی خان
که از پرورش یافتگان نواب گیتی ستان فردوس مکان بود از نازل پایه
سائسی و چوپانی به اعلی مدارج ایالت و حکمرانی ارتقا یافته در آن وقت برتبه
امیر الامرای خطه قندهار از همگنان امتیاز داشت بمحض هراسپ بی اصل سست
اساسی که در عالم خیال تصور نموده بود در روی اخلاص ازین آستان ملک آشیان
که قبله آمال جهانیان است تافته در ظلمت آباد دور افتاده اظهار اینمعنی نمود چون
خیل نکس را پیمانه شهدی روزی شود لامحاله تا هنگامی که بدست افشانی
مانعی به اختیار از جا روند استیفای حظ ناقص بقدر مقصد میمانید و ز
والی آنجا صفدرخان را با جمعی از هنود جغتای بخطه مزبور فرستاد و چند
روزی با مانندارای آن ملک مخصوص گشت نواب خاقان رضوان مکان را از وقوع

این امر آتش غضب در اشتعال آمده فرامین و مناشیر بهر قطری از اقطار
و مصری از امصار و قری و لمشامات صادر گردید که ملازمان خاصه شریفه
و بیگلربیگیان و امرا و سپاهی رضا طلبان از سرامور کردگی رستم خان
سپه سالار در خراسان جمعیت نموده مهیا باشند در پذیرایی اسباب
سفر سعی موفور بظهور رسانند که بعد از ورود موکب مسعود که عرض
لشکر قیامت اثر ملاحظه میشود آثار رحمت و غضب و لطف و عنف نسبت بهر کس
در خور امتثال فرمان و تمرد و طغیان بظهور خواهد رسید چنان نمایند
که مورد شفقت بوده باشند نه مهبط غضب و سخط عالم عالم سپاه و جهان
جهان لشکر در خراسان حاضر آمده منتظر ورود اعلام نصرت فرجام داشتند تا مصلحت
سنج نظام کل در بلده کاشان عنان عزیمت آنخاقان گیتی ستان از تسخیر
ولایت بقاء جاویدان معطوف داشت و الدهند و پستان از اصغای این خبر
خرم گشته با وجود شتر دلی و بز قدمی خواست که بشیوه گاو تازی شیر
شکاران ایران را امتحان نماید دارا شکوه ولد خود و خان دوران
خواهرزاده عبدالله خان زخمی را با جمعی از جنود هنود که در حقیقت بغیر از سیاهی
لشکر چیزی از ایشان بدیدار نیست بکومک صفدرخان فرستاده دارا

شکوه خود در غزنین توقف نموده خان دوران از ابابیت و دو نفر از امرا و یکصد و
پنجاه نفر سوار قندهار روان کیفیت این نهضت و حقیقت این جرات روز
بیست و دوم جمادی الاول بمسامع بار یافتگان سرادق جاه و جلال رسید
و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که منشیان بجانب خراسان بیرون ده عساکر
ظفر توامان آماده فرمان باشند و رقم اشرف باسم امراء عظام و رستیخان
سپه‌سالار یکصد و ریوست که خود مسعود را که از استماع قضیه بلیه نواب
خاقان رضوان مکان گمان کرده اند که سفر قندهار در تعویق خواهد ماند
و بدبخت هر یک بمنزل خود روان گشته جمع نماید که اراده والا جاه نسبت
که تخت مخلب و منقار شاهین تیز بال اقبال رسار الجون افغان که در قندهار
جمعیت دارند رنگین نماید چون اخفاء این قسم اراده ممکن نیست نهضت
اعلی‌حضرت ظل اللهی بوساطت منهیان معلوم دارا شکوه و خان دوران گردید
و قحط غلا را دستاویز رجعت خود نموده با لشکر نکبت اثر گریزپایی را
که رسم دیرین ایشانست شعار خود ساخته جان بسلامت بیرون برد
و هنوز لوای سعادت تمام از دار السلطنه قزوین نهضت ننموده بود که
خبر رجعت آن شوم زحل طالع معروض استادگان فلک بارگاه گردید زهی

اقبال روز افزون که شخصی جرات اعادی بر سر راه فرار گوشش آوازه توجه آنحضرت
نشسته و گرد موکب ظفر ترکیب پیش از آنکه قامت علم کند دیده بینش دشمنان را پرده عمی محکم بسته
چون امواج دریا کار در فتح و نصرت از دنبال هم می آیند و روی کار بعالم و عالمیان
می نمایند مؤید این معنی آنکه بعد از وقوع اینچنین فتحی که با وجود خشنود کن سیوف خون
آشام در بستر نیام روی نمود خبر التجای اعلیحضرت سلطنت و شوکت پناه زبده خلاصه
چنگیزی امام قلیخان والی ترکستان بعرض مقدس رسید و طهمورث والی گرجستان و تبعه بوعی
که بعد از این زیور بیان بپیوندد مقهور گشتند امید که همیشه اعادی دین و دولت منکوب
و مغلوب و این درگاه مأمن و ملجأ و ملاذ زشت و خوب طوایف امم و اصناف بنی آدم باد

آمدن سلطنت پناه امام قلیخان به درگاه جهان پناه و اعزاز و احترام یافتن و روانه شدن مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما

نقشبندان
بسیج آفرینش فریبکار کارگاه امکان آن روی پرده غیب را بنقش و پیر دلپذیر آراسته اند
و جلوه‌یابان این سراپرده را بزینت هر هفت پیراسته در هنگامی که عروس ملک بقصد دوام
صاحب شوکتی در می آید مانند بزم آرایان محافل عیش و نشاط این نقوش دلفریب و لعبتان قدسی
نژاد را که دیده دوربینان استقصای کماهی آن بکوتاهی و نارسائی اعتراف
دارد بمحفل ظهور جلوه گر میسازند و حجله گرد و نیز از جلوه آن دوشیزگان

حجب غیب رشک نگارستان چین و انموذج روضات جنان مینمایند و بر رونمایی این
حوری نژادان از یکجهتان اخلاص آیین که محرم تماشای این بزم دلفریبند آرام
دل خواهش قرین و از اعادی نفاق آیین روشنایی دیده جهان بین میستانند
چنانچه عنبر آگین ساختن هوای اردی بهشت لازم شگفتن ازاهیر بستان اعتدال
بخشی مزاج فاسد ایام خاصیت شمیم انوار صاحبقرانیست بدانطریق که اشراق لازم
آفتاب نسبت بامری از امور غریبه مستنتج اثری از آثار عظیمه میباشد طلوع مهر نیر را
علامتی روشنست که صبح صادق نتیجه اخبار آن روسفید دارد و آمدن بهار را
علامتی که سنبل را موی کشان از خلوت کمون به پیشگاه ظهور می آرد دهقان نخست
زمین چمن را مستعد شگفانیدن نموده تخم ریاحین الوان میکارد و ثمر اول
از شکوفه خیمه بساحت گلزار زده بعد از ان از شهر بند عدم بیرون می آید گفتن
روز و شب را قاعده سنجان رموز آفرینش ترازوی اوزان پادشاهان عظیم
الشان قرار داده اند چون یکی از کشورخدایان که بگرانمایگی اقبال روز
افزون ممتاز باشد براورنگ اقلیم گشایی نشیند مقارن جلوس آنخسرو بیهمال
فرمانروایی از تخت اعتبار برخیزد از ینجاست که مقارن طلوع خورشید جهان
آرای جود و افضال حضرت ختمی پناه دیده دوربین اقبال سند آرایان

عجم مثل خطوط شعاعی آن مهر فروزان از لباس پیدایی عریان گردیده بذوق
جبهه سایی خاک آن آستان عرش نشان کنگره ایوان کسری روی بر خاک عجز
وانکسار نهاده چراغ شهرت آتش پرستان فارس از زبان گویایی کوتاه
گشت و اصنام ارباب کفر و طغیان از کوکب ثابت بروج اعتبار بودند سر از اوج عزت
بحضیض وبال و نکال منتهی شد و چون اعلیحضرت ظل الهی نور انجم فروغ و ضیاء
آن آفتابند بمضمون صدق مشحون الولد سر ابیه مقارن اشراق نور عالمتاب
دولت این برگزیده چمن آدم فرمانروایی ممالک ترکستان که بنیروی بازوی سعی گشت
و اعتلای همت و وفور جرات قدوه سند آرایان توران بود از خیرگی
آن نور ساطع و حیرت آن شعشعه لامع سر رشته بینش از دست داده پرده های
بینایی را نقاب تواری حجاب خود نمود و چون خاک این آستان نور بخشی دیده جهانیان
ضرب المثل پیر و جوانست چشم نیاز برین کحل الجواهر ابصار جهانبانان دوخته سلطنت آن مملکت را
بندر محمد خان برادر خود تفویض نموده با یکهزار نفر از خاصان و یکجهتان که
با وجود دعوی یگانگی از ان خانواده فی شان از لباس سلطنت همان دست اخلاص بدامن دولت او
داشتند و جمعی کثیر از تجار روزگار بقصد زیارت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما
روی نیاز باین قبله آمال که مامن شوریدگان مضطرب الاحوال است آوردند

قبل از ورود آن پادشاه بسرحد ولایت بیکران که ملجأ سیدست و پایانست
ندر محمد خان حکایت اخوان یوسف علیه السلم را سر خط تعلیم خود دانسته جمعی از دنبال
آنسرور منفقود البصر فرستاده و آنگروه بیغمائی ایشان از تعاقب نموده نقود
واجناس آنچه یافتند غارت نمودند امام قلیخان و رفقا با اسب تازیانه فرار
برقرار اختیار کرده داخل الکاء مرو گردیدند کیفیت این واقعه و حقیقت سانحه را
مرتضی قلیخان قاجار که دران وقت برتبه امارت مرو سرافراز بود معروض سده
والا و پایه سریر معلا گردانید و بمقتضای شیمه کریمه مهمان نوازی خانه انتقا
لیاول صحبت را بمهمانداری تعیین فرمودند فرمان قضا جریان بنام
بیگلربیگیان و امرا و عظام و حکام و وزرا و کارکنان ممالک محروسه
از سرحد مرو الی پایه سریر خلافت مصیر شرف نفاذ یافت که بهر یک از محال
که پادشاه مذبور ورود ملتزمان و منسوبان وارد گردند در لوازم میزبانی
و شرایط مهمانی و تکلف و انعام و دادن لباس و ظروف و فروش و مایحتاج
و سامان مطعوم و مشروب و ارسال نزل و ارمغان و تحف و هدایا و تحصیل
مکنونات خاطر و مرغوبات ضمیر آنخسرو و افراسیاب نظیر دقیقه فوت و فرو
گذاشت ننمایند و نوعی نمایند که در حین ورود خلایق پناه اظهار رضا

و خشنودی نمایند مرتضی قلیخان بمضمون مسطور عمل نموده در بذل نقود
و اجناس و سایر تکلفات و تواضعات آنچه شایان همت کریمان باشد
تقصیر ننموده جمعی از طرز دانان خدمت اند و وزرا در رکاب آن
خان ذیشان روان نمود که تا در الکاء متعلقه او باشند بهمان دستور
عمل نموده در ترتیب و تهیه اسباب و مایحتاج هر روزه آنجماعت سعی نموده
تا دخول مشهد مقدس که در آن وقت حکومت آن محال بقرچقای خان
ولد مرحوم منوچهر خان مفوض بود موافق مضامین فرامین که در آن
ابواب صادر شده عمل نمایند و قرچقای خان نیز موافق مضامین
ارقام مطاعه با گروهی از حیز تعداد و احصا بیرون باستقبال
رفته بعد از مراعات لوازم اعزاز و احترام و تبجیل و اکرام منزلی
مناسب جهت سکنی او تعیین نموده در امکان مرغوب فرود آوردند
و هر روز یکی از اعیان آن بلده طیبه که از افراد الناس امتیاز
صوری و معنوی داشت متکفل شغل میزبانی پادشاه مزبور و تعهد
گردیده تکلفات و تواضعات مینمودند و با آنکه ولایت ترکستان
و طوایف اوزبکیه بجهت تراکم غبار رغنا درمرآت قلوب صورت نمای

حق و یقین نیست و از شعلهٔ طور نسب ائمهٔ هدی اقتباس ضیا و هدایت نمیتوانند
آن والا جاه را از فیض همت ذاتی و کرم جبلی و احسانات که در حین تمکّن
سریر سلطنت نسبت بفقرا وقوع یافته بود غشاء مناقشهٔ مذهب فی الجمله
از پیش دیدهٔ بصیرت برخواسته طالب زیارت آستان ملایک آشیان آن
امام مفترض الطاعه تا من ضامن گردید زهی خارق عادات که مانند
آب کوثر در نقاب خفا آشکارا شده نهال آمال تشنه لبان بادیهٔ انکار را
از منهل عذب تسلّی سرسبز و ریّان گردانید بیش ازین مفتاح اعجاز
اعجاز آنحضرت قفل بستهٔ چشم ظاهر نابینایان را میگشود در نیم تیره دیدهٔ
اعتقاد آن سلالهٔ دودهٔ چنگیزی را که کور مادرزاد بود مقالید
معجزه باز نموده کیفیت زیارت بنوعی بود که از خدّام آن روضه
سنیّه استدعا نمود که ریسمانی در گردن آن ممتاز سلالهٔ چنگیزی که
از غایت غرور تقلّد قلادهٔ سلطنت و دارایی را برخود دشوار
میدانست افگنده کشان بآن آستان عرش نشان می آورند
بعد از استفاضهٔ فیوضات از آنمقام مینو نظام روانه سریر
خلافت مصیر گردید رستم خان سپه سالار که با بیگلربیگیان و امراء

عظام در خیابان بود باستقبال آنخان عالیشان در حرکت آمدند
روی زمین از نشان سم مرکبان زره پوش گردید و نسیم را از
ازدحام و کثرت خلایق ضیق النفس حاصل شد طول زمان از عرض آن
لشکر رشتهٔ امتداد کوتاه و دیدهٔ دوربین آفتاب از سواد آن سپاه
سیاه گشت گذشتن روز از آن تنگنا بنوعی دشوار شد که بعد از غروب
خورشید روشنایی برجای بود و تراکم غبار بجایی رسید که از آمد
شد انفاس بر سطح هوا جادها مینمود **بیت** اگر سیماب باریدی
چو باران ✻ نماندی بر سنان نیزه داران ✻ خیابان از جوش لشکر
تنگ جا بود ✻ که نقش سایه بر دوش هوا بود ✻ اسبان تازی که
وسعت گردون از شوخی رفتار مانند چشم خانه بر نگاه تنگ بود
بمثابهٔ دل عشّاق بر یک مکان جولان واقع میشد از صفوف آراسته
خیابانها که مبدا و منتهای آن نمودار ازل و ابد تواند بود بهم رسید
نفیر کرّه نای و خروش کوس چون امواج دریا از آن معرکهٔ قیامت
اثر راه بیرون شد نمی یافت از تنگی رزی سوار و پیاده ابیم را
جای صدق رسمی نمانده بود طیور در فضای هوای آن صحرا از تراکم

غبار چون تیر در کشن بال گشوده بر یکمقام آرام داشتند اعدا در اول
نگران و پریشان خاطر بود که اگر کار بسپاه بیشمار رسد بچه عنوان از عهده تعداد
آن بیرون آید زمین از تهییج غبار بر خود میبالید که جا بر آن ازدحام
کشادگیه خاک از کثرت سنان درخشان سواران نمودار قرص خورشید
جهان افروز گشت نابینا را از شوق تماشای آن هنگامه بینایی رفته
بچشم خانه رجعت مینمود و آن سلالهٔ دودهٔ چنگیزخانی را با وجود
فقدان بصر کیفیت تماشای آن هنگامه حاصل میگردید بعد از وقوع
ملاقات آن پادشاه والا جاه و تقدیم اموری که لازم مهمان نوازی
باشد بخیمه که جهة آنعالیجاه ترتیب یافته بود نزول نموده جشن عظیم
آراسته مطعومات و مشروبات حاضر ساختند و مبلغهای خطیر و امتعهٔ
کثیر بسلطنت پناه مزبور و رفقا تکلف نموده شکر قدوم بتقدیم رسانیدند
و چند نفر از ملازمان کاردان را تعیین نمود که در رکاب خان مزبور
روانهٔ پایهٔ سریر خلافت مصیر شوند امرا و حکام هر محل باین ترتیب
و آیین استقبال کرده تکلفات مینمودند تا بحوالی بلدهٔ طیبهٔ طهران
رسید اعلیحضرت ظل الهی بجهة مزید اعزاز و احترام آن خسرو عالیمقام

یکجهت

یکجهت اخلاص منش پاک نهاد نیکو روش عارف غوامض طرز دانی مطرح
اشرافات الطاف خاقانی مرتضی قلیخان ایشک آقاسی باشی را بمهمانداری
تعیین فرموده باستقبال فرستادند آن دقیقه شناس رسوم و آداب
با ستعداد تمام روان گردیده در منزل ایوان کیف ملاقات دست داده
از نفایس اجناس و ظرایف امتعه بقدری آنچه سزاوار همت ارباب کرم
باشد بارمغان گذرانید و باتفاق روانهٔ دار السلطنهٔ قزوین گردید
و حقیقت بعرض اشرف رسانیده فرمان قضا جریان نفاذ یافت که برکنار
شهر سرادق عظمت و اجلال برپای کرده جشنی عظیم که روزگار را
مشاکل بساتین نعیم سازد سامان نمایند خدمتگزاران فرمان پذیر
بتهیهٔ آن بزم خلد نظیر مبادرت نمودند نسیم باوردن بوی گل بچمن
دوید گل بتحصیل گلاب میان تنگ بربست آوازهٔ آن بزم سرور
بشور رشک دل ناهید را منکسر گردانید غنچه از گلبن افروخته
در مشت بیرون آمد بهار و خزان مانند گل رعنا بطراحی و رنگ
آمیزی الوان غرایب پشت بهم دادند و قوی پنجگانه را مانند
اوراق چنار که از یکشاخ بر آید بتحصیل آن کار دست باهم یکی شد بنقش

اقدام بطریق برگ گل که ببال نسیم باشمیم هم پرواز است در راه طلب از راه
روان باز نمیماند در اندک فرصتی سایبانهای اطلس زرنگار که در طول
وعرض با فلک ثوابت لاف برابری میزد و دعوی مساوات می نمود
بستونهای مذهب گویزه زرین برپای شد و قالیهای گران بها که از
جادوکاری استادکاران صنعتگری شمیم ریاحین از گل و برگ آن استشمام
میشد معروضش گردید و بساط پادشاهانه گسترده گشت نظاره رسا
از حیرت آن بزم وسیع که از اندازه بینش بیرون بود بر خویش بپیچید
و نسیم بهاری شمیم ریاحین در بغل مشک آمود ساختن هوای آن محفل
میگردید اعلیحضرت ظل الهی بمقتضای تفقد ذاتی که شامل خرد و بزرگ است
بعزم استقبال پادشاه مزبور رسیده رکاب ابنور اقدام بینایی
بخشیدند مرکبان صرصر تک موکب همایون چون باد بهاری در حرکت
آمدند و غنچهای پرچم اعلام شکفتن آغاز نهادند با آنچه اعلیحضرت
خدیو زمان با مخصوصان و ملتزمان بساط عزت در مقر سلطنت بنزول
اجلال داشتند از کثرت سیاه دیده روزگار حیران و زنگ از چهره
شمار گریزان گردید در حوالی سیدستان من اعمال دار السلطنه

قزوین

قزوین امام قلیخان از سعادت دریافت خدمت اشرف روزی شده بخلعت
نوازشات شاهانه سر افتخار بکیوان رسانید و مقارن آن جلال از اسب فرود
آمد اعلیحضرت ظل الهی نیز پیاده شده با یکدیگر معانقه نمودند آن پادشاه
صاحب دریافت بدیده ادراک ملاحظه شان و شوکت و عظمت و اجلال
و بزرگی آن مشرق انوار برتری و ینبوع زلال سروری نموده
قرین حیرت بی اندازه میگردید و چون چشم آن کاردیده امور سلطنت
در ایام بینش هیچ وقت اینچنین امری ندیده بود و در حین فقدان
بینایی بتوفیق ادراک این قسم عطیه یافت و بفحوای زهی مراتب خوابی
که به ز بیداریست   شکر موهبت ایزدی بتقدیم میرسانید و با آنکه
یکقرن بر سریر سلطنت متمکن بوده اقتدار ذو القرنین را بنظر در
نمی آورد و بتجربه عواصف حوادث از جا نمیرفت از صدر شکوه
آن دست پرور رحمت یزدان چون باز وحشی چشم دوخته از صدای
طپش دل شرح اضطراب خاطر مینمود چون از طرفین لوازم رسوم
و آداب بفعل آمد سوار دولت و اقبال عنان بر عنان و رکاب بر رکاب
روانه گریاس گردون اساس گشتند و مقارن هم در بزم شادی و انبساط

نشستند مطعومات و مشروبات بیرون از قیاس کشیده شد و تنقلات و حلویات
از حد افزون حاضر گردید بعد از برخاستن سفره ارباب طرب پیش
نشستند و از رشتههای طنبور و عود و بساط دوام بصید تذرو و نغمات الوان
گستردند و مطربان خوش نوا برمانیدن طیور از دوده صدا بلند کردند
نای بیجان از اعجاز نفس استادان سراسر زبان گردیده دستان
سرای آغاز نهاده بلند آوازگی نشاط لب خاموش گشاد بعد از استیفای
این امر عظیمت رکوب در خاطر اشرف تصمیم یافت و بمقتضای فرمان
و بمقتضای فرمان از پیشگاه خیام تا در دولتخانه مبارکه که قریب یکفرسخ
بود پای انداز زربفت و اطلس و دیبا گستردند و بآیین تمام روانه
گردیده بعد از ورود دولتخانه مبارکه بپادشاه مزبور تکلیف فرود آمدن
نمودند چون خان والاشان نهایت ضعف داشت و ماندگی سواری
علاوه آن شده بود مرخص گشته بمنزلی که بسکنی ایشان اختصاص
یافته بود روانه گردیدند و صدر و اعتماد الدوله و قورچی باشی
و ایشیک آقاسی باشی و ناظر بیوتات بمشایعت تا منزل مزبور رفته
و در در خانه پیاده شده سوای صدر سایر ارکان دولت مزبوره

در رکاب

در رکاب آن خان والاشان تا ایوان عمارت رفته خان مزبور را
از اسب فرود آورده مراجعت نمودند روز دیگر در عمارت
مبارکه هشت بهشت بدستور جشن عظیم ترتیب داده خان والا
شان را طلب فرمودند و در حین ورود تا پیش ایوان هشت بهشت
خود بنفس نفیس استقبال و بار دیگر معانقه نموده بدست مبارک
دست خان عالیشان را گرفته بدرون عمارت آوردند و دلجویی بیرون
از اندازه کرده بنوازشات بیکران ممتاز فرمودند روز دیگر
امرای مزبور را با امیر شکار باشی بدیدن سلطنت پناه مزبور مأمور
ساختند و چون خان مزبور را خواهش مکه معظمه در ضمیر بود و موسم
زیارت میگذشت رخصت رفتن ارزانی داشتند در آنچند روز
که در پایه سریر خلافت مصیر بود هر روز باحسانی و انعامی
اختصاص می یافت و تبعه و ملازمان با نعامات و خلاع ممتاز میگردید
حاصل که مبلغ هزار تومان از نقود و اجناس بتکلف آن خان عالیشان
و رفقا و ملازمان مقرر گردیده بدستور احکام و فرامین باسم امرا
و حکام بصدور پیوست که نزل و ارمغان در هر منزل حاضر ساخته

در خدمت و رعایت ایشان لوازم سعی بتقدیم رسانند و در دار السلطنه
قزوین توقف داشتند سه چهار نوبت جشن عظیم آراسته خان مزبور را
طلب فرمودند در مجلس اخیر که رخصت یافته روانه میگردیدند فاتحه جهة بقای
عمر و دولت و اقبال بیزوال ابدی الاتصال خوانده برخاستند و بعد از آن
اعلیحضرت ظل اللهی بقصد شکار سوار شده بار دیگر آن پادشاه والاجاه را
در قریه که در حوالی دار السلطنه مذبور است ملاقات نموده روانه شکار
گردیدند افواه عموم خلایق از آن شیوه ستوده لبریز شکرگذاری
و السنه جهانیان قرین سپاسداری گردید امید که پیوسته این درگاه
اقبال ملجا پادشاهان ذی شان و معاذ سلاطین عالیمکان بوده
بر آستان قبله آمال و مطاف سعادت و اجلال باد **شکار قمهال نمودن**
اعلیحضرت ظل اله بال گشایان هوای بلند پروازی و صدر نشینان
محفل سرافرازی یعنی سلاطین ذی شان که همای دولت بر مفارق
اعتبار سایه گسترده از صدمه سیمرغ آتشین بال آفتاب حوادث محافظت مینمایند
و شاهین اقبال شهپر اقتدار بصید تذروان مطالب و مآرب میگشایند
همایون پیوسته جویای آنست که در هر جایی که باشند کیفیت اوضاع سلطنت

و قبض و بسط امور جهانداری و اقلیم گشایی و حقیقت مبنی امور معاین
دیده بصیرت بوده باشد اگر تاج هدهد چشم گشایند از هر خطی
سطری از تاریخ سلیمان خوانند و اگر طوق قمری ملحوظ دیده اعتبار ایشان
گردد آثار روزن گلستان همیشه بهار حکمت ازل دانند اگر عقل از بادبانی
لنگر کشتی اباء و امتناع باشد پای ابطه را لوح این طلسم حیرت شناسد
و بگزلک تحقیق نقاط شکوک و شبهات را از لوح اندیشه تراشند طوطی را
برگ سبزی از شجر وادی ایمن که بتعلیم کلیم الله زبانزد جهانیانست تصور
نمایند و از بوقلمونی نغمات عندلیب مشاهده کسوت طاوسی نمایند
مردمان دیده زاغ را که در عین روز روشن شبگردی میکنند
قبله نمای غرایب آثار شمارند و از شیر بوستان غریبة الازهار
سرشت تذروان تخم الوان ریاحین حیرت در گلشن دل خدا
شناسی کارند و آینه جهان نمای اسکندری که چراغ شهرت آن
تا وقت دمیدن نفخه صور انطفا نمی پذیرد در نظر دانش منشان
کار آگاه عبارت از آنست که سرخی از جزئیات را مرآت ظهور
امر کلی دانسته از قطره ادراک دریا و از ذره فروغ ید بیضا

واز برگ گلی سیر گلستان و از چراغی تماشای چراغان نتوانند نمود
هرگاه در همعنی رسوخ حاصل شود جوارح را مانند مبارزی داند
که سلاح مادرزاد بر سر و بردارد و در تحصیل روی نیاز بمعادن
نمی آرد تبارک الله ازین بو العجب شیوگان که هر یک در دیده ارباب
ذوق بسماع حال در پروازند نخستین از انها شاهباز است که بالکنیه
بخطاب شاهی از سایر طیور ممتاز است از مرقع و پیرخرقه درویشان
در بردارد و هرچند معشوق شهریاران است الفهای عاشقان بر سینه
میگذارد و عروج دولتش بحدیست که مانند سلیمان بر هوا مسند میگسترد
و قناعتش بمرتبه که سالی بیک لباس بسر میبرد در حالت گرفتاری
سریر عزتش روی دست شهریاران و سایبان دولتش سایه همای
تاج سعادت پادشاهانست عمرها چشم دوربین از خواب شیرین
میدوزد که شیوه سلوک با ملوک آموزد پاسداری آشناییش
در انپایه که بعد از نوردیدن بساط وحشت اگر در آسمان باشد
روی نیاز بر خاک الفت میگذارد و باندک روی دل علاالدوام
در غربت بسر برده یاد وطن در خاطر نمی آرد زهی مردان کار زار

که بیک تنه بر سپاه خصم میسازند و از پری درچین پرواز علم نصرت
می افرازند و دیگری سیاه چشمان موزون حرکاتند که بشیوه بال
افشانی ادای جلوه خوبان مینمایند و به نشتر هر مویی خون شوق
از رگ دلها میگشایند بتحریک جناح هم دامن زن آتش ذوق و هم مروحه
جنبان نسیم شوقند مانند پریچهرگان فرنگی تمام بناگوش نوازی مشهور
و همگی چون لعبتان خیال بجلوه سازی معروفند فی صیادانند
که از نقوش بال و پر بقصد شکار مرام دام بر دوش دارند
و سالکان تجرد شعارند که پای در دامن سیر جهان مینمایند از
سبکروی پستیها و بلندیها در راهشان هموار است و بمعلمی وحشت
فطری از جنبش مژگان صیاد خبردارند کلاه اعتبارشان چون
کسوت ادهمی حجاب خیره نگاهیست و بستن دیده ظاهری پیرایه
بینایی دیده آگاهی از بحیلگی بخوردن غذای خام از منت طبخ آتش
فارغ نشسته اند و بتکلیف توکل از ذخیره کردن رزق مقدر
چشم بسته بمقتضای این صفات اگر طبع همایون پادشاهان والاشان
بتماشای ایشان راغب از مقوله هوای خاطر نخواهد بود و اگر

ضمیر منیر روشن بیش از پیش حال ایشان مایل گردد بدیع نخواهد بود لهذا اعلیحضرت
خدیو زمان که در شیوه دقیقه یابی و باریک بینی سر دفتر پادشاهان است
بحصول این معنی راغب گردیده اراده شکار کلنگ در خاطر اقدس پدید آمد
و این مرغ کلان از آنجا که ناقه گسسته مهار فضای آسمانست زمام اختیار در قبضه
اقتدار چرغ و شاهین که بحسب ترکیب حقیر و صغیرست میباشد بضرب صدمه
سرپنجه قوی در نقاب مین میان کلنگان میشود و بسا باشد که از غایت
غلوی حرص شدت قوت غضبی بر ریختن خون یکی از آنها نایره قهار پیش
منطفی ناگشته بدیگری از آنها پردازد و او را نیز در حوصله شکافی
بجال ریختن اندازد عنوان شکار قهال بنوعی است که در سر مکان
که خیل کلنگ جمع باشند کارآگاهان خبردار دایره گرد ایشان را
احاطه نموده سرکرده و پیشوای آنگروه بانداختن شاهین چرغ
مبادرت مینماید و درین اثنا اگر صیدی اراده بیرون رفتن کند
ملازمان از اطراف شروع بفریاد و فغان کرده آن ساده لوحان
بتصور آنکه مبادا دامی در راه باشد مراجعت نموده بجانب دیگر
متوجه میشوند و باین عنوان در آن دایره حیرت سرگردان

میگردند و هنوز در آن اندیشه اند که جوارح سلطانی بطریق قضای
آسمانی نزول نموده ایشان را در دام مخالب در می آرند اعلیحضرت ظل اللهی
بعد از ملاقات سلطنت پناه امام قلیخان از قریه پشتشین دار السلطنه قزوین
بشکار قهال روانه گردیدند و بنیروی اقبال همایون فال مرکزوار
آن جانوران وحشی را در میان گرفتند و بانداختن چرغ و شاهین
دست اقتدار گشودند صیاد سپهر را هرگز تماشای چنان مشاهده
نشده بود و نسر طایر را از روزی که چهره پرداز قضا بال وجود
بقلم قدرت گشوده چنین سیری واقع نگردیده امید که پیوسته بال
همای سعادت سایبان این خسرو سلیمان مکان بوده مخالف خوارش
مانند هلال از خون درخشان باد مناقشه رستم خان و طهمورث
و رفتن آدم سلطان بآنحدود چون حرکات گردون و نیرنگی
سپهر بوقلمون منتج حوادث میباشد بعد از آنکه خاطر اقدس و ضمیر مقدس
از منیربانی و تفقد سلطنت پناه امام قلیخان فراغت یافت و از شکار قهال
استیفاء حظ بهمنیت بها کرده معاودت کردند مقارن اینحال عرایض
سلطنت پناه رستم خان والی گرجستان کارتیل متعاقب بتوالی بدرگاه

فلک اشتباه رسید که طهمورث والی گرجستان کاخت که نواب خاقان
رضوان مکان علیین آشیان او را بمرتبهٔ سلطنت آن ملک دلگشا سرافراز
ساخته همواره به نیروی الطاف بی پایان آن خسرو خلد مکان لاف
استبداد و استقلال میزد درینوقت بنا بر وساوس نفس اماره که در کشور
وجود راهزنی قوت عاقله مینماید بنجیتن خیالات فاسد آتش سودا
افروخته و چشم خواهش بحال کارتیل که حکومت آن از دربار اعلا
و درگاه معلا بمشار الیه مفوض گردیده دوخته است و با جمعی از خود رایان
بی عاقبت تبشکار قرایازی که ملک موروثی سلطنت پناه مزبور و داخل
ولایت کارتیل است آمده و بانحرکت ناشایست اکتفا نکرده با زال
ارسطا و قراقلخان و نوذر و تویم امیلاخور که از نام آوران عمده گرجستان
کارتیلند زبان یکی نموده اند که در تضییع سلطنت پناه مزبور رفتنی داده
بوده اند و کیشکچیان از نیمعنی مطلع گردیده آن شخص فرا رسیناید
هر خبری در برزخ صدق و کذب میباشد رقم مرحمت شیم باسم
طهمورث مشتمل بر تقاعد از امور مذبور شرف صدور یافته مصحوب
تقی بیک یازرکان تلوا رسال یافت که اگر مقتضی سهوا یکی لازم

سرشت

سرشت انسانست مصدر این شده باشد چهره اعتقاد را بزلال
انابت و استغفار گرد عصیان شسته من بعد مرتکب این قسم فعلی
نشود که اگر بعرض مقدس رسد که بار دیگر ارتکاب این قسم ناشایستی
نموده مورد سخط و غضب شاهانه خواهد گردید و آن وخیم العاقبت
از غایت جهل و نادانی بظاهر لوازم اطاعت و انقیاد تقی بیک بتقدیم
رسانیده تعهد نمود که اگر من بعد امری که خلاف قانون بندگی باشد
ازو بظهور رسد مورد سیاست و غضب شاهانه بوده باشد و در
باطن همان بشغل فتنه انگیزی اشتغال نموده با زال و نوذر
و کتله کوز کارتیل که مختار و پیشوای کفرهٔ مزبور میباشد قرارداد
که رستم خانرا بقتل رسانند و ملک قورخمس ولد ملک آتابیک ملک
سمخوط را درین امر با خود همداستان نموده بودند چون ملک
ملک مزبور راز نگهبان آستان خلافت مکانست رستم خانرا از
کیفیت غدر کفرهٔ مزبوره اخبار نموده بود رستم خان عریضه درین
باب نوشته مصحوب ملک مزبور بدرگاه خلافت پناه فرستاده
دار نیمعنی آتش غضب پادشاهی در اشتعال آمده فرمان همایون

نفاذ یافت که امارت پناه آدم سلطان حاکم صوفی که همشیره زادهٔ سلطنت
پناه رستم خان و بشیوهٔ کاردانی موصوفست باتفاق بیگلربیگیان آذربایجان
و شیروان و قراباغ و ایروان و جمعی از یوزباشیان قورچیان
و غلامان و تفنگچیان که منازل ایشان در آذربایجان و شیروان
میباشد بقلع و قمع و اسر و نهب و غارت کفرهٔ طاغیهٔ مذبوره که
نافرمانی فرمانروایی ظاهر را علاوهٔ ناسپاسی و خدانشناسی نموده
روانه گردد امارت پناه مزبور بساعت مسعود بشرف پایبوس
سرافرازی یافته روانهٔ گرجستان گردید و قبل از آنکه وارد گرجستان
شود رستم خان مردم دیدهٔ کج بین کیله کوز را از وطن مألوف
چشم خانه جلا فرموده در محبس قلعهٔ تفلیس مقید نموده بود و جمعی از
نادان و ازناوران که بزیور اخلاص و یکجهتی آراسته بودند
بقصد تسخیر قلعهٔ نوذر که در متانت و رصانت و دشواری طرق
و تراکم اشجار ضرب المثل مردم آندیار است فرستاده در اندک
فرصتی بنیروی اقبال بیزوال اعلیحضرت ظل اللهی آن قلعهٔ مرصوصة
البنیان زانجاک تیره مکان نموده ازواج و اطفال آن گم گشته

تیه غفلت را دستگیر کرده بودند و آن مدبر عداوت سگال
با نهایت پریشانی احوال فرار نموده خود را بقلعهٔ اخسقه رسانید
بعد از وقوع این فتح مبین آدم سلطان با لشکر ظفر اثر وارد
الکاء کاخت گردیده بود از آنجا که همواره مطالب و مآرب این
برگزیدهٔ اله بی وقوع محاربه و تجشم سپاه صورت میپابد طهمورث
بمحض توجه عساکر فیروزی مآثر مضطرب گشته از اسباب سلطنت
همین داشتن سر در دل اکتفا نموده فرار بر قرار اختیار کرد
و آن ملک بی آنکه مجاهدین معرکه خصم افکنی جنبش نمایند مفتوح شده
دربسته بتصرف اولیاء دولت ابد قرین درآمد و زال ارسطاوی
و یوتم امیلاخور از در انابت و استغفار به بیت المعمورهٔ امن امان
خسرو سلیمان نشان درآمد و سایر تادادان و ازناوران و سکنهٔ
گرجستان کارتیل و کاخت که سالک طریق غدر و مکر بودند از کردهٔ پشیمان
گذشته بمیانجی رستم خان التماس زلات و جرائم خود نمودند و مأمول
ایشان بعز انجاح اقتران یافته امر فرمودند که سپاه نصرت پناه مراجعت نموده
متعرض آن گروه معذرت پژوه نگردند و قضیهٔ قتل رستم خان سپه سالار:

در اثناء رفتن آدم سلطان بگرجستان وقوع یافت چون تمهید رفتن آدم سلطان
قبل از وقوع قضیهٔ مزبوره خامهٔ مطلب نگار بتحریر آن مطلب بعد از اتمام
و سرانجام امور گرجستان قیام نمود **شرح مقتول شدن رستم خان**
سپه سالار بفرمان حضرت ظل اله حضرت عزت مصدر وجود انسانی را بقدرت
بالغهٔ ربانی از چهار ضد که اسقطس عالم اخشیجانی اند فراهم آورده
از پای تخت بی نیازی که دار الخلافه تجرد نام دارد عقل را بریاست
و مجاورت این مدینهٔ الهی تعیین فرموده از حواس ظاهری و باطنی گروهی
اینولایت اندیشکاران چابک بر دربار اقبال این خسرو بیهمال داشته اند
که بنیروی این فرمان پذیران خدمت اند در شهر بند وجود استوار و بنای
حصار هستی پایدار باشد هرگاه تدبیر این سلطان والاشان در پذیرائی
این ملک باعتدال گراید و سپاه جوارح را باشتغال مغروره خود باز دارد
پیوسته از غرف تجادیف باغ سیر نزهت آباد حاجت روائی نموده
ابواب قلاع مشیده قلوب بر روی آمالش باز و دست اقتدارش
برحصول مآرب دراز میگردد و آوازهٔ عدالتش در دولت کدهٔ خازن
گنجینهٔ نعمت صورتست خود را باین امن آباد رسانید مقالید کنوز

مطالب را

مطالب را تسلیم می نماید و این فرمانروای کشور وجود وقتی پیرایهٔ حسن
سلوک می پوشد که گفتن تر از وی مدیر الشاهین راست بینی مهیا ساخته
خلوت دل خدا شناس را از خیال ما سوی پرداخته باشد زبان را بذکر نعمت در
وجد صوفیان صاحب حال دارد و گوش را مانند دل ارباب کمال با ذخایر
گوهر نصایح حکما در بعد از ادای شکر مواهب یزدان در اطاعت پادشاهان
زمان که سایهٔ حضرت رحمانست کوشش کند و در پژوهش بندگی این
حافظ نوامیس الهی سکالش نماید و ازینجاست که تا شیوهٔ طاعت و انقیاد
و فرمان برداری منضبوط نیست بوسیلهٔ ترتیب مفرح روحانی که از جزء مین
رضای خدای حقیقی و مجازی ترکیب یافته همیشه داغ انتعاشش از انشا کام
پای رسا میباشد و اگر در پاسداری فرمان باری باغوان شیاطین
نفوس رذیله غفلت ورزد ما دام که رجوع بشاهراه انابت و استغفار
ممکن و مقیاس اطاعت سنجی فرمانروائی ظاهر بکم و کاستی باشد بمیانجی عفو
و مغفرت پاداش نافرمانی چندی در عقدهٔ تاخیر میماند تا زمانی که آئینهٔ خانهٔ
دل از تراکم غبار رغام ظلام افعال ناشایست راه دخول پرتو الهی
مسدود گردد که در انحال سیئات اعمال در مرآت مکافات جلوه.

ظهور می‌نماید مبین اینمقال صورت احوال رستم خان سپهسالار است که در زمان
نواب گیتی ستان فردوس مکان بازاء خدمات و بندگی و کاردانی برتبه یساولی
صحبت و روشناسی و قرب اختصاص یافته بود و بعد از رحلت نواب گیتی ستان
خلد آشیانی بسرای جاودانی در خدمت نواب خاقان رضوان مکانی
بزیادتی اعتبار از اکفا گوی سبقت و رجحان ربوده بمنصب امارت دیوان
و سرکردگی تفنگچیان ممتاز شد و در اندک زمان از آن مرتبه نیز فراتر شده
مخاطب بخطاب سپه‌سالاری گردید و حکومت الکاء تبریز و بیگلربیگی گری
آذربایجان بدو عنایت شد و تا زمان جلوس میمنت مانوس بخدمات مزبوره
سربلندی داشت و علیقلی بیک و عیسی بیک برادران او بمنصب امارت دیوان
و یساولی صحبت و ازدیاد قرب و منزلت محسود جهانیان بودند و از آنجا
که منتهای سربلندی پستیست در اول جلوس میمنت مانوس رستم خان
با سپاه بیکران چنانچه سبق ذکر یافت در خراسان توقف داشت فرمان
اشرف باسم مومی الیه نفاذ پیوست که چون اقبال بیزوال بی ارتکاب
قتال کفایت شر اعادی نموده لشکر فیروزی اثر را مرخص سازد
که بمنازل و اوطان خود مراجعت نمایند و آن ایالت پناه با ملازمان

خف

خود در مشهد مقدس توقف نماید که هرگاه صلاح دولت روز افزون بوده باشد
و رقم اشرف صادر گردد روانه سده والا درگاه معلا شود رستم خان
بهوس آنکه هرگاه در پایه سریر خلافت مصیر بوده باشد در اتق و فتق
کلیات و جزئیات امور خواهد بود بعرض رسانید که توقف او در مشهد
مقدس مقرون بصلاح دولت روز افزون نیست در درگاه فلک
پیشگاه باشد بصواب نزدیکتر خواهد بود و عریضه را مصحوب نظام الملک
وزیر خود بدرگاه جهان پناه فرستاده بود و نظام الملک در انتهای
راه بشخصی که رقم اشرف بشرح فوق رستم خان میبرده برخورده چاره را مراجعت
فرموده باتفاق خود بدرگاه معلی آورد و چون اینجرات زیاده از قدر
وسع اطاعت پیشگان فرمان پذیر بود و مرجوع بودن رای صواب نمای
بیضا ضیا از عرض این مطلب مفهوم میگردید بنابر انتظام امور سلطنت
و جهانبانی مقرر فرمودند که سر آن گردنکش را از تن جدا ساخته
در مشهد مقدس عبرة للناظرین گردانیده منادی نمایند که هر کس
پیرو آمال و امانی خود بوده سالک طریق رضای اعلیحضرت ظل الهی
باشد باین طریق بپاداش اعمال گرفتار میگردد و علیقلی بیک و ایوان بیگ که

در درگاه معلی محبوس پس مقرر فرمودند که بقلعه کلاب برده در انجا محافظت
نمایند در رقم مطاعه لازم الاطاعه باسم نتیجه الامراء العظام غازی
سلطان خلف مرحوم آقاخان مقدم که بعد از فوت والد مغفور ملقب
بآقاخان ثانی گردید مصحوب ذوالفقار بیک یوزباشی قورچیان آجرلو
شرف صدور یافت که بدار السلطنه تبریز رفته عیسی بیک را که برادر
واز جانب رستم خان در دار السلطنه مزبور نایب و جانشین بود گرفته از طرف
خود بقلعه الموت فرستاده بکوتوال آنجا بسپارد غازی سلطان مذکور
در هنگامی که از شب سه ساعت گذشته شرف زیارت رقم مبارک سر
افراز گشته همان ساعت با معدودی چند سوار شده در طلوع نیر
اعظم از مراغه بدار السلطنه مزبور رسید که مسافت هجده فرسخ است
وعیسی بیک بنوعی حسب الامر الاعلی مقرر شده بود گرفته بقلعه مزبور
روانه نمود و در ازاء نیکوخدمتی بخلعت فاخره اعلیحضرت ظل
اللهی ممتاز و سربلند گردید و روزی که علیقلی بیک محبوس گردید
ارکان دولت قاهره قبل از انکه قتل رستم خان وقوع یابد
بنا بر مصلحت مذکور ساختند که سپه سالار بقتل رسید و این معنی

بین الانام شهرت یافت و بعد از سه چهار روز ملازم رستم خان عریضه
موحشی لیه را بدرگاه جهان پناه آورد و جمعی از هرزه درایان که
پیوسته جویای تفرقه ساختن اراجیف میباشند سخن بدست افتاده
انتشار دادند که رستم خان بعزم شکار بجبال دردون رفته بود و در انجا
از کیفیت فرمان پادشاهی وقوف یافته فرار مینماید در ثانی الحال
عریضه قرچقای خان بیگلربیگی مشهد مقدس بپایه سریر خلافت
مصیر رسید که رستم خان مذبور را روز عید قربان بمعاونت بیرام
علیخان حاکم نیشابور بمقتضای امتثال فرمان مقتول ساخته اعلیحضرت
ظل اللهی قرچقای خان را بخلاع و انعامات پادشاهانه بین الاقران
ممتاز و سرافراز فرموده حکومت دار السلطنه تبریز را به پیربوداق
خان ترکمان که اباعن جد بیگلربیگی دار السلطنه مزبور بود شفقت فرمودند
و منصب امارت دیوان علاوه خدمت مرتضی قلیخان بیجرلو ایشیک
آقاسی باشی گردید و الکاء شبستان که با پیربوداق خان بود داود
بیک غلام خاصه شریفه قورچی رکاب شفقت شد چون ارقام قتل
رستم خان را درویش بیک قراکوزلو ایشیک آقاسی باشی خواجه

محمد قاسم نظری آوا رجب نویس و رشید بیک کلانتر نخجوان بطریق تعاقب
و توالی برده بودند رشید بیک بسیورغال و موعی الیهما بانعام
و شفقتها سرافراز گردیدند **متوفیات** درین سال اسفندیار خان والی
اورگنج از دست ساقی کل نفس ذائقة الموت بادهٔ اجل نوشیده و بدرود
جهان فانی نمود عیسی ارسطا و کرجی را درین سال بادادهٔ کرجی ولد املیا
خورد در دار السلطنهٔ قزوین بقتل رسانید **آمدن ایلچی پادشاه روم بدرگاه**
جهان پناه جهة تشیید مبانی مصالحه چون در سنهٔ پارس ییل زمان نواب
خاقان رضوان مکان و سلطان مراد خواندکار روم روابط صلح و صلاح بجهة
نجاح و فلاح عباد الله مشید و مستحکم شده صلحنامه باین شرح نوشته
شد که الحمد لله العزیز الکریم الفتاح الذی افتتح ابواب الصلح بمفتاح
ان ارید الا الاصلاح وارتفع ظلام المصاف والکفاح بمصباح صباح
الفوز والفلاح والصلوة والسلم علی رسوله الذی اظهر واوضح الدین
بکمال الایضاح وانشرح صدر الاسلام بطلیعة السعیدة ای انشراح
وعلی آله واولاده واصحابه الذین هم الاشباح الذین ارواح ما فاح
نشر الضیاء ولاح نور الصباح **اما بعد** مشیت و ارادت رافع السما

بغیر عماد و حکمت و قدرت مبدع المرکبات عن الاضداد جل شانه
عن مشاکلة الانداد بایه مدار نظام احوال عباد و منشاء دوام و ثبات
عالم ایجاد پادشاهان با عدل و داد و شهریاران مکارم اعتیاد در
حسن اتفاق و اتحاد لربنه منوط و اوامر و نواهی آلهیه سبینه اتباع
و انقیاد لربنه مربوط دو رکه فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم
فحوی شریفی او زره سلاطین شوکت آیین سمت اصلاح متوجب
الفلاحه عزیمت و جانب خصومت و کفاحدن عودت بیورد قلرنجه
تیغ خلاف طرفین در غلاف و ارباب مصاف جانبین بربرلرینه
سینه صاف اولا کلمشلر دور ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم بناء علی ذلک بو اضعف عباد الله جناب جلالت
مآب پادشاه دین پناه و ذات سعادت دستگاه شهنشاه سلیمان بارگاه
خلیفة الله فی العالمین باصدق مصداق السلطان العادل ظل الله
فی الارض ملاذ اعاظم السلاطین معاذ اکارم الخواقین ناصر الاسلام
والمسلمین قاهر الکفرة والمشرکین سلطان البرین والبحرین خاقان
المشرقین والمغربین خادم الحرمین الشریفین عین الانسان وانسان

العین المؤید بتأییدات الملک المستعان والموفق بتوفیق العزیز المنان
سلطان مراد خان لا زال سلسلة خلافته ممتدة الی آخر الزمان و ما برحت
اطناب خیام سلطنته مشدودة الی انتهاء الدوران حضرتلرینک طرف
اعلای جلالت مقرون و جانب اسنای سعادت مشحونلرندن حل و
عقد امور ملک و ملته مامور و مأذون و اختیار صلح و جنک خصوصنده
توفیق یافته اجازت همایون اولمغله وکالت مطلقه و نیابت محققه
مرحمتیله عساکر اسلام نصرت انجامی بغداددن قالدروب متوکلا
علی الله تعالی عجم ولایتنه عزیمت متین ایله طی منازل و مراحل آهنک
و آغاز اولنوب هارونیه نام منزله نزول اولندقده زینت افروز
تختگاه عجم روشنایی دیده ممالک جم خورشید علم دار حشم خدیو معظم
خداوند مکرم دُر یکتای بحر تاجداری ذکاء آسمان شهریاری نیّر عرصه
شوکت پناهی گزیده شاهان از اوج شاهی شاه عالیجاه سعادت دستگاه
خسرو فلک بارگاه ستاره سپاه شاه صفی علی الله تعالی اعلام قدره
من السمک الی السماک رفع بنیان مجده الی قبة قبة الافلاک جانب
شریفلرندن سعادتلو و عظمتلو پادشاهمز حضرتلرینه نامه لری و بو جهره

مکتوب ملاطفت ختامه لری قدوة الامرا و عمدة الکبرا شمسا الدین محمد قلی بک :
ایشیک آقاسی ایلچیلک طریقیله گلوب شاه حضرتلری اصلاح ذات البین
و صلح و صلاح جانبین خصوصین اراده ایدرلر دیو تسکین آتش
جنک و جدال و دفع و رفع غبار حرب و قتال و التماس طلب ایتدکلرین
بیز داخی وان جنحوا للسلم فاجنح لها نص شریفیله عمل ایتمکی ماخذ هر مجمل
و مفصل ایدینوب امن و استراحت عباد الله ایچون صلحه رضا ویروب
لایق دولت طرفین و موافق عرض و ناموس جانبین اولان وجه
وجه اوزره احوال صلحه فصل ویرمکه بنده شاه والاجاه حضرتلرینک
طرف قرین الشرفلرندن بر معتمد علیه کیمسنه توکیل بیوریلوب
ارسال اولنمق ایچون حضور بهجت بهیه مکتوب گوندرلمیشدی الحالة
هذه بسط بساط صلح و صلاح و ربط و ارتباط مصالحه مستوجب
الفلاح و استقرار مواثیق و عهود و تعیین احوال ثغور و حدود
ایچون بو صلح صلاح انجام آتی البیانه نهج شرع قویم معتبر اوزره
طرف اشرف شاهدن وکیل معتمد علیه اولوب انعقاد مصالحه و معاهده
مامور و نامزد و مفوض الیه و مقلد اولان جناب امارت مآب ایالت

نصاب مصادقت عنوان سارو خان دام ساعیاً لاتمام مصالح الامن
والامان ذهاب نام منزلده گلوب اردوی همایون خداوندگاریه
داخل اولدقده مراسم مهمان نوازی رعایتیندن صکره هجرت نبویه
علیه افضل الصلوات والتحیه نک بیک قرق طقوز سنه سنده واقع اولان
محرم الحرام اعظم قدره بین الانامک اون دردنجی گونی یرو وقت خرم
وساعت میمنت توام ایدی که اردوی همایونده اولان وزرای عظام
ومیرمیران عالی مقام وامرای کرام وآقایان ذوی الاحترامدن ینگیچری
آقاسی لر وسایر کبرای عسکر وعظمای لشکر ظفر پیکر ایله دیوان عالی اولنوب
مشار الیهما وکیل معتمد علیه سارو خان وایلچی محمد قلی بیک دیوان همایونه
گتوریلوب بالمشافهه نظام احوال فقرای رعایا وانتظام حال
وودایع خالق البرایا ایچون طرفیندن ترتیب اولنان مقدمات صحیحه
معاهده بو وجهله نتیجه بخشای شکل حسن قبول جانبیندن ابراز اولنان
حجج وبراهین قضایای مصالحه بو نوعله ممضای قلم اجابت مشمول
اولمشیدر که بغداد اولاتینده جسان وبدره ومندلجین
ودرتنگ ودرنه سعادتلو پادشاهمزه متعلق اولوب مندلجین دن

درتنگ

درتنگه وارنجه صحرا اولان محللر بو طرفدن ضبط اولنوب طاغ شاه طرفنه
متعلق اولا ودرتنگ ایله درنه یه سنور سرمیل نام محل تعیین اولنمشدر و
وجاف نک ضیاء الدین و هارونی پادشاه گردون وقار حضرتلرینه متعلق
اولوب بیره وزردوبی شاه طرفنه قاله وزنجیر قلعه که داغک قله سنده
واقع اولمشیدر ییقیلوب طرف غربی سنده واقع اولان گویلر جاف
خداوندگاردن وطرف شرقی سنده اولان قریه لر جانب شاهیدن
ضبط اولنه وشهرزول قربنده ظالم قلعه سنک بالاسنده اولان داغک
قلعه مزبوره یه ناظر اولان طرفی جانب پادشاهیدن وقلعه اورمان
توابعی اولان قریه لر ایله طرف شریف شاهیدن ضبط اولنه وشهر
زور له چغان کدوکی سنور اولوب قیزلجه قلعه وتوابعی جانب اشرف
شهنشاهیده مهربان وتوابعی طرف شریف شاهیدن تصرف اولنه وان جانبنده
قوتور وماکو وقارص جانبنده مغازبرد نام قلعه لر طرفینه تقید ایله مواد
مزبوره معتبردن ها عدا اخسقه وقارص ووان وشهرزول وبغداد
وبصره نک سایر سنورلرینه داخل اولان قلاع وبقاع ونواحی واراضی
وصحاری وبراری وتلال وجبال مادام که شاه حضرتلرینک طرفندن

دخل و تعرض اولنیوب ایقاظ فتنه یه باعث اولاجق بر حالت موحشه صادر
اولمیه بو جانبدن دخی سعادتلو و عظمتلو پادشاهمز بو صلحی مقبول طوتوب
طرف همایونلرندن خلاف عهد و میثاق اول طرفک سنورلری
داخلنده اولان محللره بو جانبدن تعرض اولنیوب طرفیندن تجار
و ابناء السبیل گلوب گیدوب دوستلق اولمق ایچون اشبو شقه انیقه
مشتمله الحقیقه وکالت عامه و نیابت محققه خاصمز موجبنجه کشیده سلک
تحریر اولنوب ارسال حضور شوکت پناه شاهی و ابلاغ مجلس شامخ الالوا
دولت پناهی قلنمشدر که بو شرط و عهود مرقومه معتبر طوتلوب طرف
شریفلرندن ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها نص شریفنک مفهومی رعایت
اولنه و جهه دولتلو و عظمتلو حضرتلرینک دخی جانب اشرفلرندن و اوفوا
بالعهد ان العهد کان مسئولا امر شریفنه متابعت اولنوب باذن الله
الملک العلام بو صلح خیر انجام الی یوم القیام ثبات و دوام بوله فمن
بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه الحمد لله وحده والصلوة
علی النبی من بعده اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و نواب خاقان رضوان مکان
در سالی که بسرای جاودان انتقال نمود مقصود سلطان خلفا ابراهیم

رسالت

رسالت نزد ابراهیم سلطان خواندکار روم که بعد از فوت سلطان مراد
متقلد قلاده سلطنت الکاء روم شده بود فرستاده بودند در حینی که
وساده سلطنت و دارایی بوجود اعلیحضرت ظل الهی زیب و بها پذیر
سلطان ابراهیم اصغاء صیت جهانگشایی و بلند اقبالی اعلیحضرت
ظل الهی نموده بنا بر رعایت حزم که مبادا از برق بی امان تیغ درخشان
این خدیو زمان خرمن آسودگی گرد عثمانی گردد یوسف آقا را با نامه
محبت ختامه مشتمل بر مبارکباد و تاسیس مبانی مصادقت مرافقت
مقصود سلطان روانه سریر خلافت مصیر نموده ایلچی مزبور در دار
السلطنه قزوین بشرف پای بوس سرافرازی یافته حسب الفرمان قضا
جریان در تالار باغ سعادت آباد دار السلطنه مزبور جشنی که
ساکنان باغ نعیم از ملاحظه آن قرین حیرت گردند آراسته بعد از
چندروزی ایلچی مزبور را طلب فرمودند و ایلچی مذکور مجالست محفل
بهشت مشاکل سرافتخار بکیوان رسانیده بنوید استقرار مبانی
مصالحه استیفاء حظ لاتناهی نموده نواب اعلیحضرت ظل الهی
امر فرمودند که ارکان دولت قاهره نیز ایلچی را طلب نموده لوازم

میهمانی بعمل آورند نخست میرزا تقی اعتماد الدوله متکفل امر مزبور شده
انواع ماکول و اصناف مشروب آماده گردانید و بعد از مومی الیه جانی خان
قورچی باشی و دیوان بیکی لوازم ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از
وقوع امر مزبوره مومی الیه را بانعامات و خلاع فاخره سرافراز فرموده
جواب نامه مشتمل بر استحکام مبانی صلح قلمی نموده ایلچی مزبور را رخصت
انصراف ارزانی داشتند ایلچیان پادشاه والاجاه اروس را
نیز که در ینیال لجهة مبارکباد جلوس همایون بدرگاه جهان پناه
آمده بودند بنوازشات شاهانه ممتاز ساخته آقا حسین چکیرودی را
برافقت مومی الیهما برسم ایلچیگری روانه فرمودند

شرح معزول شدن حیدر بیک ایواوغلی ایشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه

چون مبدع اشیا و خالق ما یشاء که مشاطه چهره عرایس صنایع و زیور
پوش شاهدان بدایع است رنگ آمیز پیکر انسان را از لعل آتش
و لاجورد آب و سفیداب هوا و مداد خاک نموده هر لحظه از نقاشی
الوان مزبور طبیعت را رنگی و هر نفس نفس بهیمی را نیرنگی حاصل میگردد
اگر عنصر آتش سایر عناصر را مغلوب گرداند انسان را میل سرکشی
و جباری در خاطر قرار گیرد و اگر جزء هوائی غالب گردد چراغ آلت
و بردباری بچیره دستی صرصر باد پیمائی انطفا پذیرد و اگر میل طبع
بجانب آب یا خاک گراید متحلی بحلیه بردباری و افتادگی شود
و از آنجا که اعتبار و اقتدار نشأ صوری دامن زن آتش امتیاز
میباشد هر یک از باریافتگان محفل عزت را همت مصروف بر آنست
که مانند آتش آنچه بدست اندازد همه کسوت خود سازد و پیوسته
در هر امری همگنان را تابع رای و رویت خود گردانند بنابرین فیما
بین حیدر بیک ایشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه و میرزا تقی اعتماد الدوله
غبار وحشت و کدورت بالا گرفت و زلال آشنائی بتهییج گرد
نفاق غبار آلوده گردید باعث بر اقدام این امر از طرفین آن
بود که جماعت ایل ایلداوغلی که جمع و پنجه ایشان بتیول حاکم
ابیورد مقرر است متوسل بحیدر بیک شده ادعا مینمودند
که داخل ایواوغلی اند و چون جماعت ایواوغلی معاف و مسلم اند
ایشان نیز معاف و مسلم اند و حیدر بیک در معاف داشتن جماعت
مذبوره سعی مینمود و چون معافی جماعت مزبور مستمسکی نداشت

اعتماد الدوله جرأت بر اقدام امر مزبور نمینکرد تا رفته رفته بافساد
مفسدان کار بجایی رسید که مکالمه غایبانه بمکالمه حاضرانه قرار یافت
و از طرفین مکالمات کدورت آمیز خشونت انگیز که هر یک از آن تنهائی
دشمنی چندین ساله توانند بود گورشد حقیقت سخنان مزبور بعرض
باریافتگان سرادقات جاه و جلال رسید چون بعد از وقوع این مراتب
دفع مناقشه با وجود استقلال طرفین از مقوله محالات بود لهذا
بجهة انتظام امور جهانداری مقرر شد که حیدر بیک دست از شغل معین
باز داشته بدعای دوام دولت ابد پیوند اشتغال نماید و در حینی
که رایات جاه و جلال و الویه سعادت و اقبال از دار السلطنه قزوین
بجانب دار السلطنه اصفهان در حرکت آمد حیدر بیک در دار المؤمنین
قم مجاورت مضجع مطهر و مرقد منور نواب خاقان رضوان مکانی اختیار
نمود و بعد از ورود دار السلطنه اصفهان راست اندیش درست
کردار صایب تدبیر صادق گفتار مقرب الخاقانی علی قباد بیک ولد میرزا علی
سلطان چوله خفتای که والد مرحوم مومی الیه نیز در زمان گیتی ستان
مدتها باین شغل معزز و ممتاز بود بخدمت مزبور مفتخر و مباهی گردید

مقتول شدن میر فتاح تفنگچی آقاسی اصفهانی

چون سر رشته انتظام عالم
اسباب در دست کارکنان کارگاه ابداع و بست و گشاد جزئیات
امور موقوف بر رضای گلشن آرایان حدایق اختراعست لابد باشد
که گره باز کردن این رشته سر در گم باعث چندین عقده مشکل که گشایش
هر یک از آن از حوصله ناخن تدبیر بیرون باشد بمقتضای این معنی میر فتاح
تفنگچی آقاسی موسوم بآقا طاهر در سلک تفنگچیان منتظم بود و بنیروی
الطاف بیکران نواب خاقان رضوان مکانی از منازل مرتبه کم نامی
بر نخستین پله روشناسی پا گذاشته از آنجا نیز بمساعدت بخت بلند
فراتر شده مین باشی تفنگچیان جلو گردیده در هر مرتبه پاس اندازه
بندگی و خدمت اندوزی داشته منظور نظر التفات می بود
تا حینی که در عوض برادر خود که تفنگچی آقاسی و در قلعه بغداد
بلوازم حفظ و حراست مشغول بود بشرحی که در تاریخ زمان نواب
رضوان مکانی مسطور است بحمایت مرحوم میرزا تقی اعتماد الدوله
تفنگچی آقاسی گردید بعد از استقلال در شغل مزبور از سکر باده هوش
پرداز دولت زمام کمیت خوشخرام اندازه شناسی را از دست داده ماند

تنک حوصلکان تنکظرف نسبت بمیرزا تقی اعتماد الدوله مصدر ظهور امری
که شایان خردمندان هشیار مغز نبوده باشد گردید ازهار دوستی
که مانند گل بتحرک نسیمی پراکنده میگردد بصرصر عداوت پراکنده
گشت و از طرفین با یکدیگر در مقام کدورت میبودند تا هنگامی که
روح مطهر نواب خاقان رضوانمکان ترک علایق جسمانی نموده تسخیر
اقلیم بقا نهضت فرمود میرفتاح را درینوقت بخاطر رسید که تخم
اندوخته کینهٔ چندین ساله را در مزرع انتقام سرسبز سازد و پیوسته
با جمعی که گمان معاونت بایشان داشت در تدبیر تضییع میرزا تقی
میبود و مصلحت ابرام می اندیشید تا بفحوای العبد یدبر والله
تغیر رابطه بندگی میرزا تقی در خدمت اعلیحضرت ظل الهی زیاده
از آنچه در خدمت خاقان رضوانمکان بود کشید و مستحکم گردید
میرفتاح تغییر سلوک ناهنجار نموده در اصلاح مفاسد میکوشید
و بعد مقصود را حفظ ظاهر مینمود چون حال دل را پرده داری
تملقات ظاهری مخفی داشتن از ممتنعاتست در حین دوستیهای
رسمی زبان معلم دبستان تقدیر ابیات راقم را بر لوح ظهور بروز

تحریر مینمود **نظم** اهل زمانه کی پی یاری قدم زنند ٭ گرد جهان
فسرده که از مهر دم زنند ٭ چون سنگ و آهن آتش سوزان بهم دهند
این بوسهٔ نفاق که بر روی هم زنند ٭ تا زمانی که دار السلطنه
اصفهان که منتخب حدیقهٔ جنانست مقر رایات دولت و اعلام
گردید جمعی از سلوک ناملایم میرفتاح آغاز شکایت و دادخواهی
نمودند و عجوزی که بفرمودهٔ تفنگچی آقاسی دو پسر او را بقتل رسانیده
سرهای آن دو مظلوم را بدرگاه معلا آورده فریاد و نفیر بکرهٔ
اثیر رسانید و روز بروز افغان مظلومان از دیاد می پذیرفت
تا رفته رفته گوشزد بار یافتگان سرادقات جاه و جلال گردید
فرمان واجب الاذعان که مانند آب حیوان در جداول شریان
ارباب ایقان جریان دارد از خیمه سار نفاذ تراوش نمود که اعتماد
الدوله و جانی خان قورچی باشی و مرتضی قلیخان ایشیک آقاسی باشی
و دیوان بیکی و سایر ارکان دولت و اعیان حضرت بحقیقت رسیده حقیقت
شکایت جماعت مزبوره را معروض سدهٔ والا و درگاه معلا نمایند جماعت
مزبور در کشیکخانه در دولتخانه مبارکه احضار دادخواهان نموده ازروی

اسناد و نسخجات بثبوت پیوست که مبلغی خطیر از مواجب و انعام تفنگچیان مقرر
شده تصرف نموده تحریر آن مطلب نموده بنظر کیمیا اثر رسانیدند و آن
شوریده بختان آنکه اجتماع و ازدحام باعث استخلاص و وسیله
خلاص او میتوانند شد با عشایر و هواخواهان خود که یکی از انجمله محمد سعید
مین باشی برادرزاده او بود و سایر جماعت که جمّ غفیر و گروه انبوه
بودند بدربار دولتخانه مبارک آمده بمضمون اذا جاء القضی عمی
البصر سخنی چند که خلاف رسوم و آداب یکجهتان اخلاص کیش بوده
باشد مذکور میساخت و در سرشار ساختن پیمانه خود سعی می نمود
تا زمانی که نایره غضب ظل الهی مشتعل گردید و سیاوش خان قوللر
آقاسی را مقرر فرمودند که تفنگچی آقاسی را با محمد سعید مقید و محبوس ساخته
مترصد فرمان واجب الاذعان باشد و بعد از چند روز مقرر فرمودند
که سر آن سرکشان از جگر آن مظلومان از تن جدا ساخته بنظر کیمیا اثر
رسانیدند و با راقت دماء ایشان شعلهٔ نائرهٔ آن عجوز منطفی گردید
و امارت پناه قلندر سلطان چوله خبتای در عوض باین منصب جلیل
القدر سرافراز شد امید که سایه این خسرو عدالت آیین تا انقراض

رشته شهور و سنین بر مفارق اعیان دولت و دین پاینده باد

شرح توهم جماعت بختیاری و تعیین شدن تفنگچی آقاسی بجهت تنبیه جماعت مزبوره و آوردن آنجماعت بدرگاه معلا درین سال

جماعت بختیاری بنابر سلوک ناهنجار خلیل خان که حاکم جماعت
مزبوره بود با مشارالیه آغاز سرکشی نموده بنابر وساوس
دیو رجیم که در بواطن اشخاص انسانی مقیم است بمظاهرت جبال
راسیات و اعلام شامخات و دشواری طرق و صعوبت امکنه
خواستند که قضای الهی را که مضمون صدق مشحون اینما تکونوا یدرکم
الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة مصرح آنست دفع نمایند غافل
از اینکه در جنب فرمان قضا توامان اعلیحضرت ظل رحمان جبال و تلال
و براری و بحار یکسانست لاجرم بالاخره از کردار ناشایست
و اعمال ناباست خود خایب و خاسر گشته اسیر پنجه خواری و بسته
فتراک بی اعتباری گردیدند مفصل این مجمل آنکه بعد از اصغای
این خبر که باعث تهییج غبار شور و شر است فرمانفرمای نوع
بشر نخست بمقتضای عدالت که مبادا بعد از التهاب نایره بی امان

غضب تحمل وجود گناهکار و بیگناه بآتش مکافات اعمال سوخته گردد
جهت اطمینان خاطر آن گروه حیرت پژوه ارقام مشتمل بر استمالت
فرستاده قید فرمودند که شیمهٔ کریمهٔ عدالت هیچ یک از افراد الناس را
بدون ثبوت جرایم در موقف بازخواست نمیدارد و چون منشاء این
حرکت ناشایست بدسلوکی حاکم ایشان بوده بجهت ارتکاب این امر که
ناچار از ایشان ظهور یافته از الطاف بیکران نومید ننموده بدربار
اقبال حاضر گردند که مقرر فرماییم که منسوبان درگاه خلایق پناه تشخیص
گفتگوی طرفین نموده اگر خلیل خان بدرار دستی تطاول کلچین عرض
و ناموس خوارترین شخصی از ایشان شده باشد امر فرماییم که بکیفر
این امر شنیع غنچه سان پوست از اندام آن پریشان دماغ بیرون
آرند و اگر بموجبی مصدا این امر شنیع شده باشند بدستور زلال
صفح و عفو شسته گردد آن قوم برگشته بخت از غایت ضعف طالع
تخریب اساس سست بنیاد قوت وهمی نموده سالک طریق ناکامی
گردیدند تا آنکه جلادت شعار جرأت آثار قلندر سلطان چوله
تفنگچی آقاسی با فوجی از ملازمان خاصه شریفه و سکلر بیکیان کوه

کیلویه و لرستان و حاکم شوشتر و دزفول و سایر محال فارس تنبیه
و تادیب آن گروه بعاقبت نامور گردید و آن کوه رفیع منیع را
که بفحوای این ابیات که **نظم** سنگی که ز قلهاش فتادی :. با چرخ
ز رفتن ایستادی :. بر پشت وی آسمان نمودی :. چون بر شتری
جل کبودی :. با چرخ اخضر لاف مسامتت میزد و دعوی مساوات
مینمود در میان گرفتند و ممر دخول و خروج بر ایشان بسته
شروع در تسخیر آن کوه گردون شکوه نمودند آن جمع صحرانشین که پیوسته
جوهر عقل را تابع بینش دیدهٔ ظاهربین ساخته اند و حس بصر را بر نفس ناطقه
که مصدر اثر و ممیز خوب و زشت و نفع و ضرّ است اختیار نموده اند
از ملاحظهٔ این حال قرین اضطراب و بیچارگی گشته چند نفر
از ریش سفیدان خود را نزد تفنگچی آقاسی فرستاده بقدم اعتذار
سالک مسالک طریق بندگی گردیدند قلندر سلطان حقیقت عجز و اضطرار
آن قوم پریشان روزگار را معروض سدهٔ والا و درگاه معلی گردانید
و امر اشرف نفاذ یافت که چند نفر از طاغیان که باعث این جسارت
شده اند مقید و محبوس بدرگاه جهان پناه آورد و تتمهٔ الجماعت را

مقرر دارد که بوطن اصلی خود آمده از عهده متوجهات دیوانی بیرون
آیند و برحمت بیکران شاهنشاهی مستوثق بوده باشند قلندر سلطان
بمقتضای فرمان عمل نموده جمعی از ایشانرا که اسم و رسم و نام و
نشانی داشتند بدرگاه خلایق پناه حاضر گردانیده اعلیحضرت
ظل اللهی خود بنفس نفیس بحقیقت رسیده چون از خلیل خان بعضی امور
که خلاف قانون عدالت باشد نسبت بآنجماعت بظهور رسیده بود
حکم بر اطلاق گرفتاران نموده خلیل خانرا بآیالت مزبور معزول فرموده
جماعت مزبوره را بخاصه شریفه منسوب ساختند و داروغگی ایشان قپان بو
یک یوزباشی غلامان تفویض یافت آمدن زال ارسطاء قراقلقان
و توید امیلاخوری بدرگاه جهان پناه خازن کنوز ذات و گنجور نقود
ممکنات را در هر زمانی گنجی از اسرار عجیبه بدیعه مخزونست
که بمبانی حکمت بالغه در وقتی که هنگام ظهور آن گنجینه الهی باشد
بعالم شهود و ظهور جلوه گر میسازد و بنجوای الامور مرهونة باوقاتها
تواند بود که بسیاری از غوامض امور که ابواب بسته آن
بمقالید سیوف اقلیم گشایان صاحب رای قوی بازو گشوده نگردد

در حین توجه اعلام ظفر فرجام لیالی و ایام که معد و موقوف علیه انجام
آن مرام است مانند غنچه گل که از تنفس انفاس نسیم سحر و ریزش قطرات
مطر چنانچه مضمون این بیت که بیت رسد چو وقت گره از گره گشوده
شود :: دلیل قطره باران و غنچه گل بس :: بر آن ناطق است قرین شگفتگی
میگردد و بی ترتیب اسباب و آلات ظاهری آن مطلب صورت انجام
می یابد و از نظایر شواهد استقرا همین معنی که پیرایه استدلال در بر
دارد آنست که اگر فرمانروایان ربع مسکون جمعیت آراء و لشکر
و اتفاق سپاه و حشر سعی نمایند که در هنگام شتا و شدت برودت هوا
شاهد گلبرگی باغ و عروس غنچه از حجله استتار و خلوتخانه اسرار قدم
بجلوه گاه ظهور گذارد صورت امکان نمی بندد و یکی از نتایج همین معنی
آنکه زال ارسطاء الکاء قراقلقان که دست تصرف هیچیک از فرمان
روایان ظاهر بدامن فتح آن دیار نرسیده بود و تیغ اقلیم گشای نواب
گیتی ستان فردوس مکان که در شیوه گشودن قلاع خاصیت اشاره
انگشت یوسفی داشت از عهده گشودن ابواب بسته آن بر نیامده
با تحریک آلات طعن و ضرب و ادوات کوشش و حرب بقبه نافرمانی را

در حلقهٔ کمند اطاعت و فرمانبرداری درآورده بهدایت قاید توفیق سالک
طریق انقیاد گردید باتفاق تویم امیلاخور که او نیز در سرکشی با زال
ارسطا و در پایهٔ مساوات بود در روی اخلاص بدین درگاه فلک پیشگاه
آورد با وجود وقوع و سنوح بعضی امور فیما بین ایشان و رستم خان
والی کرجستان کارتیل که سابقا صورت تحریر یافت نزد والی
مزبور آمده مشار الیه را شفیع زلات و جرایم خود نموده روانهٔ
تقبیل آستان گردون توامان گردیدند سلطنت پناه مشار الیه
حقیقت مأمول ایشانرا عرض نموده بحصول مقرون گشته ارقام
مطاعه صادر گشت که بدل قوی و خاطر جمع روانه گردند در حینی
که دار السلطنهٔ اصفهان مقر رایات جاه و جلال و اعلام دولت
و اقبال بود مشار الیه و تویم مزبور روی ارادت باین مرکز
امن و امان که ملجأ و معاذ جهانیانست آورده بشرف پای
بوس و مجالست مجلس بهشت آیین سرافراز گشتند و بنیل مطالبی که
در حوصلهٔ آرزوی ایشان نمیگنجید سر مباهات بکیوان رسانیدند
و بانعامات و نوازشات گوناگون و استیفاء خطوط نامتناهی

مباهات یافته رخصت حاصل کرده و با وطان خود مراجعت نمودند
وقایع متنوعه درین سال طاهر بکاول ایلچی نذر محمد خان والی
ترکستان بجهة تشیید مبانی مصالحه بدرگاه جهان پناه آمده بنوازشات
گوناگون اختصاص یافت و ایالت الکاء مشهد بجهت آنکه مردم
محال مزبور از قرچقای خان شکایت مینمودند تغییر یافته
بایالت پناه مرتضی قلیخان قاجار بیکلربیکی مرو و بیکلربیکی گری
بعلیقلی خان که در سلک غلامان خاصهٔ شریفه منتظم بود تفویض
یافت امارت الکاء سلطانیه و زنجان بذو الفقار بیک ولد
ساروسلطان یساول صحبت که بمهمانداری طاهر بکاول ایلچی والی
ترکستان تعیین شده بود شفقت شد و خداندا نقلی سلطان یساول
صحبت در عوض مهدیقلی سلطان حاکم دورق و چون رستم خان
اوسمی والی قیطاق سالک مسالک غدر و مکر میبود امیرخان سلطان
قیطاقی در عوض مشار الیه و حاکم الکاء قیطاق و بعباس قلیخان
موسوم گردید از آثار غریبه که درینسال از مکمن غیب به پیشگاه
ظهور و بروز جلوه گر شد وقوع زلزلهٔ بندر مبارک عباسی

و قلعهٔ وان بود و شدّت امر مزبور بمرتبه رسید که اکثر ابنیه و عمارات
بفحوای عالیها سافلها منهدم و متلاشی گشته جبل موسوم بلاجین
قیا که در زیر قلعهٔ وان بر قلهٔ آن ساخته شده ساقط گشته خلق کثیر و جمّ
غفیر از ساکنان آن مکان سر بجیب عدم کشیدند و اوغان سلطان
حاکم بندر عباسی بسبب آن زلزله تزلزل در ارکان بنای هستی راه یافته
مسافر وادی نیستی شد و الکاه مشار الیه بمیر جمال سلطان تفویض یافت
و هم درین سال سید منصور خان والی عربستان بسبب مناقشه
و ناسازی اعراب با جماعت مزبوره در مقام مقابله و مقاتله
در آمده مشایخ اعراب سید برکه خان ولد مشار الیه را بدرگاه
جهان پناه آورده استدعا نمودند که در عوض سیادت پناه مشار الیه
متکفّل شغل حکومت آن محال شود و حسب الحکم جهان مطاع سید منصور خان
بدربار اقبال آمده چون سپاهی و رعایا اکثر از سلوک خان مزبور
قرین ناله و افغان بودند امارت الکاء مزبور بسید برکه خان
تفویض یافته مقرر شد که سید منصور خان باستانهٔ مقدسهٔ امام
ثامن ضامن رفته در آنجا بعبادت و دعای دوام دولت روز

افزون قیام نماید **شرح مقتول شدن میرزا تقی اعتماد الدوله و جانی خان و رفقا**
شرح این وقایع آنست که هر یک از افراد الناس را از نیک و بد و خوب و زشت که
که سلاطین ذی شان منظور نظر کیمیا اثر نموده اند همگنان ممتاز میسازند
آنشخص را بمقتضای حق نعمت شناسی تا ممکن و مقدور باشد در ضبط مالیات
و استخلاص مطالبات دیوانی سعی موفور بظهور میباید رسانید بعضی از گروه
برهنمونی دانش و معلّمی فطرت با وجود ضبط دقایق امور مزبور با سپاهی
و رعیت سلوک مینمایند که عموم خلایق از ایشان راضی و خشنود بوده
زمام مهام بکشاکش مناقشات جزئیه از هم نمیگسلد و جمعی دیگر بسخت گیری
عباد الله را قایم کاری و ایذای خلایق را ضبط و نسق نام نهاده از بعضی
که شاهین ترازوی عدالت بکفتین لطف و عنف راست میکرده غافل میمانند
رحمت پناه میرزا تقی اعتماد الدوله که بمزید توجهات شاهانه و تفقدات
خسروانه امتیاز یافته کوس انا و لا غیری میزد که بادهٔ هوش پرداز
دیر سالی و نخوت قوی دستی و بلند اقبالی سر رشتهٔ خوش سلوکی را
از دست داده با امرا و سپاهی و رعایا طریق رفق و مدارا مسلوک
نمیداشت تا آنکه بتدریج فیما بین مرحوم مزبور و جانی خان که بنوبت

باتفاق یکدیگر فیصل مهمات و معاملات کلی و جزئی میدادند غبار نقار و کدورت
بالا گرفت و اهل تزویر که پیوسته در کمینگاه نشسته منتظر فرصت میباشند
وسیلهٔ فتنه انگیزی بدست افکنده سرگرم برافروختن آتش فساد گردیدند و
بقورچی باشی چنان خاطر نشان نمودند که اعتماد الدوله بقتل تو تصمیم عزیمت
نموده آن سفیه بمحض سخنان دروغ ارباب عناد از راه رفته باعتقاد
خود چاره کار منحصر در قتل اعتماد الدوله مزبور دانست و ازین معنی
غافل گردید که هیچکس را بی رضای اعلیحضرت ظل الهی قدرت افشاندن
آبی نیست چه جای ریختن خون شخصی که در زمرهٔ ملتزمان بساط قرب
منتظم باشد و باتفاق نقدیخان بیگلربیگی سابق سابق کوه کیلویه و
عربخان بیگلربیگی سابق شیروان و ابوالفتح بیگ جبادار باشی
و عباس قلی بیگ استاجلو قورچی تیر و کمان و علیمیرزا بیگ شیخاوند
که از غایت نادانی چراغ نورانی پیش بینی را در ظلمت باد جهل مرکب
بصرصر بی پروایی منطفی ساخته بود بتاریخ روز چهارشنبه بیستم شهر
شعبان سنه هزار و پنجاه و پنج هنگام صبح بمنزل مرحوم مزبور رفته
از سیاست اعلیحضرت ظل اللهی که بمکافات شکستن پای موری ناخن

از پنجهٔ شیران برمی‌آرد اندیشه ناکرده مرحوم مزبور را بقتل
رسانیدند و بعد از ارتکاب آن جرأت از کردهٔ خود پشیمان گشته شمشیر در گردن
و جان برکف بدر دولتخانهٔ مبارکه آمده اظهار ندامت و پشیمانی نمودند
حقیقت این واقعه را ایستادگان دربار اقبال معروض پایهٔ سریر سلطنت
گردانیدند و اعلیحضرت شاهی بنابر مصلحت وقت که مبادا آن گروه
نافرمان که بخون مرحوم مزبور دست از جان شسته اند در ان
مستی بادهٔ عصیان و طغیان مرتکب فسادی تازه گردند یا فرار نمایند
ایشان را بکلمات تحسین مطمئن خاطر گردانیده بلفظ گوهربار
فرمودند که حقیقت سلوک نا ملایم او بر مرآت خاطر قدسی پرتو ظهور
نیفکنده بود در کارگاه مومی الیه صاحب این اعمال بوده قضیهٔ
مزبور موافق مصلحت دولت روز افزون واقع شده خاطر
جمع دارند که بجایزهٔ این عمل فرمود توجهات شاهانه خواهند
گردید آن جماعت را از مژدهٔ شفقت و مرحمت جمعیت حواس و آسودگی
خاطر بهم رسیده فارغ البال بمنازل خود رجعت نمودند و روز
دیگر بدرگاه فلک اشتباه آمده انواع توجهات مشاهده

نمودند و بجهة ضبط مهام انام اعلیحضرت ظل آلهی منصب جلیل القدر
وزارت اعظم را بسر دفتر اتقان علوم طرز آموز و ایافتگان
قواعد و رسوم مجمع البحرین حسب و نسب مطلع النورین دانش
و ادب ینبوع معلومات حکماء الهیین سلاله خاندان سید المرسلین ایران
مداری سلطان العلمای که در زمان نواب گیتی ستان فردوس مکانی نواب
خاقان رضوان آشیانه نیز مدتها باین شغل عظیم امتیاز داشتند و با وجود فضائل
و کمالات حسبی و نسبی مرتبه مصاهرت نواب گیتی ستان نیز ممتاز بودند تفویض
فرمودند چون در عرض ایامی که ترک اشغال دنیوی نموده بودند پیوسته
بافاضه انوار افاده قلوب طلبه علوم را از ظلمت شک و شبهه می پرداختند
و بنوشتن حواشی و تعلیقات بر کتب معتبره مثل شرح مختصر اصول و غیره
اوقات گرامی را مصروف داشتند و با وجود موانع و عواید توفیق
زیارت بیت الحرام یافته بودند همیشه مرکوز خاطر ایشان بود
که بغیر از مطالعه و مباحثه و دعای دوام دولت روزافزون اعلیحضرت
ظل آلهی بشغل دیگر اشتغال ننمایند و اوقات عمر عزیز را در مرضات
آلهی صرف نمایند بنابرین تقلد منصب عظیم القدر وزارت راضی

نمیگردیدند تا آنکه بالآخره امتثال امر اشرف را اعظم عبادات و اشرف
سعادات دانسته مباشر امر مزبور گردیدند قورچی باشی دو سه روز
باستقلال تمام از روی جمعیت خاطر بدر دولتخانه مبارکه آمده باتفاق
نواب ایران مداری برتق و فتق امور قیام و اهتمام رواج عنایات
ارکان تدبیر اعلیحضرت جهان پناهی مینمودند تا آنکه صبح روز
یکشنبه بیست و چهارم شهر مذکور که چهار روز از آن قضیه گذشته
بود بنابر انتظام امور سلطنت و خلافت تیغ خورشید فروغ
انتقام از نیام مدار بدر آمده بصوابدید اخلاص کیشی دانش
منش نیکو روش منبع زلال تدابیر صایب رای سهام افکار
ثاقب مقرب الخاقانی علیقلی بیک چوله جغتای ایشیک آقاسی باشی
حرم علیه عالیه که اقبال مثال بر درگاه فلک پیشگاه ساکن
بودند ارقام مطاعه بخط مبارک باسم صوفی نهاد روشن
ضمیر پاک اعتقاد امیر الامرایی مرتضی قلیخان ایشیک آقاسی باشی
دیوان بیگی و غلام با خلاص آستان خلافت نشان سیاوش خان
قوللر آقاسی و فدوی اخلاص توامان قلندر سلطان چوله تفنگچی آقاسی

که شایستگی انجام این خدمت داشتند صادر گردید و مقرر شد که علی‌اعتقاد بیک
جهت جماعت مذبوره فرستاده قدغن نماید که باستان خلافت مکان
حاضر گشته در امتثال فرمان باشند و بنابر زیادتی اهتمام جان‌سپار
جرأت آثار قوی دل تهور شعار واقف دقایق جلادت فارس مضمار
شجاعت و بسالت محرم خلوت انس جلیس محفل قدس مقرب الحضرت داودی
بیگ مهتر رکابخانهٔ خاصهٔ شریفه و پیشرو سربازان سپاه صافی نهاد
شارب رحیق پاک اعتقادی برق خرمن سوز هستی جرأت کیشان
سحاب نیسان آمال مزارع خیراندیشان محو رضاجویی ظل الهی
مستغرق بحار یکرنگی جهان پناهی حق نظر بیک که بمعلمی هندکان
اشرف ممتاز بودند با فوجی از جرأت منشان کارآگاه که در فنون
مبارزت تمام و شاگردان خلف نواب گیتی‌ستان خلدمقامند
و هر یک در روز هیجا داستان پور دستان را بازیچه میشمارند
مسلح و مکمل در خدمت اعلیحضرت خدیو زمان حاضر گشتند که اگر
امر اشرف صادر گردد در امتثال فرمان کوشش نمایند بعد از تمهید این
امر فرمان قضا توامان باحضار جانی خان نفاذ یافت یکی از چاکران

باین خدمت مأمور گردیده مومی الیه را حاضر گردانید آن تیره روز را
غرور دولت علاوه خواب غفلت گشته اراده داشت که
بموافقت سلطان العلمائی بدستور در کشیکخانه در حرم علیه بر جای
مقرر نشسته مصلحت اندیش امور کلی و جزئی باشد مرتضی قلیخان
از قفای مشار الیه درآمده بیکضرب خنجر رشتهٔ حیات آن مغرور را
از هم گسیخت و بعد از تبادر رایات پناه مشار الیه باین امر چند
نفر از غازیان مثل امام ویردی بیک چوله و غیره کار آن
ناتمام را باتمام رسانیده و نقد نخجان که بعد از قتل قورچی باشی
مزبور در پناه موجودی پنهان شده بود از ملاحظهٔ این حال
آغاز نوحه و زاری و تأسف و سوگواری نمود و ابدال
بیک چوله و چند نفر از غازیان متوجه شده شمع حیات او را
بآب تیغ درخشان خاموش ساختند و جمعی از عساکر منصور
مأمور گردیدند که سایر شرکای جانی خان را بقتل رسانیده سرهای
ایشان را بدرگاه فلک اشتباه حاضر گردانند و نخجان و عباسقلی بیک
و علی میرزا بیک در اصل شهر دار السلطنهٔ اصفهان بیاسا رسیدند

وابو الفتح بیک در حین قتل قورچی باشی در میدان دولتخانهٔ مبارکه
حاضر بود بعد از استماع این اخبار ناامید از آنکه شاید جائی بیرون برد
فرار بر قرار اختیار کرد غافل از آنکه هر کس بپا از این آستان
ملک آشیان گریزد بسر باز گشت مینماید بالاخره جمعی که از دنبال
او رفته بودند آن مخذول را در قریهٔ برزاباد قهاب که از آنجا
تا اصل شهر چهار فرسخ است دریافته بقتل رسانیده سر او را بدرگاه معلی
آوردند و زینل خان بیگلربیگی کوه کیلویه ولد نقدی خان باستناد
آنکه از مقدمات مزبوره اطلاع داشته و حقیقت را بعرض اشرف
نرسانیده بود مقید و محبوس گردید مهدیقلی بیک ولد مرحوم اغورلو خان
ایشیک آقاسی سابق بگرفتن قراخان بیک برادر قورچی باشی
مزبور که در آنوقت در خراسان سردار بود مأمور شد و قلیچ بیک
اردکلو بقتل کلابی مشهور باقاسی ولد مرحوم امیرگونه خان قاجار
که در شیوهٔ دو بهم اندازی و مفتنی ثانی نداشت متقرر گشت
صفیقلی بیک نوادهٔ مرحوم حسن خان استاجلو بضبط اموال قورچی باشی
مزبور که در قریهٔ علوی همدان بود اختصاص یافت شاهنظر بیک قورچی

تفنگ جهة ضبط اموال و اسباب واقعه در کرمان مومی الیه در گرفتن الغخان
برادر او معین شد اسکندر بیک قاجار بمقید ساختن موسی قلی ولد
عربخان روانهٔ شیروان گردید و ضبط اموال شیروان عربخان
بنریمان بیک یوزباشی قوشچیان مرجوع شد و در آنروز ایراندار
سلطان العلمائی با ارکان دولت قاهره تا شب هنگام بتفصیل مهام
جزئی و کلی و رتق و فتق معاملات و تنظیم و تنسیق ممالک اشتغال نموده
ارقام و احکام و فرامین بهر محل از ممالک محروسه صدور می یافت
راقم این حروف نیز در آنروز در زمرهٔ خدمتگذاران منتظم و منسلک بود.
بعد از چند روز بجایزهٔ این خدمت پسندیده مرتضی قلیخان برتبهٔ بلند
قورچی باشیگری با ایالت پناه مهدیقلیخان و امارت دیوان
بعالیجاه اغورلو بیک غلام خاصهٔ شریفه مرجوع شد و ایالت
کوه کیلویه بیعقوب للر آقاسی شفقت شد مواجب مقرب الخاقانی
علیقباد بیک سیصد تومان وار یافت و الکار ابرقوه
تفنگچی آقاسی مفوض گردید و داروغگی دار السلطنهٔ قزوین بکرجاسی بیک
و پیه پس بصفیقلی بیک شیره چی باشی و یزد بامام ویردی بیک

وشیر ازباده پیک ارسطا ویوزباشی غلامان که در انروز خدمات شایسته
نموده بودند تفویض یافت وسایر جماعت از قورچیان وغلامان وغیره
که فدویت واخلاص ایشان بظهور رسیده بود بانعامات وخلاع فاخره
سربلند گردیدند این قضیه عظمی که چرخ دیر سال با آن غرابت حالی
ننموده بود بنیروی اقبال بیزوال اعلیحضرت ظل الهی بسهولت وآسانی
گذشت وآنچنان غبار فتنه که بصرصر بی پروایی باد بیامالنا ورهیجان
آمده بود بآب شمشیر سیاست خدیو جهان فرونشست امید که پیوسته
وساده سلطنت وسریر عزت بوجود فایض الجود این برگزیده
خالق جهان آراسته بود ودرگاه این مفخر تاج ودین ملجا وملاذ
پادشاهان هفت اقلیم باد منع فرمودن شراب وسایر امور
غیر مشروعه ذوق سگالش محمدت حضرت عزت کار رواج وفروغ
ونقوشش را که از جاده خامه روانه کشور شهود ند مانند فوج مور
که بر شهد عبور نمایند پای رفتار رشته محو لذت ومحبوس حلاوت صحبت
میسازد فحمد الله ثم حمد الله که پس از اعطای شریعت محمدی وملت
احمدی پیوسته این کوسر والا رالمجارت پاسبانان هشیار مغز

بیدار دل عقل کامل از تاراج سارق شک ونقص وهم حافظ بوده
وبگشودن ابواب دیده بینا راه دخول بیت المعمور دل
خداشناس بر این دزدان قوی بازوی بهراس مسدود نموده
ولای حضرت مرتضوی واولاد اطهار را خط اجازت برگرفتن
این درة التاج ایمان ساخته واز فروغ این آفتاب بکسوف جان
ارباب شکوک وشبهات را گداخته این ثانی اثنین بیت الحرام را
از فیض تعمیر خدیوان خداشناس نو رآبادی کرامت نموده وبتصیقل
سعی فرمایندهان حق بین زنگ کسادی از این مرآت خداشناسی
زدوده چهره صدق وحق را که از هجوم نامحرمان در تتق تقیه مختفی ومحجوب
بود دیدور پاس شناسان جان نشان برگزیدگان این سلسله جلیله
چون مهر جهانتاب جلوه ظهور داده واز جوهر تیغ درخشان رو
شناسان این دودمان والا مکان دام در راه هند از اهل
بطلان نهاده مراتب تبیین اینمرام آنکه ظهور رازهار دولت
همیشه بهار اعلیحضرت ظل الهی همواره طبع همایون این حدیقه طراز
حسن اعتقاد را به پیراستن گلستان شریعت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم

سرمایهٔ شگفتگی کرامت نموده چنانچه گردش شیشه را در مذاق زعقبستان
نشاء دوران جام و زلال شریعت مطهره را کیفیت اقداح مدام است
همت بلند و نیت ارجمند پیوسته در ایام سلطنت والا عموما و در این
ایام که مسند وزارت بوجود نواب سلطان العلمائی آراسته است
خصوصا معطوف بر آنست که دار الملک شرع از هرزه دست انداز رندان
لاابالی مصون بوده زلال اطاعت باری و پرهیزکاری غبار آلایش
نپذیرد درین ایام که این نیت علیا مانند ثمر که باهستگی کسب حلاوت
می نماید پیرایهٔ کمال پوشیده فرمان همایون شرف نفاد یافت
که دختر رز که از بدپدری و خودرایی با نیک و بد و خوب و زشت
رابطهٔ اختلاط و آمیزش درست دارد پای در دامن کشیده از حجلهٔ
پرور زن انگوری قدم جرات بعشرت آباد خم و آیینه خانهٔ مینا و سبو
پیاله و خیابان گردن صراحی نگذارد و بسرکه چینی و ترشرویی
دندان آرزوی واسع مشربان بتکلف را کند سازد مینا از صفای
انبعنی قالب تهی گردید و پیمانه را پای گردش از کار ماند سبو
بهر دو دست بر سر چسپیده بریختن اشک خونین ندامت عذرخواه گناه شد

یکسر در لجهٔ بی پایان حیرت چون کشتی طوفان زده قرین بیقراری گشت
که رفیق شبانروزی باده بهشت آیین بهشت خنده انعاشش بر لب خشک ماند
چشمه سار رود راکه کسی غیش میکشان بران جریان داشت تف سموم
این حکم نافذ هم آواز موج سراب ساخت و نوعروس دف که از
تطابق ضرب و نطق سرحلقهٔ ارباب اصول بود گوشش از گوشوارهٔ
جلاجل پرداخت کمانچه هدف تیر تغافل و پیمانه از خجالت تهی دستی
همرنگ ساغر گل است زاده تاک بنمک محبت قسم خورده که گرد هستی
نگردد و کباب با سک خون آلود التزام نوشته که داخل میکساران
نشود از بسیاری ریزهٔ شیشه و پیمانه پیک خیال مدتها بود هم آنکه
مبادا پایش افگار شود از سیر وسعت آباد اصفهان بازمانده
و در زوایای تجاویف دماغ انزوا گزیده بود دود دل عاشق
از تکاپوی طلب معشوق در تنگنای سینه آرمیده بود از تراکم سهیم
بادهٔ لعلی که بر خاک بی اعتباری ریخته مانند سحاب شفق پوش
و سنگریزه را برد بجای عقیق بر دوش بود نسیم شمیم آلود می از بیم
آنکه مبادا تهمت بدمستی گرفتار شحنهٔ احتساب شاهنشهی شود از قعبه

پی درحباب سر بر نمی آورد دانا را باحتیاط اشتباه صوری آب فراغت نمیخورد
بالجمله بادنی التفات شاهنشاهی خاطر همایون از نسق این امر که در زمان
از پادشاهان وقوع نیافته بود بالکلیه فارغ گردید و چون پیوسته
باده گساران و میگساران سلسلهٔ عیش بدستیاری زلفین شاهدان
بازاری و هنگامه آرایان محفل بیکاری و ناپرهیزکاری
آراسته میباشد ازین رهگذر فواحش را نیز رواج و رونق تمام بهم رسیده
در حجرات خانات و محلات بشغل مقرر و معاضدات ابالسه که دشمنان
جبلی بنی آدم اند علانیه اشتغال داشتند و از انجا که نفس بهیمی را بر قوت
عاقله چیره دستی حاصل است و بتحریک شیطان از منهج مستقیم
عدول مینماید جمعی کثیر و جمعی غفیر گرد آمده هر یک مبلغی خطیر بسرکاری
دیوان بصیغهٔ مال بعنوان ترخان میرسانیدند همت والای اعلیحضرت
ظل رحمان وجه مزبور را که مبلغهای کلی میشد سهل انگاشته امر فرمودند
که آن بدکاران را از امر مزبور نهی فرموده نگذارند که من بعد مرتکب
افعال شنیعه گردند و بجهة ازدیاد رواج شریعت مطهرهٔ مقدسه ارامنه را
نیز از شغل پوستین دوزی و فروختن انقسم اجناس که شایع شده مسلمانان

میفروختند

میفروختند منع فرموده با آنکه بجهة ممانعت مبلغها بسرکار خاصه میرسانید
بشرف اسعاف مقرون نگردید امید که پیوسته ارکان شرع مبین و ملت
متین بتقویت رای متین این خسرو بیقرین مشید باد سرافرازی یافتن
برتبهٔ ارجمند مجلس نویسی چون از روزی که دهقان قضا نهال ابداع را
در بوستان قدرت کامله غرس نموده هر نهالی منتج ثمری و هر شاخی
پذیرای بر بستن شمول ابمعنی و عموم این امر بمرتبه ایست که هر گیاهی
زبان بشهادت آن گشوده و مرآت هر برگ سبزی صورت
وقوع آنرا بتماشاییان گلشن ایجاد نموده و هر گاه محسوسات
ظاهری که مخمر از آب و گل اند منشاء این امر توانند شد تخم اخلاص و اعتقاد را
منبت زمین پاک دل دانش منزلست وقوع امعنی بر وجه اتم و اکمل
تواند بود لهذا درین ایام سعادت فرجام نهال اخلاص این
بیمقدار بنیروی خلوص عقیدت و صفای طویت و ریزش سحاب
الطاف خسروانه لباس خضرت و نضارت پوشیده برتبهٔ بلند مجلس نویسی
سرافرازی یافت و بوسیلهٔ علاقهٔ بندگی این آستان عرش بنیان
سر افتخار بر آسمان رسانید پیوسته مأمول و مسئول آنست که برهنمایی

تأیید و پیشوائی توفیق سالک مستقیم رضاجوئی اعلیحضرت ظل الهی بوده
نقد جان زر و سفیدی صرف خدمات لایقه ولی نعمت که صلاح و فلاح
نشأتین در ضمن آن مندرج است نماید چون بموجب فرمان قضا جریان
مأمور است که جواهر واقعات زمان ابد توأمان را در سلک تحریر کشد
مانند صدف با وجود بی‌زبانی سراپا دست دعا شده از سحاب نیسان
رحمت حضرت عزت استدعاء دراری و لآلی منظوم و منثور متمنّا مینماید
که با وجود کم بضاعتی از عهدهٔ این امر شگرف بیرون تواند آمد امید
که چون تهی دستی و بی بضاعتی تحفهٔ بارگاه ایمانست از دربار الهی
حصول مآرب مباهی گردد **آمدن نذر محمد خان والی ترکستان بدرگاه**
خلایق پناه چون موجد ممکنات بمقتضای حکمت بالغه صاحب دولتی را
از اصناف بنی نوع انسان که بهترین نتیجهٔ کن فکانست برگزیده
متوج بتاج اجتبا سازد هر روز امری که موجب ازدیاد ظهور
این مطلب بوده باشد مشاهدهٔ دیدهٔ ارباب بصیرت میگرداند
که در اذعان این معنی هیچ فردی از افراد در اجمال تأمل نماند و یکی
از علامات دولت بی‌زوال اعلیحضرت ظل الهی التجای سلطنت پناهی

نذر محمد خان والی ترکستانست که بعد از امام قلیخان برادر خود که آمدن
مشار الیه بدرگاه معلی سبق ذکر پذیرفت روی نیاز بآستان
خلافت نشان آورد تفصیل این اجمال آنکه سلطنت پناه مشار الیه
بعد از امام قلیخان بر مسند سلطنت آن محال از روی استقلال متمکن
گردیده کوس اختیار و اقتدار بلند آوازه گردانید و چون در همان
ایام اسفندیار خان والی اورگنج بدرود جهان گذران نموده
بعالم بقا انتقال نمود ازو طفل خردی که شایستهٔ تقلد امور
سلطنت نبود مانده بود نذر محمد خان محمد قاسم سلطان نوادهٔ
خود را با گروهی انبوه بدانحدود فرستاده بارتکاب زحمت آن
محال را بحیطهٔ تصرف در آورده و وقوع این امر موجب ازدیاد
شأن و شوکت او گردید و بنا بر حرص بر ادخار نقود و اجناس
همگی همت مصروف بران میداشت که از ظرایف امتعه و اجناس
آنچه هریک از امرا و سپاهی و رعایا را باشد نقل بسرکار خود
نموده در ضبط آن اهتمام نماید و بنا برین از اسب و شتر و املاک
و غیر ذلک آنچه نزد هر کس میدید بنجا صکی خود منسوب میگردانید تا آنکه

امرای بخارا که همواره مابین ایشان و حکام بلخ بنابر رسم چشمی غبار کدورت
و نفاق ارتفاع داشت تحمل سلوک سلطنت پناه مزبور نموده باقی
یوز را که یکی از امرای معتبر اوزبکیه است برانگیختند که در حدود تاشکند
سر از ربقه اطاعت کشیده سالک طریق نافرمانی گردد باقی یوز
موجب تعطیه و تمهید نلیکتوش و سایر امرا عمل نموده نذر محمد خان خود
اوزبکرا اسیر کردگی عبد العزیز خان ولد خود بدفع باقی یوز نامزد
نمود امرا بدین عزیمت چند منزل نموده در سه منزلی بخارا توقف
کرده مافی الضمیر را با عبد العزیز خان در مقام اعلان در آوردند
نخست عبد العزیز خان ابا نموده بالآخره بوساوس شیطان و حب جاه
و ریاست که مجبول انسانست بتقلد سلطنت راضی گردید و المان اوزبک
و اجامره بخارا که اخس ناس اند بمحض اصغاء آن خبر شروع بتاراج
اموال و اسباب سلطنت پناه مزبور نموده مومی الیه دیگر مجال توقف
در بخارا ندیده بر جناح استعجال روانه بلخ گردیده عبد العزیز خان
با نلیکتوش و امرا داخل بخارا گردیده در اندیشه آن میبود که
نذر محمد خان را از بلخ بیرون کرده الکاء ترکستان را بلا منازع و مشارک

تصرف نماید و نذر محمد خان بعد از دخول بلخ با معدودی چند از امرا که برفاقت
او آمده بودند در تدبیر استخلاص ملک میبود و بناچار ابواب داد و
دهش بر لشکری گشوده در جلب قلوب و استرضای خاطر ایشان
سعی می نمود و چون رشته انتظام و اتساق احوال او از هم گسسته
بود هر یک از ملازمان که استیفاء حظ مینمودند بلا توقف نزد عبد العزیز خان
میرفتند و چون سلطنت مزبور را وثوق بر اقوال و احوال ایشان
نمانده بود همواره باحتیاط بوده ارتکاب تردد کمتر مینمود و بدین
سبب عبد العزیز خان و تبعه چیره دستی آغاز نهاده هر روز محلی
از محال بلخ را تاخت مینمودند بعد از وقوع این امور سلطنت پناه
نذر محمد خان را رای بر آن قرار گرفت که از هندوستان استمداد
نماید غافل از اینکه ورود آنجماعت باعث ازدیاد تیره بختی و پریشانی
مشار الیه خواهد شد تا اینکه والی هندوستان مراد بخش ولد خود را
با علیمردان خان و جمعی از امرا بصوب بلخ فرستاد جماعه مزبور هر
محل که وارد میگردیدند ضابطان ثغور و مستحفظان قلاع
بنابر آنکه معاون و معاضد ایشان خواهند بود ایشانرا در قلاع

راه میدادند و آنقوم حیلت اندیش اینمعنی را فتح مبین نام نهاده قلاع
و الکا را تصرف نموده صاحب صوبه تعیین مینمودند و ندر محمد خان
بسبب اختلال اوضاع از حقیقت غدر آن گروه بیش از آنکه جماعت
مزبور داخل بلخ گردند مطلع نگردید و بعد از ورود بلخ که از
کیفیت فریب ایشان اطلاع حاصل نمود دیگر توقف را مجال ندیده
تلثیم آستان عرش نشان را وجهه همت گردانیده باتفاق قتلق محمد سلطان
و محمد قاسم سلطان نبیره خود که حاکم اورگنج بود و بعد از اختلال
احوال ندر محمد خان از اورگنج ببلخ آمده نزد خان مزبور میبود
روانه درگاه جهان پناه گردیدند **تعیین کردن محمد بیگ غلام**
خاصه شریفه یساول صحبت را بمهمانداری ندر محمد خان
چون سلطنت پناه ندر محمد خان از خبنود هنوز فرار نموده
با اولاد و احفاد خود و معدودی چند از ازبکان بحوالی الکای مرو
رسید علیقلی خان بیگلربیگی مرو و غلام خاصه شریفه از ورود مشار
الیه اطلاع حاصل نموده جمعی را بمهمانداری تعیین کرده حقیقت
معروض پایه سریر خلافت مصیر گردانید و نواب اعلیحضرت ظل الهی

که مروت و کرم و غریب نوازی و مردمی با عجب شیوه کریمه ایشانست
محمد بیک یساول صحبت را با مبلغ یکهزار تومان تبریزی اشرفی
باستقبال سلطنت پناه مزبور فرستادند و ارقام و احکام
باسم بیگلربیگیان و امراء عظام و کارکنان ممالک محروسه صادر
گردید که بهر منزلی از منازل که سلطنت پناه مزبور وارد گردد
نهایت تعظیم و تکریم و توقیر و تبجیل بتقدیم رسانیده در لوازم
خدمتگذاری و مهمانداری دقیقه فوت و فروگذاشت ننمایند و نامه
محبت ختامه باسم سلطنت پناه مزبور مشتمل بر تفقدات گوناگون
غرض صدور یافت و نظارت دار اقبال پناه شمسا محمد علی بیک
اصفهانی ناظر بیوتات را که مدتهای مدید در زمان نواب گیتی ستان
فردوس مکان علیین آشیانه و نواب خاقان رضوان مکانه از پایه
یافتگان بساط قرب و رتق و فتق امور بود بخدمت مهمانداری
سلطنت پناه تعیین فرموده مقرر داشتند که با نقود و اجناس بیقیاس
متعاقب محمد بیک روانه شود و ایالت و شوکت پناه مهدیقلی خان
ایشیک آقاسی باشی حاکم الکاء ری نیز مقرر شد که بعد از نظارت

پناه مزبور روانه شده در حینی که سلطنت پناه مزبور وارد الکاء اتوک میشود
لوازم خدمت و میزبانی بتقدیم رسانیده مشار الیه را بدرگاه معلّا آورد
و چون سلطنت پناه مزبور بر سبیل استعجال روانه درگاه معلّی بود
در الکاء مرو دو سه روزی بیش توقّف نموده بر سبیل ایلغار روانهٔ
مشهد مقدّس معلّی شده بود و محمد بیک در مشهد احراز ملاقات خان
مزبور نموده باتّفاق روانه درگاه جهان پناه گردیدند مرتضی قلیخان
بیگلربیگی مشهد مقدّس و بیرام علیخان حاکم نیشابور و محرابخان بیگلربیگی
استراباد در حین ورود خان مزبور بالکاء متعلقهٔ ایشان هریک با قشون
و لشکری از حد افزون استقبال نموده پیشکش و هدایای لایقه گذرانیدند
و نظارت پناه مزبور که بمهمانداری تعیین شده بود در الکای بسطام
ملاقات سلطنت پناه مزبور نموده نقود و اجناس بیشمار که از دربار
اقبال ارسال یافته بود با چند رأس اسب مزیّن بزین مرصع بجواهر
قیمتی بنظر خان مزبور رسانید و سلطنت پناه مشار الیه را از مشاهده
این حال استظهار ما لا کلام بهم رسیده در آمدن مسارعت مینمود تا وارد
الکاء ایشیک آقاسی باشی گردیدند و ایالت پناه مزبور نیز نزل

وارمغان بسیار و تحف و هدایای بیشمار از نقد و جنس و اسب و شتر
وغیر ذلک گذرانیده لوازم جد و اجتهاد بتقدیم رسانید و باتفاق
روانه درگاه فلک پیشگاه گشته حقیقت بموقف عرض رسانیدند
و فرمان همایون بنفاذ پیوست که طوایف امم و اصناف بنی آدم
از سادات و فضلا و سپاهی و رعایا و اهل اصول و نغمات و ارباب
معارک فوج فوج باستقبال خان مزبور شتافته ابواب عیش و طرب
بر روی آن خان گرامی مفتوح سازند و تهیهٔ چراغان اطراف
میدان نقشجهان نموده آتشبازان اشکال و تماثیل ترتیب نمایند
در هنگامی که مقرّر شود هریک اعجوبه کاری خود را در آن امر بمنصهٔ ظهور
رسانند و از منازل مرحوم میرزا تقی اعتماد الدوله که بجهة سلطنت پناه
مزبور مهیا شده بود تا قریهٔ دولتاباد که مسافت آن سه فرسنگ است
اجناس گرانبها از زربفت و مخمل و دیبا فرش نمایند بعد از انجام این امور
بعرض باریافتگان سرادقات جاه و جلال گردید که خان مزبور
وارد قریهٔ دولتاباد شده گروها گروه مردم باستقبال شتافته از در
دولتخانه مبارکه تا قریهٔ مزبوره دو رویه تفنگچی از سوار و پیاده

صف کشیده بودند و پای انداز بنوعی که غرض صد دریافته بود گسترده گردید
و اعلیحضرت ظل الهی نیز همرکاب دولت و همعنان اقبال با ارکان دولت و
و اعیان حضرت و خاصان و مقربان سوار شده استقبال خان
مزبور نمودند و در اثنای راه ملاقات واقع شده برروی اسب یکدیگر را
دریافتند و چون مراکب خان مزبور بجهة مسافات بعیده ماندگی
و فرسودگی داشت یکی از جلوهای خاص را که مزین بزین و لجام
مرصع قیمتی بود بخان ذی شان عنایت فرمودند و باتفاق متوجه
شهر گشته در اثناء راه بمصاقل کلمات دلپذیر زنگ کلفت از آینه
خاطر آن خان بنظیر میزدودند و آن اسیر سلسله آلام و مقید دام
حوادث ایام را بمفتاح لسان اعجاز بیان از قید کدورت برون آوردند
و در آن روز کثرت سوار و پیاده بمرتبه بود که آسمان خورشید
جهان افروز را در خاک پنهان کرده بود و دیده روزگار روز
رستخیز را برای العین مشاهده مینمود و ابیات راقم بر زبان
میراند **بیت** ز بس مرد و مرکب درین جایگاه ؛ زمین شش سوی شد
بر مکه بسته راه ؛ شمار سپه را ندانست کس ؛ هوا قحط شد از برای

نفس

نفس ؛ و در آن روز بموجب فرمان واجب الاذعان در باغ خاصه شریفه
مشهور بعیشخانه واقع در دروازه طوقچی بزم شاهانه آراسته مطعومات
و مشروبات بی اندازه مهیا و آماده گردانیده بودند نواب اعلیحضرت ظل
الهی باتفاق خان ذی شان در باغ مزبور فرود آمده مشغول صحبت و عیش
ارباب طرب هر یک که در فن خود باربد عصر بودند هنگامه آراسته
نغمهای رنگین و نواهای مختلف ناهید را حلقه در گوش کشیدند
و اعلیحضرت ظل الهی که بشیوه فصیح زبانی از تاجداران ممتازند
از هر گونه مطلبی سخن در پیوسته بنوادر کلمات اعجاز آیات آن
پادشاه کهن سال را غرق لجه حیرت گردانیدند و چون محل حیرت نبوده
باشد که پروشنایی خرد دوربین در عنفوان ریعان شباب
حاوی چندین مراتب کمال که اکتساب هر یک از آن خردمندان
دانش اندوز را در مدتهای مدید بدشواری حاصل میگردد
شده اند و بعد از کشیدن مطعومات و مشروبات و انقضای صحبت
سوار شده روانه شهر گردیدند تا در دولتخانه مبارکه
همراه بوده خان ذی شان نیز از آنجا روانه منزلی که جهة ایشان تعیین

شده ساختند **شرح آتشبازی روانه نمودن خان ذی شان بصوب ترکستان**
چون چراغ دولت هر یک از فرمانروایان که بصرصر حوادث منطفی شده
پیوسته از مشکوة اقبال ابدی الضیاء این دودمان والا مستنیر
و مستضی گردیده و هریک از فرمانروایان که باقتباس انوار دولت
نیاز باین آستان که مرجع آمال جهانیانست آورده‌اند انواع انعام
و احسان یافته لهذا بر پیشگاه ضمیر والا که از انوار تجلیات الهی
روشنست چنان پرتو افکند که خلوت دل آن خان والاشان را که از دخان
اعمال ناهنجار هنوز تیرگی اندود بود بتفرج چراغان و اعجوبه کاری
استادان آتشباز ظلمت زدا و فروغ بخش گردانند و شب هفدهم
رمضان المبارک بموجب فرمان واجب الاذعان هنگامه این تماشا
گرم گردید عمارت میدان نقش جهان را که در وسعت و فسحت نمودار
آسمانست از روی خاک تا سطح بام که مقارن گنبد افلاکست کواکب
مثال بشمع و چراغ آراسته: بیت: چراغ افروخت از اندازه بیرون:
در آن شب شد زمین هم چشم گردون: جهان گردید از گلشن نکویی:
برآمد آفتاب از خاک گویی: ز دلها گرد غم گردید رفته: بیکدم شد

گلستانی شکفته: استادان آتشباز اشکال و تماثیل هیجا را که مرتب
بودند از شراب شفقی رنگ بمانه سنگ و آهن قرین نعره مستان
و دست افشانی سماع صوفیان میگردانیدند اعلیحضرت ظل الهی
باتفاق خان مزبور در تالار دولتخانه مبارکه بزم افروز
و هنگامه آرا شده تماشای آن بزم غریب مینمودند آن خان والا
شان و منسوبان از ملاحظه آن جشن دلپذیر تعجبات نموده خرمن
غمهای اندوخته را باتش دلگرمی آن هنگامه میسوختند تا نیمشب باین
دستور بازار جشن و سرور گرم گردید و بعد از انقضای صحبت
که هنگام آسایش و استراحت رسید نذر محمد خان با منسوبان دستوری
خواسته روانه منزل خود گردید بعد از وقوع این جشن هر روز
بتفقدی تازه و تکلفی بی اندازه خاطر جویی خان مزبور مینمودند
و در همان چند روز بنا بر کبر سن و طی مسافت بعیده مزاج
نذر محمد خان از منهج استقامت عدول نموده حقیقت این معنی معروض
باریافتگان سرادقات جاه و جلال گشته نخست حکمت و حذاقت
پناه جالینوس الزمانی حکیم محمد حسین قمی طبابت که تجربه‌ها اندوزی

با دانشمندی فراهم آورده مأمور ساختند که بمعالجه اشتغال نماید و چون قدوم
میمنت لزوم اعلیحضرت ظل الهی را در شفای علیل مزاجان دار الشفای
امکان خاصیت انفاس عیسوی است و مراعات خاطر میهمانان را در مرتبت
همت فرض عین میشمارند بقصد ملاقات خان مزبور دیده رکابرا
از فیض مقدم روشن گردانیده روانه گردیدند و نذر محمد خان از
استماع این مژدهٔ دلپذیر خوشدل و خندان شده پای انداز لایق
گسترده استقبال نموده و بعد از اجرای خدمت زبان بعذر تقصیرهای
گوناگون گشوده شرایط نیکو بندگی بتقدیم رسانید و بیمن قدوم
صحت لزوم خسروانه عارضه خان مزبور زایل گردیده بعد از چند
روز کس فرستاده طالب رخصت انصراف و کومک شد اعلیحضرت ظل الهی
فرمودند که بعون عنایت الهی و نیروی بیزوال انجاح مرام آن
سلطنت پناه وجههٔ همت والاست اما چون عسکر فیروزی اثر و سپاه
نصرت پناه بنابر وقوع امنیت و اطمینان که بدستیاری الطاف الهی
و اقبال نامتناهی حاصل است در اقصای ممالک منتشرند مناسب چنان
مینماید که چند روزی مشغول عیش و نشاط و سیر و شکار بوده

مرفه الحال باشند که فرامین و مناشیر باسم امرا و حکام در باب اجتماع
عساکر منصوره صدور یابد و بعد از جمعیت لشکر قیامت اثر بقصد
استیصال دشمن و استخلاص ملک موروثی از اید متغلبه روانه گردند
آن خان بی اطمینان بجهة پریشان دماغی و شوریده حالی باین معنی
راضی نگردیده سالک طریق مبالغه و الحاح گردید چون بهیچ وجه من
الوجوه قرار این معنی با موحی الیه صورت امکان نداشت بنابر این
نقود و اجناس بیکران و بادپایان صرصر نشان با زین و لجام
قیمتی که در وسع امکان بگنجد بجهة آن سلطنت پناه فرستادند
و ایالت پناه سارو خان طالش را که بزیور تدابیر صائبه آراسته است
سردار لشکر ظفر نشان نموده برفاقت سلطنت پناه مزبور روانه
گردانید و احکام جهان مطاع شرف نفاذ یافت که امرای عظام
خراسان که جمعیت ایشان بسهولت صورت امکان دارد نزد
سردار مزبور جمعیت نموده در استرداد ملک موروثی سلطنت پناه
مزبور رهبر رفعت بخت و هوس وصول تاج و تخت از راه مازندران
بهشت نشان که غیرت افزای جنان و رشک فرمای گلشن فیروزه

کون آسمانست بسیر و شکار اشتغال نموده از ظرایف اجناس قیمتی
که در عمارات دلپذیر آن خطهٔ ارم نظیر از زمان نواب گیتی ستان
الی الآن مهیا و آماده بود آنچه خواهش خاطر رقم انتخاب بر آن میکشید
برداشته بعنوان ملکیت تصرف نموده باین عنوان بار و خان
روانه خراسان گردیده در مشهد مقدس معلا رحل اقامت انداخت
مخالفان از استماع این خبر بیتاب و توان شده قرین حیرت بی
اندازه گردیدند و طوایف قلماق و سایر طوایف ازبکیه که از آن
ذیشان روی گردان شده بودند از بیم تیغ بی امان عساکر ظفر
نشان کس نزد ندر محمد خان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد
نمودند و ندر محمد خان بمظاهرت و معاضدت سپاه ظفر پناه مستظهر
گشته در حوالی ماروچاق بجماعت قلماق ملحق گردید و چون از سطوت
مبارزان هژبر صولت قزلباش طریق آمد و شد بر جنود هنود
مسدود دیدند و در اندک روزی قحط غلا بر آن طایفه استیلا یافته
بتسلیم آن ملک فسیح الفضا رضا دادند و بر سبیل تعاقب و توالی کس
فرستاده ندر محمد خان را طلب نمودند ندر محمد خان بمظاهرت اقبال

جهانبان

جهانبانانه روانه گردید و آن ملک را که اندیشهٔ تسخیر آن بدشواری مینمود
بآسانی بدست آورده بر مسند سلطنت متمکن شد و درین آمد
شد سودای ملک موروثی که بتصرف آن سلطنت پناه آمد قریب بپنجاه
هزار تومان از نقود و اجناس از سرکار خاصه واصل سلطنت
پناه مزبور گردید امید که پیوسته آستان عرش نشان ملجا ملهوفان
جهان و خواقین ذیشان بوده باشد **داستان آمدن جان نثار خان**
و ارسلان بیک ایلچیان والی هندوستان و شرح شکار
حوض ماهی چون ولایت بلخ بشرحی که سبق ذکر یافت بتصرف
والی هندوستان درآمده سلطنت پناه ندر محمد خان برفاقت
توفیق احرام طواف آستان فلک نشان بسته روی ارادت
بدین درگاه معلی آورد حقیقت این معنی گوشزد والی هندوستان
شده دود اضطراب بکاخ دماغ آن پادشاه حیرت دستگاه راه
یافت بعد از سکالش تدبیر بر آن قرار داد که شخصی را بر سبیل حجابت
روانهٔ درگاه جهان پناه گرداند که از گفتار نرم دیوار آهنین رنجش
سیلاب افواج بحر امواج تواند کشید بنابرین میرعزیز را که بمرتبهٔ

زباندانی امتیاز داشت برسم حجابت نزد سلطنت پناه نذر محمد خان
فرستاد که شاید بنیروی چرب زبانی شمع مثال شعلهٔ انتقام نذر
محمد خان را در قید تسخیر تواند آورد و جان نثار خان را که سه هزاری
منصب و از همگنان امتیاز تمام داشت با ارمغان و سوغات
و اجناس قیمتی و جواهر گرانبها روانهٔ درگاه جهان پناه ساخت
و بعد از ارسال آن دو سخن طراز اندازه شناس ارسلان بیگ را
که در مقام ترقی و تربیت داشت با یکقبضه شمشیر مرصع بالماس و جواهر
قیمتی و نفایس روانه نمود و خبر ورود ایلچیان مزبور بالکاء ممالک
محروسه بعد از آنکه نذر محمد خان کامیاب و کامران روانه شده
بود معروض باریافتگان سرادقات جاه و جلال گردید میرزا محسن
اصفهانی مستوفی خاصه که در زمان خاقان رضوان مکان مهمانداری
صفدر خان مومی الیه مرجوع بود بمهمانداری جان نثار خان معین
گشته روانه شد و مبلغی خطیر بجهة اخراجات ایلچی مزبور و توابع
و لواحق و اسب تازی با زین و لجام و یراق و خلاع فاخره
مصحوب مومی الیه ارسال یافت میرزا محسن از راه دار العباد

یزد

یزد روانه شده در الکاء طبس با ایلچی مزبور ملاقات نموده مشارالیه را
بانعامات شاهانه و الطاف خسروانه مستمال گردانید و باتفاق از
شوق عتبه بوس آستان خلافت نشان سجده در جبین رقصان
روانه گردیدند و در ساعتی که خاطر خواه ایشان بود باتفاق ارسلان
بیک داخل اصفهان شده بمنزلی که تعیین یافته بود نزول نمود
و بعد از چند روز بشرف پای بوس که جهانیان را لب مدعای
وصول آن باز است سرافراز گردید و نامه محبت نگار و ارمغان
بیشمار بنظر اعلیحضرت ظل اللهی گذرانیده از صحیفه زبان که کتاب سر الهی است
گذارش دوستی و یکتادلی و نسبتی که دودمان همایون پادشاه هندرا
باین آستان والا متحقق است نموده مستدعی ازدیاد حصول این معنی
گردید و از اعلیحضرت ظل اللهی بنوازشات گوناگون اختصاص یافت و نوید
عدم تعرض الکاء هندوستان و سالم بودن آنملک از صدمهٔ سیلاب
تیغ بامان مبارزان اطمینان بخش خاطر آن دریوزه گر احسان شده
و بعد از چند روز که بر موائد تر دامنان مهمان بود مبلغی خطیر که کفهٔ خیال
از برتافتن آن عاجز بود ارسال یافت و چون در هنگامهٔ رزم ملاحظه

طور نشست و خواست و گفت و شنید و محفل آرایی و مجلس گزاری شده بود
لازم نمود که پیشکتازی و تیراندازی و شمشیرزنی و صیدافکنی
نیز ملحوظ دیده ایالت پناه مزبور گردد و سه نوبت که موکب اقبال
بشکار کلنگ و آهو و کبک و تیهو و سایر وحوش و طیور نهضت مینمود
مشارالیه را از ملتزمان رکاب همایون شمرده همراه بردند و در هر شکاری
از چابکسواری و پیشکتازی و صیداندازی شیوه چند که باعث تعجب نظارگیان
دشوار پسند تواند بود بظهور رسانیدند و موجب حیرت تماشاییان
گشت نخستین در شکار حوض ماهی که بجرگه شکار کوهی فراهم آمده بود بیک ضغطه
مهره تفنگ رقم انتخاب بر دو صید که از هم کمان داشتند زدند بی اختیار
صدای تحسین ایلچی و هندوستانیان باوج آسمان رسید الحق این
شیوه با مبنی بتقدیم رسید که دعا را در کوچه بن بست زبان ضبط توان
نمود و همان تفنگ خاص را بایلچی مزبور انعام فرمودند و چون از رهگذر
مرور و عبور بر جبال شامخه و اعلام راسیه یادکار از حصاری ساختن
صید بر وجه اتم میسر نمیگردد و نخچیر در خور خواهش و شوق صید
افکنی فراهم نیامده بود حکم نافذ جریان یافت که در حوالی ورتون

دام شکار را از حلقه جرگه بیرون از حیز و چون گسترده گردد وا یافته
آداب آگاهی منظور انظار عنایات شاهنشاهی مقرب الخاقانی
الله‌ویردی خان امیرشکارباشی و کاروان صفای نهاد و شایسته خدمت
صاحبان عدل و داد مقرب حضرت سلطانی قلندر سلطان تفنگچی آقاسی
بترتیب و انتظام آن هنگامه مأمور گردیدند و امیرشکارباشی
بفطانت ذاتی لطف و نسق را که نقیض یکدیگرند سر گنگبین صورت اتحاد
پوشیده در پرورش احوال مردم جرگه که از سی فرسنگ راه دایره گردا
ایستاده تبدریج میرفتند کوشش فراوان نموده در بوادی بی
آب تهیه آب و ضروریات ایشان کرده بنوعی تکالیف آن کار نمود
که بیابان نورد از غبار عطش بر دهان لب و دهان نشست و برشته
تدبیر آن کار آگاهان دایره جرگه مانند عقد گوهر اتساق و انتظام
یافت و شیر شکاریان بدامی که یکفرسخ در یکفرسخ گسترده بودند
منتهی گردید و آن کار آگهان عریضه مشتمل بر اتمام کار و جمعیت شکار
بدربار آسمان اشتهار فرستادند و موکب اقبال قرین جاه و
جلال در حرکت آمده مقرر گردید که ایلچی مزبور نیز در رکاب ظفر

انتساب بوده باشد و بعد از وصول بصیدگاه دامی که آهوی نظر از طی
طول و عرض آن فرسوده گردد پر از رغاغزالان ملحوظ گردید و
اعلیحضرت ظل الهی با چند نفر از خاصان داخل دام گردیده باقی
عساکر از خارج دام حلقهٔ دیگر ترتیب دادند نظم بگرد آهوان
ترکان خونخوار ∴ صف مژگان نمود نرگس یار ∴ درین هنگامه
از شاخ گوزنان ∴ درختان جنگلی شد نمایان ∴ بالجمله اعلیحضرت
ظل الهی با فدویان و یکجهتان مشغول صیدافکنی گردیدند سیل
خون روی زمین را پرنیان آل پوشیده و در هر سوی فوارها
از آب لعل بدخشان جوشید دامان اهل دایره مانند هاله
از خون رنگین بود و چشم سیاه غزالان در آن زمین شگرف
گون چون داغ لاله مینمود و اعلیحضرت ظل الرحمان از خدنگ
جانستان زخم را با بخیه مقارن داشتند و از قطرات خون
نخچیر تخم لاله و گل بر زمین میکاشتند نظم سبکدست زانگونه بردی
تیغ ∴ کز صید را جان نیاید دریغ ∴ در اثنا، راه بخاطر
مبارک پرتو افکند که در شیوهٔ حکم اندازی موشکافی بکار رود فرمودند

که تواند بود که تیر از ساختن یکجو به تیر دوکو سر دیدهٔ آید از
دیدهٔ صید بمیزان سر کشیده گردد مستمعان از زبان اقرار
بامتناع این امر گویا گردید مقارن اینحال صیدی نمودار گشته
نواب اعلیحضرت ظل الهی در خانهٔ کمان درآمده گفتار را زیور کردار
پوشیدند خروش و افغان از جانسپاران بایوان کیوان رسید
نظم چنان یافت ناوک نشستش گشاد ∴ که بدخواه خواند آیت
ان یکاد ∴ مقارن آن حال حکم اندازی فطانت ذاتی که مو
شکاف دقایق رموز غیبی است سمت ظهور پذیرفت تفصیل
این اجمال آنکه بعد از وقوع این معنی مقرر فرمودند که امرا
و ملتزمان رکاب عزت در خدمت اشرف کمانداری نمایند
در اثنای آنحال ایلچی را بخاطر میرسد که چون زور کمان هندوستانیان
معلوم است که تا چه غایتست اگر کمانی مناسب بازوی ادعا بهت
شود بقدر در این کار بذل جهد توانند نمود مقارن این مسئلت
اعلیحضرت ظل الهی از کمانهای خاص کمانی موافق بازوی مومی
الیه عنایت فرمودند از ظهور این امر غریب تعجبات گوناگون

روی داده ایلچی زبان ثناگستری و محمدت سگالی گشود و چون از
وفور آن خون صید لباس مومی الیه آلایش پذیرفته بود بخلاع
فاخره سربلند گردید و بعد از آنکه خاطر از شغل صید افگنی
فارغ شد و اصناف امم بصید اندازی رخصت انصراف ارزانی داشتند
و ایالت پناه اوتارخان را تعیین نمودند که برسم حجابت روانه
هندوستان شود و ایلچی در نهایت خرمی و خشنودی روانه
گردید و از نقود و اجناس بهمه جهت در عرض آمد و رفت قریب
بپانزده هزار تومان واصل ایلچی مزبور شد که پیوسته شکار مآرب
در کمند و جان اعادی مانند اجساد حیوانات شکاری از سهام جانگزای
مجروح و مستمند باد **وقایع** درین سال ایالت و شوکت پناه نتیجة الامراء
العظام مرتضی قلیخان قاجار خلف محرابخان که مدتی بایالت مرو
و بعد از آن بایالت مشهد مقدس سرافراز بود بنا بر خدمات
لایقه که از مشار الیه و والد مرحوم او درین دودمان خلافت
مکان بمنصه ظهور رسیده بود بمرتبه سپهسالاری ایران و ایالت
الکاء مشهد مقدس که بمومی الیه مرجوع بود بدستور بایالت پناه

و حقیقای خان شفقت شد و تولیت آستانه منوره مطهره عرش
درجه امام ثامن ضامن که برحمت پناه میرزا محسن رضوی مرجوع
بود بسیادت و نجابت پناه سلالة السادات و المجتهدین میرزا
باقر رضوی که بصفات کمال آراسته است تفویض یافت
و بیگلربیگی گری چخور سعد بکلبخیر خان چرکس که از مرتبه یوزباشیگری
غلامان برتبه والی صحبت سرافرازی یافته بود شفقت شد

شرح ساختن عمارت مبارکهٔ دولتخانه موسوم بچهل ستون

بر ضمیر برداشتگان شخص کمال که در دانستن هیچ امری فروگذاشت
نکرده اند پوشیده نخواهد بود که افتادگی تمکنت برومند و خاکساری
پایه ایست بغایت بلند تا دانه را دهقان از چشم دو امان بر خاک
بی اعتباری نیفکند از دعلم خضرای نشو و نما تارک نیفرازد و تا بیخ
نشکست و گداختن در ندهد آئینه سازش آئینه روشن نسازد و بمقتضای
این معنی درین سال پایه رفعت زمین که افتادگی و پستی را بر طاق بلند نهاده
بآسمان رسید و لوای برتری خاک باوج ثریا کشید یعنی این خسرو خسرو
نشان و معمار سرای قلوب جهانیان متوجه بنای دولتخانه مبارکه

گردیدند چنانچه بزرگی مغز پسته از پوست پرده گشای دیده بینندگان
میگردد بعد از اتمام این زیبا عمارت بزرگی این دولت ابد
مدت دوران عدت بر عالمیان ظاهر شد و افراشتن چنان بنای
بلند پایه از خاک کم ظرف تنگنایه بدان میماند که کدو از تخم کدو
حاصل آید یا سنبله از دانه بال افزونی گشاید عقل از تماشای این
زیبا عمارت غریق بحر حیرتست که آیا آسمان بر زمین آمد یا زمین
باسمان رسید امهات سفلی را از آباء علوی تا اکنون خلفی که
شبیه پدر نزاده بود بدین عنوان نزاده و بزرگی و برتر را
چنین نقشی تا امروز بر خاک نیفتاده صحیفه خیال از نقش بستن مثلش
تنگ و براق فکرت با پای سرعت در طی طول و عرضش لنگ است سکان
شرق و غرب که از دور توفیق تماشای این قبه زر اندود
یافته اند اقلیم رابع را آسمان چهارم می پندارند و این زیبا
بنا را خورشید عالم خاک میشمارند **نظم** اوج فلک هست ز بالاش کم ∴
طاق ز ان پشت نمودست خم ∴ بسکه بود وسعتش از حد فزون ∴
حرف رفتست از انجا برون ∴ این قصر مذهب و کاخ زر اندود

در سنه تنکوزئیل هزار و پنجاه و هفت زیور تعمیر پوشید ارباب
طبع و اهل نظم در باب بنای آن تواریخ گفته و با الماس تفکر گوهرهای
آبدار معانی سفته اند از جمله این مصرع بخاطر وقایع ایران مداری سلطان
العلمایی رسیده که **ع** مبارکترین بناهای دنیا ∴ بالفعل همین تاریخ
برکتابه آن زیبا عمارت منقوش است و راقم حروف را نیز این بخاطر
رسید که **نظم** مرحبا دولتسرای خسرو ایرانیان ∴ ای مبارک منزل
عیش و نشاط جاودان ∴ کی توان گنجاند شرح وسعتش را در سخن ∴
زانکه فرش آستان اوست سقف آسمان ∴ هرکجا باشد تماشایی تماشا
ممکن است ∴ رفته همچون صیت خویش از قیروان تا قیروان ∴
گفتمی گر ابتدا و انتها میداشتی ∴ سایه او را سواد کشور هندوستان ∴
هست چون این خانه از شاهی که خیم عالمست ∴ سال تاریخش از آن شد
خانه خیم جهان ∴ **داستان نهضت همایون بقصد دار القرار
قندهار و فتح آن ولایت بتایید کردگار** سلطان قدرت کامله
ایزد توانا که امکان و شهرستان زمین و آسمان بنیروی شوکت
و چیره دستی عدالت و سیاست و انتظام دارد معموره ربع مسکون را

که سجده گاه صدرنشینان بزم سپهر بوقلمون و مطاف محرمان محفل نشین
گردونست بمیامن اقبال بیزوال شهریاران و توسط بخت بلند
تاجداران از دست انداز ویرانی و تاراج ناسپاسانی محافظت و حراست
مینماید ازینجاست که دیده وران دقیقه بین و دانش اندوزان
صاحب یقین تیقظ و آگاهی سلاطین عدالت آیین را در محارست
اقلیم سلطنت و پاسداری دارالخلافه حشمت بمنزله باغبان که پایه
دست سعی و پای تردد طراوت بخش و نضارت افزای ریاحین
حدایق میگردد دانسته اند چنانچه از سوء هشیاری و خبرداری
باغبانان هجوم لشکر بیگانه سبزه خود رو جا بر آن شاهدان بوستان
تنگ میسازد اگر یکی از مسندآرایان و فرمانروایان از زیر
زوری نشاء و هوش پرداز صهبای دولت دیده آگاهی بر فرش
راحت مانند چشم صورت مشغول خواب غفلت گردد هرآینه دامن
گلهای اجلال از دست انداز خار اختلال آسوده و فارغ البال
نخواهد بود لله الحمد و المنه که این سایه حضرت رحمان و آفتاب سماء
دانش و عرفان از آغاز ایراق نهال دولت و دمیدن ازاهیر

بستانسرای سلطنت پیوسته بمعاضدت بخت بیدار و دل هشیار از جوی دان
آب هر برگ این حدیقه همیشه بهار خبر دارند و در اوقاتی
که خاطر از تنسیق امور جهانگیری و جهانداری فراغت حاصل نموده
طالب قرار و آرام میباشد بشنیدن داستانهای باستانی و استماع
شرح اطوار و آثار سلاطین سلف که آبای علوی و امهات سفلی را
فرزندان خلفند اوقات شریف صرف مینمایند و از آن نسخه
اعتبار که تغییر نقوش لیل و نهار است درس آگاهی میخوانند
و پیوسته همت والانهمت مصروف بر آن میدارند که تلافی
خسران و جبر نقصان که در ملک موروثی ایران واقع شده باشد
کرده شود درینولا که سنه سابع جلوس اعلا بر اورنگ سلطنت
عظمی و دارائی کبریست چون خاطر همایون بالکلیه از جانب
آذربایجان و شیروان و آنحدود جمع شد بر مرآت خاطر خطیر
چنان ارتسام یافت که ملک قندهار را که در زمان نواب خاقان
رضوان مکان علیین آشیانی بسبب مکر و غدر علیمردان بسرفجی
که سبق ذکر یافته از ایادی تصرف کارکنان این دولت ابد توامان

بیرون رفته بحیطهٔ تصرف و قبضهٔ تسخیر درآورند و چون نقد فرصت بدست
آمده این جنس گرامی را بیش ازین در گرو وقت نگذارند و بمقتضای
وشاورهم فی الامور ارکان دولت و اعیان حضرت را طلب فرموده
درین ابواب استعلام آنچه مقرون بصلاح ابدمدت دوران عدت
تواند بود نمودند پیشکاران کارگاه خلافت تصویب رای رزین و منش بین
دیده دوربین اعلیحضرت ظل الهی نموده معروض داشتند
که شاهد مطلوبی که در آینهٔ ضمیر منیر جلوه پذیر گشته از وصمت نقصان
معرا و از شایبهٔ نازیبایی مبرا است بناء علی هذا الاتفاق فرمان
همیون نفاذ یافت که لشکر ظفراثر و سپاه قیامت خشر که در
اطراف و جوانب ولایات ممالک محروسه منتشرند در چمن بسطام
که از ییلاقات خراسان بحسب وسعت و فسحت امتیاز تمام دارد
جمعیت نمایند و درین باب ارقام مطاعه باسم بیگلربیگیان عظام
و امراء کرام و قورچیان و غلامان و سایر ملازمان سرکار خاصه
شریفه صادر گردیده خود بنفس نفیس در ساعت مسعود که ملک
المنجمین ملا محمد شفیع منجم اختیار کرده بود با مقربان درگاه

و ملتزمان رکاب سعادت از دار السلطنهٔ اصفهان نهضت فرموده قریهٔ
دولتاباد را مقر رایات جاه و جلال و اعلام سعادت و اقبال
فرمودند **نظم** برآمد چون از صفاهان سپاه ∴ شد از جنبش دولتش
آرامگاه ∴ از او روح در زین سفر سود جست ∴ که دولت بقایش
درآمد نخست ∴ با آنکه سوای جماعت همیشه کشیک که پیوسته بر دربار
جاه و جلال اقبال مثال حاضر میباشند سایر عساکر منصوره
در اقصای ممالک محروسه و محال تیول و همه ساله خود متفرق
بودند در حینی که دیدهٔ رکاب را از سرمهٔ اقدام شریف برین
عزیمت روشنی می بخشیدند از کثرت درخشیدن سنان کرهٔ خاک
نمودار صحن آسمان و بسیط زمین مشابه دریای بیکران گردید
نظم نمودی سپاه سعادت لوا ∴ که پیتانی از پرچم نیزها ∴ سپه
موج زن بود در دشت و غار ∴ چو سیلاب پر گل بفصل بهار ∴
بعد از ورود دولتاباد چون تهیهٔ اسباب سفر از افراد سپاه
و آحاد لشکر را بشهر رجوع میشد سه روز در قریهٔ مزبور توقف
نمودند و صبح روز چهارم بهمعنانی دولت و همرکابی سعادت

روانه گردیدند و در روز پنجم باغ مبارکه تاج آباد مضرب سرادقات
جاه و جلال گردیده در آن مکان خلدنشان که از حیثیت اهتزاز هوا
و بی اندازگی لطف و سرشاری صفا از سایر بساتین روی زمین
امتیاز دارد تا پنج روز اقامت نموده بسیر آن باغ دلگشا و تماشای
آن روضهٔ ارم نما نشاط اندوز و فرح افزا بودند نظم چگویم از آن
باغ پر آب و تاب ⁂ که بتوان گرفت از هوایش گلاب ⁂ شراب از گل
جام شبنم عیان ⁂ چو کیفیت می ز چشم بتان ⁂ نهانست در برگ گل
عندلیب ⁂ چو در پرده ساز صوت غریب ⁂ در آن باغ گر ذوق خزان
یا کشید ⁂ تو آن نغمهٔ بلبل از گل شنید ⁂ نگویم گل و غنچه خار چمن ⁂ چو منقار
بلبل بود خوش سخن ⁂ در و شادمانی ندارد حساب ⁂ که گل میکشد
کار جام شراب ⁂ کنم نسبتش گر بجنت خطاست ⁂ تفاوت ببین از کجا
تا کجاست ⁂ بر خوبیش هست فردوس زشت ⁂ که چون شاه سروی ندارد
بهشت ⁂ چون آن اثمار رایتش از رسیدن دار الملک چو دربدی
از ازهار دلکش میباشد در همانچند روز عریضهٔ رستم خان والی
گرجستان و جمال خان قزاقلر بدرگاه جهان پناه رسید مشعر آنکه

طهمورث خان والی گرجستان کاخت که از زمان نواب گیتی ستان فردوس
مکان تا امروز لوای غدر و مکر افراشته سالک مسالک مستقیم اقامت
و انقیاد چنانچه باید نمیبود درین ایام مهیج غبار فتنه شده بداعیه
تاخت کارتیل عازم انجا گردیده بود و بعد از وقوع مقابله و مقاتله
و امتداد مجادله و محاربه تاب مقاومت جیوش منصور نیاورده
آواره دشت ادبار گردید داود میرزای ولد او که بمزید جرأت
و جلادت مشهور و معروف و استظهار طهمورث خان و سایر گرجزه
گرجستان کاخت بود و بود و در هنگامی که بجهة گرد آوردن سپاه
روانه محال قسق بوده در اثنای راه دوچار جمال خان و غازیان
قزاقلر گردیده و از طرفین دست جلادت باستعمال سیف و سنان
و زوبین و تیر و کمان گشوده بعد از وقوع گیر و دار مغلوب سپاه
اسلام میشوند داود میرزا با چند نفر از صاحب وجودان گرجستان
از ساغر شمشیر درخشان غازیان مست شراب ناگوار نیستی میگردد
و بسبب وقوع این فتح مبین کل گرجستان کاخت بتصرف اولیای دولت
قاهره در آمده حکام و مستحفظان بجهة ضبط ثغور و تنظیم و تنسیق

الکاء مزبور محل تعیین نموده ورود آن گردنکشان نیز عنقریب
متعاقب عرایض نظر کیمیا اثر میرسد از رسیدن این خبر مسرت اثر
که از مبینات حصول مرام بود گلهای خوشدلی و انبساط شکفتن گرفت
و عنادل قلوب منسوبان دولت والا بر شاخسار شکفتگی و انتعاش نغمه
سرا گردید اعلیحضرت ظل الهی این مژده فرخنده را از انوار اتمام مطلب
دانسته از راه کرباب و سیاه کوه متوجه خار گردیدند و بجهة دور صید و شکار
و ملاحظه اسپان صرصر تک آهو شعار که در مراتع آنمحال ییلامیشی مینمایند
و آسودگی مراکب سپاه نصرت آثار الکاء مزبور را عیبت رو مضرب
سرادقات وافر السعادت فرمودند و در ایام توقف هر روز بقصد شکار
سوار شده داد عیش و خوشدلی میدادند و در ایامی که محال مزبور
مضرب خیام اقبال بود خسرو سلطان و بابا حاجی سلطان و سایر
ریش سفیدان ایل ترکمان که در الکاء بلخ بسر میبردند و در حین انقلاب
ترکستان و آمدن نذر محمد خان بدرگاه گردون توامان بالکاء خراسان آمده
بودند بشرف تلثیم بساط عزت و تقبیل آستان سلطنت سرافرازی یافته
مورد الطاف و اعطاف شاهانه گردیدند و در همین ایام مهد نخواجه ایلچی نذر محمد خان

که بنیروی اجرا سعادت خدمت این آستان بعمر دوبار سلطنت ترکستان
ممتع گردیده بود و ایلچی اوالغار یخان والی اورگنج که او نیز چندی در درگاه
فلک اشتباه بسر برده در سلک راتبه خواران نوال انتظام داشت و بعد از فوت
اسفندیار خان برادر کلان خود بمعاضدت این دولت والا بر اورنگ
سلطنت خوارزم اعتلا یافته با نامه اخلاص آیین وارد گردیده بسجده
و پای بوس اشرف مفتخر و مباهی گردیدند و چون خاطر ولات مزبوره
از خبر توجه موکب مسعود بسمت خراسان در تزلزل و رنگ چهره صبر
و سکون ایشان از بیم و هراس لحظه فلحظه در تغیر و تبدل بود ایلچی اوالغازیخان
مشمول خلاع و انعامات ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند و مقرر شد
که یعقوب بیک قورچی خاصه شریفه برفاقت ایلچی مزبور نزد سلطنت پناه
مذکور رفته او را از استحکام مبانی خلت و استقرار قواعد مودت
اخبار نماید و چند راس اسپ از اسپان تازی نژاد خانه زاد که بسر حد
سواری رسیده با امرا و اعیان قسمت نموده بقلاوزی بخت و رای همایون
اقبال در حرکت آمدند در اثنای راه سپاه نصرت پناه و لشکر ظفر اثر از امرا
و قورچیان و غلامان و آقایان فوج فوج مانند جداول و انهار که داخل

دریای بیکران کردند بمعسکر ظفر اثر پیوستند بعد از ورود قصبهٔ
طیبهٔ بسطام چون آن بلده مینو نظام بکثرت میاه و وفور ازهار
اشتهار داشت در آن مکان رحل اقامت افکندند و چون در حین عطف
عنان بیکران عظمت بصوب قندهار آوازهٔ ارادهٔ جهانگشائی و اقلیم
گیری در اطراف و اکناف انتشار یافته بمسامع قریب و بعید و دور
و نزدیک رسیده سلطان ابراهیم خوندکار روم از غایت حزم
و دوربینی که مبادا این سیلاب قلاع و بلاد متوجه بغداد
بوده کاخ شوکت آن سلطان را خراب و ویران نماید دو ایلچی کاردان
بر سبیل تعاقب و توالی بجهت تشیید مبانی وداد و استعلام احوال
روانهٔ درگاه جهان پناه نموده یکی از آنجمله در قصبهٔ بسطام وارد
شده نامهٔ مشتمل بر رسوخ قواعد صداقت و الفت و طلب فیل که
آن را تقریب فرستادن ایلچی ساخته بود بنظر اشرف رسانید و منظور
انظار عنایت و التفات و مورد انعامات و خلاع پادشاهانه شد
و محمد قلی بیک ولد قاسم بیک پورون بسعادت رفاقت ایلچی
مزبور تعیین شده نامهٔ مودت ختامه چنانچه از مجتهدین شرع دوستی

سزد در حیز تحریر درآورده ارسال یافت و مقرر شد که یک زنجیر
فیل که در دار السلطنهٔ قزوین بود با جل مخمل زربفت و سایر اسباب
تکلف و چند نفر فیلبانان که لازم باشد بر سر راه ایلچی مزبور حاضر سازند
که در حین ورود باتفاق نزد پادشاه والاجاه مزبور برند و در همان
ایام لازم نمود که سایر ایلچیان سلاطین را که در پای تخت خلافت
مجتمع‌اند روانه نمایند حسن قوش بیکی ایلچی عبد العزیز خان را بانعامات
خسروانه و خلاع ملوکانه سرافرازی بخشیده مهدیخان سلطان عرب را
مقرر فرمودند که باتفاق مومی الیه روانه شود و دلنجی بیک
ولد مرحوم قزاق خان بیکلربیکی سابق استراباد بحجابت نذر
محمد خان و رفاقت مهدیخان اختصاص یافت و چون والای
نیت و سرشاری جرأت نمی‌پسندد که بی سبق انتباه و آگاهی
قصب السبق از خصم ربایند بخاطر ملکوت ناظر چنین خطور نمود که
نخست یکی از طرز دانان آداب سفارت را با نامهٔ مودت ختامه
نزد والی هندوستان فرستاده طلب ملک قندهار که پیوسته
در تصرف منسوبان این دولت عظمی بوده نمایند اگر شنوائی

گوش هوش و بینایی دیدهٔ عاقبت بین بلامنازعه آن مجال را تسلیم نماید
بنای مودت طرفین از طرق خلل مصون و محروس مانده شاهد مرام
بی ارتکاب مشقت و آلام در آغوشش حصول آمده باشد
و اگر غشاء مناقشه را پردهٔ دیدهٔ بصیرت ساخته ملاحظه شود
آمال ننماید از کیفیت نهضت همایون اطلاعی یافته باشد و نامه
مشتمل بر معانی مزبوره بدین ترتیب در سلک تحریر آمد که تبارک الذی
بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة
لیبلوکم ایکم احسن عملا و هو العزیز الغفور : جواهر زواهر ستایش
بیرون از قیاس و لآلی متلالی محمدت لاتناهی اساس که در مقیاس
نظر خرده بین دقیقه شناس بر لعل و یاقوت آفتاب و ماه را
حج آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور گردون اضداد را
از جابه خانه تالیف و ترکیب لباس اتحاد و التیام پوشیده گنجور
کنوز اسرار و خازن رموز اشیا گردانید و اوراق
پریشان وجود اشیا را که صحایف کتاب حکمت الهی و الواح
طلسم خداشناسی و آگاهی اند از رشتهٔ التیام شهریاران عدالت

شعار شیرازهٔ امنیت و عافیت رسانید سالکان ظلمتکدهٔ امکان را
که سرگشتگان تیه حیرت اند بمیامن ضیاء شمول عقول انبیا و سلاطین
بصراط مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نموده بنا ختن تدبیر
فرمانروایان خیراندیش گره کلفت و حیرت از خاطر عموم
خلایق گشوده بعضی از سلاطین دین دار را بسعادت امتثال ان
الله یامر بالعدل و الاحسان شادمان و مسرور و برخی را بمضمون
و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل و الله
لا یحب الفساد از شمول رحمت بغایت دور گردانید و نکهت ریاحین
لبنانی را که هر یک لباس امتیاز در بر دارند از گردش همایون
نسیم بهاری در ساحت گلستان وحدت اتحاد آموخته آتش گل و
لاله را بجهت گرمی هنگامهٔ خوشنشینان چمن از زلال حکمت بالغه
بفحوای الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا : در ضمن بوستان
افروخته **نظم** ساخته از لطف بی خاکیان : جای رحمت باغچه
کن فکان : گشته ام این باغ پر از رنگ و بو : یک گل رعناست
شب و روز او : قدرتش آورده برون بی تعب : یوسف روز از چه

تاریک شب ؛ یک گل خودرو ز بستان باغش طارم ؛ یک ورق از دفتر او روزگار
و درّ و دُنا معدود و در حدیقه طراز گلشن ایجاد شمع شبستان مبدأ و معاد
واسطه نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی بهین ثمره
دوحه برومند گلستان شهود یکتا گوهر اصداف کون و فساد
سپهر کبود مبلّغ آیه کریمه اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ اِذْ كُنْتُمْ
اَعْدَاءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا
سید ثقلین و پیشوای خافقین بیت محمد کز ازل تا ابد هر چه هست
ز آرایش نام او نقش بست ؛ و بر آل و اولاد اطهار و اصحاب
کبار او مادام اللیل و النهار باد و بعد بر مرآت خاطر والا
و آینه ضمیر معلا محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمای
بی منتهای الهی را شکری خاص است که بدون اتیان آن از عهده
شکرگذاری و سپاس داری آن احسان برآمدن متعسر بل
متعذر می‌نماید چنانچه شکر اعطاء نعمت ثروت و مکنت به بذل
انفاق و نوازش ارباب حاجت صورت می‌بندد و اداء
شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارایی کبرا مقصور

بر آنست که با وجود اشتغال جهانبانی و تکثّر و توفّر مملکت رانی
پژوهش احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین و قاطنین سر ملک را
به دیده بینایی تفقد و نوازش ملاحظه فرموده در انتظام حال
و انشراح بال آن گروه که مستحقین ایثار رفق‌اند در رعایت و فراغت‌اند
بذل جهد بتقدیم رسانیده جهانبانی را از شغل ذمت این دین الهی
سبکبار سازند و چون از روزی که کارکنان بارگاه کبریا
قبض و بسط اقلیم ظاهر را در قبضه کفایت و درایت این محتاج
الطاف الهی گذاشته‌اند بنابر فسحت و وسعت ممالک محروسه
و مشغولی بسیار اشتغال ضروریه تنظیم و تنسیق ملک خراسان
بر حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود درین ایام خجسته
آغاز فرخنده فرجام شوق زیارت آستانه منوره مقدسه
مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الف الف سلام و التحیه سلسله
جنبان الویه دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و
جلال بقصد احراز این سعادت در حرکت آمد که هم دیده شوق را
از کحل الجواهر خاک آن آستان عرش نشان نور و ضیا افزاید

وهم غنچهٔ آمال ساکنان آندیار را از هبوب نسیم شامله بروجه دلخواه گشاید
و بنا بر قرب جوار و تأسیس مبانی ائتلاف و اتحاد آبا و اجداد
عالی تبار والا مقدار بر ذمت همت حق شناس واجب و لازم
نمود که استعلام آن متکی اریکهٔ سلطنت عظمی و جالس سریر آرای
کبری نموده در ترصیص مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید
و تشیید این بنای گردون اساس که بمحض اتحاد تأسی بسبب
سنیهٔ سلاطین سلف و روابط دوستی آبا و اجداد خلف از مقتضیات
و مستحمات بود و بنا بر تجلی ذات ستوده صفات آن پادشاه والا
تبار زیور صفات حمیده زیاده بر آنچه مرکوز خاطر بود واجب
گردید و یکی از جملهٔ صفات حسنه و اطوار پسندیدهٔ آن محیی
مراسم صاحبقرانی که محمود همگنان و محسود خاطر پیر و جوان گشته
نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان و تفویض ملک بلخ و سایر محال
ترکستان است که با آنکه ملک گشا بارتکاب محنت و مشقت در حیطهٔ
تصرف و تسخیر جنود مسعود در آمده بود بنا بر رعایت سلطنت پناه
مزبور و اطفاء نوایر فتنه و فساد از سر آن مطلب عظمی بهبودی

معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها داشته اند گردد و چون حجب
مغایرت و تتق منافرت بتحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه
مرتفع گردیده بهمه جهت طریق مباینت و بیگانگی مسدود است همیشه
همت والا و استبقا و استدامت انجمنی که استرضاء خواطر خالق
و خلایق در ضمن آن مندرج است مصروف و معطوف پیوسته مراعات
اینمراتب که موجب رفاه حال کافهٔ رعایا و برایا است مطمح نظر
خیریت اساس بوده مناسب چنان مینماید که شطری از مخزونات
خاطر در معرض اظهار و اعلان آید بر خاطر دریا مقاطر که مطرح
اشعهٔ لمعات قدسیت واضح و لایح خواهد بود که از آنجا که همواره
همت سلاطین معدلت آیین بر تعمیر بیت المعمور دوستی و ولا
مقصور میباشد دیده دوربین و همت بلند و نیت ارجمند از معانی
جزئیات پوشیده در تأکید و تشیید این بنای الهی بجهة القاء
ذکر جمیل کوشش میفرموده اند اگر نظر بر روابط پدر
فرزندی نموده خرابهٔ قندهار را باین فرزند صداقت کیش
صدق اندیش تفویض نمایند و در تسخیر ملک فسیح الفضاء دوستی جاوید

که بمرور دهور و تصاریف ایام از تطرق خلل و نقصان مصون
و مأمون خواهد بود کوشیده چنان کنند که بمعماری رای رزین
آنحضرت و عدالت آیین این بنای رفیع اساس صورت تشیید و ترصیص
یافته ساکنان ممالک طرفین درین بیت الامان از نوایب دار
الامان دوران و تابش آفتاب حوادث قرین عافیت و رفاهیت
و امان باشند علی مرّ الدهور و الازمان قرین الطاف ملک منان
و مورد دعای پیر و جوان خواهند بود انتهی و شاه قلی بیک ولد
مقصود بیک که در طیّ نامه مزبور مذکور شد بجهة تبلیغ رسالت
معیّن گردید و مأمور شد که برسم ایلغار روانه شود بعد از فراغ بال
از پذیرای امور مزبور و روان ساختن ایلچیان بدستور مقرر
سر بجید رود زبا خاصان و مقربان بسیر و شکار رحمین بسطام
و ییلاق که بحسب لطافت میاه و نزاهت هوا و کثرت گلها
و خضرت سبزه و زیادتی صفا چنانچه اشعار قاصر البیان
بدان اشعار مینماید نظم چه منزل همه سنگ و خارش بهار :
هوایش خوش و آبها خوشگوار : زمینش ز گل مرغ طاوس‌وار :

درو کوهها چتر طاوس پر : ز پرچشمکی بود آن کوهسار : زبیر
تا بپا همچو ابر بهار : درو سبزه از رفعت مرز و بوم : چو مژگان
بود گرد چشم نجوم : ز جوش گل از بس درو نبت جا : نیابد
از آن کوه بیرون صدا : چنان لب تواند بافغان گشاد :
که از داغها لاله اش سر بداد : سر تیغ کوهش که بر منبع بود :
بر و کهکشان جوهر تیغ بود : چگویم ز رنیرانی آن هوا :
که از وی چو گوهر درخشد صفا : شفقهایش از بس بود مهر فام : برآید
دو صد صبح از جیب شام : چو گل کز لب جوی سر بر کشد :
ز جیب شفق آفتابی دمد : پی نو عروس جهان چرخ زال :
سفیداب بیزد ز دالای آل : ز موج هوا لاله می پرست :
تو گویی که شمعیست در دست مست : بنازم بآن آتش خوبرو :
که این داغ زیباست هندوی او : ز کوهش که از وی شفق
زاده است : فلک ساغری از خم باده است : ره بینش اینجا زحیرت
کم است : که خورشید خشت سر این خم است : انگشت نما بود و توجه
میفرمودند و چون تنظیم و تنسیق اسباب توپخانه و قورخانه

و آذوقه در عرض ایام محاصره وفا بعساکر از لوازم بود قلندر سلطان
چوله تفنکچی آقاسی را بجهت ملاحظه یراق توپخانه روانه مشهد مقدس
معلی نمودند و محمد بیک بیکدلی بجهت بیرون کردن شتر از محال
قرب عراق روانه کردید و مبلغ پنجهزار تومان از خزانه عامره
بتحویل محمد قلیخان جغتای حاکم سابق ایروان شد که از محال
مشهد مقدس و توابع دار السلطنه هرات و فراه و سیستان غله
ابتیاع نماید و در همان ایام سرهای کفره کرجستان ولد طهمورث
با اعلام و کره نا و سایر اسباب ایشان بنظر اشرف رسید
بعد از جمعیت سپاه انجم شمار که فضای زمین پر از ازدحام ایشان
تنگ و اقدام پیک اندیشه از طی طول و عرض آن تنگ بود السلطان
بقصد زیارت آستانه مقدسه از راه ییلاق کالپوش که بوفور آب و
علف اتصاف دارد در حرکت آمدند الحق آن طریق دقیق که از فراز
و نشیب اعلام شامخات جبال راسیات مانند هلال در اوج و حضیض
مینماید هر چند از رهگذر نزاهت بروضات جنان منتهی میشود
اما سالک آن طریق را از کثرت احجار و تراکم اشجار و ارتفاع جبال

و اعتلاء تلال و دشواری صعوبت عبور چنانچه این ابیات راقم بر آن
ناطق است نظم ز پست و بلند آن رهگذران ∴ بچشم آمدی همچو طبع
جهان ∴ نمودی از آن راه پر پیچ و خم ∴ کواکب چو بر پشت
ماهی درم ∴ گشته تا محشر ار شتابند رود ∴ حوادث گر آیند ازره
فرود ∴ عجب نیست گر فیض نشو و نما ∴ از آن کوه چون سبزه
روید صدا ∴ فرازش که بروی گذرگاه بود ∴ زبان نیز از او رشته
کوتاه بود ∴ شب و روز گفتی به پیرامنش ∴ بلکنت خوابیده در
دامنش ∴ از آن رو ندارد بهارش خزان ∴ که نگذشته بر سبزه زارش
زمان ∴ بر آن تند بالا شه کامیاب ∴ نمودی چو از آسمان آفتاب
چون پویندگان صراط آن بی ارتکاب تعب و آلام و مشقت بالا
کلام میسر نمیگردید اما از آنجا که پست و بلند قله سر فرام
سپهر در پیش جولان برق عنان مهر درخشان یکسان است در اندک
وقتی طی آن مسافت نموده بسلطان میدانی که بر سر دو راه واقع است
نزول اجلال فرمودند منزل شناسان طریق بندگی و مرحله پیمایان
بوادی فرخندگی بعرض رسانیدند که یکی از طریق مزبوره

بسر ولایت مشهد مقدس منتهی میشود و دیگری از نیشابور که بکعبهٔ مأمول کم عبارت
از آستانهٔ مقدسهٔ منوره باشد می‌پیوندد و اما راه سر ولایت بحسب
قرب و گشادگی و هوای نزهت تمام دارد از آنجا که زیارت قدمگاه
حضرت امام الجن والانس از راه نیشابور بحصول می‌پیوست و اعتقاد
والای حضرت ظل اللهی بر سر گرم پای بوس آنحضرت بود دوری و
و بلندی آن راه را بر خود هموار ساخته مقرر داشتند که اغرق و احمال
و اثقال از راه سر ولایت روان شود و خود با جمعی که ملتزم رکاب
نصرت انتساب میباشند نگارکنان از راه نیشابور روانه گردیدند
و بشوق تمام و آرزوی مالاکلام بزیارت سنگی که نقش پای
آنحضرت بران مرتسم است سرافرازی یافتند نظم فروزنده سنگی
چو شمع یقین ∴ بر و نقش پای شه هشتمین ∴ رسیده بعیوق از برتری
شده شیشهای دلش مشتری ∴ نزد چرا بر سپهر جلال ∴ که از نقش
آن پای دارد دو بال ∴ زهی سنگ والای گوهر نسب ∴ که با جبهت
کرده براه ادب ∴ و بعد از استفاضهٔ فیوضات و اداء مراسم
بندگی و طاعات و سودن روی نیاز بران قبلهٔ مآرب و حاجات روانه

مشهد مقدس معلا گردیدند و در حین وصول طرق که سواد مشهد مقدس
سرمه کش دیدهٔ نظارگی میگردد و گنبد مرقد منور مانند جرم
قمر که در شب چاردهٔ درخشان باشد از آن سواد مرئی میشود
از همانجا که دیدهٔ دوربین از آنجا کحل الجواهر ابصار ضیا
پذیرفت از بارهٔ آسمان عنان چون پرتو مهر درخشان فرود
آمده روی نیاز بر خاک نهادند و سجدهٔ شکر اجراز این
سعادت و ادراک این موهبت بتقدیم رسانیدند و همچنان پیاده
متوجه سرادقات عزت گشتند و روز دیگر که اختیار ساعت مسعود جهت
دخول مشهد مقدس شده بود بدستور با امرا و خاصان پیاده
متوجه شدند بیت کجا حاجت ادهم و شهبت ∴ و زانجا که با لک
برکبست ∴ و هم از کر در آن تقبیل سدهٔ سنیهٔ آن آستان خلدنشان
فایض گشتند و بعد از طواف مرقد مطهر و مضجع منور و اداء
صلوة زیارت پیاده متوجه دولتخانهٔ مبارک گردیدند و قریب
پنجاه روز که مشهد مقدس مقر رایات دولت و اعلام اقبال
بود اکثر اوقات بزیارت آستانهٔ مقدسه که بر ذمت اعتقاد

فرض بود اقدام مینمودند و پس از ادای این شغل وارمتحتم اوقات
همایون به تنسیق و تنظیم اسباب قلعه‌گیری صرف نموده درین امر
بذل جهد بتقدیم میرسانیدند و چون اقلیم‌گشا باز امراعات حال سپاه
از لوازم و پژوهش حال این گروه از فرایض است فرمان همایون
بنفاذ پیوست که وجه مواجب سپاه نصرت‌مقرون که تعداد آن از
اندازه تعقل بیرون است از خزانه عامره و نقد داده شود و ارقام
و احکام باسم سرخیلان و ریش‌سفیدان و پیشوایان ایل و اویماقات
خراسان بصدور پیوسته که هریک فراخور حال و استطاعت شتر
بجهة حمل و نقل اسباب توپخانه و قورخانه در مشهد مقدس حاضر ساخته
در سکالش این امر کمر جد و اجتهاد در میان بستند و امر فرمودند
که از جمله توپهای صاعقه‌کردار دو زنج شرار ثعبان شعار که
در مشهد مقدس منشا بوده بود و قبضه توپ بالنیر همراه آورده شود
نظم حکویم از آن توپهای گران ∴ کز و سربه شد کوه را استخوان ∴
شده بهر تسخیر هندوستان ∴ چو پنجاب این پنج دریا روان ∴
زبخت جوان خسرو نامجو ∴ باین پنجه برتافت دست عدو ∴ اگر قلعه

ور زانکه کهسار بود ∴ بر نعره آتش‌سیلی دیوار بود ∴ گشودی
گره بانکش از کوهسار ∴ چو از غنچه گل نسیم بهار ∴ زبانی
سراپا گلو در صدا ∴ سراپا یک انگشت مشکل‌گشا ∴ در اندام
که با خصم شد روبرو ∴ بود عاشقی جنگ معشوق او ∴ نه بینی
که از اضطراب درو ∴ دل از سینه تنگش افتد برون ∴
بلندست در عاشقی نام او ∴ نفس گشته فریاد در کام او ∴ بگیرد
صدایش بسیط زمین ∴ چو بیرون کند دست از آستین ∴ بماند
از و جای چون کهکشان ∴ بپیچد صدایش چو در آسمان ∴
بخود چون لبش آفرین‌خوان شود ∴ دل دشمن از وی پریشان
شود ∴ چو گوید ز هندوستانی سخن ∴ برخ بشکند رنگ مشک
ختن ∴ فرو بست وزنش ز کوه گران ∴ که از سایه آتش خاک
دارد فغان ∴ زند سایه آتش غوطه زانسان بسنگ ∴ که
گویی بدریا فرو شد نهنگ ∴ و انجام این خدمت بعهده اهتمام
قلندر سلطان چوله تفنگچی آقاسی شد الحاصل در ایام معدود
توقف مشهد مقدس چندین امر عظیم از ابتیاع غله و نسق

سورسات و سوریت شتر را و یاقات و ایصال مواجب سپاه نصرت
پناه و سایر جهات که سرانجام هر یک از ان در عرض یک سال ممکن
نبود و بمساعی جمیله نواب ایرانمداری سلطان العلمایی صورت حصول
یافت و باعث تعجب اولوا الابصار گردید الحق شاهد امر مزبور که رای
رزین و عقل دوربین این ناظم مناظم دولت و دین در بذیرایی
آن بذل جهد نموده اگر پیرایهٔ انجم در بر کرده بدیدهٔ ظاهر جلوه گر گردد
نقوش بدیعه کوهکن که باستحالت و امتناع انگشت نماست چون خوی
خجلت از جبین بیستون ریزد و سپهر مرتبه شناسش بجهة کتمان و اخفا
صنایع آن صنعتگر غبار خجلت و بی اعتباری بر چهره نقوش و تماثیل
آن بیز د اگر بدیدهٔ معنی بین که موی شکاف رموز دقایق است
ملاحظه نمایند پوشیده نخواهد بود که این نیز از رسائی اقبال
اعلیحضرت ظل الهی است که مسند وزارت بوجود کاردانی چنین که حاوی
مراتب کمال و جامع فضل و افضال است آراستگی دارد امید که همواره
باستظلال غایت شامله اعلیحضرت ظل الهی سربلند جان و جهانیان از
خصایل حمیده و سجایای پسندیدهٔ این وزیر صاحب تدبیر بهره مند باشند

و بعد از اتساق امور فرمان والا نفاذ یافت که خانه زاد قدیمی
مرتضی قلیخان سپه سالار و بیگلربیگی قلمرو علیشکر با بیگلربیگیان و امرا
عظام و عساکر نصرت فرجام قبل از نهضت همایون روانه گشته
قلندر سلطان باتفاق تفنگچیان خاصهٔ شریفه بعد از روانه شدن
سپه سالار و امراء عظام بردن توپخانه روان شود در اثنا
تنظیم و تنسیق امور بجهة ناگواری میاه و ناسازی هوای مشهد
مزاج اقدس اعلیحضرت ظل الهی چند روز از منهج صحت عدول
نموده صاحب فراش گردیدند چون سرام عظیمی را فدیه درخور
آن میباشد کارگذاران عوالم لاهوت که مدبران کارخانه
ناسوتند روح مطهر مریم مکانی خلد آشیانی والدهٔ ماجده
نواب خاقانی رضوانمکانی را بفدیگی ذات مقدس اعلیحضرت
ظل الهی بمضمون این شاه باید که باشد درست :: من و جمله را گر شود
پای سست :: رقم اختصاص کشیدند و ذات اقدس حلی صحت و عافیت
که مطرز بطراز خلود و دوام بود پوشیدند امید که این ذات
مقدس علی مر الدهور و الاعوام از اصابهٔ عین الکمال در امان

و متمتع ببقاء جاودانی باد چون سهام دعای صغیر و کبیر و جوان و پیر
بهدف اجابت رسید و مزاج اقدس و طبع مقدس بصحت گرایید
و خاطر والا از نسق امور اطمینان حاصل نمود رایات عرش سا
و الویهٔ جهانگشا بصوب مقصود در حرکت آمد و هشت روز در ظاهر
شهر مشهد مقدس توقف شد بعد از انقضاء ایام مزبور از راه جام
و غوریان روانه دار السلطنه هرات که از اعظم بلاد ممالک محروسه است
و پای تخت سلاطین سلف بوده بجهة آنکه در ساعت مسعود دخل دار السلطنه
مزبور شوند دو سه روز در بلدهٔ غوریان که بحسب نزاهت هوا
و عذوبت میاه و خضرت و نضارت سبزه و وفور صید و شکار امتیاز
تمام دارد توقف واقع شد و در ایام توقف هر روز بجهة تنشیط
خاطر اقدس و طبع مقدس متوجه شکار شده تحصیل انبساط و شادمانی
می نمودند و ولی محمد خان پادشاه زادهٔ ترکستان و عباسقلیخان
بیگلربیگی خراسان و موسی خان طالش سردار لشکر ظفر اثر خراسان که
در دار السلطنه هرات میبودند در حین ورود مسعود بغوریان
بپای بوس سرافرازی یافتند بعد از انصراف ایام مزبور در ساعت

مقرر دخل دار السلطنه مزبور گشته ولی محمد خان و عباسقلیخان با ملازمان
و امراء تا پین و سار و خان و مردم دار السلطنه مزبور بآیین تمام باستقبال
شتافته سپاهیان مکمل و مسلح از دو جانب صف آرا گشته ارباب معارک
بشعبدهای دلکش که تماشائیان را از ملاحظهٔ آن مسرت بی اندازه حاصل تواند شد
هنگامه آرا گردیدند علیحضرت ظل الرحمان با عساکر نصرت توامان در نهایت
استقلال و شأن تفرج کنان و شادان دخل شده در عمارت بیرون
شهر مرحوم حسن خان که باغیست در نهایت صفا و مشتملست بر نهر
عریض و وسیع نشیمن آسا نزول نمودند و در عرض ایام توقف
بسیر کازرگاه و تخت سفر و تماشای سایر متنزهات سبکعنان و گران
رکاب میگشتند و در همان دو سه روز مهر علیخان بیگلربیگی تبریز را
برتبهٔ چرچی باشیگری سرافراز فرموده مقرر داشتند که بیشتر از لشکر
قیامت اثر باتفاق نظر علیخان متولی و حاکم دار الارشاد
اردبیل و عباسقلیخان حاکم گسکر و جمشید خان حاکم خوار
و سمنان و منوچهر سلطان حاکم صوفی و علیخان سلطان شقاقی
و بوداق سلطان جوانشیر و محمد سلطان اسیرلو حاکم سراب و مهدیقلی سلطان

و امام قلی سلطان سیاه منصور و جمعی از قورچیان شاهی بیرون
روانه شود و چون نعل عزیمت اقلیم گیری و کشورستانی در آتش بود
با وجود چنان مکانی زیبا که تماشای در خلوت دیدهٔ ارباب بصیرت
از شوق دیدن آن ناشکیباست زیاده از هشت روز توقف نموده
سلسله جنبان نقل و تحویل از آن مکان خلدنشان گشتند پل مالان که در دو
فرسخی شهر واقع است مضرب سرادقات جاه و جلال گردید و بنابر آنکه
معروض شد که در نیستان کنار هرات رود که در جوار پل مزبور واقعست
تذرو و گراز بسیار بهم میرسد خاطر اشرف از حیثیت میلان شکار
گراز سه روز تسویف عزیمت سفر فرموده با خاص و عام سپاه بقصد
شکار سوار شده امر فرمودند که لشکر از اطراف نیستان در میان گرفته
بخروش و افغان و صیحه و فریاد رعدنشان آن وحشی نژادان را از آن
مکان بیرون آورند و در بعضی اماکنه که تراکم نی راه تردد سوار
و پیاده مسدود ساخته که از احصن حصین و دیوار آهنین است
آتش زده نشان نگذارند بیت چنین داد پاسخ که فرمانبران ٭ بگیرند
اطراف آن نیستان ٭ که از بیم پیکان خارا گذار ٭ کند چون گراز

از نیستان فرار ٭ بهر سو شتابد از آن جایگاه ٭ شود حلقهٔ لشکری
دام راه ٭ بعد از هبوب نسیم آن فرمان شعلهٔ آتش سوزان در آن
نیستان سر باوج کیوان رسانید که از آزار دیگر مجال توقف در آن مکان را
نمانده از مضایقی که انبوهی نی و بسیاری آب و گل مر دجاجک روباه
تیزتک را مانع دخول میشد رخت اقامت بصحرا کشیدند اعلیحضرت ظل
رحمن بسهام جانستان و خدنگ اصابت نشان آتش زن خرمن هستی
آن ددان میگردیدند بیت کمانها بازو و تیری بدست ٭ شتابد بهر
سوی چون شیر مست ٭ فکندی شهنشاه کشورگشا ٭ بهر جویه تیری
گرازی زیان ٭ گرازی که از دیدنش زهرهٔ شیر ٭ ز دیدار او گشتی
از جنگ سیر ٭ بدریای خون شد تنش در زمان ٭ بیک تیر مانند
کشتی روان ٭ بعد از صید تذرو و گراز و استلذاذ شکار افکنی
شاهین و باز متوجه سرادقات عظمت و اجلال گردیدند و عزیمت شکار
اعظم و صید معظم که عبارت از اعادی ثعالب شیم است تصمیم یافت
و چون مرتضی قلیخان سپهسالار با فوج قاهره و جنود باهره
باتفاق بیگلربیگیان و اعیان سپاه پیشتر از نهضت موکب مسعود

روانه فراه شده بودند فرمان والا و حکم معلا تصدور پیوست که در حین
ورود دالویهٔ دولت و اعلام نصرت با سپاه ظفرپناه به نسقی که در
روز هیجا و اوان جنگ و غوغا صف آرا میکردند صفوف آراسته باستقبال
شتابد که ملاحظه عرض لشکر ترتیب و آیین سپاه و لشکرآرایی و حسن کاردانی
آن ایالت‌پناه ملحوظ گردد ایالت و شوکت‌پناه مزبور بموجب فرمان
عمل نموده در حین ورود رایات ظفرآیات با صفوف آراسته باستقبال
شتافتند که زمین از فروغ سنان جانستان و تیغ درخشان چون
قرص خورشید سراپا لمعان گردید بیت گرفته باقبال صاحبقران
زمین را سپه آسمان تا آسمان نه آن لشکر و نیزه و تیر بود جهان
نیستانی ز ارتش تیر بود گر اندیشه پویدره عرض او نه بیند بطول زمین
عرض او درازو ز هم موکب و هم سوار در آهن جهان بود
همچون شرار در آهن نهان بود یکسر سپاه چو برق درخشان
در ابر سیاه بکف تیغشان بود یکقطره آب که چون سیل گردی جهان
خراب در آهن چنان غوطه زد مرد کین که چشمش چو مقراض گشت
آهنین واز هجوم پیاده واز دحام سوار و کثرت گرد و غبار

راه بر مرور و عبور ز بیک نظاره تنگ شد بیت نبود از هجوم سپاه و سوار
ره آنکه خیزد غبار (از زمین) علمها چو خوبان چین طراز ز پرچم نقل کرده
بر فتح باز شده کوی خاک از سنان سوار پر از خار مانند بار چنار
ندیدی زمین لشکر بیشمار صدا جای پیچیدن از کوهسار فضای فلک
نبده کوه از غبار درو مهر از سنگ خارا شرار ز گرد آنچنان
داشت رخ تار و پود که چشم و نکه سبحه و رشته بود دهان
لب مرد ناشسته بود سفالین شده چون دهان سبو شدی
نه فلک گرد بادی ز گرد شکستی اگر زنگ بر رومی مرد شد
از گرد لبریز انسان سپهر که بر خاک مالیده شد روی مهر
هوا خاکی از گردناکی شده تفنها همه تیر خاکی شده
با فلاک گردش رسیده ز خاک کواکب چو گلها دمیده ز خاک
و قبل از آنکه اعلام نصرت فرجام دارد فراه گردد عرض
سپاه نصرت‌پناه دیده شود علیقلیخان بیگلربیگی لرستان استدعا
نمود که جمعی که آنها لشکریان با وجود بیوتهٔ بعیده و مسافت بی
پایان در رکاب سعادت توأمان حاضر ساخته منظور نظر عواطف

واحسان کرد و حسب الامر نصف آرایی مأمور گردید و در اثنای راه
مکمّل و مسلّح صف آرا گشته از پرچم اعلام سیه‌فام روز روشن را
نمودار شب ظلام گردانید بیت لوای علمهار مشکین پرند * چو دودی که
گرد در آتش بلند * بزیر علمهای ایشان زمین * چو خالی نهان در خط
عنبرین * درخشان شده از علمها سنان * چو در تیره شب گردش
اختران * لوای سیه بود در فوج او * چو بحری که عنبر بود موج او *
تو گفتی که نیرنگی روزگار * شبی با چراغان نمود آشکار * تماشا از
لشکر دلفروز * چراغان شب دیده در عین روز * از این سرمه
دیدن بچشم آب داد * عروس ظفر طره را تاب داد * اعلیحضرت
ظل رحمن بعد از ملاحظه آن سپاه ظفر پناه علیقلی خان را بخلاع
فاخره سربلند و با نعامات پادشاهانه بهره‌مند گردانید بعد از
ورود فراه و ملاحظه عرض سپاه قیامت دستگاه بارزو خان
باتفاق محمد سلطان چکنی حاکم سبزوار و اسفراین و حسن سلطان
توکلی حاکم جام و درویش سلطان لنگری و جمعی از یوزباشیان
و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و میران احشامات که دولتخواهی

نموده بدرگاه جهان پناه آمده بودند بمحاصرهٔ زمین داور مأمور
فرمودند و ایالت پناه مزبور پیشتر از نهضت موکب مسعود
باتفاق جماعت مزبور روانه گردید و رایات نصرت آیات
نیز با کل عساکر ظفر توامان متعاقب محراب خان و ساروخان
روانه شد در اثناء راه عریضهٔ محراب خان بدرگاه جهان پناه
رسید که مستحفظان قلاع دلارام و دلک و گرشک از اصغاء
آوازه ورود موکب مسعود از استماع توجه و فور محمود قلاع
مزبور را بی تجشم محاصره و ارتکاب محاربه تسلیم نموده سالک
طریق اطاعت و انقیاد گردیدند و سایر قلاع جزئیه که در هر یک
از بلوکات این محال بود بتصرف اولیاء دولت روز افزون
ابد مقرون درآمد و اگر امر اشرف صادر گردد غلامان بیکران
عزیمت بصوب بُست معروف دارد در باب روانه شدن محراب خان
و محصور ساختن بُست رقم اشرف صادر گردید و در حینی که گرشک
مضرب سرادقات جاه و جلال گردید منوچهر بیگ یوزباشی غلامان
خاصان شریفه برادر محراب خان که قلعهٔ مزبور بمقالید حسن

چون گفتار و کردار او مفتوح شده بود اسمعیل خان کوتوال قلعه
مزبور را بنظر کیمیا اثر رسانید و اعلیحضرت ظل رحمان بعین عنایت
والطاف در حال ایشان نگریسته بازاء اخلاص کیشی و عنایت
اندیشی که از ایشان بظهور رسیده بود مشمول عنایات خسروانه
فرمودند بلا توقف و تاخیر متوجه قندهار گردیدند و مقرر شد که
دلیران کارآزما و نهنگان لجه هیجا لباس رزم پوشیده
صفوف آراسته ترتیب و آیینی که در روز جنگ مرعی و منظور است
در رکاب ظفر انتساب روانه شوند و آن قاید عنان اقبال و مشیر
خود سعادت خود نیز لباس رزم در بر کرده مهیای کار
زار گردیدند بیت چگویم از آن خسرو شیرگیر ٭ که باشد برش
شیر روباه پیر ٭ ز تیرش مشبک دل دشمنان ٭ کمانش به بازوی
آسمان ٭ شود چرم گاو زمین چاک چاک ٭ اگر سایه تیغش افتد
بخاک ٭ کشد شعله در رزم چون تیغ او ٭ شود آب دل در بر کینه جو
بافشاندن آن شاه والاتبار ٭ نماید تهی سنگ را از شرار ٭ گداز
اگر بر سر سایه پای ٭ بجنباندش مهر تابان ز جای ٭ چو بردارد

از جای گرز گران ٭ بدستش بود گردش آسمان ٭ ور از کف
بیندازدش در ستیز ٭ شود دسته بر خصم راه گریز ٭ به نیروی
آن گرز خورشید چهر ٭ برو گشته هموار وضع سپهر ٭ بکف نیزه
شاه نیکو سرشت ٭ چو سرو یست بر طرف جوی بهشت ٭ و با سپاهی آراسته
که عارض آسمان را دیده دید لشکری چنان ندیده بود بتاریخ دوازدهم
شهر ذی حجة الحرام در ساعت مسعود که ملک المنجمین مزبور تعیین نموده نظر
بر قلعه انداخته در باغ عباس آباد که در جوار قلعه قندهار واقع است
نزول اجلال واقع شد و چون طرف غربی قلعه محصوره بکوه لکی و جانب
شرقی از بسیاری آب و گل بمرتبه بود که بیرون سیبه مقدور نمی نمود
امر فرمودند که از طرفین شمالی و جنوبی بکندن جبر و بردن سیبه
قیام نمایند و سیبه طرف شمالی بباغی که نزول اجلال واقع شده
متصل بود بعهده اهتمام بنده فدویت نشان و غلام باخلاص
آستان ملک پاسبان مرتضی قلیخان قورچی باشی متولی مزار
نواب خاقان رضوان مکان و حاکم دار الامان کرمان و سیاوش خان
قوللر آقاسی سکلر بیگی کوه کیلویه و الله ویردی بیگ میر شکار باشی

وسیبه که منسوب باعلیحضرت ظل الهی بود بعهدهٔ عیسی بیک برادر رستم خان
سپهسالار که قبل ازین قمرزدهٔ خانهٔ بدایع نگار گردیده بود که بعد از قتل
رستم خان در قلعهٔ الموت محبوس بود و بعد از ان بمقتضای عنایت
شامله رقم عفو بر جریدهٔ آثام او کشیده در زمرهٔ نزدیکان منتظم گردانیده
بودند مقرر شد که با کل قورچیان و غلامان و تفنگچیان و عملهٔ بیوتات
سرکار خاصهٔ شریفه و توپچیان بتقدیم امر مزبور قیام نمایند
و طرف جنوبی منوط برزانت رای و اصابت تدبیر مرتضی قلیخان
بیگلربیگی آذربایجان و محمد تقی ایشیک آقاسی باشی حاکم ری
و کلبعلی خان افشار حاکم ارومی و فراه و اوتارخان حاکم ایل
چمشکزک و آقا خان مقدم حاکم مراغه و بیرام علیخان حاکم نیشابور
گردید سیبهٔ شمالی بربیست و دو قسم منقسم گردید که از انجمله چهارده
قسم بقورچی باشی و قورچیان و شش قسم بقوللر آقاسی و غلامان
و دو قسم باقی با میرشکارباشی و عیسی بیک متعلق بود و سیبهٔ طرف
مقابل بشش قسم انقسام یافته سپهسالار و بیر بوداق خان و محمد تقیخان
و آقا خان و اوتارخان ایل هریک بسرکاری قسمی معین گردیدند

قلعه از ملاحظهٔ انحلال ابواب قلعه را مانند درهای رحمت الهی بر روی خود
بسته شروع باتش فشانی نمودند بیت نشستند آن تیره روزان چو دود
در ان مندل شعله مانند عود و دلیران فرهادفن و مبارزان خصم‌افکن
آغاز بردن حیر و سیبه نموده خاک آن سرزمین را بآب رسانیده بباد
فنا دادند و بزخم تیشهٔ خاراتراش پشت گاو و سینهٔ ماهی را
درخراش آوردند قلندر سلطان تفنگچی آقاسی که بآوردن توپ
مامور بود آن امر متعسر را بنیروی اهتمام تمشیت داده دو قبضه
از توپهای گران در بست گذاشته سه قبضهٔ دیگر را بمعسکر اقبال
جای ظفر قرین رسانید و بازاء خدمت بخلاع سرافرازی یافته
هریک سیبهٔ دیگر نیز بعهدهٔ سعی و کاردانی مشارالیه شد سبحان الله
غریب هنگامه بود که با آنکه چون بط با سینه در آب نشسته بودند همان
شیوهٔ آتش‌دستی بکار میبردند و باقدام آهنین بیل و کلنگ طریق
فتح و نصرت میسپردند در کم زمانی چون هیات شرائین در ابدان
باطن آن خاکدان مشحون بطرق پیچیده که از هریک بدیگری راه برد آمد شد
تواند بود گردید و بنیروی جد و اجتهاد سپاه نصرت پناه چون خون

رقیق که از منافذ رگها بدل رسد آب منجمد سیف و سنان سبدان قلعه و حصار
رسید و راههای پنهان و رخنها که پیک اندیشه را پای تردد از آمد شد
عرض و طول آن فرسوده گردد تا پای حصار که چون حصن حصین فلک
دوار بغایت استوار بود بدید آمد عقل دوربین شاهراه دولتش
نام نهاده و خرد خورده بین شارع فتح و نصرتش نامید پای حصار را
سر پای جنبید و دل نازنین قلعه چون نازنین قلعه دل اهل طغیان
که از هول قهرمان غضب الهی در طیش آید بر خود لرزید پای ثباتش
بزخم تیشهٔ کوه شکافان فرهاد فن از جای رفت و سر استحکامش
از ضرب آتش فشانی توپ اژدها صولت حصار گشای سرگرم
صداع شد توپ اژدها روش آواز بلند پیغام اجل بگوش
محصوران میرسانید و ضرب زن خصم افکن دامن حصار را چون جیب
مصیبتیان چاک میزد قدر انداز ان نادره کار که در چشم مور
در شب تار رحکم میخواباند بمهرهٔ تفنگ وجود عدو را از رشته هستی خلاص
میدادند و کمانداران صافی شست تا بب پیکانهای دلدوز در بنای
عمر عدو نشست پدید می آوردند پیکانها از خون گرمی در خلوت پی

دردلها راه بود و عقده سپر در کم مهرهٔ تفنگ گشاده شد جز اجل ثمری
نبخشید و سرخدنگی که بخون رشته تیر ورد غیر از فانی ساختن
بری نیاورد بیت شده روسیاهان هندوستان ∴ هر برج و
باروی وز پاسبان ∴ بپا تا سحر که بگرد حصار ∴ ستاده چو مژگان
شب زنده دار ∴ ز بانگ تفنگ شرر آشکار ∴ شد از خواب
پیدا ز چشم حصار ∴ یلان از دو جانب بشور و شغب ∴ سپر
بر سپر بسته چون روز و شب ∴ چو بیننده دیدی ببرج حصار ∴
نمودی بچشم اندران کارزار ∴ صف هندوان و سپاه دلیر ∴
چو دود و ز آتش ز بالا و زیر ∴ چو ابروی خوبان شده فتنه جوی ∴
بهم تیغ خوابانده از هر دو روی ∴ هر آنکس که از خیل ایران سپاه ∴
در آن برز و زبود از عدو کینه خواه ∴ چنان سوی هندو کشش آهنگ
بود ∴ که با سایهٔ خویش در جنگ بود ∴ فتاده ز نیش هندوی چاک ∴
پر از سایه پید گردید خاک ∴ اگر نوجوان و اگر پیر بود ∴
از و تا عدم یکسر تیر بود ∴ در آن قلعه بر اهل هندوستان ∴
جهان تنگ شد عیش از بیم جان ∴ که از نسبت تنگی شان تیره شب ∴

بلب خنده صبح نکشود دلش اعادی بیدین و تیره دلان عاری از
نور هدایت و یقین دود مثال آتش فشانی و غبار آسا با وجود
پریشانی با وجولانی مینمودند و با نداختن توپ و تفنگ و بارش گره
حیرت از دل میکشودند چون آن قلعه فسیح الفضا مانند کره غبرا با وجود
متانت و استحکام بخندقی که ثانی دریای محیط تواند شد محاط بود
در حین انتهای مراحل بخندق از ملاحظه خیابان بحری عمیق گشته اندیشه
غازیان ظفرنشان در چار موجه حیرت افتاد که آیا عبور از آن
بحر بیکران با وجود بارش گابر تفنگ و سحاب کمان بچه عنوان
متیسر خواهد شد بعد از اندیشه بی پایان و تفکر بیکران آرا بر آن
قرار یافت که بریختن چوب و خاک و انباشتن آن مغاک عبور نمایند
و بنیروی اقبال بیزوال چنانچه خامه بدیهه رسان بشرح آن ناطق است
شعر تجر الواسم من اقبال صاحبنا ∴ فازدیا ما لهم من فیضه الناس
الغی فی الغیفاء خضر برحمته ∴ و فی لجة البحر الیابس الیبس مراتب
حصول صورت نمای شاهد مأمول گردید و در اندک زمانی آن بنای
استوار و حصن متانت شعار رانند رؤس اعادی دولت سر چوب

شد و در همین ایام محرانجان عرضه داشت نمود که بموجب فرمان
واجب الاذعان در روز ورود دولت شروع حفر جر و بردن سیبه
نموده و بنیروی اقبال بیزوال آب خندق را که از رود هیرمند
منشعب و گذشتن از آن ممتنع بود بحسن سعی و اصابت تدبیر خالی
کرده عبور نموده به پای حصار شیر حاجی رسیده است چون ارتکاب
یورش بدون فرمان واجب الاذعان نمیتوان نمود اکرام اشرف
بوده باشد یورش کرده در لوازم سربازی و جانفشانی
بذل جهد بتقدیم رسد رقم قضا مضا بصدور پیوست که هرگاه مصلحت
روز افزون در یورش دانند توقف و تاخیر جایز نداشته برای
صلاح دولت ابد مدت دانند بعمل آورد محرانجان و امرا بعد
از صدور فرمان واجب الاذعان بضرب توپهای آتش فشان
بروج و باره را با خاک یکسان نموده بهیأت مجموعی آهنگ حصار
نمودند پردل خان کوتوال قلعه و سایر افغانان از ابشجعان ایران
پای ثبات یارای وقار نماند فرار بر قرار اختیار کرده بارک
قلعه مزبور تحصن جست و آن قلعه متین که مشتمل بر چند حصن حصین

بود بمقالید اقبال خسرو روی زمین مفتوح گردیده عریضه محمد انجان
محتوی بر وقوع این فتح مبین بدرگاه جهان پناه رسیده فرمان
اشرف نفاذ یافت که بردل خان و تبعه او را از قلعه بیرون آورده
بدرگاه فلک اشتباه آورد و ساروخان سردار لشکر ظفر از خراسان
که بتسخیر قلعه زمین داور مامور بود عریضه سید اسد الله خان
کوتوال قلعه زمین داور را بدرگاه جهان پناه فرستاده بود مضمون
آنکه از جمله فرمانبرداران امر والا و بندگان درگاه معلاست چون
قلعه مزبور از جمله توابع دار القرار قندهار است بناچار تا فتح
قلعه مزبور بنابر حفظ ظاهر مهلت میخواهد که بعد از تسخیر قلعه
مزبور بلا عذر تسلیم نماید در جواب کوتوال مزبور مقرر شد که ساروخان
بردن حرم و سپه را موقوف دارد و نگذارد که احدی از احاد
قلعه مزبور تردد و آمد شد نماید و منتظر فرمان باشد که بدانچه
مقرر شود بعمل آورد و با امراء عظام که بمحاصره قلعه قندهار اشتغال
داشتند قدغن فرمودند که در قلع و قمع بروج و باره قلعه سعی نمایند
و آن خدمت سگالان فرمان پژوه که بضرب تیغ درخشان تاراج بگکین

کوه مینمایند در امتثال فرمان بیکدل و یکزبان گشته در وقتی که چشم
بدعدو در خواب دیده فتنه انگیزی بیدار بود آتش فشانی دشمن را
باد انگاشته صرصر آسا بصوب بروج و باره قلعه در حرکت آمدند
و از طرفین نیران جنگ و جدال در اشتعال آمد از انجا که خس را تاب
آتش سوزنده مجال ثبات و خاشاک را از تموج دریا پای قرار نیست مخذولان
محصور فرار بر قرار اختیار نموده از حصار شیر حاجی باصل بدن
پناه بردند و صحت بدن و زندگی دو روزه را فوزی عظیم شمردند
و از زور بسیاری از ان قوم بد اختر بپاداش کار ناهنجار گرفتار
آمده روش آن قوم منحوس بواسطت شمشیرگذاران عرصه هیجا
منظر این پادشاه اقلیم گیر عرصه کشا رسید آن ناسخ مآثر حاتم
پله ترازوی کرم را از نقود دیگران گران ساخته جیب و دامان
آمال و امانی ایشان از نسخه گنج قارونی میساخت و کمیت شیو
انی در مضمار حسن مقال بصید قلوب اصاغر و اعالی میتاخت
هر کس در ان آشوب جای نقد جان در سر سودای رضای حضرت
ظل الهی کرده در خاک شده بود اولاد و احفادش بمزید عنایت

از خاک برمیخواست سعادتمند عاقلی که جنس بدن خاکی را بنقد رضای
این خسرو اقبال آیین فروخت متاع نعیم جاودانی که جنسی بس گرانبهاست
خریداری نمود و دولتمند صاحبدلی که رخت اقامت ازین سراچه
تنگ بر بست در گلستانها ز و نعیم آنجهانی گشود بعد از وقوع فتحی
چنین که دیده دوربین آسمان در بسیط زمین از آغاز ترکیب و تخمیر
ما و طین آنچنان فتحی ملاحظه نموده بود مصلحت سنجی عدل رسا
که بهر یک از افراد انسان از مهر درخشان شگفته تر و یاران گلستان
مهربانتر است چنان اقتضا نمود که یکی از بندگان زبان دانرا با فرمان
واجب الاذعان نزد محصوران فرستاده از کیفیت فتح قلعه ثبت
و استیصال پردلخان اعلام و اعلان نماید و رقم اشرف که این
خدمتگزار فرمان پذیر بتلفیق و تنمیق عبارات و استعارات آن
مامور بود بطریقی باسم دولتخان صادر گردید که ایالت پناه
دولتخان بداند که چون از روزی که معمار قضا و قدر قلعه ذات البروج
چرخ اخضر را رنگ هستی ریخته دانه لیل و نهار در دو قطعی برین حصار
استوار آویخته بمفاتیح ابواب مقفله این حصار را بدست کارکنان

کشور شهود و برگزیدگان ملک فسیح الفضاء وجود یعنی رسول مختار
و حیدر کرار و آل و اطهار او گذاشته چنانچه گشایش دریچه‌ها
بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده وران دوربین را بصدق
اینمعنی شاهد بیت روشن در تافتن قفل آفتاب از باب وضع مقرر
بدست قدرت قاهره ساقی کوثر برین مدعا دلیلیست مبرهن ولله
الحمد و المنه که این مفتاح جهانگشایی از آبا عظام و اسلاف کرام
دست بدست بنواب کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از
حدایق آمال ما بیاری سحاب لطف الهی دمیده از آغاز تبسم نسیم
جاه و جلال ابواب مرام بر چهره بخت ظفر فرجام ما باز است و دست
تیغ اقلیم گیری و جهانستانی ما بر عالم دراز است و با وجود سرپنجه
صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته همت والا نهمت
معلا بمقتضای عدالت کامله و مروت شامله بر آن مصروفست که مور
ضعیفی بغفلت پی سپر مراکب مواکب مسعود جنود نامعدود نشده
نخست برشحات زلال نصایح و مواعظ چشم غنودگان خواب
غفلت را سرمایه انتباه و آگاهی کرامت فرماییم و ابواب دخول

دار السلام امان بر روی آشنا و بیگانه گشاییم که هر کس برهنمایی دیدهٔ
بیدار خود را باین مامن جهانیان رساند از تصادم خلل و تعرض
خواری و ذلل مصون و محروس ماند و اگر باغوای تیره بختی
و برگشته روزگاری از سعادت محروم مانده اسیر سرپنجهٔ استیلا
و اقتدار سپاه نصرت پناه گردد در یوم النشور که عدالت پیشگان را
زمان عیش و سرور و ظلم اندوزان از ظلمت شب دیجور راست دامان
اعمال غبار آلود وبال و نکال نباشد و لهذا در حینی که الویهٔ دولت
و اعلام فتح و نصرت بدین صوب در حرکت می‌آمد تیره روزان بست را
که کوکب اقبالشان از ظلمات جهل مرکب در محاق بود بمحض رضاجویی
خالق و رفاه حال خلایق از زور بازوی شوکت و چیره دستی جنود
فتح و نصرت آگاهی فرمودیم و آن گروه عدالت پژوه متانت
حصار و رصانت دیوار را پردهٔ دیدهٔ آگاهی و قفل زبان عجز
اندوزی و عذرخواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را تلقی بقبول
ننمودند تا آنکه بمقتضای نوامیس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود
مسعود را بهدم آن بنیان و افناء و اعدام آن گم گشتگان تیه غوایت

و عصیان نامزد فرمودیم و چنانچه حامل حکم والا و فرمان معلا
که یکی از محصورین و مقهورین آن مشروحا تقریر مینماید ابواب آن
حصار تو بر تو بمقالید سیوف درخشان سپاه جنگجو باز و بت تسلط
لشکر قیامت اثر بر آن قوم بی پا و سر دراز گردیده بنیان وجود صغیر
و کبیر و جوان و پیر از این سیل بلا امان ویران و کاخ جرأت و جسارت
پردلان آن فوج با خاک یکسان شد و چون اخبار و انزجار از شیوهٔ
این دودمان والا و سلسلهٔ معلاست اقتدا با آثار اسلاف
الکرام بر ذمت همت عین فرض و فرض عین میدانیم که آن ایالت
پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال ازاره
آگاه فرماییم که اگر گوش هوش باصغاء فرمان واجب الاذعان گشوده
قبل از آنکه کار بیورش منجر گشته عساکر منصوره بفحوای ان جندنا
لهم الغالبون تصرف در بروج و بارهٔ قلعه و حصار نمایند از در اطاعت
و انقیاد درآید باز از اطاعت پیشگی و خدمت سگالی آن ایالت
پناه را با فسر انجاح مطالب و اسعاف مآرب سربلندی بخشید و سرکاه هوای
خدمت این آستان خلافت مکان در سر و پرواز معارج جاوید در نظر

داشته باشند بتفویض حکومت محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه آن
محسود امثال و اقران بل امراء ایران و هندوستان تواند بود
ممتاز و سرافراز فرماییم و اگر آرزوی وطن مألوف غناساب باین
عزم صواب باشند با تبعه و لحقه مشمول عنایات خسروانه و الطاف شاهانه
فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر کار آگاهان
بینش و درست اندیشان نیکو روش ظاهر و روشنست که قزلباش نصرت
تلاش را از گذشتن محابا و پروایی نیست و پرچم اعلام را طره
معشوق شاهدان چین و تاتار و رایحه دماء دشمن را بر نکهت نسیم بهار
ترجیح میدهند و مع هذا وفور جیوش قاهره و کثرت جنود باهره
بمرتبه ایست که حصر آن بر خیال دوراندیشان متعسر و احاطه تعداد آن
بدستیاری اعداد لاتتناهی متعذر است و معدودی چند که بمعاضدت
ایشان در داشتن آن چار دیوار استظهار دارند در برابر سپاه
ایران چون نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان آراست و شرح
فتح قلعه مبارکه ایروان در زمان نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص
آن ملک دلپذیر از ایادی تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت

سپاه زیاده از حد جهانیانند بمسامع پیر و جوان رسیده خواهد بود و پیداست
که این توده خاکرا که بمیانجی آن چند روزی پای ثبات و قرار
افشرده اند در پیش حملات این جیش منصور که با صدمات امواج
بحار و شورش سیلاب بهار دم مساهمت و لاف مساوات میزنند
پای ثبات و یارای قرار نیست و عنقریب بعون عنایات الهی این مشت گل
بنیروی آتش دستی و خانه براندازی جرأت سرشار غازیان
نصرت شعار که همگی نقد جان بر کف منتظر صدور فرمانند و صدمات توپهای
اژدها صولت اژدر مهابت که زمین را از تصادم ایشان خلل در
ارکان بروج قلعه مانند بروج چرخ گردان در دوران است از هم
ریخته و پاشیده آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع
خواهد گردید یقین که طرفین اطاعت و عصیان و وقوع سود و نقصان
آنرا ملاحظه نموده بروشنایی شمع خرد خود را بمامن عافیت خواهد
رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم
لما رأوا بأسنا تخم عجز و استغاثه بثمر و نفیر ندامت و حسرت بار
خواهد بود انتهی و مصحوب محمد بیک غلام خاصه شریفه بیادل صحبت فرستاده

شد و ارقام مطاعه باسم شادیخان و کاکرخان و نور الحسن و روحی جان
و میرک حسن نیز مشتمل بر وعد و وعید صدور یافت اهل قلعه که
مژدهٔ امان را بنقود دل و جان خریدار بودند سمعاً و طاعةً گویان
پذیرای فرمان گشته از روی تضرع و ابتهال بجهت تهیهٔ بعضی اسباب
سه روز استمهال نمودند در روز موعود میر عبد اللطیف دیوان
قندهار را با فیروز خان که نسبت قرابت قریبه بدولتخان داشت با چند
دست باز و بعضی اجناس بدرگاه جهان پناه فرستاده استدعا نمودند
که یکی از غلامان خاصهٔ شریفه از دربار اقبال و بارگاه جاه و جلال تعیین
شود که در حین خروج آنقوم در تقصیر ایادی تسلط غازیان کوشیده
بتقصیر از خود راضی نشود و واقف شیوهای سربازی و جانفشانی
علیقلی بیک دیوان بیگی که بعد از وقوع رستم خان بسعایت مفسدان محبوس
بود در حین نهضت مسعود حکم بر اطلاق او فرموده مقرر داشته بودند
که روانهٔ درگاه جهان پناه شود و در حین محاصرهٔ قلعهٔ مزبور وارد
گشته تشرف پای بوس و الطاف شاهانه سربلندی یافته بود بانجام
خدمات مزبوره مامور گردید از حسن اتفاقات محراب خان بموجب

فرمان واجب الاذعان پردل خان و تابعان او را از ارک بر آورده با امرا
و اعیان در روزی که قرار یافته بود که دولتخان و سایر محصوران بیرون آیند
با فیلان و اسبان و روش مفسدان داخل اردوی همایون گردیده و عریضهٔ
سارو خان مشتمل بر تصرف قلعهٔ زمین داور و بر آمدن سید
اسد الله خان بدربار آسمان شعار رسید نخستین کسی از محصوران
که گوی طاعت از امثال و اقران بچوگان متابعت ربود شادیخان
اوزبک با تابعین خود که قریب هشتصد نفر بودند از قلعه بیرون آمده بشرف
پای بوس سر افراز گردید و سایر امرا و اعیان نیز بسبیل تعاقب
و توالی با اموال و اسباب و تبعه و لحقه بیرون آمده بمقتضای خواهش خود
بر یکسمت اردوی معلی در حوالی باغ ابوالنبی که در جانب شمالی قلعه واقع بود
نزول نمودند و بعد از دو روز دولتخان نیز با ملازمان خود رخت
اقامت بیرون کشید فرمان واجب الاتباع لازال نافذاً فی الارباع
بصدور پیوست که جشنی عظیم الشان که ابصار دقیقه شناسان از فور
ناز و نعیم آن ادراک موید حیران نماید ترتیب نمایند و از ماکول
و مشروب آنچه بالاتر از روی امکان تاب بر تافتن آن داشته باشد

سرانجام دهند ختنی خان که دیدهٔ دوربینان از ملاحظهٔ طول و عرض
آن حیران بود انجام یافت و آن باغ وسیع الفضا از الوان حلی
و پیرایهٔ کسوت پوشیده اعلیحضرت ظل الهی که محیی مراسم کسری
و جم است بآیینی که سربلند از آن روی خاکبوس چون فروغ
مهر و ماه جبههٔ استغفار بر خاک نیاز مالد بر وسادهٔ بلند پایهٔ برتری
جلوس فرموده بیگلربیگیان و امرا و اعیان و مقربان و ابناء الملوک
که در دربار اقبال میباشند در حریم قرب و حضور نشستند و سایر
اعیان و ارباب امتیاز از دو جانب سرادق عزت و اقبال
تا در باغ صف آرا گردیدند و از در باغ تا حوالی قلعه که قریب
یکفرسخ بود سپاه نصرت پناه مستغرق آهن و فولاد از دو جانب
رده کشیدند دولتخان و شادیخان و کارگرخان و رومیخان
و میرزا ابوالحسن بخشی و میرک حسن و میر عبداللطیف دیوان
و سایر راجها و مردم صاحب وجود بنظر کیمیا اثر رسیده بشرف
پای بوس و کورنش و تسلیم امتیاز یافتند و در همانروز محرابخان
و امرای عظام رفقای مشار الیه بردل خان زابار روس محصورین

بت و فیلهای کوه مثال و کرنای و نفیر و کوس آنگروه از نظر کیمیا اثر
گذرانیدند بعد از استماع نغمات دلفریب از مطربان عندلیب نوا
و کشیدن اطعمه و اشربه دولتخان خود بر سبیل پیشکش و ارمغان بنظر انور
خدیو جهان رسانید دیگر سایر اجناس که دیگر داشتند بر ایشان مسلم
گردید و عیسی بیگ با جمعی از خود مسعود بیدرقهٔ آن قوم معین شد که
ایشانرا تا حدود کابل که داخل قلمرو پادشاه هندوستانست رسانیده
بگذارند که فردی از افراد انسان نسبت بایشان نقصان و خسران
واقع شود و شادیخان بهدایت توفیق ربانی و رهنمایی تایید حضرت سبحانی
توطن آستان سرای ایران و خاکروبی آستان ملایک پاسبان اختیار
نمود در اثر و زغزلی مناسب این فتح مشتمل بر تهنیت بخاطر فاتر رسیده
بود ثبت افتاد بیت کسی را شاهد فتحی بدینسان کم بدست آمد ٭ که ملک قندهار و
دولت خرم بدست آمد ٭ ز شادی همچو رنگ مهوشان در پوست میرقصند
که جام پنجه رم از دل بیغم بدست آمد ٭ لب از مانکه شد عشوه سبزان
گندم گون ٭ عنان شوخی آن رهزن آدم بدست آمد ٭ چو زلف
شاهدان شد آرزو دی سرکشی گاهی ٭ بحمد الله سر آن طره در شست آمد

شکایت نیست کس را بعد ازین از گردش گردون * که از بس عام شد شادی دل
عالم بدست آمد * سپهر پیر را سرمایهٔ عشرت مهیا شد * سلیمان جهان را
دیو با خاتم بدست آمد * گل عیش وحید آخر ز باغ خرمی چیدم * فراوان
شد ز بس این جنسها را هم بدست آمد * چون مقدس و خاطر اقدس بنا بر
حسن نیت و صفای طویت متوجه آنست که زلال دوستی و ولای سلاطین
سلف ایران و هندوستان که از ینبوع یکتادلی تراوش داشت بل ضیای
آن شمع از مشکوة خورشید ضیا مقتبس گشته از هبوب نسیم عداوت غبارآلود
و تیرگی اندود نشود و چون باعث برین نهضت خلاف آدابی بود که پادشاه
هندوستان چنانچه سبق ذکر پذیرفت نسبت بسعادت علیمردان خان ارتکاب
نموده بود و از منسوبان دولت والا امری که شایستهٔ آداب دوستی
نباشد صادر نگردیده بجهة تشیید مبانی خلت قدیم نامهٔ مشکین ختامه که این
بی بضاعت بنگارش آن مأمور گردید باین شرح در سلک تحریر کشیده شد
که گوهر الفاظی که گوهر اندیشه آنرا زیور اکلیل مقال داند و لعل
آبدار معانی که صیرفی ادراک نکته سنجان نقود شاباش و آفرین شایند
شایستهٔ آن تواند بود که کرسی بلندپایهٔ سخن را بدان جواهر زواهر

ترصیع داده نام و اسم سامی آن پادشاه والاجاه را بر آن مسند معلا
نشانند و از بهار همیشه بهار یکتادلی را مشکبار اند و پرداختن آن سریر گردون
نظیر از مبسم نسیم اعلان و اظهار بر اطراف بزم دوستی و ولا افشانند
که از شمیم عبیرآگین این ریاحین دماغ نکهت شناسان گلشن وداد تازه
و ضمیر غنچه لبیب ارتباط و اتحاد قدیم بلند آوازه گردد والله الحمد والمنه
که اگرچه بحسب ظاهر فایت نعمت عدیم البدل صحبت و ادراک مجالست
آنان پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهرهٔ قلوب دوستان
گشاده و اسباب مکالمهٔ غایبانه که بسفارت نامه و زبان ندانی خامه
حاصل میگردد آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد
باز و دست حصول مآرب برین بوستان بیخزان دراز باد بعد از
انطباع نقوش مودت و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیا که از اشراقات
غیبی مستفضی و مستنیر است بر لوح ابلاغ میگذارد که چون از آغاز عروج
معارج دارایی ایران و ارتقاء مدارج عنایات رحمان پیوسته
در خاطر حق‌شناس و ضمیر حقانیت اساس مرکوز بود که دیدهٔ شوق را
از خاک آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ عرش درجه سدره مرتبه روشن سازد

بنا بر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی از احراز این سعادت عظمی و عطیه
کبری محروم می‌بود درین ایام سعادت انجام که از مهام کلیه
و جزئیه آنحضرت بالکلیه فراغت حاصل گردید مناسب چنان نمود که
رقعه همت والانهمت را از رقبه این دین واجب الاداء آزاد ساخته باین
تقریب پژوهش احوال سکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت
مستقر خلافت از استفاضه انوار عنایات شامله چنانچه شاید بهره
ور نگردیده بودند بنوعی که مقتضی عدالت کامله باشد کرده شود و در
حین ورود این دیار بجهة رعایت قرب جوار و ارتباط و التیام
آباء والاتبار لازم دانست که بارسال صحیفه که مذکر شیوه
ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله گردد و چون مبین و معین آن
که اولیای ممالک موروثه را بعد از تشیید قواعد صداقت و الفت و انقطاع حجاب مباینت
و منافرت بوده و در نبوده و بیرانه که بر گذرگاه سیلاب حوادث است باهم مضایقه
نخواهد بود در آن تذکره یکتادلی و یکجهتی اشعاری بخواهش قندهار شده
بود مظنون بل متیقن بود که نظر بر روابط مزبور نموده همت والا
عم بزرگوار در انجاح مأمول لقدم قبول پیش می‌آید بنا

علی هذا با خاصان ملازمان رکاب ظفر انتساب متوجه آنحدود گردیده و چون
بعد از ورود دالویه سعادت بآن ولایت منسوبان آن دولت
والا از مسیر نزهت آباد این دولت محکم بنا اغماض نموده چنانچه
باید با یکانگان سلوک ننمایند سد ابواب اطاعت نموده بتصور فاسد
اینکه جدائی در میان این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار
والاتبار است در حجب ما فی مختفی گردیدند و معارضه با این دولت
صادق الولا در آئینه حقیقت صورت تخلف فرمان آنوالاجاه عظیم
الشان داشته بر ذمت همت فرض گردید که سپاه نصرت توامان را
تنبیه و تادیب آنگروه مشتاق خذلان مأمور فرماید لهذا حکم نافذ
بصدور پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدایره
و احاطه در آورده بمفاتیح جلادت در گشایش ابواب مغلقه آن
سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمان بودند در اندک
فرصتی بمقالید سیف و سنان در تا فی آن قلاع گردون توانا را از هم
گشودند بعد از ظهور استیلا و اقتدار بر آن قلاع گردون آثار
گروهی از محصورین را که در حین محاصره سالک مسالک ادب و آداب بوده

از صراط مستقیم حد خودشناسی عدول نموده بودند بگشادگی جبههٔ عفو و اغماض
مشمول عنایات بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم
یقین حاصل و رجا واثق که چون ایمعنی از غایت اتحاد در نهایت انبساط صورت
وقوع یافته غبار انگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد و ولایت
مزبور و سایر محال ممالک محروسه را متعلق بخود دانسته جدایی منظور نخواهند
داشت چون غرض انسداد ابواب گفتگوی حاسدان التیام و ائتلاف
این دو دولت ابد توامان بود زبدة الاشباه شاهویردی بیک روانهٔ
خدمت والا فرمودیم که حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کیشی این
مخلص را بآن عم بزرگوار خاطرنشان نماید خورشید سلطنت و اقبال
از افق جاه و جلال طالع و لامع باد و شاهویردی بیک مزبور بحجابت معین گشته
باتفاق دولتخواهان روانه گردیده حکومت دار القرار مزبور بمحراب خان
چرخچی باشی و محال نسبت بدوستعلی سلطان تکنه و زمین داور بمحمد زمان سلطان
حکمی تفویض یافت و بعد از فتح و گشایش قلعه در عرض ایام کمی رایات جاه و جلال
بجهت سرانجام امور ضروریه دار القرار قندهار نزول اجلال داشت
دو سه مرتبه بنفس نفیس با ارکان دولت و اعیان حضرت بدرون قلعه تشریف

برده ملاحظه بروج و جدار و کیفیت قلعه و حصار نمودند و در ارک
جلوس فرموده بساط خوشدلی و انبساط گستردند چون خامهٔ بدایع نگار
تحریر فتوحات و وقایع زمان ابد توامان نموده بر ذمت همت
مطلب نگار واجبست که از چگونگی وقوع این قلعه گردون فضای آسمان
بنا برخی در سلک تحریر کشد که ناظران این اوراق دیدهٔ بینا
گلچین تماشای این بنای تعجب افزا گشته بجریدهٔ دستی اقبال از سرهٔ آفرین
خوان و مدح سرا گردند بر ناظران مناظر اخبار پوشیده نماند
که این قلعه گردون آسا که مشتمل بر هفت قلعه و وسیع الفضا بست
و بر روش کوه ملکی که از غایت رفعت و اعتلا با گنبد خضرا لاف مسامت میزند
واقع شده و تیغ آن کوه منیع بحصاری رفیع عریض که ارتفاع
آن تخمینا بیست و شش ذرع تواند بود که بگیسوا احاطهٔ آن نموده باشند
و در وسط الحصار وسیع و زمین مرتفع است که قلعه حاکم نشین
که موسوم بارک است بر بالای آن واقع و از دیوارهای اطراف قلعه حصاری
مشتمل بر سنگ انداز و مزاغل و مرور و عریض متصل بدیوار ارک
کشیده شده و در دیوار شستهای مذکور که متصل بارک است دیوار

یکی شیر حاجی و دیگر بدن محاذی هم در نهایت استحکام و خندقی عریض
بدیوار شرقی قلعه اتصال یافته و از رکن قبلی ارک که کوه لکی در آن
سمت واقع شده مشتمل بر سه دیوار متین عریض است که بمحاذات
یکدیگر بفاصله بسیاری کشیده شده چنانکه ما بین هر دو دیوار قلعه
وسیع عریض صورت حصول یافته و هر یک از جدار مزبوره غربی از
حصار جنوبی قلعه بقلعه کوه لکی اتصال یافته که از کشیدن حصارهای
مزبوره هفت قلعه متین محکم که هر یک از دیگری مفروض و نهایت
استحکام موصوفست بهم رسیده در هر یک از قلاع مزبوره برکها و آبار
که ساکنین را از رهگذر عطش تعجب نباید کشید مهیا شد و چنین قلاع متینه
که دیده بینندگان از مشاهده آن حیران و عقل مستمعین از اصغاء آن
در بادیه تعجب سرگردانست بجای یکدستی بخت جوان این خسرو کامران در
عرض پنجاه و دو روز بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد و سوای
کلبعلی خان افشار که بضرب صدمه با دلیج بدر رود جهان گذران
نمود هیچیک از امرا و اعیان را آسیبی نرسید از غرایب احکام که نگارش
آن از لوازم است آنست که بطلیموس الزمان میرزا محمد مقیم منجم خاصه

شریفه از چگونگی اوضاع نجوم تشخیص روز فتح و تعیین آن نموده در آن
باب نوشته تسلیم بندگان اعلیحضرت ظل الرحمن نموده بودند ارباب طبع
سلیمه را در باب فتح آن قلاع مشیدة البنیان تواریخ بخاطر رسیده
در رشته نظم و بیان کشیدند از آن جمله این مصراع که بود اولین
فتح صاحبقرانی بخاطر خجسته مآثر خان ذیشان مرتضی قلیخان قورچی
باشی پرتو ظهور افکنده بود آمد کلید قندهار مملکت و علی میگشاید در قندهار
دست ولایت مدد نمود نیز بخاطر موزونان رسیده و سوای این تاریخ
نیز تاریخ بسیاری هر یک از اهل طبع را بخاطر رسیده بود که اجتنابا
من التطویل بنگارش اقدام نمود و از متممات این فتح مبین امری
که در مرآت غرابت جلوه ظهور دارد آنست که در حین ورود
مشهد مقدس معلی معروض پایه فلکان سرادقات جاه و جلال
گردید که محمد قلی بیگ نواده حاجم خان والی اورگنج را که در حقیقت
از خانه زادان آستان خلافت نشان است جماعت ترکان اغوا
نموده نزد خود برده قریب به بیست هزار خانه وار نزد او جمعیت
نموده اند و چون این معنی بدون اطلاع منسوبان درگاه گردون

اشتباه روی نموده بود با آنکه عریضه محمد قلبا بیک مزبور مشتمل بر اظهار
عجز و عبودیت بدرگاه خلایق پناه رسید پیوسته ضمیر آسمان پیوند
خواهش آن داشت که نخست آن آواره بیدای حد خود ناشناسی را
تنبیه و تأدیب نموده بعد از آن عطف عنان عزیمت بصوب مقصود نماید
و از آنجا که تصرف و تسخیر آن ملک اهم و حصول آن در ارتقاء شهرت گیتی
ستانی بر مدارج صاحبقرانی اتم بود تنبیه آن گروه را بعهده اقبال همایون
نموده عنان کمیت خوش خرام همت بصوب این مقصد اسنی و مطلب اعلی
معطوف داشتند و در اثنای محاصره معروض گردید که آن مخذول
بتیغ بیدریغ اجل بپای سار رسیده شیرازه جمعیت ترکمانان از هم گسیخته
سرگشته بوادی تفرقه گشته اند زهی دولت بلند پایه و حبذا اقبال
آسمان سرمایه که این قسم امور عظیمه که در نظر ظاهربینان از غایت صعوبت
و دشواری در پایه مستبعدات و محالات است بمحض توجه باطن قدسی مواطن
و ضمیر الهام پذیر بی ارتکاب فرستادن سپاه و استعمال تیغ
و شمشیر ساخته و پرداخته متیسر گردد امید که همیشه تخت سپهر آیین خسرو
والا تبار جوان و دشمنان این دولت ابد توامان قرین خذلان و خسران

باشند **شرح افتتاح ابواب عیش و باده گساری اعلیحضرت ظل باری**

محرمان تتق اسرار و رموز خوانان صحایف استار که از بادبیزن
برگ گل در خلوت غنچه و از رستن بار ثمر در بند اشجار خبر دارند
بنیرنگی اندیشه و جادوکاری خیال دقت پیشه هر گاه تصویر امری
بر صحیفه ظهور جلوه نماید چون سواد خوانان الواح ظاهر را که بی
سوادان نقوش باطن اند خواندن و دریافتن مضمون آن کتاب الهی
اطلاع نیست برخی که بطبابت نفوس مطمئنه و ادمان معجون رضا و تسلیم
در تداوی مرض جهل مرکب کوشیده این علت عسیر علاج را بسیط
نموده اند بدون آنکه از علت معلول انتقال نموده باشند
ساکن بیت المعمور اطمینان میباشند و گروهی که از نادانی
در افزایش آن مرض مزمن کوشیده اند چهره خیال را بناخن
فکر محال میخراشند و همراه سالکان طریق اطلاع از این نعل وارون
برشبدیز تفکر بسته و نقش اندیشه مانند نقش نگین هر چند
در ظاهر معکوس نماید در واقع درست نشسته است و معلم دبستان
حکمت الهی حضرت نبی علیه السلام که خواننده صحایف پیچیده

غیب بود در حین مرافقت پروانه شمع قرب یزدان موسی عمران
علی نبینا و علیه السلام بدین آیین طی طریق تعلیم می‌نمود و
هر نقشی را که نگارنده دانش ازان کتاب مکنون بر لوح ظهور منقوش
میساخت چون شاهدان اندیشه از پرتو تعارف عاری بود
هردم مورد اعتراضی تازه میگردید و درین هنگام این خضر
طریق خداشناسی که معلّم فطرت ذاتی خوانای نبشت در روی
اوراق کون و بروز زند ازانجا که ارباب ظاهر هرگاه عارجان
معارج دولت را متحلّی بنور زهد و صلاح و خوارق عادت نه‌بینند
این گروه والا را از رامزنی شبهات و تصور مدارک جالس سریر امامت
دانسته در ورطه مهالک می‌افتند بنا بر ارتکاب اقل قبیحین
در مبادی ال ارتکاب شرب مدام که نهی خاص و عام ازان فرموده بودند
و بدین آب غبار شبهه از صحایف قلوب سست اعتقادان زدودند
اگرچه نخست این امر نظر بر مراعات قوانین شریعت مقدسه مطهره
که پیوسته بر ذمت همت والا امتثال آنرا فرض میدانند
مستبعد نمود اما در مرتبه اخیره که ملاحظه مراتب مزبور صیقل

زن مرآت اشتباه جمهور گردید اعتقاد ایشان دربار پنداری
حصار استوار شریعت پروری این مطرح اشعه فیوضات الهی افزود
و اول مرتبه این امر برکنار رود دهیر مسند در حینی که ابواب مسدوده
قلعه قندهار را بمفتاح جهانگشایی گشود و مراجعت نموده بود
واقع شد هرچند مقدمات شرایع تعبدی و دانایان را دران باب
مجال گفت و شنید نیست اما چون دانش پیشگان گاهی در تشخیص بعضی
امور تشبث بقیاس منصوص العلة مینمایند اگر از راه علت که
اسکار است حکم بر تحریم خمر نمایند ظاهر میگردد که دامان اعمال
این خدیو زمان از ارتکاب امر مزبور غبار آلود نافرمانی جناب
سبحانی نمیگردد چه اگر از صباح تا رواح از غبوق تا صبوح
بیفاصله مدام بشرب اقداح راح قیام نمایند چهره سکر از مرآت جهان
نمای و جناب بیدار کشان مرئی نمیشود بیت اگرچه در دماغ مست و
مخمور :: چو رستم دختر رز را بود زور :: بود از اول شب گرمی
آشام :: چو ماه چارده تا صبح با جام :: ز چندین جام لبریز
پیاپی :: برو غالب نگردد نشأه می :: امید که همیشه جام مراد

این جمشید وقت از زلال کام یابی بالامال و کوکب سعادت و اقبال
این خسرو بیهمال بیزوال باد شرح آمدن اورنگ زیب ولد والی
هندوستان باتفاق سعد الله وزیر والی مزبور بر سر دار
القرار قندهار و بی نیل مقصود مراجعت نمودن چون
کارگاه امکان و رافع کرسی پایهٔ مرصع آسمان هریک از افراد انسان را
که از جهانبانان برگزیده پسند آرایی اورنگ جاه و جلال و زینت
افزای ارایک سلطنت و اقبال میگرداند بفحوای السعید سعید
فی بطن امه پیوسته معاضدت عنایت کفایت حال خسرو بیهمال
نموده آوازهٔ کوس بلند اقبال آن شهریار عالم مدار را بمسامع
قریب و بعید میرساند و سکالش اعادی را در ید برای امور ناهنجار
گرهی که اطفال بکشاکش رشتهٔ آهنگ گشایش آن نمایند قفل انجاح
مآرب میسازد مبین این مقال آنکه بعد از آنکه شاهین تیزبال شاهنشاهی
مرز و بوم قندهار را که از وجوه تیره رویان هندوستان
آشیان زاغ بنظر می آمد از نفوس خبیثشان پرداخته عنان
یکران عزیمت بفیروزی و اقبال بصوب دار السلطنه هرات معطوف

فرمودند پادشاه هندوستان از انجا که کلهای خود روی محال
در گلستان فسیح الفضای خیال و صحرای وسیع الارجای احتمال
بسیار میپاشد بتمنای آنکه شاید تخم سعی میوهٔ پیش رس تلافی
بر داده از آن شیرین کام تواند شد خواهش استرداد قندهار
در خاطر بدید آمد و چون در حین نهضت رایات نصرت آیات
بصوب هرات شاه حسین سلطان ابدالی بنا بر تعصب مذهب باطل تشیع
و عدم اهتمام محراب خان بیگلربیگی قندهار در داشتن آن مغتنم
فرار نموده روانهٔ هندوستان شده بوالی آنجا چنان خاطرنشان
نموده بود که اعلیحضرت ظل الرحمان بعد از فتح قندهار بلا توقف
روانهٔ دار السلطنه اصفهان گردیده اند و درین دیار کسی بمدد و کومک
قندهار نمانده هرگاه داعیهٔ استرداد آن ملک تصمیم یابد لامحاله
مرآت حصول چهره نمای شاهد مأمول میگردد و اصغای آن قبیل
اقاویل کاذبه و اباطیل فاسده باعث اشتعال نیران خواهش
آن سلطان حیرت توأمان گردیده بود و اورنگ زیب ولد رشید
خود را باتفاق سعد الله خان وزیر دهیا در خانهٔ سپه سالار

ورستم خان دکنی و قلیچ خان و امرای معتبر با جمعی کثیر و جمی غفیر و گروهی
انبوه و فیلان کوه شکوه روانهٔ قندهار نموده خود نیز باتفاق
دارا شکوه پسر کلان خود که بخطاب ولی عهدی از سایر اولاد امتیاز
دارد وارد کابل گردید اورنگ زیب و سعد الله خان وارد
قندهار شده هرچند از ملاحظهٔ اعلام شامخات و جبال راسیات
و بروج متینه و جدران رفیعه استنباط نمودند که ابواب مغلقهٔ آن
گردون شعار را بغیر از شمشیر عالمگیر اقبال خلف صدق صاحب ذو الفقار
کلیدی نیست اما بمقتضای المامور معذور شروع در حفر جر و کندن
نقب و بردن سیبه نمودند و ابواب محنت و تعب و خاکساری
و بی اعتباری از کندن هر نقبی بر روی خود گشودند و قلیچ خان
و خنجر خان و قباد خان و الله قلیخان از المحاصرهٔ قلعه بست و شاد
اعلیحضرت ظل الهی که جمال شاهدان حوادث فردا را در آینهٔ صبح
امروز می بینند حقیقت امر مزبور را قبل از وقوع برای العین مشاهده
فرموده در دار السلطنه رحل اقامت افکنده مقرر داشته بودند
که لشکر نصرت اثر در اطراف ولایات خراسان منتشر گشته

مترصد فرمان باشند تا آنکه عریضهٔ مهراب خان مشتمل بر جسارت آن قوم
زحل نشان بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید فرمان همایون نفاذ
یافت که نظر علیخان سوکلن متولی و حاکم دار الارشاد اردبیل
و نجف قلی بیک تکنه میرآخورباشی شتر از سپهسالار لشکر
نصرت اثر برسم منقلای روانه شده کفایت شر قلیچ خان که متعرض
رعایا و برایا میگردد نمایند اگر وه را از پای حصار دور کرده
سرگشتهٔ دیار ادبار کنند مرتضی قلیخان خانه زاد قدیمی سپهسالار
و سیاوش خان قوللر آقاسی بیگلربیگی کوه کیلویه و مرتضی قلیخان قورچی
باشی حاکم دار الامان کرمان بسرکردگی عساکر منصوره روانه
شده کنفس واحدة بسرکردگی سپاه نصرت پناه قیام نمایند و جلادت
شعار جرأت آثار حاجی منوچهر برادر مهراب خان که در شیوهٔ شجاعت
زبانزد خاص و عام هست استدعا نمود که با جمعی که همواره اراده
جانفشانی در راه دین و دولت والا داشته اند و در این شیوه
برفاقت او بذل جهد بتقدیم میرسانند روانه گردند و مسئول
او از دربار احسان شرف قبول یافته با جمعی از غلامان فدوی

نشان آیستان کردو توقمان روانه گردید و در مسارعت بر اقران
مسابقت جسته با چند تن که عدد ایشان از پنجاه تن متجاوز نبود تکیه
بر الطاف الهی و اقبال شاهنشاهی نموده پیشتر از لشکر قیامت اثر
روانه شد اتفاقا در حینی که قلیچ خان خنجر خان برادرزاده خود را
با قباد خان و الله قلیچخان ولد نیلیکموش با سه هزار نفر بتاخت
گرشک و زمین داور فرستاده بود وارد گرشک شده دچار
جماعت مزبور میگردید و از طرفین دست جلادت از آستین
جرات برآورده باستعمال آلات حرب و ادوات طعن و ضرب اشتغال
می نمایند و حاجی منوچهر و رفقا پشت بر حصار گرشک کرده داد
مبارزت میدهند خنجر خان و رفقا را این قرار می باید که روانه
زمین داور شده بتاخت و تاراج آن محال که اسم از مجادله این
اینجا عبث قیام نموده بعد از مراجعت نمو میانی غیرت شکسته خود را
درست نمایند بعد از تاخت زمین داور که بهوس نیل این
مامول روانه گرشک میشوند نجف قلی بیک امراخورباشی
که مقرر شده بود که بسرکردگی یکهزار نفر از غازیان جلادت

شعار پیشتر از نظر علیخان روانه شود برسم ایلغار روانه شده
با چهارصد نفر که اسب ایشان همراهی نموده بود وارد میگردند و باتفاق
حاجی منوچهر و رفقا باستقبال خنجر خان و قباد خان نموده آتش محاربه
مشتعل میگردد امیرآخورباشی که با عجند شجاعت و بسالت معروف بپای
ثبات و قرار افشرده مانند غبار رهگذار آن سرگشتگان بادپیما را بعضی
با آتش تیغ درخشان حریق و جمعی را غریق آب هیرمند میگردانند
و با آنکه تیره بختان مانند دخان برغبت در آتش سوزان می نشستند
از اعجوبه کاری اقبال ظل الهی از پیش برق بی امان تیغ درخشان
غازیان گریزان میشوند در حینی که خاطر اقدس اعلیحضرت ظل الهی
متوجه کیفیت احوال جنود هنود بود عریضه امیرآخورباشی
مشتمل بر وقوع این فتح مبین و فرستادن رؤس و کره نامی
اعادی بیدین بدرگاه فلک پیشگاه رسید و بازاء این جلادت
مشمول نوازشات خسروانه شده قلیچ خان از اصغاء این خبر
ارکان اصطبار و قرار متزلزل گشته فرار بر قرار اختیار نموده
متوجه قندهار میگردد بعد از وقوع اینمقدمه ارقام مطاعه باسم

نظرعلیخان شرف صدور یافت که باتفاق میراخورباشی تا ورود امرا
عظام در هر محلی که خاطرجمع بوده باشد توقف نموده قبل از ورود
امرا و عساکر نصرت مآثر ارتکاب قتال و جدال ننمایند و اگر تاختن اطراف
و جوانب و سد شوارع و مسالک آنجماعت میسر بوده باشد بطریقی
که چشم زخمی واقع نشده مقرون بصلاح دولت بوده باشد بعمل
آورند نظرعلیخان صفیقلی بیک شیره چی باشی و روشن سلطان
لنکر را با فوجی از شجاعان بتاختن اطراف و جوانب اردوی آن
مدبران تعیین مینماید غازیان ظفر توامان تا بابا ولی که کنار
اردوی جغتای بوده رفته علم جرأت برمی‌افرازند بعد از رسیدن
این خبر مسرت اثر رقم اشرف باسم امراء عظام صادر گردید
که عساکر نصرت مآثر را باتفاق سیاوش خان قوللر آقاسی و بیگلربیگی
کوه کیلویه روانه ساخته سپهسالار و قورچی باشی در کنار هیرمند
یا محلی که مناسب دانند توقف نمایند و اورنگ زیب بعد از ملاحظه جرأت
و جسارت غازیان چون بهادرخان سپه سالار جغتای بمحصلی
اجل نقد حیات را بقابض ارواح سپرده بود که رستم خان دکنی را

سردار نموده باتفاق قلیج خان و جمعی از امرا و راجها و فیلان کوه
بنیان روانه مینماید و امراء عظام بموجب فرمان واجب الاذعان
سیاوش خان را با سپاه گران روانه نموده خود توقف می‌نمایند و در ثانی
الحال مرتضی قلیخان قورچی باشی را بخاطر میرسد که عنقریب بنیان ثبات
و قرار لشکر جغتای بسیلاب تهور غازیان منهدم و ویران خواهد شد
و باین معنی با سهل وجوه بحصول خواهد پیوست توقف ننموده خود را
بسرعت تمام بعسکر ظفر اثر میرساند که این فتح باسم دیگری
منتشر نگردد تصمیم عزیمت نموده باتفاق سپهسالار بجنود مسعود
ملحق میگردد و تسویه صفوف نموده امراء عظام در قلب لشکر ایستاده
نظرعلیخان را که حسب الرقم بچرخچی گری معین بود در پیش و فرستاده میراخور
باشی را بکومک او تعیین می‌نمایند و بر بوداق خان یرناک بیگلربیگی
آذربایجان را با بعضی از امرا و قورچیان عظام بطرف راست
و غلامان خاصه شریفه را با بعضی از امرا بجانب چپ مقرر میدارند
اتفاقا در آخر همان روز تقارب فئتین و تلاقی فریقین واقع شده
بین الجانبین آتش محاربه اشتعال میابد امیرآخور باشی

باتفاق شاهین آقا و قراباش بیگ و جانی بیگ یوزباشی غلامان و نجف قلی بیگ
ولد قزاق خان و سایر جماعت بر سپاه مخالف حمله آور گشته نقد
جلادت و مردانگی را بسکه ثبوت مسکوک میسازند و در اثنای گیر و دار
اسب پیربوداق خان بضرب سهام مخالفین از پای درآمده آن
تیره روزان هجوم کرده دست تهور برمی آورند پیربوداق خان
پای ثبات افشرده با جمعی از مبارزان کفایت شعار ایشان کرده
سوار اسبی که در کتل داشتند میگردد و درین اثنا سارو خان طالش
حاکم استارا بحمایت پیربوداق خان سبکعنان گشته بحملات متواتر
عقد جمعیت آن گروه را پراکنده میسازد و بالاخره بمیانجی
شب دیجور که بحمایت بیمرکان خود درمیان می آید از طرفین
دست از جدال داشته بآرام جای رجوع مینمایند جماعت
جغتای را از ملاحظه این جرأت و جلادت مجال توقف نمانده
ظلمت شب را حصن عافیت خود شمرده آواره دشت فرار شده
باورنگ زیب ملحق میگردند بعد از ورود جماعت مزبور رواستطلاع
اورنگ زیب بر ورود لشکر قیامت اثر و وقوع مجادله اصلاح

در اقامت ندیده طبل رحیل کوفته بر جناح استعجال روان میگردد
و مجدد ذیل بدنامی بر جبهه بی اعتباری میکشند و امرا و غازیان
عظام در حینی که تیغ جهانستان مهر درخشان از نیام مشکفام شب
تا زبر می آید با سیوف مسلوله مهیای مجادله و محاربه میگردند
و مانند سپاه شب از سیاهی آن لشکر اثر بر جای نمی بینند سیاوش خان
قوللر آقاسی را با جمعی از سرداران کارزار از دنبال آنگروه
فرستاده حقیقت معروض میدارند چون این خبر مسرت اثر بمسامع
باریافتگان سرادقات جاه و جلال رسید ارقام مطاعه
باسم امرای عظام عز صدور یافت که تا انباشتن خندق و نقبی که
با جماعت جغتای کنده اند و تعیین نمودن جمعی بجهت محافظت قلعه
در الحدود توقف نموده بعد از فراغ از مهام مزبور روانه
درگاه جهان پناه گردند و رایات نصرت آیات بفیروزی
و اقبال روانه مشهد مقدس معلا گردید و بعد از وصول در
ساعت مسعود از طرق که بکیفرسنجی شهرتست با امرا و خاصیان
و مقربان و ملازمان رکاب دولت پیاده باستان روضه مقدسه

سرافرازی یافتند و امراء عظام نیز چند روز بعد از ورود اعلیحضرت
ظل الهی احراز سعادت بندگی نموده کامیاب خدمت گردیدند
و از ابتداء محاصره آن گروه مخذول تا حین مراجعت بجهة آنکه سپاه
نصرت پناه در اطراف ممالک خراسان منتشر بودند جمعیت ایشان
و رفتن قندهار بجهت بعد مسافت بزودی متیسر نمیگردید مدت
چهار ماه بطول کشید والحق در عرض مدت مزبور مهراب خان بیگلربیگی
دار القرار قندهار کمر جد و اجتهاد بر میان جان بسته با وجود
تابش آفتاب و گرمی هوای آن ملک که رگ سنگ را مانند نبض بیمار در
اضطراب می آورد بنفسه متوجه بر فردی از افراد قلعه گشته روزی
یکمرتبه بر دور قلعه که قریب بیکفرسخ است میگردید و آنچه لازمه
تیقظ بوده باشد بعمل می آورد و در عرض ایام محاصره مقرر
داشته بود که سد ابواب قلعه نموده بدستور معهود باز نگذارند
تا آنکه بفحوای صدق انتمای کل نفس ذائقة الموت ده روز قبل از
مراجعت آن گروه باجل طبیعی بدرود جهان گذران نموده جان را
نثار رضاجوئی اعلیحضرت ظل الهی نمود از غرایب امور آنکه در عرض

ایامی که مهراب خان فوت شده و قلعه محصور بود دشمن اقبال پامال خللی
در ارکان قلعه داری بهم نرسید و آن جماعت جهان جهان سعی
و کوشش خایب و خاسر از نیل مقصود مانند زحل راجع گردیدند
و بعد از وقوع آن فتح مبین چون شوق متنزهات دار السلطنه
اصفهان عنان تاب عزیمت بود از راه اسفراین و جاجرم
متوجه مقصود شدند و چند روز چمن رادکان مضرب سرادق عظمت
گشته از نسیم الوان ریاحین آن سر منزل مجد و ملاحظه آبشار
قریه اخلومد عشرت اندوز گردیدند امید که پیوسته کوکب دولت
اعادی قرین وبال و خورشید عالم افروز این خدیو فرخ بال
بر وسط السماء جاه و جلال طالع باد **وقایع متنوعه** درین
سال مرتضی قلیخان قورچی باشی بجهة بعضی حرکات که ازو صادر
شده بود مغضوب و محبوس گردیده مرتضی قلیخان سپهسالار در عوض مشار
الیه برتبه قورچی باشیگری سرافراز گردید سپهسالاری ایران
بعلیقلی بیک تفویض یافت و بعد از انقضاء سفر خیر اثر ورود
رایات نصرت آیات بدار السلطنه اصفهان پیربوداق خان را

از ایالت تبریز و بیگلربیگی گری آذربایجان معزول فرموده منصب مزبور
نیز علاوه سپه سالاری مشار الیه شد شرح انعام بیکران اعلیحضرت
ظل رحمان بنجابت اخلاص نشان الله ویردی خان چون ایزد جهان
آرا که گنجور خزاین بالغه آتش طلای دست افشان پرتو خورشید را
بدامن محتاجان کوی امکان بیدریغ می افشاند بمقتضای عنایت
ازلی چنانچه کشور معمور افلاک را بفروغ مسند آرایان کواکب
و نجوم زیب و بها داده و اکلیل نور و ضیا بر فرق اعتبار شان
نهاده بسیط زمین بوجود فایض الجود سلاطین ذی شان رشک
فرمای بساط آراسته آسمان نموده و زنگ کلفت از آینه ضمیر ساکنان
غبرا بمصقل ضیای جبین فرمانروایان ملک آرا زدوده و بنوعی
که فیما بین کواکب یکی از افاضه انوار خورشید زبانزد پادشاه
و گدا و دیگری بهلال انگشت نماست کشور خدایان نیز از افاضه
احسان بدین عنوان تفاوت مراتب افسر امتیاز بر سر نهاده
و مانند نور آفتاب عالمتاب که محیط مرکز زمین است کره خاکرا القبضه تملک
واقتدار ایشان داده بآئینی که هر یک از جماد و نبات بقدر استعداد

و قابلیت مواد کسب فیض از درخشان عالم بالا مینمایند افراد بنی نوع نیز
از حظوظ شعاع احسان پادشاهان که کلید مخزن آمال است فراخور
حال قفل از ابواب آمال و مآرب میگشایند لله الحمد که اعلیحضرت ظل الهی از تجلی
صفات مزبور مانند ضیای بیضای عالم آرا که ماحی آثار انوار کواکب است
از زمره تاجداران پیرایه امتیاز در بر و افسر بر سر است در
صدف از شوق گوهر پاشی دست جوادش چون دل در سینه عشاق بیتاب
و دل کان از بیم جود کیسه پردازش مانند دریا آب حاصل عرق
پیشانی دهقان در ایام جودش چون ابر نیسان گوهر ریز و کیسه
باغبان از زرپاشی ایادی کرمش مانند غنچه گل پر زر مایده گرمیش
گرسنه چشمان فاقه را از تماشای گنج شایگان سیر نموده و بیابان
پیمایان از کنج تیره بختی و عطش در سایه کوه درهم و دینار از تابش
آفتاب فقر و غنا غنوده کشکول گدایان مانند هلال که از افاضه نور
خورشید پیرایه کمال پوشد طبق طلائیست سرشار و قلوب سینه
ریشان خار خار احتیاج از شکفتگی حدیقه انعامش گلسیت بیخار
کاتب احسانش خط نسخ بر آثار حاتم کشیده و صیت زرپاشیش

چون فروغ مهر منیر از مشرق تا مغرب رسیده هرچند بزبان خامه و خامهٔ
زبان تحریر و توصیف احسانش بر صحیفهٔ زمان و دفتر امکان تا ممکن است
اما برخی از آن بجهت اعجاب نظارگیان در سلک تحریر انتظام می‌یابد
که من بعد مستمعان گوهر این حکایت را در گوش کشیده بساط خوش نشینند
اخبار قاآنی را در نوردند بر واقفان رموز مستور نماند که بعد از مراجعت
سفر خجسته اثر دارالقرار قندهار و استخلاص آن ممالک دلپذیر بعتبات
حضرت کردگار که مشهد مقدس مقر رایات نصرت آیات بود چون
طرزدانی و خدمت سگالی زبدهٔ راه‌یافتگان سرادق اسرار و عمدهٔ
بندگان فدویت شعار مقدم نشین محفل ضمیر شاهنشاهی باریافته
خاطر اقدس ظل اللهی مستجمع کمالات ترک و تازیک رمزشناس
معانی باریک سالک طریق بدل نزدیکی حادی مراتب ستوده صفاتی
و نیکی رسیده دارالملک رسائی منتخب دیوان درست اندیشی
و ستوده رائی محیی مراسم چابکی و شجاعت مشید اساس شهامت
و بسالت برگزیدهٔ خاطر اعلیحضرت صاحبقرانی منفرد شیوهٔ مردم‌شناسی
و قدردانی شارب رحیق الطاف شهریار مطرح اشعهٔ عنایات کردگار

الله‌وردی بیک امیرشکارباشی پسند دریا مقاطر افتاده بود مومی
الیه را بخطاب مستطاب مصاحبت از اکفاء و اقران امتیاز بخشیده بیگلربیگی
گری دارالمؤمنین استراباد را که بعد از فوت محمدخان در وجه احدی
مقرر نشده بود مومی الیه عنایت فرمودند و هر روز باحسانی تازه
و انعامی بی‌اندازه آن شایستهٔ التفات را مدارج افتخار ترقی میفرمودند
و از جملهٔ عطایای آن خسرو اقلیم‌گشا بآن خان والاشان یکمه جیغهٔ
مرصع بشش قطعه لعل آبدار و خنجری مزین بیواقیت شاهوار انجم
شعار که محاسبان پای اندیشه در احصای قیمت جواهر آن چون
مرکب فرسوده در قطع سنگستان کند و زبان بیان در توصیف
و تعریف آن چون تیغ از کشیدن سنگ فسان تندست پیشانیه
اغراق با وجود تتبع سیر و شنیدن اخبار سلف مسموع نگردیده
که انعام انعامی از هیچیک از پادشاهان نسبت به بندگان بوقوع
پیوسته باشد و اگر مجموع بالشهای قاآنی را با این سنگهای گران
در کفهٔ میزان نهند چون موازنهٔ پر کاهی با کوه گران خواهد بود
و اگر همه عطایای حاتمی را با این یک بخشش حساب نمایند مانند سها در پیش

خورشید جهان آرا نخواهد بود الحق اگرچه قیمت این احسان در میزان
اندیشه گرانست اما قابلیت منعم الیه که مورد این لطف بیکران
گردیده صدچندانست و گوهر شاهوار حدیثی که در حین عطا کردن
آن جواهر ثمین از بحر بیکران ضمیر آن خسرو سخن آفرین بغواصی مضایقه
آن خان دقیقه شناس بساحل آمده آنست که در هنگامی که امواج
دریای همت پادشاهانه مسطور فوق را بدامان استحقاق آن کان
مردمی می افشاند خان والا شان معروض میدارد که چون قیمت
اینقسم تحف گرانبها ازان برترست که در مخزن حوصله خدمت سگالان
گنجد شایسته چنانست که طراز گریبان و زیب میان خسروان صاحبقران
باشد اعلیحضرت ظل رحمن در جواب میفرمایند که اینقسم ظرایف در مملکت
خسروان استقرار می باید که خامه عطا در دفتر خلود و دوام ثبت و مرقوم
گرداند و اگر نه بودن گوهر گرانبها در خزانه شهریاران و بحر عمان
یکسانست الحق از شواهد صدق این سخن برآمدن گوهر از عمان و لعل
از بدخشانست که یکی چهره نمای جود خورشید تابان و دیگری بذکر
احسان ابر نیسان رطب اللسانست و اگر این دو در صلب معدن مخزون و آن

در رحم صدف مکنون بودی پرتو این بیان بر روزن استماع شنوندگان
نتافتی صیرفی جواهر آبدار معانی داند که در میزان اندیشه در ثمین
این سخن از هرچه داده شود گرانبهاتر و در دیده بینایان
با بهاترست چون در ید و سخن تشبیه اعلیحضرت ظل رحمن در بذل
نقود بیکران بخورشید درخشان کرده شد و خورشید درخشان از
احسان بردو گونه میباشد یکی بازاء قابلیت مواد که بسبب
آن سنگ در کان و گل در بوستان کسوت لعل بدخشان
میپوشد و دیگری انعام رایگان که بینایان را چون نابینایان از
فیض آن از عروق نگاه میجوشد بر ذمت خامه داستان طراز
نگارش انعام این خسرو و غلام نیز از مفترضاتست تفصیل این اجمال
آنکه روزی در حین توجه موکب مسعود دستکار میرزایی بزبان
بیزبانی معروض داشت که مبلغی از مال دیوان که بتحویل الله بیک و ملازم بیک
مقرر بود بر رسم مساعده بازیافت نموده و بسبب ضیق
حال و کثرت عیال قادر برادای آن وجه نیست و محصلان
دیوانی مطالبه آن مینمایند و ازینجهت در دام عتاب و شکنجه

اضطراب گرفتارست بر زبان وحی ترجمان گذرانیدند که مجموع وجهی
که از تحویل لله ییک و ملایم ییک متوجه مردم است و مطالبه آن مینمایند
چه مبلغست ارکان دولت قاهره معروض داشتند که مجموع وجه مزبور
قریب بسیصد هزار تومان میشود که بتحصیل محصلان مقرر شده که بوصول
رسانند و اکثر بصفت ثروت و مکنت موصوفند از ضمیر ارجمند و نیت
بلند شاهنشاهی راضی بآن نمیشد که کام آرزوی جمعی از شهد انعام
شیرین و طبع گروهی از زهر مرارت آمود و مأیوس اند و همچنین باشد
تمامی آن وجه را که سرمایه معموری خزانه این چنین پادشاه صاحب
دستگاه بود بتخفیف و تصدق مقرر فرمودند که بناخن همت
گره از کار عالمی گشودند امید که پیوسته سحاب این ظل رحمن
از دریای بی پایان الطاف الهی مایه دارد تا گروهی ازین خاکدان
باقیست بر مفارق جهانیان گوهر بار باد

فوت میرزا حبیب الله صدر ممالک محروسه و تفویض امر مزبور بصدارت و سیادت پناه میرزا مهدی ولد مرحمت و مغفرت پناه مومی الیه

بر منزل شناسان طریق حیات و سالکان فراز و نشیب حادثات پوشیده

نیست که خیمه بدن و کاخ تن را انجام صنع حضرت یزدان باوتاد استخوان
و اطناب اورده و شریان و استوانه انفاس که نسیمی است وزان برپای داشته
و از قوا و حواس فراشان قوی دست برین خیمه حباب آسا سیمابی بنا گماشته اقامت
درین منزل دلفریب چون خانه زرین بجهة مسافرت و تمکن ممکنان در آن خاص
از برای رحلتست هرچند این بنای عجب در نظر جمعی که مدتها ایشان از انبساط روان
نگذشته در عین هرم چون بنای هرمان استوارست اما در چشم گروهی غواص
بحار دریافتند همعنان سیلاب بهارست اما اگر پاره قوت غاذیه آناً فآناً برشته
مشروب و رقعه ماکول در صدد رتق و فتق آن در نیاید این لباس خون
خرقه گرد باد از هم پاشیده و ریخته گردد و گرد فنا بغربال اندراس بر حیثیت وجود ابدان
آن بیخته میگردد و اگر فراشان نفس یکدم دست از رفت و روب آن باز
دارد این کاخ در گرد عدم مستور و مانند حباب پرداخته از هوا
در دریای نیستی مغمور میشود بنا برین امر ناگزیر درینولا مرحمت
پناه غفران دستگاه میرزا حبیب الله صدر ممالک محروسه که عالم انسانیت
و مردمی و جهان فرشته صفاتی بود سفر را بر توطن این زندان
اختیار نموده ببلدی رحمت و راهنمایی مغفرت روانه جنت شده

منصب جلیل القدر مومی الیه از تاریخ فوت مستجمع کمالات حسبی و نسبی
بمیرزا مهدی خلف صدق آن کان سخا و مروت تفویض یافت ذکر
نهضت رایات نصرت آیات بییلاقات سمیرم و بهمن زار و اشتغال
بعیش و سیر و شکار که خامه بدایع نگار خالی از الفاظ عربی نگاشته
در هنگامی که کلید فروردین درهای شگفتگی بر روی روزگار گشوده و طاوس
گل منیتی بر فراز شاخسار هستی آغاز پرفشانی نمود چمن پیرایه رخسار
شاهدان پوشیده باد دامن ابر بهاری آتش سپند و گل فروزان
گردید هزاردستان چون میگساران از پیمانه گل سرمست
و بیهوش و چون شاهدان گلشن از آرزوی هم آغوشی مرغان خوش
نوا در خروش آمد گویندگان گوگو نوا و زندخوانان بلند آوازه
درختان با آهنگ رسا خروش آغاز نهادند پادشاه فرمان روا را
که پیوسته ساغر کام بالبریز و تیغ جهانگیری و دشمن سوزی خونریز
باد خواهش آن در دل پدید آمد که در ییلاقات اصفهان و شیراز
دیدن گلهای رنگارنگ و شکار مرغان آسمان آهنگ شادی
اندوز و هنگامه افروز گردند در روزی بخوبی از سرچه توان

گفت افزون به نیروی اختر همایون درفش درفشان جلوه طاوسی نمود
نخست باغ مینوسرشت کومه از گرد لشکر همایون دیده نرگس چمن را
افروز را توتیای بینش کشید و نوای این مژده بگوش خوشنشینان
آن گلستان بهشت نشان رسید نخجیر و زان رنگ بهشت برین از جشن
پادشاه روی زمین مانند سبزه زار آسمان که از فروغ اختران
لاله رنگ بهارستان نخجیر انست بگلهای آتشی چراغان آراستگی
داشت دریاچه بزرگ آن گلزار از پرتو چراغان و سالهای گردان
و جنبش آب روان بال رنگین تذروان پدید می آید گردون گردان
از رشک آن خون در تن فسرد و آسمان با آن هستی دراز آهنگ
آن پنج روز را در شمار زندگانی خود شمرد چون روزهای باده
گساری نخجیر نشدگی سپری گردید بنیروی بخت و بلندی پایه تخت
از راه چشمه ماهی روانه ییلاق سیاه چشمه و گرد کرانی و سمیرم
و بهمن زار شیراز گردیدند راستی آن دشتهای پهناور از بسیاری
گلهای رنگین چون دامن گلچین بدیده بینندگان در می آید و از
افزونی رستنیهای رنگارنگ تماشائی را گمان میشد که مگر چهره

زبسیار خسارسیت از تاب باده ناب گل گل شکفته با کاروان بهشت را
از گرانباری اسب بارگیر در میان راه خفته آبی روشنتر
از آینهٔ دل پر رنگ بر روی سبزهای زنگارگون روان و هوائی
مانند دم جانبخش عیسی زنده کردن افسردگان گل و لاله بهر سو
گردان سرروز سراپردهٔ برتری که مانند آسمان خانهٔ گردانش
نامست در گلشن گردن سربلندی می افراخت و در گلزار مینو سرشتی
بار آسایش می انداخت بندگان درگاه و راه یافتگان بارگاه در بندگی
آن برگزیدهٔ خسروان بام تا شام و شام تا بام بکشیدن ساغرهای
دوستکانی گرداندوه از آینهٔ دل می شستند و چون نهال گل
از باد بهار در جنبش افزونی آید از نیروی بندگی آن سر در دم
بدم بر جویبار زندگی میرستند گاهی بزم افروزی باده چون گیتی
بر آب شتاب میکردند و پاره از سواری بارهٔ باد تک آب رفتار
گوی پیشی از سپهر تیزگرد میبردند بدین آیین روزها بیهوده شد
و دشتها در زیر پی اسبان نوردیده آمد تا بزرگ همیون و لشکر
از شمار افزون بکشمیر رسید و آن جاییست دلگشا و بهشتی ابست

در زیبایی رسا چشمهٔ آبی از فراز کوهی که آن شهر بر دامن آنست روان
و از سر کوه از زمین گسسته ریزانست گمان نتوان کرد که آبی بدین
بسیاری و آبشاری بدین بلندی در جایی دیده باشند یا از جهان
گردان دیرسال شنیده چندین بار بر کنار چشمه و پای آبشار جشن
داشته ساغرهای پر تهی ساختند و از برای شکار نخجیر بر گرد
آن دشت پر گل تاختند گاهی با بندگان که راه یافتگان بارگاه
گردون پیشگاه اند سواری مینمودند و برخی با گروه پوشیده
رویان که مانند آب گوهر در پرده بسر آمده اند نخجیر میفرمودند
چون پیش از روانه شدن بدان سوی پر رنگ و بوی نوشتجات
زمین داران مرز خراسان بپایهٔ سریر گردون مصیر رسیده
بود که نذر محمد خان پادشاه ترکستان دیگر باره از نیرنگی
سپهر گردان دور از خانمان شده بهوس دریافت بزم برتری
رو آوردست و شاه نظر بیک برای مهمانداری با یکهزار تومان
اشرفی و تنسوقات بسیار روانه فرستاده شده بود در همان روزها
فرستادگان نذر محمد خان دریافت پایبوس نموده نوشته از و

ارژو آورند که چون از رهگذر کهن سالی کوفت دشوار دارد و امید
آن ندارد که بار دیگر جامهٔ هستی را آب روان زندگی از شوخ خنکی
این در دیرون آورد آرزومند این میباشد که پس از روان
شدن کشور نیستی پیکر او را روانه خاک پاک مدینه نمایند و از بهر
بازماندگان او آنچه شایان پسندیدگان کوی دریافت باشد
بجای آورند هنوز فرستادگان او در درگاه خسرو گیتی پناه
بودند که نوشته شاه نظر بیک در باب بدرود نمودن پادشاه
ترکستان جهان گذران از پایه اورنگ جهانگشایی رسید
و فرمان خدیو جهانبان از برای آوردن کالبد او با بازماندگان
سپاهان نوشته گردید و پیشخانهٔ والا بسوی بهمن زار فرستاده
شد در آن سرزمین هر روز سوار شده به تاختن اسب و باختن چوگان
و انداختن تیر و نواختن سازهای دلگشا و گرفتن جام و کشیدن
بادههای اندوه زدا هنگامه فروز بزم خوشدلی میگردیدند
و در همان روز میرزا مهدی صدر ایران بجهت دادن آتش
نذر محمد خان دستوری رفتن سپاهان یافت و بآیین پیش و شیوه

نخست پادشاهان فرمانروا کامران و کامیاب داد خوشدلی میدادند
تا هنگامی که تاراج گران هوای مهر ماهی جامهٔ گل هند بهار را از بر
روزگار بر آوردند و هزار دستان خانه بدری گلشن را
در بسته مرغان بیگانه سپرد هوای شهر جلوتاب آرزوی شاهنشاهی
گردید و هوس گردش دشت و بیابان پای در دامن کشید سرا
پرده شاهی بسوی سپاهان و سپاهان ازین خوشدلی چون
زلیخا جوان شد روزی بآیین پیش از برای کماندار هوس
سواری فرمودند چون تنگ کشیدن تنگ پیکر از آن سبکی
جولان باز میدارد ازین روی در کار سخت کوشی بکار رفته
بود از انجا که روی نمودن آن نا گزیر است هر آینه روی
مینماید در هنگام کمانداری که پادشاه نیک اندیش را تا جای زور
بر خانه کمان و زین بایست نمودند زین سمند باد تک آتش رگ
بگیسو درخشش آمد بنازم شیوه چالاکی و بها دریرا که در خیابان
هنگامی که با دست پی برداز از اجال دم زدن نمینمایند مانند شاهباز
بلند پرواز از فراز زین خجسته خود را بر زمین گرفتند

جان جهان در اندام از بیم چشم زخم لرزان و شیشهٔ دلهای بندگان
در کوزهٔ تفسیده هراس که از آن بود صد هزاران درد و آه از این
بر دادار جهان آفرین باد که این گره دشوار بآسانی گشاده پذیرفت
و پیکرهای پژمرده و دلهای افسرده از نو جان خوشدلی گرفت پس
از آن با بخت پیروز و اختر جهان افروز رده سپاهان شده
روزی فرخنده بآن شهر دلپذیر که جای خوشدلی و کامرانیست
در آمدند و در مهمانخانهٔ والا که آسمان بلند پایه را از آن سرافرازی
پست و نارسا میداند نشستند و مردم نذر محمد خان زمین بندگی
بوسیده بسیورغامیشی سرافراز گشتند بشیوهٔ تحسین شاه و نظر نیک را
با بازماندگان آن پادشاه بلند جایگاه با خواستهٔ بسیاری که از آن
خسرو مانده بود و بهای آن زیاده از صد هزار تومان میشد بسوی
ترکستان فرستادند و نامه در گذشتن آن پادشاه ازین سرای سپنج
و جای درد و رنج بجانب همیشگی بندهٔ درگاه در رشتهٔ نگارش کشید

نامه که در تعزیت نذر محمد خان بسلطنت پناه عبد العزیز
خان نوشته شده تا اساحی سامی با عظام از وجود اخلاف

کرام پایدار و حلاوت اثمار موجب اشتهار اشجار میباشد بنای
سلسلهٔ چنگیزخانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود سلطنت پناه
عبد العزیز خان استوار و اساس این دولت بدعایم اقبال آن خجسته
والا تبار پایدار باد بعد از طی طریق اظهار محبت بیکران و مودت
بی پایان که مکاتیب دوستانه از عنوان بدان آراستگی میدارد بر لوح
ابلاغ و اعلام مینگارد که از آنجا که بنیان ابدان انسان از معمار وجود
انس و جان بر آب روان عمر گذران گذاشته و خیمهٔ هستی ابدان را
فراشان صنع بطناب شریان و ستون استخوان بر افراشته بود
این بنای رفیع اساس از تردد انفاس در تزلزل و این خیمهٔ گردون
حما پس از هبوب نسیم حوادث در اختلال می باشد اگر با فکندن
لنگر اطبای حذاقت پیشه کشتی حیات انسانی از صدمهٔ چار موجهٔ این
بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی انبیاء مرسلین و ائمهٔ راشدین
و سلاطین ماضین غریق بحر زخار نیستی نمیگردیدند و فردی از افراد
این کاسهای کوارا را بر سر نمیکشیدند چون این منزل دلنشین جای
توقف و شایستهٔ تصرف نیست پسندیدهٔ ارباب هوش آن تواند بود

که از ظرایف این دکان بر ذیب و منزل مردم فریب دل خود را که بهمین
تحفه آن متاع بیپایان که آن منزل جنت نشانست بر داشته بقدر
معینی هستی که از دربار احسان رازق انس و جان بدان موظف است
قناعت نموده بر فوت مطلوبی و تلف گشتن مرغوبی متهلف و متاسف
است نگردیده شربت مرارت آمودنیستی را چشیدنی و بساط
قیمتی حیات را پیچیدنی و چیدنی دارد دلراقمه رزشته نفس پاره پاره
معلوم است : که دل هستی ناپایدار نتوان بست : و گروهی کز معلمی
لطف یزدانی شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشهای
باطل از دامن ضمیر افشانده اند از گرانخوابی دایه دنیا بر دل
باری و از بیمهری آباء علوی بر دل غباری ندارند یقین حاصل است
که آن سر کرده ارباب دریافت نیز از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت
و مغفرت پناه نذر محمد خان که در حقیقت دین واجب الادای
حیاتست بدامن محصلان لیالی و ایام سپرده کو مر خورشید فروغ
نفس شریف را از برج ترکیب عنصری بر آورده اند آیینه خاطر را
غبار آلود کلفت نخواهند گردانید و عمر عزیز را که قدر آن شناختنی است

از روی آگاهی در تحصیل مرضات الهی صرف نموده ایام حیات را بخوشنودی
و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان را در وقوع این قضیه سررشته تسلی
غالب خود تصور خواهند فرمود چون در حینی که آن سفر گزین ملک
بقا را کارکنان قضا عطف عنان از دار غرور بسرای سرور منظور نموده اند
خواهش آن داشته اند که نعش مطهر آن نقل مدینه مشرفه علی ساکنها
الف سلام و التحیه کرده شود و قیام بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت
غرا موقوف برضای اولیا و اوصیا میباشد بر ذمت همت لازم
نمود که شخصی را که بصفت زباندانی موصوف باشد برفاقت متعلقان
و منسوبان سلطنت پناه مزبور نزد آن زبیده اورنگ سلطنت
فرستند که تحقیق و تفتیش میلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر
ملک بقا نماید لهذا از بده الاشباه شاه نظر بیک زنگی را روانه
خدمت سامی نمودند که بدانچه رای آفتاب ضیا اقتضا نماید
مقرر فرماییم که پیشکاران دولت والا بعمل آورند کوکب آمال
از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد وقایع متنوعه در بنیال
محمد علی بیک ناظر بیوتات وداع حیات نموده و اقف دقایق خدمت

و بندگی محمد بیک معیر الممالک ولد مرحوم حسین بیک قجاجی که شرف
قرب اختصاص داشت بمنصب موروث سرافراز گشته خدمت معیری ممالک
بحسن بیک برادر مشار الیه مرجوع شد و هم درین سال مرحوم سیاوش
خان امانت نقد حیات را بمحصلان آنجهان سپرد و قوللر آقاسی
گری با ایالت کوه گیلویه بواقفموز خدمت سگالی الله وردی خان
امیر شکار باشی تفویض یافت و ایالت استراباد که با ایالت پناه
منوبور بود به محمد قلیخان ولد سیاوش خان عنایت شد شرح
آمدن اورنک زیب والی هندوستان بار دیگر بقصد استرداد
دار القرار قندهار و خایب و خاسر مراجعت نمودن
بر نکته سنجان دقیقه شناس پوشیده نخواهد بود که داد آفرینندهٔ
مهربان که انتظام مهام جمهور امم و عموم اصناف بنی آدم منوط
و مربوط بخواهش و ارادهٔ اوست رشتهٔ شیرازهٔ افراد کتاب حکمت را
که عبارت از انسان خاکی بنیان باشد با وجود تباین خلق و خُلق ازام
وجدانی که طاعت فرمان فرمای ظاهر است نموده و رضاجویی و خدمت
سگالی ایشان را بر عموم برایا واجب فرموده در صورتی که این حامل

بارگران سلطنت و خسروی بمقتضای ظلیت حضرت باری مروت پروری
و عدالت شعاری نماید از سردست دعای تحصیل ستونی متین جهت
استقرار اورنک پایهٔ جهانبانی مینماید ازین جهت است که پیوسته
کار این برگزیدهٔ کردگار برمبالجی گیر و دار و ارتکاب جدال
و قتال بفحوای حدیث نبوی و خطاب مصطفوی که نصرت بالرعب
میسر شده ساخته و عرصهٔ هستی از وجود مخالفان پرداخته میباشد
تفصیل این اجمال و مبین این مقال آنکه بعد از آنکه رایات نصرت
و اعلام فیروزی مدار را از ییلاقات سمیرم و شیراز عزم گرفت خلا
و مقر سلطنت که عبارت از دار السلطنهٔ اصفهان بوده باشد
مراجعت واقع شد چون در سنهٔ سابقه که گروه ضلالت پژوه هنود
بقصد استرداد دار القرار قندهار در حرکت آمده بودند در
نهایت ناکامی و بدنامی آوارهٔ دشت گمنامی گردیده بودند
و عقل دوربین که محک عیار نقود خطا و صواب است تجویز نمود که
بعد از ارتکاب خفت چنان بار دیگر بهوس تحصیل این متمنی گران
رکاب و سبکعنان گردند لهذا پیوسته بعیش و نشاط اشتغال و انبساط

اشتغال نموده اکثر اوقات بملاعبهٔ جرید و بازی چوکان و تاختن
یکران و شکار چرغ و شاهین و باز و یوز همکنانه آرا و عشرت اندوز
میبودند و بجهة رفاه حال لشکر ظفر اثر و سپاه قیامت حشر بحکم جمعیت
سپاه و حرکت مبارزان مملکت پناه که مرور و عبور ایشان را حکم
سیلاب بهار و امواج بحر زخار است نفرمودند و از آنجا که علت سودای
محال اندیشی خجالت و بدنامی دوا نپذیر غیرت والی هندوستان را
دیگر باره هوس استرداد دارالقرار قندهار از ضمیر حیرت
تخمیر سر زده اورنگ زیب پسر خود را با سعدالله خان که وزیر
و رائق فائق مهمات کلی و جزوی آن پادشاه حیرت دستگاه است
و امرا و عساکر بیشمار و فیلان کوه کردار و توپهای اژدر آثار
روانهٔ دارالقرار نموده اتار خان بیگلربیگی دارالقرار ورود
آن قوم عافیت نامحمود را بپایهٔ اورنگ سلطنت و سریر دولت
عرض نمود بعد از تحقیق این معنی مناشیر و فرامین بجمعیت سپاه
نصرت پناه و مبارزان رزم آزمای قوی بازوی آهن
کلاه صدور یافت که بقصد استیصال آن تیره روزان که سواد

مطابق اصل بخت سیاه خود در حرکت آیند و علیقلی خان سپهسالار پیشتر
از رایات جاه و جلال روانه شد اعلیحضرت ظل رحمن در ساعت مسعود
زمان محمود بباغ مینو نظام فیض مقام عباس آباد دارالسلطنه اصفهان
که انتخابیست از کتاب هشت بهشت خلد برین نقل مکان فرمودند تا هنگام فراهم
آمدن سپاه کینه خواه از اطراف و اکناف ممالک محروسه آنقوم خجلت اندوز
هفتاد و یک روز مشغول محاصره بودند و بردن خر و نقب اشتغال
نموده و درین امر بقدر مقدور سعی و اهتمام کرده بگمان مینمودند
که بزر دادن و پا بر سر جان نهادن با عنایت بغایت الهی بر
می‌آیند بعد از انقضای مدت مسطور استماع نمودند که سپاه
نصرت پناه نزدیک رسیده اند و ملاحظهٔ جرأت و جلادت
اوتار خان و غازیان سفر شعار قلعه دار نموده مجدداً نیل بد
نامی بر چهرهٔ ناکامی کشیده مراجعت نمودند هنوز الویهٔ دولت
و اعلام سعادت از عباس آباد در حرکت نیامده که مژدهٔ فتح
و فیروزی و نگونساری اعادی بیدین و تیره دلان عاری
از نور یقین رسید و ارقام مشتمل بر مژدهٔ فتح و فیروزی

باسم بیکلربیکیان و امرا و وزرا و حکام و عمال ممالک محروسه صادر شد
و چون هوای دار السلطنهٔ اصفهان بسبب افراط حرارت از منهج اعتدال
منحرف شده بود بفیروزی و اقبال بصوب صواب ییلاق پریه و سر
چشمهٔ زاینده رود روانه گردیدند و در آن سرزمینها که بعذوبت
میاه و کثرت گل و گیاه مذکور السنه و افواه است اقامت نموده
در ایام اقامت آن مکان نزاهت اثر گاهی بسیر سرچشمهٔ محمود
که از غایت صفا و غرابت منشأ تعجب نظارگیان صایب نظر میگردد
روانه شده بعضی اوقات بشکار کبک اشتغال میفرمودند و در این
اثنا بسمع ایستادگان کریاس گردون اساس خبر آمدن کلنگ
بمجال زار و مزوج رسیده چون خاطر ملکوت ناظر متوجه شکار کلنگ میباشد
عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیده بخوشی و خرمی
از شکار کلنگان آسمان آهنگ استلذاذ فرمودند و در همان روزها
ملتوعلی بیاول ایلچی عبد العزیز خان پادشاه والاجاه ترکستان
که بجهت تشیید مبانی دوستی ارسال نموده بود با نامهٔ صداقت تسلیم
زمین بوسی بندگی نموده بشرف مجالست مجلس خلد مشاکل بهشت افزای

یافته از سیر چراغان سر چشمهٔ گندمان و آتشبازی غریب که هرگز چنان
تماشایی ندیده تعجب اندوز گردیده رخصت انصراف حاصل نمود

داستان شکاری نمودن شیران بحسن سعی خان رموز دان الله ویردی خان امیر شکار باشی

لله الحمد که از فیض سحاب اقبال
این آفتاب سپهر کمال و سایهٔ حضرت ذو الجلال امور غریب و رسوم
تازه که در هیچ عهدی از ازمنهٔ سالفهٔ سلاطین ذی شان از توفیق
تماشای آن نشده مانند شاهد سبزهٔ نوخیز که در فصل بهار ربر اهنمانی
قوت نامیه سر از دریچهٔ ظهور بر آورده سرمهٔ کش دیدهٔ بینش نظارگیان
مشکل پسند میگردد پرده خفا از چهره نمود گشوده زیب بخش محفل
امکان و زینت افزای هنگامهٔ اخشیجان میشوند زهی فطرت بلند
و نیت ارجمند که دقایق اموری که موشکافان از در حل آن ناخن
اندیشه شکسته و بازوی ~~دبازوی~~ توانایی بسته است بیک گوشهٔ
ابروی التفات این خسرو اقلیم گشا میگشاید و مسافران اقلیم
وجود را قبل از وصول بشهربند امکان در طریق بالقوه کی بتماشای نتایج
گلشن ایجاد مینماید آری هرکه در سر امتیاز در دبستان تأیید الهی خوانده

... من الكتب التي وقفها الفقير الى الله ربه ذي المواهب محمد المدعو بين الصدور ... وقفي عبده ١١٧٥

باشند از اوستاد بی نیاز و شیوه های ستوده اش در تازکی و غرابت
ثانی اثنین اعجاز است تفصیل این اجمال و مبیّن این مقال آنکه بر نکته سنج
سخندان که بمیانجی تتبّع کتب سلف و شنیدن آثار خلف اطلاع بر احوال
خسروان ذی شان از امروز تا زمان حکومت پیشدادیان یافته باشد
ظاهرست که در هیچ زمانی از ازمنه باستانی نبوده که خسروان
گردون شان شیر از اشکاری نموده مانند یوزان معلّم دست
آموز و فرمان پذیر نموده باشند این امر غریب و شیوه عجیب
که در زمان دولت این خسرو کیخسرو غلام رایج گردید چنان بود که
والی عربستان و سایر خواقین ذی شان چند قلاده بچه شیر اضافه
پیشکش و ارمغان نموده بدربار آسمان شعار فرستاده بودند
چنانچه رسم پادشاهان ذوی الاقتدار میباشد در روزهای
جشن و هنگام بار عام بجهة عظم شاهان و توهیم گردنکشان این
شیران را بر دربار اقبال می بستند تا آنکه بخاطر اقدس و ضمیر مقدس
پرتوافکن گردید که چرا نتوان بود که شیران را بطریق یوز تعلیم
صید افکنی نمایند و گوی تفوق از سلاطین سلف که باین فکر نیفتاده اند

ربایند هرچند این معنی در نظر قاصر مدرکان کوتاه بین که مدرسانی
نگاهشان از بساط رسوم و عادات مستبذل نگذشته بسیار بدیع و بعید
مینمود اما از آنجا که در نظر دیده دقیقه یاب حضرت ظل الهی عجایب
حکم شاهد دارد و بوا یافته دقایق طرز دانی محرم بزم ضمیر اعلیحضرت
خاقانی اللّه ویردی خان مصاحب و قولر آقاسی و امیر شکار باشی و بیگلر
کوه گیلویه امر فرمودند که بعنوانی که مقرر میباشد در شکاری نمودن
سباع مزبور بذل جهد مبذول دارد که چون سیر متنزهات مازندران
بهشت نشان سلسله جنبان عزم والاست در هنگامی که رایات
نصرت آیات بقصد شکار در حرکت آید این مامول میسور باشد
الحق آن آشنای فطری غرایب امور در این امر عجب ید طولی
بکار برده در اندک زمانی بر وفق مدعا سرانجام نموده معروض
گردانید که بطریقی که بخاطر اشرف و ضمیر مقدس پرتوافکن گردیده بود
مطلب حاصل و طلسم تعجبات مردم باطل گردید و هم در آن اوان
رایات نصرت آیات را از ییلاقات مراجعت واقع شد و دو سه روز
در عباس آباد توقف نموده بی آنکه داخل دار السلطنه اصفهان شوند

متوجه مازندران بهشت نشان گردیدند و امر فرمودند که شیرانرا
همراه آورند که در شکارگاههای آن ملک دلپذیر که مشحون
بصنوف وحوش و انواع بهایمست ملاحظه شیوه صیدافکنی اینها
کرده شود و در هر منزلی بسیر و شکار اشتغال نموده بساعتی
که تولا بدان کند تقویم داخل مازندران گردیدند و در ان مکان
نزهت نشان هر روز بسیر و شکار و کشیدن ساغرهای سرشار
و تماشای باغ و بهار بزم افروز و طرب اندوز بودند تا آنکه
روزی از روزها بخاطر اقدس خطور نمود که چون اسپانرا
تاب و توان حمل شیرانست که بطریق یوز در شکار بهمراه
باشند و نیز آمیزش شیر و اسب مقدور نه محفها بر روی گردونها
ترتیب نموده همراه داشته باشند و مدتی بدین عنوان بشکارگاهها
برده همه وقت از ملاحظه صیدافکنی آنها طریق نشاط و انبساط می‌سپردند
و چون بعضی اوقات عبور گردونها از آب و گل دشوار بود امر
اشرف از معدن نفاذ صدور یافت که محفه شیرانرا بر روی فیلان
کوه بنیان که در حین فتح دار القرار قندهار بحیطه تصرف درآمده

نصب نمایند که همه وقت همراه باشند و چون اقسام این داستان غرابت نشان
نیز منظور بندگی از باریافتگان بزم قرب حضور و همه اوقات ملتزم رکاب
منصور میباشند بمشابهه اغراق و ارتکاب استغراق هرگز شکاری بدین
خوبی و صیدی بدین مرغوبی در عرض ایامی که سایه مثال دنباله رو
موکب جاه و جلالت و همه روزه ملاحظه انواع شکارها مینماید ندیده
و از جهاندیدگان دیرسال نشنیده چه صید شیران مانند عاقلان دانش
پیشه مشتمل بر رعایت شیوه ستوده حزم و پاسداری مراتب احتیاط میباشد
در دفع مضرت خصم از حربه رمحی سپر آهنین بر دوش و در طریق تیر و ترکش
پوشی نیز ارزنده عاقلانه در کوشش دارد در هنگام گرم تازی باد در انجا
نیست که همعنانی نماید و هر صیدی که بقفل چنگال در هم بست مفتاح تدبیر
هیچ چاره جویش نگشاید در پیش تیزی چنگال آهنینش جامه آهنین چون
پیراهن حریر بی ثبات است و گرفتاری پنجه قهرش را نومیدی از خلاص
و نجات در بزم ظهور صید بندی رسیدن برد و بدینش مقدم نشستن
و در بساط انتها زفرصت انداختن شکاری با اراده اش جلیس و قرین
قطع نظر از نیفا نکرده شهریاری چنین را زمینه چنان مینماید

که شیر از ابجای کلاب معلم هنگامه طراز شکار رو این طرز غریب باز نمایندگان
کشور از زمان و ادوار باشند در اوقات شکار این بوالعجب شیوه‌گان
امری غریب منظور گشته کارشناسان تجربه اندوز را در بحر حیرت مغمور
ساخت شرح این داستان غرایب نشان چنانست که یکی از شیر ازان
که در یکشست صیادی نوآموخته و صحرای شکار ندیده و تجربه نشنیده و خفته
بود میخواستند که مبادا او بهستگی آشنای صنعت صیادی ماهر شیوه
استادی سازند لهذا منظور نظر خان رموزدان آن بود که نخست بگراز
ماده که از سلاح جوشن گراز عریان و از ناب چنگ و دندان نوآموختگان نیست
باصطلاح امیر شکاران تولی دهد که مبادا در نخستین مرتبه صیادی که
هنوز ادراک لذت صید افکنی ننموده نبرد معرکه مبارزت زخمی شده
بعد از آن چندانکه نشاید اقدام برین امر ننماید و حسب اتفاق گرازی
که بعلت حداثت سن و نورسیدگی سفیده صبح اسنانش از تیره شب
کام و دهان طلوع ننمایانده داشته از بیشه بر می‌آید امیر شکار از راه بعلت
بعد مسافت چون بعد از امعان نشانه از دندان او ملحوظ نمیگردد
شیر نوآموز را مطلق العنان میسازند و چون شیوه رسانیدن

آن اژدهای شیر اندام تمام بوده مانند مرغان سبکباز در دم ادراک
گراز نموده بیباکانه آتش در قید چنگ و دندان در می‌آورد و بعد از رسیدن
شیربانان که دندان آن عدوی بنیان را ملاحظه نمینمایند از بیم غلطی
که نموده بودند مضطرب میگردند قضا را بعد از تفحص و دقت نظر معلوم
میشود که دست امیر شکار قضا بر ریشه درخت که غذای مقرر گراز است
دهان اجل رسیده را درهم پیچیده و استادانه آتش زبانهای نوع
بهمین کار برگزیده است الحق نظارگیان را از تخیل تعجب بر تعجب
افزوده و خدا ساز بودن کارهای این خسرو اقلیم کشت در مرآت
عیان چهره ظهور نمود و بعد از تکرار شکار شیران اژدها کردار خسرو
قدرشناس امر فرمودند که قلاده مرصع و زنجیر طلا جهت ایشان
ترتیب داده مجهای بلاجورد و طلا تزیین نمایند و بکر ایشان از جهت
امتیاز بجلهای زربفت آرایند امید که تا تسخیر گردون گرد است این
خسرو شیر شکار را نصرت پیشرو و اقبال همعنان باد **شرح وقایع اموری**
که در حین توقف رایات منصور در مازندران روی نمود در
اوقاتی که مکان نزهت بنیان و گلشن جنت نشان مازندران محل نزول

رایات نصرت آیات بود در ان خطهٔ ارم نظیر هر روز در مکانهای مرغوب
و بوستان مانند چهرهٔ شاهدان محبوب بکشیدن ساغرهای سرشام و گرم
کردن هنگامهٔ عیش و شکار داد خوشدلی میدادند و از بلاد جنت
نهاد انمرز و بوم بلدهٔ طیبهٔ اشرف با قامت اختصاص یافته هر روز
بشکارگاه اطراف آنجا که مطاف هوای بهشت توجه فرموده بضرب
خدنگ دشمن گداز آتش زن بنیان حیات گوزن و گراز آن سر
زمین مسکر دیدند و از سیر حدایق پرگل و باغهای پر سنبل که غیرت مرغوله
زلف و پیچ و تاب کاکل است گلهای انبساط میچیدند و گاهی شیران
شکاری چنانچه سبق ذکر یافت صید گوزن و گراز نموده طریق
عیش و نشاط می‌نمودند و چون عباس آباد بهشت بنیاد از راه اشرف
بر دریا و دریاچه آسمان پهنا و گلهای فرح بنیاد تماشا بر سایر متنزهات
آنجا تفوق دارد حکم بر چراغان دریاچه مکان ان مینو نشان
نمودند **داستان چراغان اطراف دریاچه عباس آباد** در سواد
خانهٔ صحیفهٔ تماشا و نظارگیان چراغان گنبد خضرا روشنست که
روز کردن شبهای یلدا که سازی بفروغ چراغان و خندان ساختن

روز زندگانی و غازهٔ رخسار شاهد عیش و کامرانیست گرمی این هنگامه را بر
اطراف دریاچه ورود در نشاء خاصیت عرق دو آتشه شراب شیراز
و فروغ این بزم را بر عرایس ازاهیر اردی بهشت و فروردین زیادتی..
کرشمه و ناز بهشت سلاطین ذی شان را که گذرانیدن اوقات عمر گرامی
بعیش و نشاط میسر باشد بفتوی عقل دقیقه شناس مجوز نیست که بعنوان
خوشدلی و کامرانی گذرانند و گروی از ایام زندگانی و جوانی
که از گردش ایام و لیالی دو اسپه در گذرست نستانند لهذا
اعلیحضرت ظل الهی بچراغان اطراف دریاچه عباس آباد اشرف
که قطعه ایست از باغ جنان یا منتخبی است از روضهٔ رضوان اشاره
فرمودند خدمت گذاران در اندک زمانی اطراف آن دایره
گرد را باشکال متناسب چوب بندی نموده باتمام رسانیدند
و بعد از اتمام آن اعلیحضرت ظل رحمان در تالار وسط دریاچه بدولت
و اقبال با ملتزمان بساط اجلال جلوس فرموده حکم بافروختن
چراغها فرمودند آتش بید و بادهٔ گلرنگ نیز بچراغان کردن
دماغ مجلسیان درخشیدن آغاز نهاد و فروغ چراغان از کواکب

ثابت چرخ گردان حکایت میکرد و عکس چراغان در آب از سیر و دور
سیارگان حکایت مینمود و عود مطربان در آتش می نشست و روایح
نغمات دماغ جان را معطر میگردانید و شکفتگی بزم باده عقل مصلحت
سنج را در آتش حیرت می نشانید آن شب که در حقیقت روز عیش و نشاط
بود بطریق تسیری گردید و ساغر و پیمانه را گردش تا آخر رسید امید
که پیوسته ساغر نشاط این خسرو کامکار گردان و دشمن این دولت ابد
مدت چون شمع چراغان سوزان و گدازان باد

شرح تخریب قلعه که کوزه اروس بر کنار قوتین احداث نموده بودند

چون والی ممالک
اروس از زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان تا غایت که اوان
اهتزاز بهارستان دولت ظل رحمن است پیوسته با این دودمان
نسبت دوستی و روابط آمد شد مشید و مستحکم است و همواره ایلچیان
بپایه سریر خلافت و تخت شهریاری و سلطنت آمد شد دارند و
فرمانروایان این سلسله جلیله نیز مدام مراعات خاطر ایشان نموده
همت والا بانجاح مطالب و مآرب ایشان مصروف میداشته اند
و در آغاز زمان جلوس میمنت مانوس پادشاه ممالک اروس قلعه

در حوالی اترک که سامان الکاء اروس و ممالک محروسه است احداث نموده بود
و بنابر مراعات مراتب مسطوره باغماض مقرون گشته و در ایامی
که طهمورث والی سابق گرجستان چنانچه سبق ذکر یافت از باس
و سطوت جیوش منصوره و جنود قاهره هراسان و گریزان گردیده
الکاء متعلقه او برستم خان شفقت شد از راه هم مذهبی متشبث بوالی
اروس شده نواده کلان خود را نزد او فرستاده طالب مظاهرت
و معاونت گردید و بمصلحت دید مکر و حیله انها نمود که اگر چند قلعه
دیگر در حوالی قلعه قوتین ساخته شود که راه آمد شد حریفین بممالک
محروسه مسدود شده اگر از جانب اروس کومک بالکاء گرجستان
آید بسهولت میسر باشد مقرون بصواب مینماید و والی ممالک اروس نیز
فریب غدر او خورده قلعه چند در محال مزبوره احداث و جمعی را
بمحافظت تعیین نموده و حقیقت این معنی را خسروخان بیگلربیگی
شیروان بموقف عرض رسانید ارقام مطاعه باسم حکام چخور سعد
و قراباغ و اردبیل و آستارا و سایر محال آذربایجان صادر شد
که جمعیت نموده نزد خسروخان حاضر گردند که بدانچه مقتضی وقت و

مصلحت دولت باشد بعمل آورد و امراء مسطور حسب الفرمان واجب
الاذعان در وقت مقرر جمعیت نموده خسرو خان بنیروی اقبال
بیزوال شاهی و تأیید جناب الهی باتفاق امراء مزبور و حاکم
باب الابواب دربند و سرخای خان شمخال خان داغستان
و عباس قلیخان اوسمی و جماعت زاخوری و غیره روانه شدند و با جماعت
اروس ذلقای و غیرهم که از طرف والی اروس بمحافظت قلاع
اشتغال داشتند بجنگ و جدال اشتغال نمودند صفحهٔ غبار از صدمهٔ
حوافر بادپایان و خروش کوس و کرّه نای نمودار صبح قیامت گردید
و غبار معرکه هیجا چون نالهٔ مظلوم سر بر ثریا کشید عاقبت نسیم
فتح و نصرت بر پرچم اعلام جنود مسعود شیروان و ایروان وزید
کفرهٔ مردهٔ آوارهٔ دشت فرار گردیدند و لشکر منصور تمامت
قلاع را ویران و با خاک یکسان ساخته مراجعت نمودند و چنین فتحی عظیم
بسهولت و آسانی قرین حال اولیاء دولت روزافزون گردید شرح
آمدن ایلچیان سلطنت پناه عبدالعزیز خان باستدعاء رخصت
شاه فولادسرای درین سال شکور بیک و نیاز بیک چهره

آقاسی ایلچیان عبدالعزیز خان والی ترکستان بقصد استدعاء رخصت شاه
فولادسرای بدرگاه جهان پناه آمده بودند تفصیل این اجمال آنکه
شاه فولادسرای که یکی از اعیان ترکستان و نسبت قرابت
قریبه به یلنکتوش داشت و در حدی از حدود ترکستان حاکم بود
بنابر دواعی نفسانی و وساوس شیطانی ارادهٔ سرکشی و خودرایی
در خاطر میداشت عبدالعزیز خان او را بلطایف الحیل بدست آورده
بجهة دفع مفاسد آن مرز و بوم بدرگاه جهان پناه فرستاده
استدعاء آن نموده بود که در ممالک محروسه بوده باشد
و حسب الاستدعاء پادشاه مزبور و مراعات قوانین دوستی
مدتی در دارالملک شیراز و گیلان و دارالسلطنه قزوین توقف
داشت و درین ایام بجهة استرضاء خاطر یلنکتوش از خدمت علیحضرت اعلی
ظل الهی بوساطت ایلچیان مزبور استدعاء آن نموده بود که شاه
فولادرا رخصت حج ارزانی داشته بعد از مراجعت روانهٔ
الکاء ترکستان نمایند بنابرین مشارالیه را مرخص ساختند که روانهٔ
زیارت بیت الحرام شود ایلچیان را مشمول انعامات و خلاع گردانیده

رخصت انصراف ارزانی داشتند و ایلچی ابو الغازی خان والی اورگنج
نیز با ایلچیان و والی دادیان و باشی آچوق و پادشاه
والاجاه فرانسه ایلچی اروس که برسم چاپار بدرگاه جهان
پناه آورده بود و عبدالرحیم بیک خویش حسین پاشا حاکم بصره
که حامل عرایض و پیشکش بود درین سال بزمین بوس بندگی فایز
گشته مشمول انعامات و خلاع فاخره روانه شدن رایات
منصوره از بلده اشرف چون زمان توقف بلده طیبه اشرف
تمادی یافت و مکرر از شکارگاههای آنجا و استیفای حظ
فرمودند هوس شکارگاههای فرح آباد و سیر کنار دریا و امواج
پهناور زمام مطایای عزیمت را بصوب فرح آباد جنت بنیاد
کشیده همرکاب دولت و همعنان سعادت متوجه گردیده شکار
کنان بدان مکان خلد بنیان رخت اقامت افکندند و در ایام
توقف گاهی بسواری کشتی و سیر دریا و رکوب بارگی و تفرج صحرا
و شکار تذروان آسمان نما صیقل زن مرآت ضمیر اقدس میگردیدند
تا آنکه هوس مراجعت مقر سلطنت عنان تاب عزیمت گشته بلده اشرف را

حیات مجدد حاصل شد وقایع متنوعه درین سال میرزا قاسم
وزیر مازندران بهشت نشان از خدمت مزبور معزول و از
آنجا بمیرزا صادق مستوفی بقایا شفقت شد و بیگلربیگی بتغییر
محمد قلیخان بحاجی منوچهر خان تفویض یافت شرح آمدن دارا
شکوه ولیعهد والی هندوستان باتفاق سعدالله خان وزیر
آن پادشاه حمیرت نشان بقصد تسخیر دارالقرار قندهار و خا
و خایب بازگشتن بتایید حضرت کردگار حضرت جهان آرا
که بمقتضای شگرف کاری پیوسته امور خسروان نمار انجمن
گوهرهای گرانبهای سود بمنتهها نموده بفحوای عسی ان تکرهوا
شیئا و هو خیر لکم کینه اندوزی جنود عاقبت نامحمود
هنود را چون تیرگی شب که باعث ازدیاد فروغ ماه و ستارگان
میگردد منشا انتشار صیت خسروی و آوازه سرافرازی و برتری
نواب کامیاب ظل الهی فرمود چنانچه برافراشتن دود بر هان
کشیدن شمشیر شعله آتش سوزان مهیا شد از آمدن سپاه
روسیاه هندوستان فروغ فتح و نصرت و فیروزی این خسرو

خورشید نظیرش پیش از آنکه نقاب حجاب از چهره گشاید مانند روشنی خورشید
که قبل از طلوع چهره افروزی می‌نماید معلوم میگردد تفصیل این اجمال
آنکه در اوقاتی که ماه زندران بهشت نشان مخیم سرادقات جاه و
جلال بود بعرض مقدس رسید که والی هندوستان بدستور نخست
باد پندار در کاخ دماغ راه داده از ریختن آبروی اعتبار
نیندیشیده بعد از تکرار خجالتی چنان که از رهگذر هوس استرداد
قندهار او را روی نموده بود بار دیگر آتش سودا گرم ریختن این
تمنا گردیده دارا شکوه ولد کلان خود را که از سایر اولاد
بخطاب ولی عهدی امتیاز دارد باتفاق سعد الله خان وزیر
و رستم خان دکنی سپه سالار و مشاهیر امرا و وجوه سپاه و عساکر
با توپهای اژدر شعار صاعقه کردار و فیلان کوه بنیان رفیع
ارکان روانه دار القرار قندهار گردانیده دارا شکوه
با بعضی از امرا و عساکر از راه ملتان و دوکی چوتیالی روانه گشته
جمعی از عساکر را از راه کابل روانه نموده در حین ورود الکای
دوکی چوتیالی دو تن از افغانان حاکم آنجا که مدتی مدید از راه

خواران احسان اعلیحضرت ظل رحمن و یمن الطاف شاهنشاهی بحکومت آنجا
سرافرازی یافته بود بمقتضای یکرنگی اطاعت آن گروه را وجهه همت ساخته
نیل بدنامی بر چهره ناکامی کشیده با آن گروه تیره روز ملحق شده
دارا شکوه را از بیغمی باد غرور و پندار در کاخ دماغ استوار
یافته بگمان آنکه قندهار را نیز بهمین طریق مفتوح میتواند شد
بدلی قوی و املی فسیح روانه شده قلعه قندهار را مرکزوار
بدایره احاطه در آورده چون در بوته گداز تفکر قلب بودن
نقد اعتقاد خود را که درباره اوتارخان داشت ملاحظه نمودند
حکم بردن جر و سیبه نموده دامن اجتهاد بر کمر خواهش استوار
ساخت بعد از رسیدن اخبار ورود آن تیره روزگار بمسامع
باریافتگان سرادق گردون آثار فرمان همایون باسم
بختان بیگ غلام خاصه شریفه شرف صدور یافت که باتفاق
جمعی از عساکر نصرت آثار که بسرکردگی موما الیه در دار السلطنه
هرات قشلاق نموده بودند با بعضی از امرای خراسان روانه مقصد
شده و رعایا و اویماقات و احشامات اطراف را از دستاندازان سرکرده

پیشکوه محافظت نماید و منوچهر خان بیگلربیگی دار المؤمنین استرآباد را
نیز مأمور داشتند که قبل از علیقلی خان سپهسالار ایران بیگلربیگی
آذربایجان با جمعی از شیران بیشهٔ هیجا و نهنگان دریای وغا
روانه شود و سپهسالار نیز با لشکر قیامت اثر متعاقب برفتن مأمور
گشته ارقام و احکام باطراف ممالک محروسه بجمعیت عساکر منصوره
ارسال یافته محصلان ساعی تعیین شد و رایات منصوره نیز از مازندران
متوجه فیروزکوه گردیده از راه الکاء هزار جریب متوجه بسطام
گشت و اوتار خان مکرر حقیقت بدسلوکی و بی سرانجامی مهدیقلی سلطان
سیاه منصور حاکم بسطام را معروض درگاه خلایق پناه نموده بود امام قلی
سلطان سیاه منصور حاکم اسفراین را در عوض مهدیقلی سلطان
برتبهٔ امارت بسطام سرافراز فرموده مقرر داشتند که بر جناح
استعجال روانه شده بمحافظت و محارست قلعهٔ مزبور اشتغال
نماید و دارا شکوه از استماع این اخبار وحشت آثار بی آرام
و قرار گشته رستم خان دکنی را با فوجی انبوه و یلان کوه
شکوه مقرر داشت که روانه بسطام شده از طرق و شوارع

خبردار بوده باشند و اگر سپاه نصرت پناه وارد گردند بمقام
مدافعه درآید و اگر توانند وا پیش رود و قلعهٔ بسطام را نیز بدست
آورد و رستم خان دکنی با چهل هزار نفر از مردان کارآزمودهٔ
پیکار روانه شده قبل از ورود امام قلی سلطان که در مراتب
سلوک ناهنجار خود چهره بازخواست اعلیحضرت ظل الهی را بعین
الیقین مشاهده مینمود بتکلیف روسیاهی از جملهٔ القوم زحل
نشان گردیده قلعهٔ بسطام را تسلیم و بتازگی السنهٔ منهیان این خبر طرف
دامن آتش سودای دارا شکوه گشته بیشتر از پیشتر گرم احراز مطلب گردید
اوتار خان باتفاق غازیان ظفر شعار نصرت نشان پای اصطبار
در دامن وقار کشیده دست جرأت از آستین جلادت برآوردند
و با آب شمشیرهای درخشان و ناوکهای پران شمع حیات آن بدبختان
تیره روزگار را فرو می نشانیدند مراد بیک توپچی باشی در آتشبازی
نیل خجالت بر جبین از بهار می‌کشید تا جمعیت سپاه نصرت نشان
از اقصای ممالک ایران آن زحل منشان بشغل محاصره اشتغال نموده
بی نیل مقصود خایب و خاسر راجع میگردیدند تجتان بیک با دو سه هزار

مهدیقلی سلطان

نفر از عساکر بسرکردگی او مأمور بودند بر جناح استعجال روانه شده چون
صرفه در جنگ صف نمیدانستند هر روز تاخت اطراف و جوانب ایشان
کرده سد شوارع و قطع آمد و شد آذوقه ایشان مینمودند و هر روز
جمعی از بهادران خصوصاً ملازمان الله ویردیخان مصاحب و قللر
آقاسی و امیر شکارباشی و بیگلربیگی کوه‌گیلویه را که باتفاق مشارالیه
در خراسان قشلاق نموده بودند بتاخت اطراف و جوانب ایشان
فرستاده بسیاری از آن گروه خذلان پژوه را بدست آورده
بیفاصله سر و زنده بدرگاه جهان پناه میفرستادند و در حینی که نخجوان
بیک با جماعت خود در نوزاد توقف داشت رستم خان بکثرت عدد و
لشکر خود تکیه کرده متوجه اردوی نخجوان بیک گردید نخجوان بیک
بمقتضای مصلحت وقت صرفه در معارضه ندیده از نوزاد متوجه
فولاد شد رستم خان رفتن نخجوان بیک را از جمله آمد کار خود
شمرده بازگشته در کنار رود هیرمند اقامت نمود و هم در آن روز
منوچهر خان که ملتفت احوال و اثقال نشده جمازه سوار بایلغار
روانه فراه شده بود با دو سه هزار نفر که نزد او جمعیت نموده بودند

داخل اردوی نخجوان بیک شده متوجه مقصد گردیدند علیقلی خان سپه سالار
نیز وارد شده افواج قاهره مانند امواج بحار زاخره داخل اردوی
معلا گردیدند رستم خان دکنی را از استماع این اخبار پای ثبات
و قرار از جا رفته در میان خوف و رجا روز میگذرانید
و منوچهر خان با آن گروه قلیل از بسیاری لشکر دشمن نیندیشیده
بمعاضدت اعتقاد و جرأت خداداد روانه شده در نیم فرسنگی
اردوی رستم خان نزول نمود از ملاحظه این جرأت و رسیدن
اخبار ورود سپهسالار و عساکر نصرت شعار و تاخت هر روزه
سپاه جرار رستم خان مجال توقف ندیده تزلزل حال و وخامت
مآل خود را بدارا شکوه اعلام نمود و مومی الیه بمصلحت ارباب حل
و عقد خیر خود را در استرجاع خان دیده رستم خان را طلب نمود
و آن مدبر مانند صیدی که از نیش شکارافکن گریزان گردد از
غایت ترس آتش در دروازه بست زده روانه اردوی دارا
شکوه شده و همه جا غازیان متعاقب روانه گردیدند و هم در آن
اوان علیقلی خان سپه سالار و عساکر نصرت نشان نیز یکبار آب

هیرمند رسیده از آب عبور نموده بودند بعد از ورود دیتم خان
و خبر رسیدن منوچهر خان و سپهسالار دارالشکوه نیز مجال توقف
ندیده طبل رحیل فرو کوفته خایب و خاسر و پشیمان و نادم روانه دیار
ادبار گردید و سپهسالار جمعی از غازیان نصرت توامان را از تعاقب
ایشان امر فرموده بسیاری از آن قوم تیره روز را از طریق
هندوستان عطف عنان بجانب درکات نیران نموده و ده زنجیر
فیل و اموال و اسباب و امتعه بسیار بدست آورده مراجعت
فرمودند و مژده این فتح مبین و فرار نمودن آن طایفه عاری
از نور هدایت و یقین در قریه پشت در هنگامی که رایات
منصوره بقصد دار القرار قندهار از بسطام در حرکت آمده بود
بمسامع راه یافتگان بارگاه گردون پیشگاه رسید ارقام اشرف
باسم سپهسالار و امرای عظام صادر گردید که تعمیر و نسق ضروریات
قلعه کرده بعد از هموار کردن جر و سیبه عساکر را مرخص کرده
روانه درگاه جهان پناه شود و مبلغ پنجهزار تومان تبریزی
با خلاع قیمتی بجایزه خدمات شایسته که از او تارخان بظهور

رسیده بود بمومی الیه شفقت فرموده مومی الیه را موسوم بذو
الفقار خان گردانیدند و مبلغ پانصد تومان انعام بگرجاسبی بیگ
برادر ذوالفقار خان که در قلعه خدمات پسندیده نموده زخم
تفنگ بسر برداشته بود شفقت شد و چون اوان ورود دستان
نزدیک رسید و شاهد مازندران از غازه گلهای رنگارنگ
آراستگی حاصل شده از سایر متنزهات ممالک محروسه نزدیکتر بود
رایات منصوره از راه جوزولی و استراباد متوجه آنحدود
گردید و حکم اشرف باسم ذوالفقار خان شرف صدور یافت
که جمعی از عساکر را که از ایشان خدمات پسندیده بمنصه ظهور
رسیده باشد بپایه سریر خلافت مصیر فرستد که فراخور خدمات
مشمول نوازشات شاهانه گردند بعد از ورود خطه جنت
نشان مازندران مراد بیک که در قلعه داری زیاده از قدر
وسع بشر جانسپاری نموده بود بتلثیم آستان اقبال نموده
منظور انظار عنایات گشته بلقب خانی سرافرازی یافته
الکاء شفت بپسر بتیول او شفقت شد و سایر مبین باشیان

و یوزباشیان و قورچیان و غلامان و تفنگچیان نیز بر سبیل
تعاقب و توالی شرف پای بوس دریافته از انعامات و احسانات
سر مباهات باوج کیوان رسانیدند الحق در ایام محاصره که قریب
بشش ماه امتداد یافت ذوالفقار خان و سایر مستحفظان بنوعی کوشش
نمودند که در هیچ عهدی نظیر آن استماع نیفتاده و بسیاری از سربازان
جلادت پیشه در ایام محاصره با آنکه سد ممالک و مخرج و مدخل اطراف
نموده بودند داخل قلعه شده مژده رسیدن عساکر بذوالفقار خان
و سایر قلعه داران میرسانیدند چنانکه یکی از غازیان چمشکزک سواره
و تاج بر سر بی آنکه تغییر وضع نماید در اثنای روز علانیه داخل
قلعه گردید و چون بسبب امتداد ایام محاصره و تضییع حاصل
قندهار در آنجا و دهم رسیده بود صفیقلی بیک بیات دل صحبت را
بری و استراباد فرستاده ارقام مطاعه صادر شد که مقدار پانزده
هزار خروار غله حمل و نقل دار القرار قندهار نمایند توجه رایات
جهانستان بادشاهانه بمازندران بهشت نشان بعنایت
ملک منان رایات جهانگشای اقبال و اعلام گردون سای جاه و

جلال در زمستان این سال در مازندران که رشک فرمای روضه
رضوان و حدایق جنانست نزول اجلال داشت و الحق باغ
با دمهرگان اساس اوراق درختان را بالوان مختلف در نظر
بینندگان جلوه داده و از آراستگی عروس خزان داغ رشک
بر جگر شاهد لاله رخسار بهار چنانچه ابیات راقم مشعر بر آنست
نهاده بود نظم سرخ گردیده برگ برگ چنار * چون گل آتشی بفصل بهار
یا پر چهره بود سرکشش * دستها را گرفته بر آتش * همچو دستار باده
نوشان پاک * از سر شاخها کشان بر خاک * هست چون دام
راهگیر چنار * او فتاده در رو تذرو بهار * خاکش از برگهای صبغ
پوشش * تو بتو ها همچو بوتها در جوش * اندران بزم خاص سرمستان *
که بود همچو روضه رضوان * کوبی از شاخهای مهر صفت * دست
موسی بلند شد بدعا * هر درخت آتشی بپا دارد * آرزو گزیم
جا دارد * هر درختی بصحن گلزارش * همچو چنگیست تا کهها تارش *
صوت چنگش ز سیر آهنگیست * جنبش باده ناخن چنگیست * شاخ بر
برگ هست سیخ کباب * برگ ریزش چکیدن خوناب * و آن

باغ پرگل که بباغبانی صنع الهی از گلهای رنگارنگ در چهار فصل
غیرت نگارخانهٔ ارژنگ است بنوعی جلوه گر گردیده بود که نگاه بینندگان را
مانند پروانه که در بزم چراغان افتد سررشتهٔ انتخاب از دست
میرفت و روزگار را از استیصال اعدا دخوشی هوا و بوقلمونی
دامن صحرا و آغاز شباب خسرو جهان آرا و بادهٔ مروّق مصفّا
وحصول متمنّی و انواع نِعَم لا تعد ولا تحصی بطریق شاهدان هر هفت
کرده دل از پیر و جوان میبرد و هر روز خسرو کامکار بتفرّج دامان
صحرا سوار شده داد خوشدلی و کامیابی میداد و چون هر مکانها را
خصوصیّتی و بادهٔ سرشار را کیفیّتی جدا میباشد خاطر خطیر اعلیحضرت
ظل الهی متوجه سیر فرح آباد بهشت بنیاد که بحسب کشادگی و وسعت
از بلدهٔ ارم نظیر اشرف امتیاز دارد گردیده موکب مسعود
بقصد سیر متنزّهات آنجا در حرکت آمد و آن راه را که سه منزل است
در هر منزلی عماراتی ساخته و اسباب ضروریات آنرا انفرموده ارزو
پرداخته اند به پنج شش روز همه جا شکارکنان طی فرموده
بدار السلطنهٔ فرح آباد نزول اجلال فرمودند این خلد برین

وجنّت نهمین بر کنار بحر آب سکون واقع شده و نهر تجینه رود
که در عذوبت آب و فرح بخشی تماشا ضرب المثل جهانیانست از اوسط شهر
روان گشته چون دست فدویان و ذیل دولت ظل رحمن
بدامان آن بحر بیکران پیوسته و چندین هزار مرکب خوش عنان
سفاین بر کنار آن رود بسته است قابلیت مکان قبل از ورود
رایات نصرت توامان از خدمت ظل رحمن استدعاء وقوع
چراغان بر کنار تجینه رود نموده بود و فرمان همایون
دران باب بنفاد پیوسته و در حین ورود اسباب آن کار
حیلهٔ حصول پوشیده بود بعد از دو سه روز اقامت چراغان
گلشن گشت خسرو آفاق نافذ الفرمان با خواص بندگان
در کشتیها نشسته دماغ را از نشاء بادهٔ لعلی چراغان نمودند طرفه
حالتی بود که بزم باده دران هنگامه چون پیاله میسر گردید
و مجلس مغنیان چون رود مطربان بآهنگ حی نالید بعد از انقضای
سیر چراغان چند روز دیگر دران مکان ارم نشان توقف
فرموده گاهی بسیر طرف دریا و برخی بشکار تفرج صحرا

عیش اندوز و طرب افزا می بودند تا آنکه میل مراجعت مرکز اقامت
از خاطر سر بر زده بفحوای العود احمد متوجه بلده اشرف گردیدند
و چون در سنه سالف پشته را که در رفعت نمودار آسمان
و در استداره اطراف شبیه چرخ گردان بود و در قرب شهر
انتخاب فرموده بساختن بنایی بر بالای آن فرمان داده بودند
و این کار صورت انجام یافته بود درین اوقات لازم السعادات
نیز متوجه اتمام آن شده بحفر دریاچه و گل کاریها و سایر لوازم
فرمان دادند ارباب طبع را در باب آن بنا تواریخ بخاطر رسیده بود
ثبت افتاد **قضیهٔ فوت مرحمت پناه خلیفه سلطان** در اثنای
آن عیش و نشاط و شگفتگی و انبساط نوبت زندگانی مرحمت پناه
غفران دستگاه بحر پر گوهر دانش و علوم قوت نامیهٔ بهارستان
آداب و رسوم مجمع البحرین علم و عمل جامع السعادتین دین و
دل شایسته ریزش باران غفران خلیفه سلطان که بمنزل شصت و
سیم از منازل رسیده بود دبیر در آمد و مطیهٔ انفاس عزیزش
زمام انتظام آمد شد از هم گسیخته فرقهٔ مستعار ترکیب عنصری

و پیکر هیولانی را که از اضداد اربعه بوام فراهم آورده بود
بطالبان آن باز گذاشت و طوطی روحش قفس کالبد را که
مرصع بحسن صفات بود درهم شکست اسباب ناگزیر اینجهانی را
که سنگ راه وصولست بجا گذاشت و دل دانا را که زاد راه آن
سفر دور و دراز است بفحوای شعر راقم از جهان گذران با خود
برداشت **بیت** توشه نیست درین راه ازینجا بردار * زاد راه
تو دل تست ز دنیا بردار * گرداب وار رسید ابیش در خویشتن نهان
گردید و بگشودن چشم بینا حباب آسا از دام تعلق پرید تا رشتهٔ الفت و
پیوند بر التیام از هم جدا شد و زمان غیبت سفر بی رجعت دراز
گردید بپوشیدن دیدهٔ عینک تماشای جهان گذرا گشت و براحلهٔ ارباب
فنا درگی از این نه کریوه مسدودة الشوارع درگذشت خروش
خاموشی آن زبان دان جهان آدمیت خفتگان خواب غفلت را
بیدار ساخت و بیخبران بزم هستی را از پر زوری ساغر فنا و پیمانهٔ
عدم خبر گردانید حق تعالی چشمی بینا بی عیوب نفس غدار و دلی تشنهٔ
حاصل رضای حضرت کردگار کرامت کناد **شرح وزارت خان**

ایران مداری محمد بیک مجلس نشینان بزم آفرینش و باده کساران
پیمانهٔ بینش که از ساز بلند آواز سلطنت و نوای فرح افزای
دولت خبر دارند میدانند که از گسستن تاری و سفر نمودن
کرم کنان هنگامه کار و عمل کانون خسرو را پریدن شراری است
آری گروهی که صافنات جیاد تازی در کتل باشد از لنگیدن
مرکبی از مراکب عشاق چه ملال و دریای همیشه تار را از شکستن سفینهٔ
حبابی چه کلال آفتاب جهانتاب را از مردن چراغی چه تیرگی زاید
و خاطر والای آسمان رفیع ارکان را از برخواستن غباری چه گرد کدورت
افزاید اما تجدید بر نشیم گسسته ساز لازم و تعمیر بنای مردم نشین
منهدم متحتم است و چون بسبب انهدام آن قصر معالی رکنی از ارکان
سلطنت محتاج و بنایی از ابنیهٔ دولت مفتقر تجدید بود آگاه
دل صافی نیت روشن ضمیر نیکو طویت زبان دان صورت قرع
تیغ و صریر رقم نبض شناس جنبش نی نیزه و قلم زنگ آمیز
حکمت و شجاعت اگرش حلاوت لبن و مرارت صلابت تیزی
بلارک حکم رانی قوت ناطقهٔ خامه زبان دانا رفیع فطرت بلند

مقام سمی حضرت ظل الله عمدهٔ مقربان درگاه محمد بیک ناظر بیوتات
که در دقیقه شناسی از باریک بینان بغایت پیش و از سالکان
طریق قرب و حضور مراحل بیشتی در پیش باین منصب والا سرافراز گشته
بلباس امتیازی جدید و پیرایهٔ اعتباری تازه آراستگی یافت جانب
خلعت پر رونقش خلایق پوشند دیدن کار را حلای دیگر یافت و خدمت
نظارت بصفی قلی بیک لیساول صحبت غلام خاصهٔ شریفه مفوض گردید
و هم درین اوان علیقلیخان سپه سالار و سایر امرا و غیرهم که از
قندهار مراجعت نموده بودند بزمین بوس بندگی سرافراز
گردیدند بانعامات و احسانات و خدمات سرافرازی یافتند
و چون خسرو خان بیگلربیگی شیروان ممتاز گردید و چون هوای
مازندران از منهج اعتدال عدول نموده روی بگرمی نهاده بود
رایات جهانگشای بقصد دارالسلطنهٔ قزوین در حرکت آمد و چون
ایلچیان پادشاه اروس نیز درین اوقات بپایهٔ تخت سلطنت
آمده بودند بعد از آنکه تحف و هدایا و پیشکشهاء ایشان بنظر
کیمیا اثر رسید ایشان را نیز روانهٔ دارالسلطنهٔ مزبور گردانیدند

شرح روانه شدن رایات نصرت آیات از مازندران بهشت نشان
بخطهٔ سپهر تزیین دار السلطنه قزوین چون از تاریخی که نهضت همایون
بقصد تسخیر دار القرار قندهار واقع شده عرض سپاه نصرت پناه
و لشکر قیامت اثر دیده نشده بود و تنقیح و تشخیص آن بر ذمت
همت ملک پرور از فرایض و لوازم مینمود و این امر اهم و مطلب اتم
در دار السلطنه قزوین که وسط ممالک محروسه است و بوفور اجناس
و فراوانی ماکولات و مطعومات از سایر محال امتیاز دارد بحصول
می پیوست بساعت میمون و طالع همایون بقصد دار السلطنه مزبور
از راه دار السلطنه فرح آباد و ساری متوجه گردیدند و چون تعریف
بار فروش ده و عمارات آنجا که یکی از امصار مازندران است
مکرر بسمع اشرف رسیده بود از منزل علی آباد متوجه محل مزبور گشته
سیر باغات و عمارات آنجا کرده بسمت مقر مراجعت کرده روانه
فیروزکوه گشتند و دو سه روز در ییلاق فیروزکوه بجهة آسودگی
و رفاهیت دواب توقف فرموده از راه قزان چایی متوجه دماوند
شدند و چون هوای الکای مزبور در نهایت خوشدلی و اعتدال

بود در محل مزبور اقامت واقع شد و از آنجا متوجه بلدهٔ طهران شده
در بلدهٔ مزبور نیز چند روز آسایش فرمودند و چون خاطر خطیر
شریعت پرور ادای سنن را از مقوله واجب میدانند از بلدهٔ
مزبور بقصد زیارت امامزاده واجب التعظیم امامزاده عبد العظیم
در حرکت آمده بمراسم زیارت و طواف قیام نمودند و هم در آن مکان
شریف در ساعت مسعود شروع در دیدن عرض سپاه نصرت پناه
فرمودند و هم رکاب دولت و همعنان اقبال روانه دار السلطنه قزوین
شده در ساعت مبارک داخل شدند و زبان خامهٔ راقم باین ابیات
گویا گردید **بیت** مژده قزوین را که شد رایات منصور آشکار * نو بهار
دیگر آمد رفت اگر فصل بهار * نی غلط زین مژده فصل رفته گل باز
گشت * تا بگیرد بو ز گرد راه شاه کامکار * داشت گویا روز استقبال
شه را در نظر * بوی گل وقتی که شد بر باد نوروزی سوار * روز او
کرد قزوین جبر نقصانهای خویش * همچو مخموری که یکجا مشت برد از خمار *
چون زلیخا از دعای مستجاب یوسفی * عمر از کف رفته باز آمد بت
این دیار * خواست قزوین روز استقبال شاهنشه ز خاک *

بسکه شد زامد شد مردم بلند از جا غبار ✻ اعتبار افزود مردم را
ز گرد راه شاه ✻ آبرو شد بر رخ نرگس که بنشست این غبار ✻
میرود بالا دعا و فیض نازل میشود ✻ کار کاهی گشته گردون نسبت
بروی بود تا **شرح وقایع ایام دار السلطنه قزوین و دیدن**
عساکر نصرت قرین بعد از ورود دخول دار السلطنه قزوین
و آراستن شاهدان ملک به پیرایه تزیین همه روزه از طلوع آفتاب
جهان آرا تا وقت صبحی اوقات شریف صرف ملاحظه عساکر نصرت
مآثر میفرمودند الحق انجام این کار بر آزمودگان وقایع لیل و نهار
بسیار دشوار بود چه دیدن عرض لشکر ظفر اثر از مقوله شماره
قطرات امطار و امواج دریای زخار ممتنع مینمود و با وجود این معنی
ارقام اشرف بهر یک از عمال ممالک محروسه نیز صادر شده و جمعی را
مقرر فرموده بودند که از ایلات و احشامات جمعی را که قابلیت
ملازمت داشته باشند بنظر کیمیا اثر رسانند و فوجی بسیار دگر و گروهی
بیشمار از این رهگذر نیز بهم رسیده بود و آن برگزیده رحمان و خلق
انس و جان بنفس نفیس متوجه گردیده بحقیقت احوال احاد لشکر

و افراد عساکر رسیده عرایض و مطالب ایشان را از نظر امعان ملاحظه نموده
هر یک را فراخور خدماتی که از ایشان بمنصه ظهور رسیده بود مشمول
انعامات خسروانه مینمودند و در اثناء ملاحظه عرض سپاه بمقتضای
داد عدالت و مظلوم نوازی میدادند و چون عرایض اکثر سپاه و رعایا
مشتمل بر ظلم و تعدی و سلوک ناهنجار علیقلی خان سپهسالار بود و اکثر
اوقات غریو و فغان شاکیان او بمسامع جاه و جلال میرسید و از آنجا
که ظالمان مظلوم نما که با وجود ستمکاری در مقام آیند بسیار می باشند
بمقتضای شیمه کریمه احتیاط که ستوده و پسندیده ارباب درایت است
رقم اشرف بجهت تحقیق چگونگی سلوک آن مست باده غفلت باسم
امناء دار السلطنه تبریز که بتیول او مقرر بود قلیجان بیک غلام خاصه
شریفه به تفتیش آن مأمور گردید و رقم دیگر باسم امرا و حکام
و عمال خراسان شرف صدور یافته ابراهیم بیک غلام خاصه بدین
خدمت نامزد گردید و در اندک فرصتی حقیقت مظلومان با ضعاف
مضاعف آن از طرفین معروض گردید و آن مدبر بد اختر بپاداش
اعمال ناصواب خود گرفتار آمده از منصب معزول و در قلعه الموت

محبوس شد و حکم همایون بنفاذ پیوست که آنچه از هر کس بخلاف حساب
ستاده باشد بعد از ثبوت از اموال او باز دهند و بیجن برادرزاده
او نیز که در دار السلطنه تبریز نسبت عم خود دکان ظلم گشوده بود
برفاقت عم خود مخصوص گشت و عیسی برادر او نیز که سردار خراسان
بود و میراب دار السلطنه اصفهان و در سلوک ناخوش برادر اعیانی
علیقلی مزبور مغضوب گشته مقرر شد که بقلعه کلاب برند و پیش از آنکه
بقلعه رسد باجل طبیعی سالک طریق فنا گردید و از وقوع این امر
تازگی صیت مظلوم نوازی و رعیت پروری این خسرو عدالت
گستر باطراف و جوانب انتشار یافت و نهال آمال ضعیفان در چمن
امید واری بیخ در هم تافت و هم در آن اوقات بر ذمت همت
عدالت پرور لازم گردانیدند که در ایام هفته سه روز دیوان عدالت
فرموده یکروز آحاد لشکر و افراد حشر و بندگان و غلامان بعرض
مطالب و حصول مآرب مستفیض گردند و یکروز رعایا و برایا
مظلومان و ملهوفان ممالک محروسه مطالب خود را بعرض رسانیده
از چاشنی مظلوم نوازی و ظالم گدازی شیرین کام شوند و یکروز

مخصوص گذرانیدن پیشکشهای ملوک و خوانین و سلاطین اطراف و اکناف
باشد بشهادت کتب سیر و اخبار سلف بثبوت می پیوندد که هیچیک
از فرماندهان ازمنهٔ سابقه را بخت پاینده سعادت دارین این
توفیق ارزانی نداشته و هیچ فردی از افراد کام جویان
دادلوای بخشی باین عنوان که کافهٔ انام از آن استظلال نمایند
نیفراشته دست ضعیفان بدادن عرایض دراز استاو بارا
ایادی تسلط کوتاه و تا نقاب حجاب از چهره خورشید
فروزان دادگستری مرتفع گشته روز ستمگران سیاه است
بمقتضای طینت رحمت افزا دادخواهان را چنانچه عرض مطالب بجناب
کبریا بسهولت بحصول می پیوندد ادای مقاصد بخسرو کامکاری
میسر و رسیدن بمنتهای آمال و امانی راتبه مقرر است رایات
توجه نصرت آیات بشکار کلنگ در اوقاتی که دار السلطنه قزوین
موقف رایات ظفر آیات بود دو نوبت بشکار کلنگ متوجه بلوکات
دار السلطنه قزوین شده در دفعه نخست مزاج همایون از رهگذر
تصرف هوا انحرافی روی نموده مراجعت فرمودند و بحسن تدابیر

صحت مآثر حکمت و حذاقت پناه جالینوس زمان و انیس قرب و اختصاص
حضرت ظل رحمن صاحب دریافت و دید میرزا احمد سعید قمی طبیب
رفع آن عارضه شد چون حکمت و صداقت پناه جالینوس اقلیم حذاقت
و محمد ذکریای جهان حکمت باریافته بزم اختصاص سرور خسرو
صاحب دیهیم میرزا احمد حسین حکیم برادر بزرگوار حکمت پناه مومی
الیه روانه زیارت بیت الحرام شده در دربار اقبال حاضر نبودند
جناب حکمت مآب مزبور بتنهائی ارتکاب علاج نموده ذات مقدس
پیرایه صحت پوشیده و در مرتبه اخیر باشتال و جوارح متوجه شده بجوار
معلمه و دام کوه کلنگ بسیاری صید فرمودند و در اثنا سواری
و جولان بکرانها دغبار زا خطائی رسیده از مرکب مانند فیوضات
آسمانی بزمین نزول فرمودند در ان دم چه توان گفت که بر غلامان
و فدویان که پروانه آن شمع ابد فروغند چه گذشت الحمد لله و المنه
که بفحوای ع فرشته ات بدو دست دعا نگهدارد ∴ آن واهیه عظمی و واقعه
کبری بخیر و خوبی گذشت و گزندی بان ذات کامله الصفات نرسید
بعد از مراجعت ایلچیان پادشاه اروس را که در درگاه جهان پناه

بودند با نعامات و خلاع گرانمایه سرافراز ساخته رخصت انصراف
ارزانی داشتند و خاندانقلی سلطان حاکم سابق دورق بایلچی
گری اروس مخصوص گشت **شرح اموری که در بصره در ینسال روی داد**
و هم دران اوان که دار السلطنه قزوین مخیم سرادقات
اجلال بود اختلال در احوال حاکم بصره بهم رسیده بنیروی انتساب
این دودمان خلافت مکان باصلاح آمد تفصیل این اجمال
آنکه حسین پاشا ولد علی پاشا که از زمان افراسیاب جد مومی الیه
ممالک بصره در تصرف ایشان بود و در حقیقت والی و حاکم مطلق العنان
آنجا شده اطاعت خواندکار روم نمینمودند در عوض والد خود
که از جانب خواندکار تعیین شده متقلد شغل حکومت گردیده بود
و چون عناد و رنجش اقربا سمّی است که تریاق حسن سلوک
علاج تواند شد احمد بیک و فتحی بیک اعمام پاشای مزبور
بداعیه انتزاع حکومت او روانه اسلامبول شده تحصیل فرمانی
از کارگزاران مهام خواندکار باسم پاشای بغداد کرده مراجعت
نمودند و حسین پاشا بعد از اصغای این خبر مکتوب محبت آمیز

مشتمل بر آنکه اگر از طریق مخالفت مجانبت ورزیده روانه بصره گردند درایام
حکومت سهیم و شریک او خواهند بود در سلک تحریر کشیده نزد ایشان
فرستاد و ایشان نیز از طریق خلاف رجعت نموده روانه بصره گردیدند
و بنا بر تحریک ارباب فساد دیگر باره کعبتین مامول ایشان بر تخته
حصول درست نشسته غبار فتنه بنسیم انفاس سخن رسانان در هیجان
آمد و حسین پاشا درصدد قتل ایشان در آمده بعد از آنکه بنا بر موانع
ارتکاب آن امر مستنکر نتوانست نمود مقرر داشت که ایشان را با اسباب
و متعلقان حمل کشتیها نموده نقل الکاء هندوستان نمایند و آن دو جوان
گرفته کالباحث عن حتفه بظلفه عطف عنان از سمت هندوستان بصوب لحصا
کرده از آنجا بصوب بغداد روانه شدند و پاشای بغداد در روانه شدند
و پاشای بغداد که پیوسته شطرنج عشق غایبانه بصره میباخت ورود
ایشان را منصوبه تحصیل مدعا شمرده با سپاهی انبوه و توپهای اژدر شکوه
متوجه تسخیر بصره گردید و حسن پاشا را از ملاحظه اینحال و میلان
خاطر بعضی از مردم بصره بجانب احمد بیگ و فتحی بیگ پای ثبات
از جا رفته عریضه مشتمل بر بندگی و تسلیم نمودن آن ملک دلپذیر

بغلامان خسرو کیخسرو نظیر بدرگاه فلک پیشگاه فرستاد چون در زمان
نواب خاقان رضوان مکان علیین آشیانی و سلطان مراد خواندگار روم
مشید و مستحکم گردیده پیشور نامه از طرفین در سلک تحریر درآمده پیمان
با یمان تاکید یافته بود اعلیحضرت ظل الهی از نقض عهد و میثاق اجتناب
نموده بدان معنی اقبال ننمودند بعد از ورود پاشای بغداد
احمد بیگ و فتحی بیگ بجوار رفته قلعه داران آنجا و بتقدم اطاعت
و انقیاد ایشان را استقبال کرده قلاع را تسلیم نمودند و حسین پاشا را
مجال اقامت در آن ملک نمانده روانه دورق و حویزه که داخل
ممالک محروسه است گردید پاشاء بغداد آن ملک با آرزو خواسته را
بیمانعی منازعی در تصرف دیده احمد بیگ و فتحی بیگ را که رقیبان
معشوق حکومت او بودند وجهه همت او ساخت و شبی که داخل
بصره میگردیدند روز حیات ایشان را بشام ممات رسانید
و این شعر راقم حالی آن دو جوان گرفته گردید بیت
ثمری زان همه بیطاقتی و آن تک و دو : همچو پروانه بجز سوختن خویش ندید
و اعیان بصره را در موقف باز خواست اموال و اسباب حسین پاشا

داشته بشکنجه و هتک عرض و ناموس رسانیده گماشتگان و منسوبان
او نیز در قلعه جوازر این شیوه ناستوده را دستور العمل
ساخته در صدد آزار و اهانت و مطالبات زیاده از قدر وسع
و مقدور در آمدند و از رهگذر قتل آن دو بیگناه و آزار و اهانت
خلق الله عموم خلایق از آن ناخداترس برگشته نخست اهل جوازر
اتفاق نموده حکام هریک از قلاع آنجا را با تیغه و لخته بدار البوار
فرستادند و قلاع را بدستور سابق بحیطهٔ ضبط و تصرف در آورده
کوس وفاق حسین پاشا را بنوای مخالفت پاشای بغداد
بلندآوازه ساختند و خواص و عوام بصره نیز طریق اهل جوازر را
مسلوک داشته نوشتجات مشتمل بر استدعای مراجعت حسین پاشا
در طی تحریر در آورده نزد متسلم ارسال نمودند در آن هنگام
حسین پاشا وارد کوه کیلویه شده عزم دریافت تقبیل آستان عرش
نشان داشت و عبدالرحیم بیک خویش خود را با تحف و هدایا و عریضه
محتوی بر استدعای کومک بدرگاه فلک پیشگاه فرستاده بود
بعد از ورود نوشتجات بدغدغه آنکه فرصت از دست رود با جمعی

از ملازمان امرای آن سرحد بر سبیل ایلغار روانه بصره گردید و پاشای بغداد
قبل از آوازهٔ وصول او جمعی از ملازمان خود دراستنبه و تادیب اهل
جوازر را روانه آنجا نموده بود و کافهٔ سکان جوازر را
اتفاق نموده با آن جماعت در مقام مقاتله در آمده آتش پیکار
از دل سنگین و پیکان سهام معرکهٔ کین افروخته از درگاه وهاب
العطیات باعطای فتح مبین سرافرازی یافته بودند و بعد از
رسیدن خبر وصول حسین پاشا که تالی خبر شکست بود دست از اطمینان
و اصطبار پاشای بغداد از نوا افتاده در پردهٔ آهنگ فرار
نموده و حسین پاشا بمعاونت اقبال بی زوال حضرت ظل الهی
بر ملک موروثی که گلشنی بود از خار نفاق مدعیان درونی
و بیرونی پرداخته داخل شد **شرح اختراع آلتی که نواب ایران
مداری نموده اند** برارباب دیده و دریافت و صاحبان تحقیق
و شناخت که گزلک انظار ایشان موی شکاف غوامض عالم ایجاد
و مبین اسرار مبدأ و معاد است پوشیده نیست که شرافت نوع
انسان و تفوق برتری این نوع بر سایر انواع حیوان بالسنت

که بقوت عاقله که محک عیار خطا و صواب و جویای مستبهات از اسباب
تأمل در مصنوعات الهی نموده جواهر مکنونه مکتوبه امور غریبه را
بمفاتیح شعور بعرصه بروز و پیشگاه ظهور آورده و فوز اساطین
حکماء دانش پیشه و فلاسفه درست اندیشه بقدح معلا بمسلمیت وامتیاز
میدانست که پیوسته طایر بلند پرواز انظار گردون مطار شان
بسدرة المنتهی امور دقیقه طیران دارد و آنچه امروز آئینه چهره نمای
حسن افکار آن طبقه جلیله تواند بود آلت موسومه باسطرلاب است
که بیجاده کاری اندیشه دقت پیشه افلاک کلیه و جزئیه و کواکب ثابته
و سیاره را بانسام عروض و اطوال و همگی تقاویم و احوال در مقدار
کف دستی مندرج گردانیده اند و بنا بر عظم قدر این جسم صغیر الحجم
از بدایت انشاء اختراع آن کرسی نشینان چهار پایه دانش و سر
حلقگان اهل بینش که عمده و نقی صاحبان ذکا و نتایج علوم را
ام الامهات و ابو الآبا اند علاقه تفهیم و تفهم آن در ضمیر دارند
و تمیزدن غناکب با اعتبار ری بر زوایای آن ناممکن میشمارند
و فرس فرست ایجاد و درایت هر یک در صحایف صفایح آن درجا

و طایر انظار ربشان از عش جلیدیتین بر شاخسار غصاوه آن در نظر اینست
خانه دانش به تبیین آن آبادان میدارند و سایر علوم ظنیه غیر
مفیده را العقلی میپندارند و الحق ازین حالت ضیق المساحت مانند
آفتاب و ماه ارتفاع شموس مضیئه تفکر و اصغاء آن معلوم میگردد
و علو مدارج دریافتشان مفهوم هر چند از فطرت انسان وضع آلتی
چنان از غرایب و نوادر است اما بوجود ذهن ترین بعلوم هیوی و مهارت
فنون هندسی و تلاحق افکار و تعاضد آراء چندان غریب نیست
که صاحب دریافتی بمعلمی فطرت و استنادی بصیرت با آنکه سابقه
ربطی باین قسم علوم داشته با مشقت تحصیل آن کشیده باشد
در صدد ابداع و اختراع این قسم امری در آید بلکه چندانی که
دیده را در نمودن اشیا بر آئینه مزیت حاصلست آلت موضوعه
مخترعه آن صاحب دریافت را زیادتی بر آن حاصل باشد
حل این معما و ماحصل این مدعا آنکه مجموعه منتخب چهار ارکان
نظر یافته اعلیحضرت ظل رحمان اعتماد الدوله العلیه العالیه
الخاقانیه که خلیفه مکتبخانه فطرت اند با وجود کثرت اشغال

دیوان و توغل اشتغال بدان در مبادی اوقات استراحت چنانچه
ناگزیر ابنای نوع انسانست که تا بردن خواب تصحیح اموری که
در خاطر جلوه گر آید میباشند متوجه اختراع آلتی که مغنی از اسطرلاب
بوده جامع کثرت منافع و قلت مؤنت آن باشد گردیدند و آنچه
بدفعات و تدریج دیدهٔ بصیرتشان از لوح عقل کل در آناء و لیالی
دیجور بروشنایی شمع شعور مطالعه میفرمودند علی الصباح همعنان
طلوع خورشید بمبانی عبارات پرتو فیض بر روزن اسماع اهل
این فن می انداختند و با وجود مهارت مستمعان و جودت
طبع ناظران از غایت دقت مطلب محتاج بتکرار استماع
میبودند تا آنکه بعون الله صورت اتمام یافت از جملهٔ زیادتی
که این نادرهٔ مجموعهٔ غرایب را بر اسطرلاب حاصلست و خامهٔ قاصر
بیان تعهد احصای اندکی از بسیار آن میتواند نمود آنست
که ارتفاع قمهٔ جبال شامخات و اعلام رایات و اعلای سموک
جدران مرصوصة البنیان بدون تشخیص مسقط الحجر و تعداد و ابعاد
و قرب و بعد مسافات و کمیت علو ثوابت و سیارات بمحض رؤیت

ازین آینهٔ حقایق نما بمحض دیدن بی تجشم حساب و نشانگیری و کتابت معلوم
میگردد اگر این امر غریب را نیز از نتایج اقبال بی زوال اعلیحضرت
ذو الجلال شمارند رواست چه در عهد هیچیک از اساطین سلاطین
مولودی چنین از امهات افکار فحول رجال که آبا و کمال اند در وجود
نیامده امید که همواره آثار افزونی و برتری اقبال این سلطان
بیهمال در تزاید و کوکب بخت اعادی از افق بیدایی در تقارب
و تباعد باد **شرح منصب سرداری الله ویردیخان** چون بشرحی که
رقم زدهٔ کلک داستان طراز شد علیقلیخان سپهسالار بمقتضای
شیوهٔ ستودهٔ عدالت و رعیت پروری و شیوهٔ کریمهٔ مظلوم
نوازی و دادگستری و سپهسالاری و بیگلربیگی گری آذربایجان
و ایالت دار السلطنه تبریز و نواحی معزول فرمودند نسق احوال
سپاه و لشکر که اسباب نظام پادشاهی و آلات ستیزند بانتظام مهام خطهٔ
دلاویز تبریز بر ذمت همت انتظام بخشی و جهانداری لازم گردید
و چنانچه تنبیه و تادیب بدکرداران و ستمکاران و فرمان
روایان نافذ الفرمان فرصت نوازش جمعی از طرزدانان

مراتب حسن سلوک و بندگی نیز بر رقبه قدر خدمت دانی او جهانبانی فرض است
لهذا منصب والای سرداری سپاه نصرت پناه توامان علاوه مناصب
علیه و ایافته دقایق خدمتگزاری دست پرورد تربیت حضرت
باری الله ویردیخان مصاحب و قوللر آقاسی و امیر شکار باشی
و بیگلربیگی کوه کیلویه شده مقرر شد که روانه خراسان گردیده جمعی
از سپاه منصور را باحتیاط آنکه مبادا از رو سپاهان هندوستانی
حرکتی واقع شود نزد او جمعیت نمایند و آن اخلاص شعار ستوده
اطوار بهمراهی تایید حضرت ظل رحمن روانه خراسان شده ایالت
تبریز به بنده راسخ الاعتقاد آستان خلافت مکان و خانه زاد
قدیمی درگاه فلک توامان مرتضی قلیخان قورچی باشی و متولی مزار کثیر
الانوار خاقان رضوان مکان بنابر خدمات شایسته و ترددات
با نیت شفقت شد و الکاء همدان که بتیول او مقرر بود بخاصه شریفه
منصوب گردیده و وزارت آنجا ل نقلیجان بیک تفویض یافت
بشایبه تکلف نصب این دو کاردان عذب البیان جراحات
سلوک ناهنجار آن تهتک ناخوش زبان مرهمی بود شایسته و داروی

بود بایسته بر دقیقه شناسان حل و عقد امور پوشیده نخواهد بود
که هر کاری که بوقاحت و سفاکی انجام تواند یافت بمردمی و مدارا
و آهستگی نیز تمشیت می باید چنانچه مضمون شعر راقم بر آن ناطق است که
نظم توان کردن بنرمی کارهای سخت گیر آسان : که از قفل آنچه می آید بموم
مهر می آید : مگر در بعضی وقایع که گشاد عقده آن بناخن سیف و سنان
بسته باشد و رتق و فتق آن بگشاد سهام و بستن نظر اصابت
اثر پیوسته که در آن هنگامه چهره قبایح فتادگی زیور تحسین
ارباب تمیز صورت قبول می باید بدین معیار کاردانی آنست
که ترازوی عدالت را بکفتین لطف و عنف آراسته بازار رد
خداداد را بدان گرم سازد و آن میزان عدل از همگنان گردن
امتیاز افرازد که عند الخالق و الخلایق مرضی و مشکور باشد

شرح بعضی از قضایای لرستان و تفویض آن ملک بمنوچهرخان

چون نواب خاقان رضوان مکان در تاریخی که الکاء لرستان از علیقلی خان
بازاء حقوق خدمات حسین خان و شاهویردیخان جد و والد
او تفویض فرموده بودند علیقلی خان را از اوایل نشو و نما و اواخر

زمان کودکی و صبی بود و مع هذا بلین کلام و رفق زمام با جماعت
لرستان سلوک مینموده و بمقتضای نظم نکویی با بدان کردن چنانست
که بد کردن بجای نیکمردان رفته رفته پایهٔ جرأت و مراتب جسارت
آنقوم بالا گرفته شرر شرارت تمنّای شعلهٔ سرکشی و هر اخگر آرزو خرمن
آتشی شد و این معنی تزاید می‌پذیرفت تا آنکه بجایی رسید که کار
آن ملک مختل و وجود او در آن ولایت معطل شد و درین ایام که خاطر
همایون حضرت ظل الهی بیشتر از پیشتر متوجه نظام و انتظام ممالک
بیکران و رفاه جهانیانست موحی الیه را ازین شغل معزول
فرموده مقرر داشتند که در مشهد مقدس بوده بدعای دوام
دولت روزافزون قیام نماید و ایالت آنجا را بمنوچهرخان عم مشار
الیه که در زمرهٔ ملتزمان بزم قرب و حضور منتظم بود تفویض فرمودند
و بعد از ورود منوچهرخان بالکاء لرستان بفحوای العادة
کالطبیعة الثانیه جمعی از بزرگان لرستان که در حقیقت بعزل
علیقلیخان از ایالت معزول شده بودند بگمان اینکه عرصهٔ تیغ
نسق منوچهرخان خواهند شد برخلاف مشار الیه اتفاق نموده

باگروهی از مفسدان بجمعیت تمام آهنگ شیطنت و بی‌اعتدالی نمودند و چون
درانوقت هواخواهان و ملازمان منوچهرخان هر یک در طرفی
پراکنده بودند با معدودی که نزد مشار الیه حاضر بودند بمدافعهٔ
ایشان قیام نموده حقیقت معروض درگاه جهان پناه گردانیدند
و عریضهٔ امراء لرستان نیز که با او در مقام مجادله بودند مشعر بر ان
آن بپایهٔ سریر گردون مصیر رسید و رقم اشرف باسم آنجماعت
غرّا صدار یافت که اگر از سلوک منوچهرخان شکایتی داشته
باشند روانهٔ درگاه معلّی شده بعرض ایستادگان موقف اقبال
رسانند و تا حین ورود رقم اشرف سلک جمعیت تبعهٔ منوچهرخان
منتظم و اساس پایداری الوار منهدم شده با جمعهم روانهٔ
درگاه معلّی شده وارد الکاء کرمانشاهان که بتیول شیخ علیخان
زنگنه مقرر است گردیدند و ایالت پناه مزبور حقیقت عرضه
داشت و مقرر شد که چند عدد نفر از ریش سفیدان ایشان را بدرگاه
جهان پناه فرستند که چون سازکاری ایشان من بعد با منوچهرخان
دشوار است و بسرداری اطاعت و انقیاد که روی بدرگاه

فلک توأمان آورده‌اند از تیغ انتقام استخلاص یافته‌اند در سلک
بندگان منتظم شوند و سایر آنجماعه تاستمال ساخته نزد ایالت
پناه مشارالیه فرستند که بخدمات مقرر خود قیام نمایند و رقم
اشرف باسم منوچهرخان صادر شد که تقصیر ایشان را مقرون
بعفو و اغماض نموده در صدد تلافی نبوده باشد و بعون عنایت
الهی امور آنحدود برنحو دلخواه منتظم شد **تعین شدن
محمدعلیخان افشار** و هم درین اوان بعلت شکوه و شکایت
جماعه افشار گنجعلیخان حاکم ارومی از ایالت معزول و محل تیول
او به محمدعلیخان عم او شفقت شد و محمدقلیخان ولد سیاوش خان
قوللر آقاسی که حاکم سابق فراه بود و در تمشیت و انجام
بار وطکه بعهدهٔ مشارالیه شده اهمال نموده بود از ایالت عزل
شده الکاء مزبور با صلان خان یوزباشی غلامان خاصهٔ شریفه
مفوض گردید و ابدال سلطان ولد قلندر سلطان در عوض
حسن سلطان توکلی که متوفی شده بود برتبهٔ امارت الکاء جام
سرافرازی یافت و حسب الاستدعاء بیرام علیخان بیات حاکم

نیشابور ایالت و الکاء او بابراهیمخان ولد او مفوض گشت و میرزا جعفر
قزوینی وزیر گیلان بیه پیش بعلت شکایت رعایا از شغل مزبور معاف
گشته منصب او بمیرزا هاشم که از سادات دار السلطنه هرات است
شفقت شد **امر فرمودن اعلیحضرت ظل الهی مولانا خلیل الله
قزوینی را بشرح کردن کتاب کلینی** چون خاطر همایون و ضمیر منیر
خیریت مقرون پیوسته متوجه رواج و رونق دین مبین و ملت
متین میباشد و فضلاء عظام که وارثان علوم انبیا و حامیان
ملت بیضا اند همواره بتبجیل و تعظیم و اکرام میفرمایند بعد از
ورود دار السلطنه قزوین جامع علوم معقول و منقول کشاف
رموزات فروع و اصول مولانا خلیل الله قزوینی را که از
اجلهٔ علماء عصر و فحول دانشمندان امت بود با سایر فضلاء و طلبهٔ علوم
بمجلس اقدس و بزم مقدس طلب داشته با آنگروه نزاهت
سرشت افطار فرمودند و در همان مجلس مولانا خلیل الله را
بخطاب مستطاب سرافراز فرمودند که کتاب کلینی که دین
قویم را اساس و بنیان بیت المعمور دین مصطفوی آنست باید با

بفارسی شرح نماید که عموم سکان این دیار را که اغلب گفتگوهای ایشان
بلغت فارسی است انتفاع حاصل باشد و نیز رقم اشرف باسم مولانا
محمد تقی مجلسی شرف صدور یافت که کتاب من لا یحضره الفقیه را
بدستور شرح نماید و چون فضیلت نماز جماعت در پیشگاه ضمیر منیر پرتو
وصول افکنده رقم اشرف بطلب عالم ربانی و مؤید بتأییدات آسمانی
سالک طریق انیق و عرفان و بلد شوارع ایقان مولانا محمد محسن کاشانی
نفاذ یافت شرح احداث توپخانه که بخاطر الهام ذخایر اعلیحضرت ظل
الهی رسیده باریافتگان ورای استار اسرار و سواد خوانان نقوش
الواح لیل و نهار که محرمان محافل انس و دقیقه شناسان غوامض
عوالم قدس اند بر بینایی دیده بصیرت و روشنایی عالم حقیقت
دیده و دانسته اند که پذیرایی امور ساکنان کره خاک و افتادگان
حضیض این تیره مغاک بکارگذاری و مهم سازی ساکنان ملأ اعلا
و قاطنان عالم بالا که عبارت از نفوس فلکی و روشنان جهان علوی اند
میباشد و نقوشی که در ان کارگاه رفیع دستگاه بنیه قلم تقدیر
میگردد و بساط غبرا صفحه هیولی اجسام سفلی صورت وقوع می یابد

و چون ضمیر تمام ضیا و خاطر خورشید پنای پادشاهان رفیع الشان
از علویت ارجمند فلک بنیاد و آسمان پیوند می باشند لاجرم اکثر نفوس
عالم آرای این گروه جلیل الشان و طایفه بلند مکان که از راه آدمیت
و انسانیت در صف نعال کالبد عنصری جای دارد با صدرنشینان
بزم بست و گشاد کون و فساد نسبت مشارکت مبین و معین است
و از ینجاست که اراده والای این طبقه علیه بدانچه متعلق گردد
شاهد مطلب پیرایه حصول پوشیده چهره بهر هفت قبول می آراید
و از نتایج حسن اتفاق علل و اسباب که باعث نضارت و طراوت
عالم خاک و آب است آنکه در بنیال فرخنده مآل که رایات جهانگیری
و کشور گشایی از دار السلطنه قزوین در حرکت آمده دار المؤمنین
قم متوز آیات نصرت آیات گردید در ان مکان نزهت بنیان
و بعد از ورود دار السلطنه اصفهان اموری که موجب رفاه جهانیان
و انشراح بال پیر و جوان گردد پرتو ظهور افکند و آنچه نخست بالقاء
ملهم غیبی بعز تحیت درست نیت نقش وقوع بست آن بود که تعبیه
کرده شود که مانند دل شجعان که با وجود محصور بودن حصار ابدان نیست

قلعه روان وسپردار روان پردلان خواهد بود لهذا فرمان والا
وحکم قضا مضا نفاذ یافت که چندان عرابه که شیر حاجی حصین
حصین آهنین صف جنود مسعود توانند بود ترتیب داده بر هر یک
چند قبضه توپ آهنین که بسهولت باخذ ونقل وتحویل وکثرت اثر
از توپهای کلان امتیاز دارد وآن نیز از نتایج طبع وقاد
وذهن نقاد دست نصب وبزنجیرها بیکدیگر وصل نمایند که در کارزار
وهنگام گیرودار هم دور باش سپاه اشرار وهم بنای مرصوصة
البنیان لشکر جرار بوده باشد الحق این کارنامه اعجوبه کاری بعنایت
حضرت باری در اندک فرصتی زیور اتمام پوشید وبعد از اتمام
در دار المؤمنین قم بر کنار رود فضای وسیع ومکان فسیحی جهة
ملاحظه وعرض آن لشکر فتوح مقرر ساخته بملاحظه آن توجه فرمودند
وتفنگها را باواز بلند زبان بنفرین اعادی ودعای فتح ونصرت
شاهنشاهی گشوده شد واز برآمدن دود ودرخشیدن آتش روز
روشن نمودار شب دیجور چراغان گشته گردید وآواز چون صیت
اقبال پادشاه دوست نواز در کوه بلند گردون تحمید واز صدای

این صدا دلهای مخالفان چون شیشه از زور نفس شکسته گردید وهم
درین اوقات بمقتضای دینداری وپرهیزکاری که موجب رضاجویی
خالق وترغیب عموم خلایق است بمسجد جامع حاضر شده اقتدا
بجامع الفضایل مولانا محمد محسن کاشی نموده باداء نماز جماعت
قیام نمودند وبفحوای الناس علی دین ملوکهم صف صلوة جماعت
این خسرو خداشناس شیرازه اتفاق جهان بعبادت وطاعت
وگرمی این هنگامه شریف توبه اخلاص نیت ارباب ملت ونحلت
گردید واز دست دعای دعاکاران واجنحه ملایک هفت آسمان
لباس خلود ودوام بر قامت عمر این پادشاه خداشناس
یافته شد وچون تحصیل رضای جناب الهی را طرق متعدده میباشد
دخول این دار الامان را که درع آهنین جان داینست از راه
دیگر وجهه همت ساخته مقرر فرمودند که روز متوالی غریبان
ومحتاجان ومتوطنان کشور احتیاج را بر خوان احسان ومایده
بروامتنان مهمان سازند که ثواب آن بروح مطهر ونفس منور خاقان
رضوانمکان که ساکن آن مکان وکوکب دری آن خاک آسمان نشانست

عاید گردد و در مظان اجابت دعوات بزیارت آستانهٔ مقدسهٔ معصومه
که محل قضای حاجات است رفته بسجود درگاه بی نیاز جبههٔ والا را نورانی
گردانیدند و بعد از فراغ اشتغال واجبی بسیر باغات حوالی
و آرایش هنگامهٔ عیش و نشاط و محافل جشن و انبساط و سیر متنزهات
بیرون حصار و گرم کردن هنگامهٔ صید و شکار شادی اندوز و عشرت
افروز می بودند و قریب بدو ماه که دار المؤمنین قم مقر رایات
نصرت آیات بود منزل رابطه شناسان روح و بدن محرمان اسرار
نهان جان و تن مزاج دانان اشخاص صحت و مرض حقیقت فهمان
جوهر و عرض صاحبان فرهنگ و دانش دو ادیب حکیم محمد حسین و حکیم محمد سعید
از اشعهٔ نور آن پایهٔ پروردگار و بهمین نتیجه گردش لیل و نهار
رشک فرمای پرتو خورشید که جهان را سرمایهٔ دید است گردیده
نوروز فیروز جهان افروز نیز دران مکان جشن ملوکانه و هنگامهٔ
خسروانه ترتیب فرموده بخوشدلی گذرانیدند امید که
هر روز از ایام عمر طبیعی این سایهٔ حضرت رحمن نوروز
و پیوسته بر اعادی دین و دولت مظفر و فیروز باد تتمیم بدستان

برگشته بختان لرستان چون شرور و خیرات و برگشته بختی و سعادات
در گلشن امکان و صحرای وسیع الارجای کن فکان مانند مهر و ماه و
پروین توام رسته و شادی هر یک از فرد انسان با اندوه
دیگری متقابل نشسته است در سنهٔ سابقه بشرحی که سمت نگارش
یافت ایالت و حکومت محال جنت نشان لرستان که بهشتی است
مشحون بعمارت جموح و بساطی است بآراستگی صحن آسمان
خضرایی پر از سوهان روح بمنوچهر خان لر ولد حسین خان
تفویض یافت و جمعی از صاحبان اختیار آن ملک که در ایام
ایالت علیقلی خان حاکم سابق بسبب ارخای عنان و مدارای
زیاده از حد با ایشان بمضمون بنجوای بیت با بدان نیکی بدی بار آورد
ای هوشیار ⁂ آب حیوان در مزاج مار گردد زهر مار ⁂ گوش
نخوت و لا غیر زدند و خان را از جملهٔ جایگزان خود می شمردند ضوابط
و روابط و قواعد و معاقد خان لاحق را از بندگان بزرگ و عقابی
مشترک دانسته با آنکه دران اوقات چون تاب رشته های
مختلف هر یک براهی میرفتند مانند رشته هائی که بعد از تافتن بر آیه

اتحاد میشوند باهم یکی گشته بطراحی باغچه فساد و آبیاری نهال بغی
و عناد اشتغال نمودند و مدت کوس رسوایی و بدنامی خود را در پرده
نواخته بعضی از بد باطنان ابلهان با خود همداستان ساختند
و بعد از آنکه باعتقاد ناقص خود ماده سودا در دیگ دماغ پخته آن
کار را انجام و آنمقدمه را بسر انجام تصور نمودند حیلهای شاخ
بر شاخ ایشان گل کرده طبل پنهانی صدای پیدایی بر آورد
و طهماسب عم باتفاق شاهباز و منصور ولد قباد برادرزاده خود
و ابدال برادر خان و زال ولد پهلوان زال و سایر مفسدین
جمعیت نموده با سپاهی آراسته که عدد ایشان از دو سه هزار
متجاوز بود در بر سرای خان ازدحام نموده پرخاش و غوغا
و شورش آغاز نهادند و صلای ایالت باسم ابدال با دعای
آنکه از جانب سایه حضرت لایزال سرفرازی یافته در دادند و عریضه
مشتمل بر عجز و مسکنت بدرگاه والا فرستادند خان از سوء باطن
اهل نفاق ذاهل و از خبث طینت ارباب شقاق غافل در بستر
جمعیت خاطر آسوده و فارغبال و مرفه و منشرح الحال غنوده

بود که ناگاه صدای سواران و صهیل اسبان سلسله جنبان وحشت گشت
بناچار با چندی از ملازمان که ملتزم خدمت شبانروزی میباشند
بجهه دفع صایل حصاری شده بمدافعه مشغول گردید دلیران خبران
توامان باندا ختن تفنگ دست وقاحت گشوده و دو سه نفر را
از شراب ناگوار نیستی بیهوشی چشیدند و از روز تا شام خانه را
محصور داشته شب که پرده صلح متنازعین و موجب اصلاح جانبین
بود بمیان در آمده لران که درین امر شنیع با یکدیگر حلیف و انباز بوده
اخبار اراجیف بودند جمعیت نموده مشاوره آغاز میکنند که عنقریب نقود
روی اندود اکاذیب ما بر محک افشار رسیده پرده سخنان ساخته
تا بصرصر انفاس مخبران صحیح القول برهم دریده عقد جمعیت لران
پراکنده و نهال اراجیف که از جویبار دروغ بالا کشیده سر افکنده
خواهد شد مصلحت حال در آنست که طبل رحیل کوفته بجانب بغداد
نهضت نماییم همگی این رای را مستحسن شمرده همانشب در حرکت آمده
عازم مقصد میگردند و روز دیگر جمهور سکنه لرستان از بر مواضعه
ایشان اطلاع حاصل شده بخان می پیوندند و مانند خرمن آتش که

از چراغ افروخته گردد در رفته رفته جمعیت خان افزون و احوال الران
زبون میگردد تا بتکلیف التیام و ازدحام عزیمت خان بر تعاقب
الران قرار گرفته جمعی از ملازمان را بانسداد طرق و منافذ خروج
ایشان تعیین نموده خود بر جناح استعجال روانه میشود طهماسب و رفقا
بسبب بستن راه دست از چاره و اندیشه کوتاه شده لاعلاج نزد شیخ علیخان
زنگنه حاکم کلهر پناه میبرند بعد از وقوع این امر بشرحی که سابق
مجملا پیرایه بیان پوشیده شیخ علیخان و منوچهر خان شرح حال آن
بخت برگشتگان را بتفصیل معروض پایه رفعت ارکان سرادقات جاه و جلال
گردانیدند و فرمان والا نفاذ یافت که وجوه داعیان الرا را
شیخ علیخان بدرگاه جهان پناه فرستاده منوچهر خان نیز شخص امینی
از جانب خود تعیین نماید که دیوانیان عظام بحقیقت اطوار و احوال
طرفین رسیده احقاق حق نمایند و شیخ علیخان منصور و زال و جمعی
از سرگشتگان بادیه ضلال را بدرگاه جهان پناه فرستاده در دار
المؤمنین قم جناب ایرانمداری حسب الامر الاعلی باتفاق امرا عظام
اجلاس نموده بحقیقت رسیدند تباهی منوچهر خان و خبث باطن

ایشان ظاهر گشت و آن گروه را در قید حبس در آورده فرمان همایون
نفاذ یافت که نزد حاکم ایشان برند و بتقسیم آتش فتنه و شورش
که بسبب خار و خس خیالات فاسده تا عاقبت اندیشان زبانه کشیده
بود بزلال الطاف الهی با آنکه سیوف از جداول ایام جاری گردد
اطفا پذیرفت **روانه شدن رایات نصرت آیات بدار السلطنه اصفهان**
چون خاطر خطیر دقیقه شناس و ضمیر منیر خورشید اساس از رهگذر
اعادی بیدین و تیره دلان عاری از نور یقین عموما و گرده ظلمانی
هندوستانی خصوصا جمع گردیده نهضت صوب صواب مقر سلطنت
و محیط رجال خلافت یعنی دار السلطنه اصفهان از خاطر اشرف سر
بر زد و بتاریخ میمون و زمان همیون این عزیمت والا تصمیم یافته
متوجه مقصد گشته و چون در اوقاتی که الویه دولت و اعلام سعادت
و عزت بر متنزهات فرح آباد بهشت بنیاد و گلشن جنت قرین
پیرایه خاک و ستون افلاک بود اخبار سلوک ناهنجار میر قاسم بیک
نایب داروغه دار السلطنه اصفهان چه از رهگذر عدم اهتمام منع شراب
که در آن زمان حکم شاهنشاهی بامضای فرمان الهی نفاذ یافته و چه

از ممر توقعات بیجا که منشأ فغان و خروش رعایا شده بود بعرض
مقدس میرسید در دار السلطنهٔ قزوین نجف قلی بیک یساول
صحبت بجهة تحقیق امر مزبور معین و وقوع آن بشواهد و دلایل مبین
شده بود و بعد از ورود دار المؤمنین کاشان بدستور نجف قلی
بیک بجهة تنبیه و تادیب او و ساز و سامان چراغان از دروازه
دولت الی پل که از محدثات نواب گیتی ستانیست روانهٔ
اصفهان شد و در قصر ایادی تعدی او از روس رعایا تقصیر
نموده سرانجام چراغان چنانچه شایستهٔ اهتمام خدمت سگالان
باشد نموده الویهٔ دولت و اعلام فتح و نصرت نیز بصوب دار السلطنه
نهضت نموده در ساعت سعد ساکنان اندیار را از ظلال اعلام
جاه و جلال عیش جدید ارزانی فرمود در روز دخول موکب
منصور و اعلام بفیروزی مشهور صنوف اصناف امم و افراد بنی آدم از
وضیع و شریف و اکابر و اعالی و اقاصی و ادانی گروه گروه
فراهم و انبوه باستقبال موکب مسعود شتافتند تشنگان دیدار
آفتاب آثار را از چشمهٔ امید آب حیات بجوش آمد و تیره روزان

حرمان خدمت همایون را چراغ آسمانی یعنی آفتاب نورانی را روشن گشت زمین با وجود
خیابان خاک مالی در روز استقبال از خوشدلی سرمایه مباهات از آسمان
سوده از خاک برخواست و نقش مراد روشنان عالم بالا که چشم بر کحل
الجواهر غبار راه اعلیحضرت ظل اللهی داشتند موافق نشست سرود
سرایان و معرکه طرازان شعلهٔ آواز و نوای زیر و بم ساز در
گرمی هنگامهٔ نشاط کوشیدند و پیر و جوان مانند برگ و شکوفه
دست و دهان بدعای دوام دولت گشوده بر شاخسار حیات
جوشیدند کار ساکنان اندیار بهمراهی اعلام نصرت شعار آمد
و از دست رفتگی متوطنان این ملک باقلیم نوازی عدم رفت
خروشی که طایران بوستانی را هنگام طپیدن صبح صادق
در اهتزاز آرد عموم خلایق را از خواب خمول بیدار ساخت
وانتعاش و شگفتگی که هنگام رسیدن نوبهار ازهار را از حجاب خضرای
مادرزاد بیرون آورد دلهای صاحبدلان را مانند اوراق گل از آستینهٔ
بیرون انداخت بسعادت در باغ مبارکه توشخانه نزول نموده
هنگام عصر بتماشای چراغان خانهٔ زمین را رشک فرمای بیت الشرف

خورشید ساختند و بعد از ورود چراغان چون چراغ چشم مردم صفاهان
روشن گردید و از برافروختن چراغها هنگامه عیش و نشاط گرم شد
ساغرهای پرمی از رشک هم چشمی از دیده شمعها روان میساختند
و دلهای تشنه لبان صهبا را از متاع صبر و اصطبار میپرداختند تا حین
ورود وقت معین که ساعت پیرایه سعادت در بر میکردند مدتی
در تالار باغ تخت هنگامه آراسته بعیش و نشاط مشغولی فرموده
برخی با ملتزمان رکاب سیر سراسر خیابان چراغان نمودند و بعد از
رسیدن ساعت و التذاذ از عیش و عشرت بدولتخانه همایون تشریف
شریف ارزانی فرمودند امید که همواره چراغ عیش این خسرو
اقلیم گشا روشن و محفل شادیش از سیمای لاله عذاران سرو قد گلشن تمثال باد
و بعد از ورود دار السلطنه اصفهان و اتکا بر چهار بالش فرمان بطریقی
که شیمه کریمه عدالت و قرارداد سجیه مرضیه جلالتست ابواب عدل
و احسان و ایادی بر مستمندان بر روی جهانیان گشوده سه روز از ایام
اسبوع را مخصوص دادرسی و مظلوم نوازی فرموده بنفس نفیس
افراد سپاهی و آحاد رعیت بحصول اثمار کام دل مستلذ میشدند

مرام شیرین کام میفرمودند و در همه اوقات رضاجویی حضرت خالق و رفاه
حال خلایق را نصب العین ضمیر انور داشته بقوت بازوی حق شناسی
و حقیقت دانی و دقت نظر موشکافی و رموزخوانی تسویت و قسطاس
حیف و میل عدالت را برپای داشته داد خلایق داده در عوض
از جناب الهی عمر و دولت و نیکنامی دوام ستاده ذخیره باقی
میاندوختند و بعضی از اوقات سامی را نیز بملاحظه یاتاقی
مانده سپاه که بنظر کیمیا اثر رسیده بود مصروف میداشتند روزی
بطریق مقرر و قاعده مستمر بر مسند عدالت طراز نوشیروانی نشسته
قطع و فصل مهام چون رشته آمال و اعمار ظالمان درین اثنا یکی از
متوطنان الکا ارومی که بنسبت و آلای سیادت امتیاز داشت
از محمد علیخان شکایت آغاز نمود که بتیغ جور و بیداد قطع رشته
حیات برادر او نموده و کاس مرارت آمود جور و جفا بکام ناخوشی
بر روی نموده با وجود ارتکاب این امر شنیع و فعل قبیح اموال
و اسباب او را بآتش نهب و بیداد سوخته و از سودای سود
زیان نتایج خود اندوخته پادشاه دادگستر و شهریار رعیت

پرور بعد از اصغاء این خبر باحتیاط آنکه مبادا نقد قلب اقاویل اکاذیب را
بروی اندودی تظلم بعیار صدق گفتار خرج نموده باشند امر فرمودند
که فرمان والا باسم وزیر و نایب بیگلربیگی آذربایجان عز صدار
یابد که بحقیقت صدق و کذب امور معروضه رسیده معروض پایه
سریر خلافت و قواعد کرسی سلطنت نمایند و بعد از تفتیش و تحقیق صدق
مقال آن منکسر البال بر مرآت ضمیر باریافتگان سرادقات جاه
و جلال صورت وقوع پذیرفت و حسین بیک ولد یادگار علی
سلطان روملو با وردن آن بداختر بدرگاه پادشاه سکندر سیر
فریدون فر معین گردید و آن بدسیر را که بقوت بازوی جهل
و نادانی قالع بنیان ایالت و حکمرانی خود گردیده بود در اندک
فرصتی بدرگاه خلایق پناه حاضر گردانید بعد از حضور مجددا
بنفس نفیس از دقایق آن کار ناهنجار استفسار فرموده بعد
از ثبوت حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که از عهده تاوان اموال آن
مظلوم که در عرصه نهب و تضییع در آورده باشد بیرون آمده
بعد از اخذ و جلب آن وجوه را بمقتضای شریعت مقدسه مطهره

بو یولده همت مردانه گرک بو برانی ال چو طوغدی کوکب اقبال ارض مصره بو حال
شتاب ایله نوال محمد اغایه یتر قیامته دکین فخر ام دنیایه

مصطفوی صلی الله علیه و آله بدست وارث مقبول سپارند که بحسب قانون
شرع بجزا و سزای خود رسد از تقدیم این شیوه پسندیده که باعث
ادخار سعادت جاودانی و منشا نظام و نسق امور جهانبانی
و کشورستانیست دست ظالمان اطراف و اکناف از گریبان
مظلومان چون رشتهٔ آمال خود کوتاه و چهرهٔ بدبختان چون نامهٔ
اعمال سیاه گشت اکنون از بیم شحنهٔ عدالت شاهنشاه نقش
پای آهو یوز را دهان مار بنظر می آید و از بیم آنکه مبادا گوسفند را
در خواب ببیند گرگ بر شب زنده داری می افزاید خار از رفتن
پای برهنه پایان چون پارسا بمیکده اجتناب دارد و اگر سیلاب را
گذار بر ویرانه افتد چون قطره در شوره زار قدم جرات پیش
نمیگذارد دو زلف نکویان بمواخذهٔ دلبری از پیچ و تاب خود
زنجیری و بجای سرکشی و دلربایی گرفتار پریشانی و دلگیریست
داغ ظالم چون داغ پلنگ سیاهی می اندازد و آب و هوای
کشور دادرسی خبر مظلوم و ملهوف با مزاج دیگری نمیسازد عجزه
ناتوانی را زمان تسلط و اقتدار رسیده ذناب حیوانات ضاره

چون نیش عقارب سر در گریبان دزدیده اگر پای ظالمان از خواب
مخمل بستر راحت بر سنگ بلا بیاید بسنگ حریرست و اگر تشنه لبان
بیداد را آبحیات در گلو بگیرد و سموم افاعی را خاصیت شیر است چون به
نتیجهٔ عاجلهٔ مظلوم نوازی استدامت عمر و دولت میباشد یقین که عمر و
دولت آن خسرو عدالت بنیاد با خلود و دوام هم آغوش و خلاف
کاری و کجروی کردن از خاطر فراموش خواهد بود شرح بستن
سدّ بر زاینده رود و احداث دریاچه از روزی که نهال هستی و بود
این خاربن گلشن وجود از ماء معین عنایت الهی بالا کشیده
و رنگ حیات و بوی زندگی در تار و پود اوراق از بار کالبد عنصری
این خاکسار دمیده دست و دهان جز موائد راست گفتاری
دراز و باز ننموده و روزهٔ مریم سکوت را جز بنمک کلام صدق
انتظام نگشوده سر گرد رشتهٔ حدیثی که از پستان خامه میجوشد
آب خلاف داخل نکرده و بدین شیوهٔ نامستحسن عرض وقوع حدث
و آبروی سخن را نبرده پیوسته قلم در بنان ترجمان بینش عیان
بوده و آنچه از طریق استماع دانهای گوش التقا یافته آنرا بهیچ وجه

از دل نشنوده از ایراد اقاویل کاذبه و بادپیمائی چون نور چراغ
از باد لرزان و از گزاف سرائی و داستان پیرائی مانند صحت انجم
گریزانست تبیین این مرام و تفصیل این کلام مطلب آنست که آنچه در
صحایف ترجمان خامه بمسامع دور و نزدیک و شاهد و غایب میرسانند
از عیوب عدم وقوع خالی و ظروف نقوش و قوالب الفاظ از مغز
درستی گفتار تا لبیست اوقات سعادتمند و زمان ارجمند که دار
السلطنه اصفهان مقر رایات دولت آسمان شانست همواره
اعلیحضرت ظل الرحمن و خلاصهٔ نتایج ادوار و ازمان بقصد
شکار سوار شده سیر اطراف و جوانب مینمودند و چون عمده
اموری که زنگ زدای کلفت از آینهٔ ضمیر و مرآت طبیعت تواند
بود بخاطر الهام ترجمان خطور فرمود که اگر سدی بر زنده رود
بسته شود که بینندگان را مرآت تماشا و خازنان مزرع امید را
مایهٔ زراعت پیوسته مهیا باشد موجب سرسبزی بوستان
انتعاش نظارگیان و هم باعث آبادی اصفهان خواهد شد
لهذا از مکمن فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که کارگذاران

درین کارنگارش بعمل آید بنیروی واجب الاذعان در کم زمانی از
آوردن سنگ و سایر ما یحتاج کوهها در حوالی رود سر رفعت بر آسمان
سوده هم در اندک وقتی بمیانجی سبکدستی صناع آتش دست صرف
بستن سد گردیده باز زمین هموار شد از فرو رفتن این کوهها در خاک
آب رود چون کوه بلند سر رفعت افراشت چنانچه بیننده را گمان
شد که زنده رود دریا در بغل داشت رشته طول نگاه از دیدن
عرض آن کوتاه و بازوی امواج در طی مسافت آن دریاچه
فرسوده شناهست سحاب بهاری و آذاری را راه دور و دراز
رفتن دریا از پیش برخواست و شیرینی اجناس کرانها از وقوع
اینمعنی مانند شکر در آب کاست چنانچه کثرت آب رود منشا کثرت
میاه آبار و عیون اطراف میگردد زلال معانی از جویبار زبان
مردمان بهر تاریخ این کارگاه تماشا در جوش آید و آوازه این
اعجوبه کاری چون صیت گلشن طرازی سحاب بهاری باقطار
و اکناف عالم دوید از جمله تواریخ که خامه نگارش آن رطب
اللسان میگردد تواریخ مسطوره است امید که همیشه آسمان سعادت

و اقبال این سایه ذوالجلال در جوی خیل فیوضات **شرح شکار**
گندمان و نزول برف و باران رای انتظام بخش جهان ظل حضرت
رحمن و ضمیر واقف رموزات فرمان فرمای دوران که پیوسته
در فکر اصلاح احوال جهانیانست اغلب و اکثر اوقات مصروف تدابیر
صائبه امور ملک و ملت و انتظام معاملات دین و دولت میباشد
چون منتظمان مهام انام را از کثرت اشتغال و تراکم فیصل اعمال
چون تیغ آبدار که از کثرت بریدن محتاج فسان شود محتاج است
که تشحید ذهن بملاحظه امور نشاط افزا نمایند بفحوای انمعانی
اعلیحضرت ظل سبحانی در خلال اشغال ضروریه گاهی بسیر و شکار
آهو و سواری دیو نژادان پری کاکل سنبل مو و قپاق اندازی
و جرید بازی رغبت میفرمودند و زمانی از تماشای کره اسبان
خانه زاد و قسمت برغازیان فدویت شعار اخلاص نهاد نسق
افزای امور شامیان میبودند چون زمان اشتغال مشاغل جمتند
گردید و قطع و فصل مهام انام بآخر رسید رسیدن فصل گذار
گلکنکان و کثرت شکار رراز و مزوج و گندمان بالتماس سواری

وشکار خسرو جهان و عین اعیان نوع انسان برخواست چون علل موجبه
این امر باسرها مجتمع و موانع و عوائق بالکلیه مرتفع بود این استدعا
بعز انجاح و شرف قبول رسیده و در اثناء تصمیم این عزیمت و رسوخ
این نیت باریافته محفل ضمیر اقدس مرموز دان خاطر مقدس اقدس و ترید بیجا
که رقم اشرف بآمدن او صادر شده بود وارد گردید و از انجا که قرارداد
خاطر والا آن بود که پردگیان استار عفت و پوشیده‌رویان
خدر عصمت که در حقیقت مرغان قفس پاس شریعت‌اند از قید حصار
برآمده و بال و پرافشانی نشاط و انبساط توانند نمود زبده مخلصان
خدمت‌پیشه و نقاوه بندگان درست‌اندیشه صفی قلی بیک ناظر بیوتات
مقرر گردید که باتفاق جمعی از مین باشیان و یوزباشیان و تفنگچیان
خاصه شریفه پیش پیش موکب مسعود رفته اطراف و جوانب را
از ذکور و اناث خالی سازد و عالیجاه امیر الامراء العظام مرتضی قلیخان
قورچی باشی و بیگلربیگی آذربایجان هنگام سواری اعلیحضرت ظل رحمن
بهمین شیوه پردازد و بعد از انکه پادشاه فرمانروا با پردگیان حرم
سرا منزل رسیده زحمت آسودگی انداز بندگان و ملتزمان رکاب

سعادت نشان زایر و آن شدن مرخص سازند و بعد از خروج دارالسلطنه
اصفهان بفحوای السابقون السابقون اولئک المقربون نخست عمارت
کرسنکان از غبار مواکب میمون نزول همایون چشم روشن
شد و چون زیاده از یک شب توقف در ظرف حوصله او نمی‌گنجید روز دوم
عمارت با سعادت جوجیل که مکان شکار و جای صید افکنی و پرافشانی
جوارح اعجوبه کار است حامل این دولت و معدن این سعادت
شد دو روز آن مکان مقام و منزل اعلیحضرت ظل رحمن گردیده
روز ستیم نزول اجلال بباغ کوهه واقع شد و بعد از دو سه روز
توقف در آن باغ و عمارت که در حقیقت منزل خوشدلی و فراغ است
عمده مختصان حریم دولت و مقدم بزرگی و عظمت اعتماد الدوله العلیه
العالیه محمد بیک را بجهت تمشیت مهام انام و ملاحظه جمعی از مردم دار
السلطنه اصفهان که مقرر شده بود که در سلک تفنگچیان عظام انتظام
دهنده روانه شهر فرموده بمبارکی و سعادت از راه مبارکه و بابا
شیخعلی و کتل رخ متوجه زار و مزوج و کندمان گردیدند در اثنای
طی راه و بعد از رسیدن بشکارگاه در هر منزل از اقسام شکار

بجبال صید و دام قید در می آوردند و در هر منزلی از محال لار
و مرزوج که باصناف حیوانات شکاری مشحونست یکروز و دو روز
اقامت میفرمودند تا همعنان دولت و همرکاب اقبال قریه جغاخور
محط رجال اقبال شد و چون جوش شکار و گرمی گذار در قریه مزبور
و گندمان بود و هواها در کمال خوبی و اعتدال میگذشت مرکوز خاطر
والا آن بود که در هر یک از این دو محل چند روز اقامت واقع
شود از آنجا که عنان چگونگی هوا در دست کارفرمایان قضا
میباشد هیچکس را شناسایی اوقات امور قبل از وقت میسر
نیست در اواسط عقرب که هنوز مدتها بزمان نزول برف
و وقوع سرما مانده بود آسمان از موجه سحاب نمودار جبهه سیر
که جبینان شد و تندی هوا حکایت از دم سردی و ام خواهان
نمود ابر دژم لقا چون زنان دشوار زا آه و از برآورد و گوهر
ریزان قطرات باران چون گنج قارون در طبقات زمین فرو
رفت دو شب و یکروز باران و سیول از سینه جبال بدامان
صحرا روان بود بنابر آنکه خیام اقبال شاهنشاهی بر کنار رود

و مجری سیل واقع بود اراده نهضت بجانب گندمان که مشتمل بر عمارات آسمان
بنیانست تصمیم یافت و صبح همان روز که نقل و تحویل واقع میشد سرزمی
هوا بار را از کسوت پنبه دار برف پوشید و شدت سرما روی بتزاید
و ترافق نهاد بعد از نهضت موکب مسعود بحسب جریان فرمان قضا
چند نفر از مردمان میرو یا از رهگذر سیل و سرما تلف شدند
الحق دره ارزو رزینلای شگرف از کثرت ریزش باران و برف جاری و برف پرده
پوش اودیه و صحاری شده بود چنانچه بینند کاز انگمان میشد که اجزای
ارضی و هوائی بسیمیا کاری سیم روی اند و در برف کسوت آبی پوشیده
و مانند عرق از اندام مسرعان بادیه تمام از سر خز و زمین و چشمه
جوشیده با وجود وقوع چنین امری هایل که از رهگذر بارش
سحاب و وابل بهم رسیده بود نواب اعلیحضرت ظل الله بمیانجی سفینه حفظ
خالق سفید و سیاه بمنزل مقصود نزول اجلال فرمودند و بلند نامان
درگاه و احاد سپاه بعضی مقارن موکب پادشاه فیروز و برخی فردای
آن روز رخت اقامت بساحل منزل ساختند و شاهد خورشید عالم افروز
نمودن روی گرم تلافی چند روزه اختفا و احتجاب نموده سیاه و سفید

پوشش برف را از شهر وجود تیغ درخشان فروغ بیرون کرده قوی و حواس را
که چون انگشتان سرما خورده با وجود قرب جوار ترک آمیزش کرده بود
بحال نخست خویش باز آورد و بعد از اطفاء نایره برودت عزم مراجعت
مقر سلطنت عطف عنان کمیت آسمان جولان بجانب اصفهان نمود و در ساعت
مسعود رجوع واقع شد و بعد از استقرار در مرکز خلافت بموجب فرمان همایون
اسامی جمعی را که در لیالی برد و سرما در دایره پاسداری و کشیک خسرو فرمانروا نند
جلاجل دف گوش بر آواز خدمات بودند تفصیل نموده بنظر کیمیا اثر میرسانیدند
و هریک فراخور حال بمناصب و انعامات سرافرازی یافتند و جمعی از امرای عظام
نیز که در کشیک بودند بخلاع گرانمایه سرافراز گشتند و از آن جمعی که در ایام زر
خلوت گزین زاویه خاک شده بودند از یمن جود نامحدود از خاک برخاستند
حکمت بالغه الهی این امر مکروه نمای جزئی را از عالم تخم مزروع
که منشأ دو صد بار ور میگردد منتج معموری احوال جهانی نمود امید
که بنای وجود دشمنان این دودمان خلافت مکان پیوسته از سیل بی امان
حوادث دوران خسته و خونشان در عروق مانند یخ بقال سرد هی
دوران بسته شرح آیین سپند چشم بد دور که نوعروس اصفهان را

هر هفت نمای حاصل و پیرایه امتیاز و حمایلی کاملست چون شاهدان
زیبا را از تمایم و حرزی که منع اصابه عین الکمال نماید ناچار و تحصیل
دفع گزند ضروره در کارست لهذا بمقتضای رسم باستان طریق
پیشینیان در هر سال گرمی هنگامه جشن سپند سویدای قلوب عشرت دوستان را
سپند آتش شوق میگردانند و آوازه عشرت و سرور بگوش ناهید
میرسانند و طریق گرم کردن این هنگامه آنست که در هر سال روز اول
اسفند از سد منافذ و مداخل اسواق کرده شب صلی و در عین روز
روشن ظاهر میسازند و بساط عیش و نشاط در هر یک از دکاکین
می اندازند بهشتی طلعتان حوری لقا و پری سرشتان ماه
سیما مانند کواکب در کهکشان و لعل و یاقوت در رگ کان در رسته
رستهها بجای پدران در دکان نشسته بدل دادن عاشقان و دل
بردن اسیران مشغول میباشند و کثرت قنادیل و شموع و چراغ
بمرتبه میرسد که درون اسواق مانند فانوس روشن و از غرابت
و صفا آتش رشک برق خرمن سوز بهار و گلشن میگردد
هرچند تماشای این جشن مکرر سرکش دیده بینایی گردیده

در اوقاتی که پروانه مثالها بار یافته بزم قرب و حضور بست سر رشتهٔ این
آیین بدیدهٔ جهان بین رسیده اما هرگز بدین زیبایی شاهد این
تماشا چهره نیفروخته و خوشدلی بدین ارزانی و وفور متاعی مشتریان
خواهشمند نفروخته بود درین سال در سه موضع بساط نشاط
بجهة جلوس اعلیحضرت ظل رحمن انداخته و اسباب کامیابی مهیا ساخته
بودند جشن نخست زیر تالار دولتخانهٔ مبارکه که از سرکار خاصه ترتیب
یافته و از کثرت ظروف مرصع و فروش ملمع نمودار صحن آسمان
و کواکب درخشان گردیده بود و بساط جشن دیگر در برابر در
قیصریه بصد رنگینی گلستان ارم چیده و طراز مجلس نسیم در تختگاه
درون قیصریه باین شایسته بهر جانب کشیده خوش آوازان
و معرکه طرازان و لولیان و ارباب اصول و نغمات هر جنس دسته
دسته و خوانین بازاری مانند گلهای دسته بسته بنوبت برقص و
سماع نور بخش ابصار و راحت افزای اسماع میگشتند و شیشه و پیمانه
باده گلرنگ مثال دلبر شوخ و شنگ مجلس آرایی قیام داشت و آیین
جشن ارم مثال از در دولتخانهٔ مبارکه تا در مدرسهٔ مرحوم ملا عبدالله

کشیده و بساط انبساط چیده بود در میان میرمخزان که از امرای عظام
گرجستان است در هنگامهٔ مزبور ملتزم بساط نشاط بوده از غرابت
آن جشن دلپذیر که نظر آن در آینه خانهٔ تخیل و تصور ملاحظه
نکرده تعجب بر تعجب می افزود امید که همیشه چراغ عیش افروز
این خسرو جم مثال تابان و قلوب دشمنان پروانهٔ این شمع درخشان باد

شرح شکار باغ وحش و پران شدن تیر پادشاه بهرام زور از دو گور

بعد از مراجعت از شکار کمند مان و نزول اجلال بدار السلطنهٔ اصفهان
خاطر اعلیحضرت صاحبقران ظل رحمن متعلق انتظام مهام عساکر نصرت توامان
بوده بعضی اوقات فرخنده ساعات را صرف ملاحظهٔ عرض غازیان
ظفر عنان که از نظر کیمیا اثر نگذشته بودند میفرمودند و بقانون
مقرر داد رسی مظلوم نوازی اشتغال مینمودند و بصیقل عدالت
زنگ کدورت از آینهٔ قلوب صغیر و کبیر میزدودند و چون زمان
برآمدن شاهد محجوب نوبهار از نقاب تراب نزدیک رسیده
و حد اول را سبزهٔ خط برگرد لب نو دمیده بود و کمیت آسمان سیر
فلک جولان بشکار باغ کوه بسیر و شکار اشتغال فرموده بعد از التذاذ

شکار مرغان آسمان جولان خواهش شکار گورزنان و گرازان عطف عنان
خسرو صاحبقران بجانب باغ وحش نمود و با جمعی از خاصان و میر مخبران
و سایر عظمای گرجستان که ملتزم رکاب همیون بودند داخل باغ شده
فوجی از گوزن و آهو و گراز بدایره احاطه در آورده نخست
بشیران شکاری صید گوزنان قوی نیرو نموده تعجب افزای بزرگان
گرجستان که هرگز چنین هنگامه در صیدگاه خیال ندیده بودند
گردیده و در حینی که خیل گور بمحاذات خسرو شیرافکن بهرام زور
رسید بخانه کمان در آمد **بیت** چه در بار جاجی کمان رفت شاه
تو گفتی که در برج قوس است ماه ❊ چو از شست بگشاد خسرو گره ❊ ز هر
گوشه برجو نهفت آوازه ❊ و خدنگ جانستان صاحبقران مانند سوزن
حریر از دو گور صاف جسته بر خاک نشست و درینحال از سرعت انتقال
خدنگ چارپر و ناوک جگردوز خاراگذر همگنان را گمان شد که
شهاب ثاقب آسمان اصابت از رهگذر سرعت سیر گور خطاب
بعقاب سهم جانستان و زاغ کمان هیش از وقت بال صید افکنی
گشاده تا آنکه جستن خون از دو جانب گوران گلگونه رخسار حسن

اصابت و طراز بهارستان اعجوبه کاری مع غرابت گردید و بدیهه راقم حروف را
این بیت بخاطر رسید **نظم** میجهد بران بد اندیشان ناوک شاه از دو صید
گزد و عینیک بگذرد صاف آنچنان نور نگاه ❊ از ملاحظه این امر غرابت
طراز که ثانی اثنین اعجاز رست صدای تحسین و انگشت تعجب حضار
بلند گردید و صیت این امر غریب از کران تا کران جهان رسید امید
پیوسته سینه دشمنان هدف این سهام جان ستان و زینت افزا
و رونق بخش امور جهانبانیان باد

شرح محاربه حاجی منوچهر خان بیگلربیگی استراباد با جماعت قلماق و شکست یافتن اهل شقاق

برکشتی نشینان سفینه وجود ناخدایان بحر هستی و جود که غواصی
گوهر تجارب نموده اند پوشیده نیست که در اطراف ممالک پایان
سلاطین سلیمان نشان که بفسحت و وسعت ثانی دریای محیط و عمان است
گاه گاه بسبب هبوب ریاح آراء مخالفان که بطریق راهزنان
و دزدان جویای فرصت میباشند مانند کنار بحار شورشی حادث
میگردد تفصیل این اجمال آنکه کفره مردود قلماق که با ابنای
نوع انسان مشابهت صوری و با سباع و بهایم اتحاد معنوی

دارند بسبب قرب جوار بمحال استراباد دولنسا و ابیورد بهم رسانیده اند
و در سنواتی که کثرت نزول امطار موجب غدیر بیشمار میگردد
اینها از اراده آمدن بحدود استراباد و درون در حرکت آمده
شهر ذیحجه روان درون شده بقیهٔ آن مخاذیل که با هیبت و ابهت
موصوف بودند اراده استراباد مینمایند و چون طاغیهٔ مزبوره
در سرعت باد صبا و شمال خویش و از گرد مراکب خود در پیش
میباشند منهیان حقیقت اراده ناهنجار ایشان را بعد از آنکه بعضی
از محال و الوسات را تاخت کرده مراجعت نموده بودند بحاجی منوچهر خان
بیگلربیگی استراباد میرسانند و حاجی منوچهر خان باتفاق جمشید خان
حاکم سمنان و قلیج خان حاکم اسپار و ابدال خان کرایلی و جمعی
از قورچیان و غلامان خاصه که بجهة دفع مفاسد جماعه مزبوره در شهر
استراباد جمعیت نموده بودند بدون آنکه خیمه و اسباب و آذوقه
سفر همراه داشته باشند اکتفا بتوشهٔ توکل کرده تعاقب آن طایفه
نموده یکپایه مسافت را بسه روز قطع مینمایند و در یکمنزلی مین
قشلاق آن گم گشتگان بادیهٔ ضلالت میرسند آن گروه خذلان

پژوه بعد از ملاحظه رایات نصرت آیات عساکر فیروزی مآثر بقلهٔ کوهی
که راه صعود در معارج آن چون طریق روزی بینوایان تنگ و از
کثرت نشیب و فراز نمودار از هیئت نهنگست پناه میبرند و پای
ثبات و قرار افشرده منتظر جنگ و پیکار میباشند حاجی منوچهر خان
با امرای مزبوره و بعضی از آحاد لشکر که اسب ایشان در اثنای راه
از بیقوتی پای رفتار و پشکال بیقوتی بسته بوده بپای آن کوه
رفیع و جبل منیع میرسند و بعلت دشواری آن مضیق و صعوبت
طریق لشکر را دو قسم کرده گروهی را بسرکردگی جمشید خان
و قلیج خان مقرر میدارند که از راه دیگر بتلاش ارتقای حصول
مامول نمایند و خود سواد شده از سمت دیگر با معدودی مانند
شعلهٔ آتش سرگرم عروج آن سد یاجوج میگردد و در اثنای آن
حال کفرهٔ مردود قلماق بانداختن تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ
در مقام ممانعت و مدافعت در می آیند و اسب حاجی منوچهر خان را
که در سلوک مضایق آن کتل بانهٔ جان بوده بضرب چهرهٔ تفنگ
از پای در می آورند و مع هذا آن تهور نشان و سایر غازیان

پیر حفظ الهی و اقبال بیزوال اعلیحضرت ظل الهی را وقایهٔ خود ساخته
روی از طلب مقصود نتافته بقلهٔ آن کوه گردون شکوه بر می آیند
و از علم ساختن آتش بکار لوای فتح و نصرت بر می افرازند دست را
با گریبان اتصال تیر با زه کمان حاصل میکردند و زنگی کفر و اسلام
برایهٔ اتصال الوان گل رعنا میپوشند مسلمان کافر مانند دیده
و عینک بتکلیف تقارب چشم بر هم میدوختند و برق نیزه و تیر آتشین
بیکار می افروزند مغرب هلال شمشیر قراب ابدان ترکان و مشرق
خورشید فیروزی بنام تیغ فرقهٔ ناجیهٔ اهل اسلام میشد نظم بود از گشت
درون آن طلسم ۞ برستی تنگ جای صدق اسم ۞ چون آن سرسبکی را وسعتی
و هر مضیقی را فسحتی در قفا میباشد نسیم نصرت از مهب عنایت بر
پرچم علم اهل اسلام وزیده رایات اعادی نگونسار و روز حیات ایشان
تیره و تار میگردد و تیری از شست حاجی منوچهر خان در اثنای گیر و دار
بزیر مقتل رئیس و سالار اهل تدبیر آمده سالک طریق بوار و مسافر
اقلیم بئس القرار میگردد و کفره را از ملاحظه انجال تیغ ستیز
و آویز کند و مطیهٔ فرار تنگ گردیده گریز بر ستیز اختیار مینمایند

و نصرت و فیروزی قرین حال اولیای دولت روز افزون میشود
و احمال و اثقال و دواب و اغنام و شتران مشرکان را بیرون برده و اسیر
و غیره که از الوسات تاخت نموده بودند بدست آورده آنشب
بجبههٔ آسودگی غازیان در آن مکان توقف نموده روز دیگر مرزا جمعیت
مینمایند و در آن طعن و ضرب و زد و خورد از امرا قلیچ خان طالش را
بکید و زخم رسیده و یکچشم میرزا علی بیک یوزباشی قورچیان
شاهی سیون بضرب سنان مخالفان از حلیهٔ بینایی عاری گردیده
بود بپاداش جانفشانی هریک از امرا و غازیان بخلاع و انعامات
سرافرازی یافته میرزا علی بیک برتبهٔ امارت پنجده ممتاز
گردید و آنچه از فحوای کلام جمعی که در آن معرکه حاضر بودند مستنبط
شد آن بود که عدد حاضرین سپاه نصرت پناه از دویست نفر
و جمعیت کفره از دو هزار متجاوز بوده و بنیروی اقبال بیزوال
انیقسیم؟ فتحی روی نموده و جمعی از آن گروه خذلان پژوه که قاید
اجل ایشان را عطف عنان بجانب الکاء درون نموده بود
چون صفی قلی بیک ولد ذوالفقار خان بیگلربیگی قندهار که بنیابت

والده الکاء درون بمحافظت اشتغال داشت از اراده کفرهٔ مزبوره
اطلاع یافته و سپاه خود را مهیا ساخته منتظر ورود ایشان بوده علی الغفله
بر سر آنجماعت تاخت آورده در حینی که باراده استراحت از مراکب فرود
آمده بوده اند نفیر کره نای باوج ثریا میرسانند و مراکب آنقوم که عنان
مانند صاحبان در دست خودسری بوده بصدای کره نای رم کرده کفره
پیاده و حیرت زده برجای میمانند و سوای سه نفر که در اجل ایشان
تأخیری بوده رخت حیات از آن ورطهٔ پرخطر بساحل نجات میبرند
تمامی آنقوم عرضهٔ تیغ هلاک میگردند و بعد از عرض این فتح مبین
باریافتگان حریم این دولت ابدقرین صفیقلی بیک و غازیان
جمشکزک که آثار جلادت از ایشان بظهور رسیده بود بانعامات
و خلاع سربلند گردیدند امید که اخبار فتوحات متوالی و کوکب
نصرت منسوبان این دولت درخشان و متلالی باد **وقایع متنوعه**
درین سال محمدقلیخان بیگلربیگی ایروان از ایالت آنجا معزول
و بیگلربیگی گری آنجا بنجف قلیخان شفقت شد و کلبعلی سلطان
سیل سپر بایلچی گری روم معین شد **روانه شدن رایات**

نصرت آیات بییلاق سمیرم درین سال اعلیحضرت صاحبقران ظل رحمن
بنابر آنکه در اغلب سالها هوای دارالسلطنهٔ اصفهان مایل بگرمی میباشد
عازم ییلاقات الکاء سمیرم و توابع گردیدند و در ایام بهار و هنگام
طراوت و نضارت گلزار روزگار که هنوز گلشن مینو نظام اصفهان
هوا سرد و هنگامهٔ رسایی گرم بود و گلهای رنگارنگ مانند شاهدان
شوخ و شنگ و لعبتان فرنگ تازه از نقاب اکمام روی نموده بشام
سکوت از دهان حاضر جوابی بوی خوش گشوده بودند امر فرمودند
که عموم سکان دارالسلطنهٔ اصفهان که دست پرورد انبساط و هم
شیر پیمانهٔ عیش و نشاطند مثل کاروان گل و قافلهٔ سنبل جام کام
روایی و قبات عشرت آرایی در باغ جنت بنیاد عباس آباد
برپای نمود خرد و بزرگ چون سرو و گل سرمست و پیاله
در دست بزم نشاط آرایند و بعد از گشودن دام صحبت و صید
کردن تذرو عیش و عشرت صاحبقران کامران با چندی از مخصوصان
بتماشای آن بزم ارم نشان توجه فرمودند و بعد از تکرار وقوع
این تماشا خوشی هوای صحرا بالتماس سواری خسرو اقلیم کشا برخواست

ورایات فلکسا متوجه ییلاق سمیرم گردید و چندروز بجهة سیر گل در باغ
مزبور توقف و جشن گلریزان فرموده با امرا و اعیان حضرت
بکشیدن اقداح راح بزم افروز خوشدلی گردیدند بعد از طی بساط
نشاط بساعت مسعود از باغ مزبور همعنان دولت و همرکاب اقبال
متوجه مقصد گشتند و در سرگل زمین که از کثرت ازهار و ریاحین
دام نظاره نگار در خاک داشت فراخور قابلیت مکان توقف
فرموده بدینطریق طی منازل میفرمودند و قبل از وصول بمحال
سمیرم چون معروض گردیده بود که شکار کوهی در جبال آنحدود
بسیار است امر فرمودند که قلندر سلطان تفنگچی آقاسی حاکم آنمحال
و بلد بمر و مدخل شعاب جبال است بفراهم آوردن شکار جرگه
قیام نماید و بعد از ورود موکب مسعود قلندر سلطان احراز
زمین بوس بندگی نموده معروض داشت که بخدمات مأموره قیام
کرده و وحوش را از دایرهٔ جرگه در حلقهٔ دام درآورده اعلیحضرت
ظل رحمن با خاصان و ملتزمان رکاب آسمان جولان بتیر و تفنگ
شکار جرگه نموده در صید افکنی و کمانداری حیرت افزای دیده

وران بل نظارگیان سقف فیروزه فام چرخ گردان گردیدند و بعد از اتمام
مراکب و اطمینان مواکب معروض سدهٔ والا شد که چشمهٔ ملخ در حرکت آمده
و فرمان والا نفاذ یافت که اغروق و احمال و اثقال را در سمیرم گذاشته
جمعی از خاصان و ملتزمان رکاب سعادت انتساب که همراهند بسیاحی
متوجه مقصد گردیدند الحق چشمهٔ مزبور را از غرابت جامعیت دیدنی
بخصوصیات آن رسیدنی کمیت خوش عنان قلم الحق بادیه وجه
تسمیه باید نمود تا گلشن غرابت آیین اظهار بشرح خصوصیات آن مکان
نزاهت بنیان رسد بر مستمعان حکایات غریبه مستور نماند
که عیار صدق این کلام بر محک تواتر رسیده که در هر یک از بلاد
که جنود جراد بال غارت و بیداد گشایند سکان آن ملک را چون حفظ
اقوات ناچار و ضبط ارزاق که در حقیقت عبارت از نگاهداشت
حیات است در کار است مسرعی نزد ساکنان سرچشمهٔ مذکور که بطلب آب
ارسال میدارند و فرستاده برخصت مجاوران آن سرچشمه شیشهٔ آب
چشمه پر کرده بنحوی که تا حین ورود بمنزل معهود از دست بزمین
نگذارد و روی باز پس نکند بمنزل میرساند و در اثنای راه در سر منزلی

که اقامت نماید شیشه را از شاخ درختی یا مکان رفیعی آویخته کمال احتیاط
بجای آورد که به شیشه آب مماس خاک نگردد که اگر این احتیاط چنانچه
باید کرده نشود اثر مطلوب باطل و آب چشمه از ایراث اثر عاطل
میگردد و بعد از آنکه آن میهمان عزیز را بشرایط و آداب بمنزل
رسانند مقارن رسیدن آب مرغان سیاه فام که بزبان فارسی سار
گویند در ولایت مزبور چون جنود فتح از اوج سما ظاهر گشته بسهام
منقار و چنگال مخلب آثار حیات خیل جراد را از هم میگسلانند و اگر هجوم
سپاه ملخ زیاده از نیروی توانائی جمعی از مرغان بجناح استعجال بسالک
آن سفر دور گردیده اند دور بوده باشد دست از جنگ باز داشته شروع
در توالد و تناسل مینمایند و در اندک فرصتی باتفاق اولاد آتش زن
خرمن هستی جراد میگردند و محصولات اهل آندیار بدین وسیله
از دست انداز آن لشکر بی امان محفوظ میماند و شرح چگونگی آن چشمه
و مکان بنوعیست که کوه عظیمی در جوار کوه دنا بمسافت سی چهل ذرع
واقع گردیده و رودی عظیم از آن تنگنا جاریست و بحسب اصل خلقت
بعضی ازین دو کوه بدیگری بهیأت پلی که مهندس حاذق و معمار ماهر بندد

اتصال دارد و رود مزبور از زیر آن پل جاریست و چشمه مزبور
از بغل کوه دنا جوشیده بر روی آن پل خداآفرین میریزد و از هر جانب
بجستی و از هر طرف قسطی بطریق مختلف بر رودخانه مزبور منصب
میشود و کثرت سنبل سقف پل را بنوعی پوشیده که بهیچوجه سنگ مرئی
نمیگردد و تماشائی را از زیر پل گمان میشود که پل رگ ابر مدرارست
یا جوی مجره ایست کواکب نثار و آبشارهای اطراف بعضی چون نخهای
سیم و بعضی چون جدول کوثر و تسنیم بدان رود عظیم اتصال
می یابد اعلیحضرت صاحبقران بعد از ملاحظه رود و چشمه بجانب سمیرم
مراجعت فرمودند و بتفرج صحرا و شکار مرغان آسمان پیما زنگ
کلفت از دل زدودند امید که همواره آب عشرت این خسرو بی‌نظیر
در جوی باده کامیابیش در سبو باد **روانه شدن رایات نصرت شعار**
بسر چشمه زاینده رود و کندمان بعد از مراجعت رایات نصرت
آیات از چشمه ملخ چون ازاهیر و ریاحین گلستان سمیرم از رهگذر
کثرت و ازدحام ملتزمان اردوی کیهان پوی روی بپژمردگی
گذاشته و هوای دارالسلطنه اصفهان هنوز باعتدال نگرائیده

و ماه مبارک رمضان نزدیک رسیده بود در باب داشتن صیام
و خوردن آن استفسار از علمای اعلام اصفهان نموده امامقلی بیک
بیاول صحبت ولد مرحوم قزاق خان بیگلربیگی و حاکم سابق شیروان
بر جناح استعجال روانه شد و روز سیم قبل از دخول رمضان خبر رسانید
که چون غرض نواب همایون اعلی از انشای سفر دفع ضرر هوا بوده و فراغ
از صوم منظور نظر والا و مطمح نظر معلا نبوده داشتن روزه لازم نیست
بنابرین از سمیرم متوجه ییلاق گندمان و سرچشمه زاینده رود و محمود
گرکه در خوشی آب و هوا نظیر جنت و کوثر است گردیدند و عید روزه را
در قریه گندمان کرده بخرمی و خوشدلی روانه سرچشمه گشتند و
هر شب با امرا و نزدیکان بساط طرب و حضور بزم عشرت آراسته
طی منازل بدستور سابق بقورق میفرمودند تا آنکه شبی از لیالی
بزم شراب و سیر عالم آب که سقایان اعمار را از نسیم انفاس خطر
میباشند بتکلیف ساغرهای دوستکانی و باده پر زور جوانی نجفقلی بیک
امیر آخورباشی سخنی که زیاده از پایه او بوده باشد نسبت بیکی از هم
زبانان بزبان آورده بود اعلیحضرت ظل رحمن هم در آن شب امر فرمودند

که بزدن چوب یاسا آن کرده معصیت را از ادیان اعمال او منفک نمایند و چون
صبح روز دیگر سالک طریق معذرت نگردیده در نقاب حجاب مختفی
شد لهذا بتبعید و حبس مشار الیه امر فرمودند مقرر داشتند که
یکی از غلامان خاصه شریفه او را بقلعه الموت برده چون والد او را
حقوق خدمات دیرینه در دودمان خلافت مکان ثابت بود خدمت
مزبور را بتعیض فرموده امیر آخورباشی گری جلو بحسن علی بیک
برادر نجفقلی بیک مزبور و میرآخورباشی گری ایلچیها بدیلیچی بیک
ولد مرحوم قزاق خان عنایت شد و مدتی در چشمه زاینده رود
اقامت فرموده در باغ و صفه و دریاچههایی که خلیل خان بختیاری
بمعماری تصرف طبیعت سرانجام نموده بود مجلس آراستند و بعد
از رجوع بهوای دار السلطنه اصفهان و نزدیک رسیدن هوای
فصل خریفی که هر یک از تنزهات بیهوده شده بود بهوس مراجعت
مقر سلطنت عطف عنان کمیت آسمان جولان نموده متوجه محط رحال
اقبال گردیدند و امر فرمودند که خلیل خان نیز سایه مثال ملتزم
رکاب اجلال بوده باشد و بازاء حسن خدمات التفات خوانسار

نیز بتیول ایالت پناه مزبور شفقت شد و تا محمدیه در رکاب ظفر انتساب
بوده از منزل مزبور بخلاع فاخره سرافرازی یافته روانه الکاء
خوانسار گردید **آمدن ایلچی سلطنت پناه عبدالعزیز خان بدرگاه
آسمان شان** چون در سنه سابقه ابو الغازیخان والی اورگنج صبیه
خود را در حباله سبحانقلی سلطان والی الکاء بلخ برادر عبدالعزیز خان
پادشاه ترکستان درآورده بود و با وجود وقوع این الفت غبار
کلفت فیما بین عبدالعزیز خان و سبحان قلی سلطان بوسیله هبوب
انفاس مفسدان در هیجان بود لهذا ابوالغازیخان بمعاضدت
و پشت گرمی مصاهرت سبحانقلی سلطان انتهاز فرصت نموده تاخت
الکاء بخارا و قرشی نموده خرابی بسیار در انحدود کرده بود
و بعد از وقوع این اتفاق که نسبت بعبدالعزیز خان عین نفاقست
عبدالعزیز خان قاسم سلطان برادرزاده خود را که از جانب سلطنت
پناه موما الیه حاکم اندخود و چیچکتو و میمند و توابع بود با ایالت
و احشامات مقرر داشت که بر سر بلخ رفته آن ملک دلپذیر را
از ایادی تصرف سبحانقلی سلطان مستخلص سازند و قاسم سلطان
با جمعی از مردم اوزبک و احشامات که نزد او جمعیت داشتند و گروهی که از مردم
بخارا حسب الامر عبدالعزیز خان نزد مشار الیه جمعیت نموده بودند
با آراستگی تمام روانه بلخ گردیده بودند و بنا بر آنکه زبان بعضی
از مردم قاسم سلطان با سبحانقلی سلطان یکی بود جمعی از تبعه
و لاحقه قاسم سلطان بعد از تلاقی فریقین و تقارب فئتین از رو
روی گردان شده اردوی او را غارت نموده بودند و قاسم سلطان
بی نیل مقصود راجع و خبر فتح باسم سبحانقلی سلطان شایع گردیده
بود و عبدالعزیز خان بهوس جبران نقصان بوسیله فرستادن
ایلچی بذیل اعانت صاحبقران توسل نموده عوض محمد چهره آقاسی را
با ذریعه بندگی بدرگاه فلک پیشگاه فرستاده بود و خواهش آن
نموده که یکی از وارثان ملک اورگنج را که در درگاه آسمان اشتباه اند
بسرکردگی جماعت ترکمان ساکن استراباد و ملحقان تجهیز انتزاع
ملک ابوالغازیخان تعیین نمایند و بعد از ورود ایلچی مزبور
و رسانیدن نامه اخلاص آیین بمضمون مسطور چون ابوالغازیخان
مدتی در سلک راتبه خواران این آستان منتظم بوده و بنیروی امداد

کارکنان این دولت والا بر مسند حکومت ملک موروثی استقرار یافته
بوده و بدون آنکه ارتکاب امری مخالف بندگی نماید آزار او در شرع
مروت محظور و از قانون عدالت دور بود جواب نامه سلطنت پناه
مومی الیه را بموجب فرمان راقم الحروف بدین طریق در سلک تحریر کشید
زبان حمد سرا که برگی از حدیقهٔ صنع و نخل طراز گلشن ایجاد اشیاست
چگونه عرض نهال بستان سپاسگزاری نماید و بکدام ظرف دامان بیان باندازه
گلچینی این روضهٔ جنت عنوان گشاید زهی علیمی که مقدم نوبهار قرابالی
بستان را نتیج اثمار الوان موزه و از موضوع و محمول شاخ و ثمر تماشای بهار
باغ قدرت را معرفت شیرین فرموده و حبذا حکیمی که در کارگاه خطایی
اوراق لاله از داغ سرمه سیاهی نظاره گیان بچیده و از حسن ترکیب
ید قدرتش فصول چهارگانه تریاق اربعه مزاج خوش نشینان
دیار هستی گردیده شتا و ربیع و تموز و خریف با آراستن و پیراستن
دوحهٔ حکمتش مانند باغبان ازهار رد شناس و با وجود تباین ظاهری
در نظر تحقیق مثال جوارح و اعضا در نظام عالم امکان که انسان
کبیر عبارت از آنست باهم در مقام استیناس اند عندلیبان خوش آهنگ

این گلستان زاد در مقام مدیح سکالی صفیر رسا ترانه قاصر بیانی و طوطیان شیرین
کلام این شکرستان زاچاشنی سخن خاموشی و بی زبانی است گلهای
پنج برگ حواس ظاهر ناس از فیض لطفش باثمار صفای باطن بارور و نهال
وداد و ایتلاف از فیض رشحات سحاب ارادتش در ریاض قلوب
عریق و سایه گستر است از اثمار این باغ غریبه الا ازهار یکی میوه
پیوند دوستی است که در ریاض مکتوب صداقت اسلوب دوستان
میرسد و از گلهای رنگارنگ این ارم سرا دیگری ازهار اظهار
مطلبست که از نهال خامه واسطی میلاد مسدید منتخب است ثمار حلاوت
آثار و گلدستهٔ این نوادر بدایع شعار راعنی نامهٔ صنعت نگار سلطنت
پناه عبدالعزیز خان با لقابه در وقتی که بعنوان عنایت چمن
آرای حدایق عزت و اعتلا و بوستان افروز فرادیس مجد و اجتباهم
گلهای حصول مرام بر بار و هم اثمار عیش مدام رسیده و آبدار بود
مذاق آشنایی را شیرین و بزم یکتادلی را رنگین ساخت شرحی که
در باب سلوک ابوالغازیخان بر آیه اظهار و اعلان پوشیده بود
که چون بدم سردی صرصر فریب هم موجب پژمردگی گلشن مواخات

که بموجبی مکرر را در صدد نهب و یغماء اضرار و اجحاف ساکنین آن دیار
درآمده یکی از بندگان درگاه خلایق پناه را تعیین فرمودیم که سلطنت
پناه مومی الیه را از ارتکاب اینقسم امور ممنوع و متقاعد سازد
یقین حاصلست که بعد از ورود منهی نهی دیگر باره پا از دایره
خودداری بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان ضبط عنان
ارادهای چنان خواهد نمود و احتیاج بتعیین و طوره دیاری گرده
ترکمان نخواهد ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک جلجان این
امور مصفی خواهند داشت که من بعد اینقسم حرکات از مشار الیه صادر
نخواهد شد شرحی که در ذیل این مدعا در باب تردد تجار آن مملکت
فصیح الفضا بر زبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود بدید آت
که در صدد نقصان و منع جلب نفع این گروه که در حقیقت انفتاح
طرق آمد شد مفتاح ابواب روزی ایشانست درآمدن چندان سودی
و در دیده والای جمعی که انظار ایشان بملاحظه کلیات امور معطوف است
نمودی ندارد آنچه درباب عدم تعیین جمعی بجهة تحصیل مطلب
بملاحظه آنکه موجب تضییع مواشی و مراعی و اغنام سکان ممالک

آن برگزیده قرون و ادوار برادر والاتبار آن بلند قدر رفیع مقدار
گردیده و هم در تخریب بعضی از اقطاع و ارباع و نهب و تضییع عقار
و ضیاع سکان آن ملک کوشیده جمعی از منتسبان دودمان ولایت
نشان بتأدیب آن امور گردند در نظر ایقان جلوه عیان نمود بر آینه
ضمیر منیر که از مصقل عنایت الهی مصفاست منطبع خواهد بود که سلطنت
پناه مزبور مدتی در سلک راتبه خواران این دودمان ابد توامان
انتظام داشت و بنیروی استظهار ناظمان این دولت قوی بنیاد
بنیل حکومت موروثی آبا و اجداد استسعاد یافته و از تاریخی که
برقا عنایت کارکنان این دولت بر اوج حکومت ازلی ترقی نموده
الی یومنا هذا در احکام سررشته نیکو بندگی ساعی و سلوک طریق
رضاجویی را مراقب و مراعیست و در کیش مروت آزار و اضرار
شخصی که همواره سر بر خط فرمان و چشم تیقظ بر پاسداری عهود
و پیمان داشته باشد بدون صدور جریمه محظور و از غایت حمیت
ذاتیه و مروت جبلی دور است لیکن بنا بر مراعات میانه دوستی که
ناظم مناظم سلطنت ربانیه میانه صداقت که بصحبت پیوسته

محروسه خواهد شد گزارش یافته بود سرکاه مامورین سر از ربقه اطاعت
پیچیده برخلاف فرموده انقاعده دان امور سلطنت را داده ارتکاب
این امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه
ننمایند بدر از دستی عنایات کبریا و معاضدت دولت والا
منسوبان این دولت بنا در تقصیر ایادی ایشان نخواهند تقصیر
نمود سلطنت و جلادت پناها در طی نامه مودت عنوان اشعاری
بآمدن فرستاده والی هند و هندوستان شده بود که طالب وفاق
و اتفاق از آن یگانه آفاق شده بود و بنا بر پاسداری عهود دوستی
نیل دوستی راجع گردیده مشاهده دیده دریافت والا خواهد بود
که جزو اخیر علت تامه استرداد ملک دار القرار قندهار سلوک آن تیره
روزگار بدکردار با مستغرق بحار رحمت حضرت آفریدگار اعنی
سرچشمه مجد و برتری آن منظور انظار الطاف کردگار بود که بعد
از وقوع دوستی فیمابین خان عظیم الشان و الا مکان و این نیازمند
درگاه بی نیاز که ریاض گلشن آرا از فیض قدوم رشک گلشن
جنان ساختند جبر نقصان آن خان والا شان مینو مکان رنجگیت

سلسله جنبان گردید و بعد از انتزاع آن ممالک متنزهة الارباع سر رشته
زد و خورد چنانچه فیمابین نور و ظلمت و شب و روز قایم است بغایت
کشید و حال که آن گم کرده راه تدابیر اندیشیده را تباه و دست امید را
از چاره کار کوتاه دیده و گردهای ناهنجار خود در انسبت بآن دودمان
والا تبار بر کنار گذاشته و آنچه در آوان سیاه مستی اقتدار
و بیخبری کرده بود نسیاً منسیاً انگاشته در گشایش باب تکلف برآورده
دوستی ادعایی میکوشد و فروغ افعال خود را که مانند آتش
در شب نما بالنسبت پرده تزویر مستور میشود در دیده خرد خورده بین
بعید و بدیع مینماید که منهل دوستی با وجود شوریدگی خاطر
دیگر باره صاف و طبع والای تجربه اندوز بفحوای حدیث
لا یلدغ المؤمن من حجر واحد مرتین فریفته لاف و گزاف نخواهد شد
اموال مرحوم بندگی کوشش بیگتوش که زبان خامه باسترجاع آن
گویا شده بود مصحوب آن ملازمان سفر گزین ملک بقا من حیث
لا ینقص منه شیئی من الاشیا ارسال شد چون یکی از ادای حقوق
حضرت یزدان و خدمات بیکران بندگان ایرات موارثت

اولاد شایسته یقین که اموال مزبور کما فرض الله بورثه مرحوم مزبور
خواهد رسید پیوسته مرکب کام و سمند حصول مرام خویش عنان
در مضمار بی انتهای عمر دوام در جولان باد

شرح معزولی میرزا هادی وزیر فارس

چون از تاریخی که وزارت الکاء فارس معین الدین
محمد و بعد از آن بمیرزا هادی ولد او شفقت شده بود اوارجه نویسان
فارس را درباب بعضی محال که در نسخهٔ تشخیص زمان نواب گیتی
ستان فردوس مکان که بر ممالک محروسه نوشته شده داخل بوده
و وزراء مزبور را ابواب جمع نموده بودند با وزراء مزبور مناقشه
و گفت و شنید بود در حقیقت گفت و شنید مزبور بمبالغ بازیافتگان
سراوقات جاه و جلال بصوب ییلاق رقم اشرف درباب حضار
مشار الیه شرف صدور یافته و بپایهٔ سریر خلافت مصیر حاضر
شده بود و بنابر آنکه مظنهٔ رفتن الکاء شیراز میشد وجود
وزیر مزبور ضرور بود تنقیح و تشخیص این امر در عقدهٔ تعویق
افتاده بود لهذا بعد از مراجعت رایات نصرت آیات بمرکز خلافت
چون ازدحام و شکایت رعایای فارس علاوهٔ گفت و شنید مزبور

شده امر فرمودند که مستوفیان عظام بحقیقت امر مزبور رسیده حقیقت
معروض دارند بموجب فرمان واجب الاذعان جناب ایالتمداری
مستوفیان عظام دیوان اعلی را جمع فرموده بحقیقت گفت و شنید
طرفین رسیده مشخص گردید که هرساله وزیر مزبور و والد او را تغلبات
و تصرفات در مالیات دیوان واقع شده بنابرین مشار الیه را مطمح
غضب خسروانه فرموده مقرر داشتند که اموال و اسباب و املاک
او را در عوض باقی دیوانی ضبط نمایند و خدمت مزبور منقسم
به پنج قسم شده بلده فارس و حومه به بابا نوبیک گرجی غلام خاصهٔ شریفه
و یک حصه از حصص مزبور بمحمد اسمعیل برادر وزیر مزبور و سایر
حصص وجه بسایر عمال مقرر شد

رفتن علی بیک بسرداری خراسان

چون بعرض رسید که سبحانقلی خان پا از دایرهٔ حد خود شناسی
بیرون گذاشته بعلت خالی بودن خراسان از سردار صاحب وجودی
اراده نمود که جمعی از پسر و پایان اوزبک را بتاخت الکاء
خراسان تعیین و روانه شد و مقارن ورود موکب الیه بالکاء مشهد
مقدس فوجی از گروه بمعاقبت اوزبک تا قریهٔ کاریزانده بودند

چون قبل از ورود آن گروه مخذول امراء عظام خراسان از اراده
آن جماعت مطلع گشته رعایا و جماعت احشامی هر ولایت را از کیفیت
اراده جماعت مزبور مطلع ساخته و جماعت مزبور اموال خود را
بجنگلها کشیده بودند حرکت آن گروه مخذول منتج اثری نگردیده بود
از خبر ورود علی بیک بمشهد مقدس و جمعیت عساکر منصوره پای اضطراب
و فرار آن مخاذیل از جای رفته مراجعت نمودند و علی بیک با جمعی از
عساکر منصوره که در مشهد مقدس قشلاق نموده بودند تا دو سه منزل
کار زیر رفته اصغاء خبر مراجعت جماعه مذکور را باز گردیده چون مامور
بود که با سپاه نصرت پناه مشهد مقدس و ملازمان امراء عظام خراسان
روانه نسا شده بجهت دفع مفاسد جماعت قلماق مهیا بوده باشند که اگر
حرکتی نمایند بدفع و رفع ایشان اشتغال نمایند با عساکر منصوره روانه
نسا گردید و بعد از رسیدن خبر جسارت جماعت بی عاقبت اوزبک
بعرض مقدس اعلیحضرت ظل رحمن چون خبر حرکت کردن خفتای مذکور
میشد بجهت تنبیه و تادیب سنجانقلی خان و احتیاط وقوع حرکت لشکر
هندوستان مقرر شد که الله وردیخان مصاحب سردار لشکر نصرت اثر

و قوللر آقاسی و امیر شکار باشی و بیگلربیگی کوه کیلویه روانه الکاء
خراسان شود و ارقام مطاعه بعهده مخلصان ساعی صادر شده
که عساکر منصوره را نوروز در مشهد مقدس حاضر سازند و محصلین
استعاره سرعت سیر از برق و باد نموده روانه گردیدند و چون
در ثانی الحال آمدن خفتای از اراجیف بر آمده ظاهر شد که جماعت
اوزبک بی نیل مقصود مراجعت نموده اند بجهت آسایش سپاه
نصرت پناه مقرر شد که الله وردیخان که در الکاء گرایلی توقف
نموده با چهار پنجهزار نفر از ملازمان خاصه شریفه و امراء عظام
روانه مشهد مقدس شده باقی عساکر نصرت مآثر مرخص سازد
در ینیال شاهوردی سلطان حاکم دورق بعلت بدسلوکی معزول
و پیر بوداق خان حاکم بزباک ترکمان که حاکم بندر عباسی و استعفا
نموده بود در عوض تعیین شد و حکومت بندر عباسی بطالب بیگ
غلام خاصه شریفه قورچی زره تفویض یافت و نظر علیخان
حاکم و متولی دار الارشاد اردبیل نیز بعلت سلوک ناهنجار
و شکایت رعایا و تصرف موقوفات سرکار آستانه مقدسه

معزول و محبوس گشته اموال و اسباب او در عوض تقلبات و تصرفات
مزبور ضبط شد و منصب تولیت بمرتضی قلیخان قورچی باشی سابق
تفویض یافت و دار الارشاد اردبیل بخاصه شریفه اختصاص یافته محمد حسین بیک
ولد میر جمال سلطان بوزارت و داروغگی آنجا تعیین شد و حاجی منوچهر خان
بیگلربیگی دار المؤمنین استراباد در عوض مرحوم مهر علیخان برتبه
ایالت شیروان سرافرازی یافت و ایالت استراباد بجمشید خان حاکم
سمنان شفقت شده سمنان بخاصه شریفه منسوب و کدا علی بیک مهردار
بوزارت آنجا معین گردید و عوض بیک وزیر خطه لار بعلت کبر سن
از خدمت مزبور استعفا نموده منصب مزبور باللهویردی بیک
ولد او که وزیر لشکر بود شفقت شد و وزارت لشکر باللهقلی بیک
همشیره زاده عوض بیک مزبور عنایت شد و هم درین سال مرادخان
سلطان گنگرلو حاکم نخجوان از دار فنا رحلت نموده علیقلی سلطان
برادر مشار الیه در عوض او معین گردید و از امور غریبه که درین سال
روی نموده قضیه کلیسای وینکست که با وجود حصانت و رصانت
و متانت بنیان و استحکام جدران که اصول و فروع آن تمامی از

سنگهای تراشیده صورت انجام یافته بود و با آنکه شکستی بارکان
آن راه نیافته باشد بمضمون آیه کریمه اذا جاء امر ربنا جعلها دکا و کان
وعد ربی حقا با زمین هموار گردیده سنگ پاره درون عمارت بمسافت
نیم فرسخ از مکان مزبور از هم پاشیده بود و شرحی که عیسی خان
سلطان بوزچلو حاکم الکاء مزبور در باب وقوع این امر غریب معروض
گردانیده بود بنوعی است که قریب بظهر ابر مظلمی احاطه اطراف و اکناف
آنجا نموده صداهای غریب که از آن قسم صدایی هرگز مسموع نگشته
بگوش میرسیده و مردم را فزع اکبر و دهشت روز محشر از خواب
گران غفلت بیدار گردانیده از چاشت آن روز تا صبح روز دیگر
هنگامه برپا و گوشش در شکنجه این آوا بوده روز دیگر که کشف
غمام هتک ستر ظلام گشته بود دار کلیسای مزبور که معبد عظیم ارامنه
چهارصد سال بود که بنا شده بود اثری باقی نبود و اماکن و بیوتات
و منازل اهل اسلام که با کنیسه مزبور هم جدار و نسبت قرب
جوار داشته از وقوع این امر تضرر نیافته بر دیده وران رموز
دان روشن و هویداست که هدم کنیسه مزبور بطریق مسطور آیتی است از آیات

بابره حقیقت شریعت بیضا و ملت غرا که ثانی شکست طاق کسری قرنا لی
جمود آتشکده بیضاست و هم از نتیجه پاسداری شریعت اعلیحضرت ظل
الهی است که این قسم آثار در زمان دولت این خسرو دیندار عدالت
شعار ظاهر میکردد امید که روز بروز مبانی شرع مصطفوی
بمعماری دینداری این خسرو عدالت آیین مشید و مستحکم باد و نیز یکی
از آثار عظیم اقبال وقوع زلزله دارالسلطنه قزوین است که بجنبانیدن
ساکن مهد خاک اشخاص آجال جمعی از خواب جسته غریو و فغان
مردم از سمک بسما رسید و عمارت و بنیان بهوس خفتن جا و بد پهلو
بر بستر صعید نهاد **شرح وقایع سنه تخاقوییل و مسلمان شدن**
جماعت یهودان بنیروی اقبال بیکران ظل رحمن چون خاطر
خطیر حق‌شناس و ضمیر شریعت اقتباس پیوسته متوجه ترویج شرع انور
و دین مطهر میباشد و همگی نیت والا مصروف و معطوف بر آنست
که گلستان خلد نشان شریعت مصطفوی از خار و خس خلاف و گرد و
غبار اختلاف پرداخته باشد لهذا این نیت خیر اهمیت تمام
باد بهار که بدون جبر و اکراه منشأ برومندی اغصان و اثمار

میکردد در مزاج پیر و جوان یهودان کبر صلابت کفر و شدت عناد
ایشان بر عالمیان ظاهر است و در زمان سلاطین سلف بسیاسات
الیم و عقوبات عظیم ترک دین باطل نکرده سالک صراط مستقیم اسلام
نگشته بود اثر نموده طالب این سعادت و ملبس بلباس ایمان
و ممتاز بانعامات بیکران گردیدند و تفصیل این اجمال آنکه از بدو
سکنی دارالسلطنه اصفهان منازل آن جماعت و خانهای مسلمانان در جوار
هم واقع شده در ملبوس علامتی که بدان نشان از اهل اسلام
ممتاز گردند نداشتند و این معنی موجب عدم اجتناب مسلمانان و سرایت
نجاست ایشان میگردید امر فرمودند که اگر گروه بر مذهب باطل خود
ثابت و راسخ باشند مکانی در خارج شهر جهة ایشان تعیین نموده
بلباسی که حسب الشرع الاقدس مقرر است ملبس گردند که از اهل
اسلام ممتاز باشند و قیمت منازل ایشان از سرکار خاصه شریفه
داده شود و هر یک را که نور اسلام بر سراچه ضمیر تافته بهدایت
توفیقات الهی سالک طریق اسلام گردد از قرار نفری مبلغ
دو تومان از سرکار خاصه شریفه داده شود مانع نشده گذارند

که در منازل سابق خود سکنی داشته باشند لهذا جماعت مزبوره بهمگی اتفاق
نموده بخواهش تمام تلقی بقبول اسلام نمودند و وجه جذبه ایشان
که مبلغی خطیر و سرپاله و اصل سرکار خاصه شریفه میشد از ایشان
ساقط گشته تسوای آن نیز از قرار نفری مبلغ دو تومان بانعام
ایشان مقرر گردیده یهودان سایر ممالک محروسه نیز بعد از استماع
خبر این عطیه رغبت بدین مبین نموده قریب به بیست هزار خانه
وار از آنجماعت بشرف اسلام مشرف گشته از انعامات پادشاهانه
محظوظ و بهره مند گردیدند و در سر بلدی از بلاد و محلی از محال
ممالک محروسه معلمی از اهل اسلام تعیین شد که تا حین رسوخ آنجماعه
در اسلام از سرکار دیوان موظف بوده تعلیم سنن ملت بیضا
بجماعت مزبوره و منع ایشان از ارتکاب امور غیر مشروعه و احضار
ایشان بمساجد نمایند و این قسم امری که هیچکس از سلاطین را
توفیق آن نشده بود ببرکت نیت خیر این پادشاه اسلام پناه
بعرصه ظهور جلوه گر گردیده امید که تا قیام ساعت و ساعت قیام
گلشن اسلام تا بیاری اهتمام آن خسرو سپهر احتشام رشک

بهارستان جنان و غیرت افزای روضه رضوان باد شرح شکایت
مردم دار السلطنه اصفهان و وقوع قضیه اغورلو بیک میر دیوان
سابقا نگاشته قلم وقایع رقم گردید که خاطر عدالت طراز خسرو
رعیت نواز بجهة اموری که ذکر آن موجب تکرار میگردد از امیر
قاسم که بنیابت رستم خان والی گرجستان داروغه اصفهان منحرف
گشته او را از آن شغل معزول فرمودند و مقرر داشتند که رستم خان
دیگری را که از امرا و متمشی تواند شد تعیین نماید و والی گرجستان
پارسیدان بیک گرجی را تعیین و عرض نمود که اگر امر اشرف باشد بدان
شغل اشتغال نماید و اعلیحضرت ظل الهی فرمودند که چون تسلط و حکومت
مخالف ملت بر اهل اسلام در آیین شریعت پروری نواب
همایون ما بهیچوجه جایز نیست اگر بشرف اسلام مشرف گردد مسئول
رستمخان شرف حصول و درجه قبول خواهد یافت و پارسی
دان بطوع و رغبت مسلمان شده متوج بتاج و تاج و مشرف
بشرف پای بوس گردیده شروع در امر مزبور نمود و چون مفسدان
که شیاطین الانس عبارت از ایشانست و از راه تحصیل منافع و مداخل

جا در طبع حکام مینمایند در هر بلدی از بلاد و مصری از امصار میباشند
از بی طریقی راه تصرف یافته آن نابلد معاملات را بر ان داشتند
که توقعات عنف آمیز از مردم نماید و این معنی موجب انزجار خاطر
سکنه دار السلطنه مزبور گشته در برزخ اخفا و اظهار شکایت میبودند
و درین ایام امارت دیوان دادرسی مظلومان با عوز لو بیک دیوان
بیکی مفوض بود مشار الیه بعد از وقوف بامر مزبور با آنکه تصحیح
اصلاح آنمقدمه میتوانست نمود چشم از مصلحت دولت پوشیده
و در تهییج مواد فساد کوشیده جمعی را تعیین نمود که هر صنف از
اصناف را در نشستن دکاکین مانع آمده بجبر و اکراه بر سر راه جهان
پناه ظل اله حاضر سازند و روزی که اعلیحضرت ظل الهی منزل میرزا
محمد مهدی صدر ممالک ایران را از نور قدوم رشک فرمای مطلع خورشید
درخشان منور مینمودند مردم صفهان از اهل بلده و بلوکات و اصناف
محترفه بجمعیت تمام بر سر راه خسرو سپهر احتشام آمده نفیر و فغان
باوج کیوان رسانیدند و اعلیحضرت ظل الهی بنا بر عدالت شامله
و مروت کامله امر فرمودند که فردای آن روز ارکان دولت قاهره

در دولتخانه اجلاس نموده بتحقیق حقیقت و بطلان سخنان مردم اصفهان
رسیده معروض دارند روز دیگر بنا بر امتثال فرمان اعتماد
الدوله و صدر ایران و دیوان بیکی و سایر ارکان دولت قاهره
در کشیک خانه دولتخانه جمعیت عظیم نموده بودند طلب داشتند
که بتحقیق سخنان هر یک رسیده معروض دارند چند نفر از انجماعت
بدیوان حاضر شده سخنی چند بعرض رسانیدند و سایر آنجماعت
با فساد دیوان بیگی که اگر از دولتخانه بیرون آیند مورد سیاست
خواهند گردید از آمدن ابا نموده در مراتب نفیر و فغان افزودند
و حقیقت معروض باریافتگان بارگاه جاه و جلال گردیده
بمقتضای مروت جبلی و احتیاط اینکه مبادا در میان این جماعت
بعضی از مظلومان بوده باشند مقرر داشتند که طوماری بر مطالب
خود درست داشته بنظر انور رسانند که احقاق حق کرده شود
چون سخنان دیوان بیگی منشا واهمه آنجماعت شده بود جمعی از
شاکیان نزد مجتهد الزمانی مولانا محمد محسن رفته آن مجتهد الزمان را
شفیع زلات و جرایم خود نمودند و افادت و حقانیت آگاه

از خدمت اعلیحضرت ظل رحمن استدعاء عفو تقصیرات ایشان نموده
معروض داشت که چون رعایا را حاکمی که تقریر معایب او نموده اند
سلوک کردن دشوارست و ممکنست که درصدد انتقام و تلافی
باشد اگر شغل مزبور به دیگری شفقت شود موجب رفاهیت حال
آن جماعه و ازدیاد دعاگوئی خواهد شد و بنا بر التماس آن مجتهد الزمانی
فرمان تغییر پارس دان از داروغگی اصفهان شد و رقم اشرف
باسم رستم خان صادر گردید که دیگری را در عوض تعیین و عرض
نماید و چون حقیقت افساد و اغماض او غور لو بیک دیوان بیکی
بر مرآت ضمیر انور پرتو افکن گردید بفحوای ع چشم بد بین
گر نه بیند بهتر است ع حکم بعریان کردن مردم دیده آن بدبین
از لباس بینائی نمودند و صوفی صافی اعتقاد مهدی قلیخان ایشیک
آقاسی باشی دیوان بتقدیم فرمان قیام نموده خدمت دیوان بیگی بمقرب
الخاقانی صفی قلی بیک ولد رستم خان که والد او در ایام خاقان
رضوان مکان بشغل مزبور اشتغال داشت تفویض یافت و داروغگی
دار السلطنه مزبور حسب الاستدعاء رستم خان بپادده بیک عنایت

امید که همیشه بدبینان را چشم بینائی بسته و دل از نیش حوادث روزگار
خسته باد. آمدن ایلچی خواندکار بدرگاه پادشاه جم اقتدار
چون رابطه دوستی و التیام فیما بین نواب کامیاب ظل رحمن و خوندگار
روم مشید و مستحکم گشته چنانچه سبق ذکر یافت حسین پاشا بقصد
آستان بوسی داخل ممالک محروسه گشته الکاء بصره و توابع را تسلیم
بندگان درگاه والا نمود پادشاه ظل اله احتراز از نقض عهد و
پیمان قبول آن نفر نمودند لهذا الجهة متمم احسان مزبور کلبعلی سلطان
سیل سپیر را برسم حجابت نزد پادشاه والاجاه روم فرستادند
که مراتب مروت جهان پناه ظل اله بر عالمیان ظاهر گردد و آن
پادشاه والاجاه قدوم کلبعلی سلطان را چون ورود عید نوروز
فیروز دانسته نهایت توقیر و احترام بتقدیم رسانیده اسمعیل آقای
متفرقه آسی را باتفاق کلبعلی سلطان بدرگاه جهان پناه فرستاده
و اسمعیل آقا در شوال در حینی که رایات جاه و جلال در دار السلطنه
اصفهان نزول اجلال داشت وارد گردید و کارکنان دولت
والا منزلی شایسته بجهة نزول او تعیین نموده از هر جنسی زیاده

برانچه در حوصله آرزو گنجد بجهة اخراجات هر روزه او مقرر داشتند
وامر فرمودند که بتخت ایران مداری مشار الیه را بمهمانی طلب داشته
لوازم تفقد و مهربانی بعمل آورد و خلع شایسته با ایلچی و رفقا
وسایر تبعه و لحقه او داده بعد از ان بشرف پای بوس و بندگی
اعلیحضرت ظل رحمن سربلند کرد و نواب ایرانمداری بموجب فرموده
ایلچی را با رفقا طلب داشته بخلاع گرانمایه مخلع گردانیدند بعد از
چند روز مجلس پادشاهانه ترتیب داده اصناف بندگان و غلامان
بزیب و زینت و آیین تمام از مجلس همایون تا در دولتخانه
مبارکه و بر اطراف میدان نقش جهان دو رویه صف آراسته گشته
توپچیان و تفنگچیان با کمرهای زرنگار و آلات و اسباب کارزار
حلقه زن گردیدند و اسبان تازی مزین بزینهای و لجامهای مرصع
بیاقوت والماس و سایر جواهر قیمتی بر در بار اقبال بسته فضای
کریاس کردون اساس را رشک نگارستان چین نمودند و ایلچی را
بمجلس همایون طلب داشتند و انواع مطعومات و مشروبات و حلویات کشیده شده
اعلیحضرت ظل رحمن نیز بزبان الهام ترجمان استفسار احوال پادشاه والاجاه

خوندکار روم از ایلچی نموده ایلچی را از کیفیت فصاحت آن سوال و ملاحظه
مراتب جاه و جلال مانند روستایی نوشهر آمده حیرت بر حیرت می
افزود و بعد از طی بساط عیش و عشرت و استماع نغمات دلفریب
ساز و صحبت ایلچی روانه منزل خود شد و مقرر شد که قورچی باشی
و قوللر آقاسی نیز بلوازم میهمانی اشتغال نمایند و ایشان نیز حسب
الفرمان واجب الاذعان ایلچی را طلب داشته بآیین شایسته بادای
ضیافت قیام نمودند و چون ایلچی را در ایام توقف کوفتی
عارض گردیده صاحب فراش شد حکیم محمد شریف طبیب ساوه
بمعالجه او مامور شد و بعد از انکه بتدابیر صایبه مشار الیه
رفع آن عارضه شد مبلغی خطیر نقد و اجناس در وجه انعام او
و رفقا مقرر داشته مجلسی دیگر بآیین تخت ترتیب داده
مشار الیه پای بوس نموده رخصت انصراف یافت و از انعامات
بیکران خوشدل و شاد از راه دار السلم بغداد روانه گردید
و در اثنا عارضه بتخت عود نموده در دار السلم سر در اجابت
دعوت ارجعی نمود **نسق نمودن سرکار موقوفات حضرات عالیات**

سدره مرتبات بعون عنایت خالق ارضین و سموات خاطر اقدس
و ضمیر مقدس متوجه نسق موقوفات سرکار حضرات عالیات سدره
مرتبات عرش درجات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین
که از خیرات و مبرات نواب گیتی ستان فردوس مکان و تولیت
شرعی آن موافق شرط واقف با علیحضرت ظل الهی است و هر ساله حاصل آن
قریب بمبلغ سیزده چهارده هزار تومان میشود و در وجه ارباب
استحقاق مقرر است گشته چون وظایف ارباب استحقاق مبلغهای
کلی زیاده بر مداخل مقرر شده بود و همین معنی هر ساله موجب توزیع
و کسر وظایف ارباب طلب میشد و پیوسته ضعف حالی ایشان بمسامع جاه
و جلال میرسید خود بنفس نفیس بتحقیق مداخل آن سرکار و وجوهاتی
که گنجایش تفاوت داشت رسیده امر فرمودند که وظایف جماعت
متوفی که داد و ستد آن با صدور بود بدون عرض اشرف بدیگری
داده نشود و عوض وجه وظیفه غلامان موظف نواب گیتی ستانی از
ازوجوهات سرکار خاصه داده باندک توجهی که درین باب فرمودند
مبلغهای کلی در مستغلات و سایر وجوهات آن زیاده بر وجوهات

سنوات بهم رسیده چنان شد که سوای وجهی که در وجه ارباب استحقاق
مقرر بود و از کمی مداخل کسیر میشود مبلغ هفتصد تومان فاضل
آمده وجه زیاده را بوظیفه سادات بنی الحسین ساکن مدینه مشرفه
مقرر فرمودند که هر ساله بلا کسر مصحوب معتمدی بجهة ایشان فرستاده
شود و وزارت سرکار مزبور بمیرزا مسعود جابری تفویض یافت
و بمفتاح اندیشه اینچنین قفل مشکل گشایی مفتوح گردیده مثوبات
بیکران بجهة این برگزیده ظل رحمن حاصل شد امید که توفیقات
دنیوی و اخروی این عاجزنواز در ترقی و تزاید باد **آمدن**
ایلچی قلماق بدرگاه خسرو آفاق شمه از کیفیت احوال
جماعه قلماق رقم زده خامه مطالب نگار گردیده که بصورت
شبیه انسان و در صفات و طبایع شریک غالب سایر اصناف
حیوانند و از زمان سلطنت چنگیز خان بلکه مدتها نیز قبل
از آن در صحرای وسیع الفضای دشت قبچاق سکنی نموده
نه صیت مذهبی شنیده اند و نه روی پاکیزگی و طهارت دیده
مانند بهایم و سباع زاد و ولد نموده اند و راه تاراج

و غارت بر اطراف و جوانب گشوده و در عرض این ایام گروهی بسیار
و کثرتی افزون از حد شماره از ایشان بهم رسیده همواره ولایت
روس و ترکستان از دست اندازی آن قوم بی امان در فریاد و فغان بودند
و بعلت بعد منازل و صعوبت مداخل ایشان از بصوب صوب ملک وسیع
الفضای ایران حرسه الله من طوارق الحدثان بازگشتی ننموده در این وقت
که صیت جهانگشایی و آوازه اقلیم گیری و فرمانروایی اعلیحضرت
ظل رحمن در اطراف و اکناف عالم انتشار یافته با وجود
بهایم طینتی طالب دولت بندگی و مطوق بطوق خضوع و افکندگی
گشته ایلچی و پیشکش بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده سالک طریق
اطاعت گردیدند و ایلچیان آن جماعت باتفاق ترکمانان احراز
سعادت بندگی و تماشای شان و شوکت و جاه و جلال خسرو عدیم المثال
نموده بفحوای لیس الخبر کالعیان از جان و جنان بنده فرمان گشتند
و در عرض ایامی که در دربار اقبال توقف داشتند بانعامات و خلع
فاخره امتیاز یافته رخصت انصراف حاصل نمودند و خان محمد بیگ
قراداغلو بایلچی گری تعیین شده باتفاق ایشان روانه شده کلاه سمور

و خلاع فاخره با اجناس لایقه بآخشین والی آن جماعت شفقت شده مصحوب خان
محمد بیگ قراداغلو فرستاده شد **شرح وقایع متنوعه و امور مختلفه**
در ینسال اعلیحضرت ظل رحمن بجهة تفنن مکان امر فرمودند که خیمه زرنگار را
که بارتفاع و بلندی آسمان و در تابش و فروغ هم چشم آفتاب تابانست
در چمن دار السلطنه اصفهان که در جنب نصرآباد واقع است برپا نموده
و هنگامه افروز نشاط و انبساط گردیدند و بعد از استیفاء حظ چند روز
متوجه عباس آباد بهشت اساس خلد بنیاد گشته در آن مکان نزهت
بسر بردند و چون خاطر از جانب الکاء خراسان من کل الوجوه
جمع گشته بود امر فرمودند که الله ویردیخان قوللر آقاسی
و سردار لشکر ظفر اثر عساکر نصرت شعار را مرخص ساخته خود
متوجه پایه سریر خلافت مصیر گردد و قلندر سلطان تفنگچی
آقاسی بسرداری خراسان در عوض علی بیگ که بعلت بدسلوکی
از شغل مزبور معزول شده بود تعیین شده روانه گردید و
قوللر آقاسی و جمشید خان حاکم استراباد و آقا خان مقدم
و زمان سلطان حاکم دشتستان باتفاق بدرگاه جهان پناه آمده

بشرف پای بوس سرافرازی یافتند و در اوقات توقف عباس آباد
امر اشرف نفاذ یافت که عمارت مبارکه را که در باغ مزبور احداث
شده آیین بسته چراغان نمایند و مخدرات سراپرده عصمت همگی
در شب شرف آفتاب لباس زرد پوشیده شعله افروخته گرمی
هنگامه نشاط کردند و جشن مزبور را موسوم بجشن آفتابی
نمودند و بجهة گذرانیدن هنگامه جشن عید مقرر داشتند که خیمه
زرنگار را در خیابان باغ مزبور نصب نموده تهیه چراغانی
که شمع دایم الفروغ مهر و ماه مجلس چنان ندیده ترتیب نمایند و
انواع صور و تماثیل از طلق و شیشهای ملون بطرح و آرایش
گلشن مهیا نموده در پیش چراغها برپای دارند که روشنایی شموع
بالوان مختلفه در نظر بینندگان جلوه گر گردد و منظور نظر کیمیا
اثر آن بود که ایلچی روم در آن مکان تمام صفای خورشید ضیا احراز
رخصت پای بوس نماید چون در اثنای این احوال مزاج اقدس را
از منهج اعتدال فی الجمله انحرافی حاصل شده و بیماری ایلچی مزبور
نیز درین اثنا وقوع یافته بود دیدن ایلچی بتعویق افتاد و مجلس

عید را در آن مکان گذرانیدند و بتوفیق الهی و حسن تدابیر صائبه
حکیم محمد حسین و حکیم محمد سعید اطبای سرکار خاصه شریفه بفصدهای
متعدد و آشامیدن مسهلهای متوالی عارضه مزبور رفع گردید
و بجهة تغییر آب و هوا رایات اقبال متوجه شکار گندمان گشت
و درین اثنا سلیمان خان بیگلربیگی کردستان بدون عرض
و تحصیل رخصت بدرگاه جهان پناه آمده چون وجه آمدن مشار
الیه مشخص نبود در سفر مزبور سایه مثال از جمله ملتزمان رکاب
گردون قباب میبود و در اوقاتی که مشغول سیر و شکار
بودند روز بروز مزاج مبارک باصلاح آمده بالکلیه رفع
آن عارضه شد و مکرر بطریق کوه و قهاول شکار کلنگ آسمان
آهنگ و سایر وحوش و طیور نموده بعلت قرب زمستان و رسیدن
هنگام نزول برف و باران بصوب صواب دار السلطنه اصفهان
مراجعت نمود **شرح معزولی سلیمان خان اردلان و تعیین
حکام کردستان** بعد از مراجعت رایات نصرت آیات بمقر سلطنت
و مستقر خلافت جماعت اردلان که برفاقت سلیمان خان

بدرگاه آسمان نشان آمده بودند بهیات مجموعی معروض داشتند
که سلیمانخان اراده آن داشت که کل مایعرف خود را برداشته
بالکاء روم رود و غلامان فدویت نشان اردلان او را از این
عزیمت مانع آمدند و بدانجهة بدون آنکه عرض و تحصیل رخصت
نماید روانه درگاه جهان پناه گردید و حقیقت اینمقدمه را شیخ علیخان
زنگنه حاکم سنقر و دینور که نسبت قرب جوار سلیمانخان داشت
عرض نموده بود چون صورت صحت عرضه داشت آنجماعة در آئینه
تعیین اعلیحضرت پادشاه دقیقه بین جلوه نمود سلیمان خان را
از شغل مزبور معزول فرموده مقرر داشتند که روانه مشهد
مقدس معلا شده در انمکان ساکن بوده بدعای دولت ابد
مقرون اشتغال نماید و کلبعلی خان ولد کلان او بایالت و بیگلربیگی
گری الکا سرافرازی یافت و سهراب سلطان و خسرو سلطان
ولدان سلیمان خان و محمد سلطان ولد عباسقلی سلطان اورمانی
و اویس قلی سلطان و محمد سلطان کلباغی برتبه امارت آن ملک
سرافرازی یافتند و محال تیول سلیمان خان در میان امرا

مزبور قسمت شد **گرفتاری و کشته شدن میر حسام بعون عنایت
ملک علام** از فتوحات نمایان که در ینسال قرین حال اولیاء دولت
ابد توامان گردید گرفتاری میر حسام جمشیدی و کشته شدن آن
بداختر بتیغ تیزکار رکنان قضا و قدر بود تفصیل اینمقدمه
آنکه میر حسام مزبور باتفاق ایل و عشیرت در حینی که الکاء
بلخ مضرب خیام جنود هنود گردیده بود پناه بآستان ولایت
نشان آورده در الکاء خراسان ساکن گردید و در وقتی
که حسب الالتماس نذر محمد خان حکم بباز گشت ایلات شده بود
بدستور بالکاء مزبور مراجعت نموده در انحدود میبود در اوقات حکومت
قایم سلطان در اندخود و چخران دامن زن آتش جهل و خود رایی
او را بتحریک بتاخت الکاء خراسان نموده بود و در ینوقت که
بحوالی الکاء مارو چاق انتهاز فرصت نموده تاخت بر سر او
برده مشارالیه را با ولد و اقوام او مجروح و اسیر نموده
کل ایل و احشام او را تحت تصرف در آورده مشارالیه و ولد او
بزخمی که در حین جنگ از شمشیر بران غازیان یافته بودند رود

جهان گذران نموده فتنهٔ آن سرحد فرو نشست و دامن آن ملک از لوث
وجود او پاک گردید **نهضت همایون بشکار درتون و شاه طور**
بعد از مراجعت سفر کندهار و توقف دار السلطنهٔ اصفهان که سپاه شتا
از صدای کوس رعد بهاری منهزم گردید قبل از آمدن نوروز فیروز
هوس شکار آهو تکلیف سواری خسرو شیر شکار کرده و قرار نموده
متوجه درتون من اعمال دار السلطنهٔ اصفهان گشتند و در آن مکان
بیوز و چرغ شکار آهوان نموده متوجه زیارت آستانهٔ مقدسه
شاه طور گردیدند بعد از نیل مطلب کامران و کامیاب بمقر سلطنت
و مرکز خلافت مراجعت فرمودند **آمدن ایلچیان ترکستان**
بدرگاه آسمان شان درین سال کلدی ایلچی عبد العزیز خان
والی ترکستان و ایلچی ابو الغازیخان باورد و ایلچی عبد العزیز خان
موافق افتاده چون ابو الغازیخان مکرر تاخت الکاء عبد
العزیز خان نموده در یکدو نوبت که جنگ سلطانی اتفاق افتاده
عبد العزیز خان را شکست فاحش داده و این معنی ذخیرهٔ خاطر
سلطنت پناه مزبور و مردم او بود ایلچی مزبور را گرفته محبوس

نموده بود حقیقت جرأت مزبور بعرض اشرف رسیده امر فرمودند که
اگرنه قتل ایلچی از آیین سلاطین معدلت قرین نمی‌بود بپادشاه
این جسارت گرفتار خواهد شد میباید که متعرض ایلچی مزبور
نگشته از این فعل که در دیار جهل و بیپیری بر آمدن باعث آن شده
نادم باشد کلدی ایلچی را باز گذاشته تا دانی را شفیع گناه
خود گردانند و در اوقاتی که توقف داشت از خوان احسان
بیکران استلذاذ نموده رخصت انصراف حاصل نمود **متوفیات**
درین سال حق نظر بیگ غلام خاصهٔ شریفه که باصناف کمالات آراستگی
داشت و از باریافتگان بزم قرب و حضور بود بتصدق فرق
مبارک همایون گردیده مسافر روضات جنان گردید و فوت
مرادخان توپچی باشی نیز درین سال اتفاق افتاد و ولی محمد خان
ولد رستم خان وارث ترکستان نیز درین سال بدرود جهان گذران
نمود و محمد امین خان برادر او در عوض حاکم او به و شافلان
و هرات رود شد **شرح قضایای هندوستان** هرچند اثبات مضمون
صدق مشحون **ع** با آل علی هرکه در افتاد بر افتاد **؛** محتاج به بینه و برهان

نیست اما کارکنان قدر و قضا و مدبران ارض و سما از وقوع امور
هر روز اقامت بینهٔ مجدد بر ثبوت اینمعنا مینمایند و مفتاح
میل جواهر سرمهٔ بینش قفل ابصار اهل شکوک و شبهات را میگشایند
تفصیل این اجمال آنکه بیماری مکنون شاه جهان والی هندوستان
که از تاریخ فتح قلعه قندهار در باطن او مرکوز بود درین ایام
بروز نموده بمرض فالج مبتلا گردید و اعصاب حس و حرکت
او را از شغل خود باطل و عاطل گردانیده امتداد مرض سنگ راه تردد
او گشته از تقدیم رسوم و آداب سلاطین هندوستان که مقرر است
که روزی دو سه نوبت برآمده بنسق امور دولت پردازند
متقاعد گردید و بدین علت دارا شکوه ولد کلان او که رتبهٔ
ولیعهدی یافته بود او را از جهان آباد بمحفه نقل اکره نمود و بدینجهت
خبر فوت او در ممالک هندوستان انتشار یافته هر یک از اولاد
او را داعیهٔ پادشاهی از ضمیر سر بر کرده سلطان شجاع در بنگاله
و سلطان اورنگ زیب در حدود دکن و سلطان مرادبخش
در حدود گجرات متوجه بندر صورت گشته در اندک فرصتی

مسخر ساخته سکه و خطبه باسم خود وجوه دنانیر را مزین باسامی سامی
حضرات ائمهٔ هدی فرموده صدای کوس تشیع و دینداری را بقوت
اعتقاد راسخ بلند آوازه گردانید و چون در ایام اقتدار
والد همواره عرایض اخلاص آیین بخدمت اعلیحضرت ظل الهی فرستاده
اظهار حسن اعتقاد و بندگی مینمود بعد از تسلط بر بندر صورت حکیم
کاظمای قمی را که مخاطب بخطاب تقرب خان بود روانه ساخته با عریضهٔ
اخلاص آیین مشعر بر استمداد و استعانت و پیشکشهای لایق بدرگاه
فلک پیشگاه فرستاد و اورنگ زیب بعد از استماع این خبر کس نزد
مشارالیه فرستاده تهنیت سلطنت نمود و پیمان را بایمان موکد
ساخت که بطوع و رغبت قطع علاقه از سلطنت نموده بطریق
ملازمان در خلع دارا شکوه با او اتفاق ورزد و در تشیید
قواعد سلطنت او کوشش نماید و بعد از آنکه ازین شغل فارغ
شود روانه مکهٔ معظمه شده بعبادت اشتغال نماید مشروط بر آنکه
سلطان محمود ولد او بجای او منصوب باشد و در ملازمت او
بوده باشد و سلطان مرادبخش نیز گفتگوهای مزور او را در عین صدق

و محض صواب انگاشته محلّی را بجهة ملاقات و اجتماع لشکر تعیین نمودند و
قبل از ملاقات ایشان سلطان شجاع از بنگاله بهوس انتزاع ملک
حرکت نموده سلطان شکوه ولد خود را بسرداری معیّن و با فوجی
انبوه و فیلان کوه شکوه روانه ساخت و سلطان دارا شکوه
نیز سلیمان شکوه ولد خود را با لشکری گران بمدافعه و مقاتله ایشان
فرستاده و از طرفین سحاب گیر و دار آتشبار گشته بالآخره نسیم
فتح بر پرچم اعلام سلیمان شکوه معاودت نموده بوالد ملحق شد و مراد بخش
و اورنگ زیب اتفاق نموده بمحاربه دارا شکوه مبادرت نمودند و دارا
شکوه قاسم خان میر آتش را با جمعی کثیر باستقبال ایشان فرستاده فیمابین
جانبین آتش محاربه اشتعال یافت و مراد بخش در معرکه مبارزت بنفسه تردّدات
مردانه نموده لشکر قاسم خان را مغلوب گردانید و آن لشکر را تعاقب
نموده دارا شکوه بعد از استماع این خبر بنفسه با جمعی که در اکبره
نزد او جمعیت داشتند متوجه محاربه برادران شد بعد از تلاقی
فریقین و تعارض جانبین دلاوران دست جرأت از آستین
جلادت برآورده نیران مقاتله بکرهٔ اثیر رسیده در اثنای

محاربه دگر و فر رستم خان دکنی که تیر روی ترکش ایشان بود با علیمردان
خان و چند نفر از امرا بضرب توپ مقتول گردیدند مقارن آن
بانس قوایم فیل مرکوب دارا شکوه را در یکدیگر شکسته دارا شکوه
اراده رکوب اسپی که در جنیبت بوده کرده و در حقیقت در آن وقت
از مرکب سلطنت هندوستان پیاده شد لشکریان که کوشش
ایشان در روز جنگ از کثرت شور و شغب معزول العهد
میشناسند و در همه جای چشم بر رایات میدارند اضطراب رایت را
حمل بر فرار نموده ستیز و آویز را مبدل بگریز نموده و مراد بخش
و اورنگ زیب قرین فتح و نصرت داخل اکبره گشته خزاین
اندوخته والد و اسباب تجمّل او را در تحت تصرف در آوردند
و در اوقات رفاقت و جنگ و جدل همیشه اورنگ زیب اعزاز و
اکرام مراد بخش نموده سالک طریقی که مصداق معاهده او باشد
میبود و چون دارا شکوه بعد از شکست روانه الکاء لاهور شده
بود اورنگ زیب سلطان محمود ولد خود را بجهة ضبط حرم تعیین
نموده مراد بخش را بر آن داشت که او را سردار عساکر نماید که تعاقب

دارالشکوه نموده او را بدست آورده و نقش او موافق خواهش
نشسته سردار لشکر شده روانه گردید و بعد از دو سه روز برادرانش
اعلام نمود که جمعی از راهها بمعاونت دارالشکوه آمده اند و لشکر را
از وجود پادشاه ناچار است خود سپاهی روانه باید شد که بمحض ورود
ایشان راهها فسخ اراده خود نموده بخدمت خواهند آمد آن ساده
لوح با آنکه خیرخواهان مانع میگردیدند ممنوع نشده جریده روانه
میگردد و در منزل برادر خدیعت اثر فرود می آید و شبهنگام
که بقصد ادای فرایض اسلحه را از خود دور مینماید گماشتگان اورنگ
زیب او را محبوس ساخته روانه قلعه از قلاع مینمایند و حکیم کاظما
که مدتها قبل از وقوع این قضایا از راه دره روانه خدمت اعلیحضرت
ظل رحمن شده بود وارد پایه سریر سلطنت گشته پیشکشهای خود را
از نظر اشرف گذرانیده نامه که مشتمل بر استدعای کومک بود بنظر
اشرف رسانید و اعلیحضرت ظل رحمن مسئول او را بعز انجاح
مقرون داشته بنا بر مروت جبلی و کرم ذاتی امداد و اعانت
او را وجهه همت والا ساخته مقرر فرمودند که یکهزار نفر

از تفنگچیان کماندار از راه دره بسرکردگی زمان بیگ ولد مرحوم
کلبعلی خان روانه بندر صورت کردند و درین باب ارقام
مطاعه باسم وزراء فارس و لار و جهرم و حاکم بندر عباسی صادر
گردید که تفنگچیان مذکور را از ایلات ساکن آنجا اخذ و سرانجام
و مواجب ایشان را واصل ساخته روانه نمایند **وقایع سنه ایت ییل**
تشریحی که سبق ذکر یافت خاطر همایون متوجه آن شد که سدی
بر زنده رود بسته شود که در اوقاتی که دار السلطنه اصفهان
مقر رایات جاه و جلال باشد سیر دریاچه منظور بوده از صفحه گشاده
آن آیات ابتهاج و انتعاش خوانند و چون بنای پل حسن آباد
بر روی سنگ گذاشته شده و محل دیگر را سوای آن مکان قابلیت
آن نبود که باز سد بر روی آن گذاشته شود و مع هذا
بعلت طغیان آب دو چشمه آن پل منهدم شده بود امر فرمودند
که پل را بالتمام برداشته سد را در مکان پل بنا نمایند و پلی در نهایت
حسن و غرابت و استحکام و متانت که مشتمل بر ایوانها
و بالاخانهاء مشرقی و مغربی بوده بسیار از یکجانب

سطح دریاچهٔ آب مسطور و از جانب دیگر آبشار سلسله جنبان عیش
و سرور باشد بر روی سد بنا نمایند و آن پل را که از کمال موزونیت
کشادگی طاقهایش چون فاصلهٔ مصرعهای ابیات نظم بنظر می آید
بهمین سعی استادان نادره کار در اندک وقتی باتمام رسید چشم
بد دور که از غایت حسن مانند شیرین در آب چشمه سار بنظر می آید
و دیدنش تفسیر تجری من تحتها الانهار مینماید چون روندگان
ازو گذشتن کاریست دشوار ننشینند کنار آنگمان میشود که مگر حیرت
نظاره اش آب را از رفتن باز داشته یا دست قضا از پل زنجیر
بر پایش گذاشته چشمهایش چون چشم معشوق رحیم که بر عاشق
گریان باشد غارتگر دلها و گوشه طاقش چون گوشه ابروی
محبوبان محراب دعا نی غلطم که معشوقیست مفتون خود گشته
پیوسته آینه در کنار دارد یا عاشقیست که بهایهای گریسته دره
اشک از دیده می بارد **نظم** هست سر در گریستن بیتاب ∴
دیده گو یا شیشه خویش در آب ∴ نظارگیان قصر و ایوانش دفتر
شهرت طاق کسری و خورنق را در آب میشویند و بنای هرمان را

در جنب پا بر جای اساس استوارش نقش بر آب میگویند از صدای آبشارش
چون لب روشنست که در گذشتن ازو نفیر باید و فغان منتیست
و از صفحه دریاچه اش چون آینه پیداست که در تماشایش استادگی
نکردن مقدور نه معشوقیست سراپا دلربا پریزادیست برخلاف
طور پریزادان دیگر خود نما عاشقیست که با آنکه لب بر آب گذاشته
تشنه لبست و مجموعه حسنیست که هر جزئی از اجزای منتخب شاهدیست
که فروغ حسنش بر چهره بجای نقاب و زبانش از شرم گفتگوی
آبست نظارگیان از اطراف عالم بشتاب سیلاب بهاری راه
تماشایش بسر میپویند و ساکنان اصفهان گرد کدورت از دل
بدیدن زلالش میشویند پل قدیم را گرد کسادی بر جبین نشسته
که بصد شهره رود نتوان شست و هم چشمی در برابرش نایستاده
که وصفش زاید استانها توان گفت شرح حالش از تقویم پارین
میتواند خواند و چگونگی اضطرابش را از آینه آب میتوان دید امید
که پیوسته خیرات و مبرات این خسرو گیتی ستان جاری و ذکر
خیرش در اطراف و اکناف عالم ساری باد **ذکر آمدن سلطان**

بلاغی بدار السلطنهٔ صفاهان چون خبر فوت والی هندوستان و مناقشه
و مجادلهٔ اولاد او و انتشار یافت سلطنت پناه سلطان بلاغی نوادهٔ
شاه سلیم که بعد از فوت شاه سلیم بر تخت سلطنت هندوستان
نشسته و بعد از آن بحیلهٔ آصفخان مغلوب گشته در زمان نواب
خاقان رضوان مکان باستان ولایت نشان آمده در سلک راتبه خواران
منتظم و منتظر فرصت میبود از دار السلطنهٔ قزوین با ولد خود
روانهٔ درگاه جهان پناه شده وارد دار السلطنهٔ اصفهان گردید
و بفحوای صدق مودای نظم گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما ٭ چرخ بردوش
کشد غاشیهٔ شاهی ما ٭ از کارکنان دولت گردون عدت دوران
مدت طالب مدد و کومک گردید مقرر شد که نجفقلی بیک برادر
مهدیقلیخان شاملو ایشیک آقاسی باشی حاکم ری باتفاق میرزا
رضی ساوجی وزیر دار السلطنهٔ اصفهان استقبال نموده مومی الیه را
در عمارت مبارکهٔ توشخانه واقعه در دروازهٔ طوقچی فرود
آورند و بعد از لوازم استقبال سلطنت پناه مزبور وارد گشته
در عمارت توشخانه رحل اقامت انداخت و چون فضا و هوای آن

محسنات آن عمارت گردون منظر را پسندیده بود استدعا نمود
که در همان مکان ساکن بوده باشد و مسئول او باجابت مقرون
نشده بدینجهة بعمارتی که در اصل شهر بجهة او مهیا شده بود انتقال
نمود و بعد از چند روز حسب الفرمان قضا جریان ایرامداری
اعتماد الدولهٔ العلیة العالیة و مرتضی قلیخان قاجار قورچی باشی
بیگلربیگی آذربایجان و متولی مزار کثیر الانوار نواب خاقان
رضوان مکان و الله وردی خان مصاحب و قولر آقاسی
و امیر شکار باشی و بیگلربیگی کوه کیلویه و سردار عساکر نصرت
توامان بدیدن سلطنت پناه مومی الیه رفته لوازم تفقد بتقدیم
میرسانیدند و جشن شاهانه در عمارت مبارکهٔ باغ سعادت ترتیب
و گلریزان فرموده سلطنت پناه مومی الیه را طلب داشتند و در آن
هنگامه جشن و سرور نغمه چنگ و طنبور حلقه در گوش ناهید میکشید
و آوازهٔ مطربان خوش الحان بلند صدای آنجوان بمسامع تشنگان
صحبت میرسید دختر رز از نشست و شوی غبار کلفت دست از آستین
مینا برآورده تورکچی صفوف عیش و نشاط یعنی ساغر صهبا بگردش درآمد

و بعد از رسیدن دماغ و هنگام فراغ اعلیحضرت ظل رحمن سوار کمیت آسمان
جولان گشته متوجه دولتخانه همایون گردیدند و سلطان بلاغی
که بعلت مستی قدرت بر رکوب نداشت در همان مکان توقف نمود
و در اوقاتی که در رکاب نصرت انتساب توقف داشت مکرر
بشرف مجالست و بندگی سرافرازی یافتند و چون بمقتضای عنایتی
که در باب کومک سلطانمرادبخش فرموده بودند خاطر همایون
متوجه سفر هندوستان بود سلطان بلاغی را مرخص فرمودند که
روانه دار السلطنه قزوین گشته بتهیه اسباب خود مشغول باشد
مومی الیه حسب الفرمان واجب الاذعان روانه شده چون بشرحی
که رقمزده کلک وقایع رقم گردید بعلت گرفتاری سلطانمرادبخش
انشای سفر در عقده تعویق افتاد ذیل مأمول سلطان بلاغی در گرو
وقت ماند که بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها در وقت خود
صورت حصول یابد **شرح رفتن ییلاقات پریه و فریدن و**
مراجعت نمودن بعنایت قادر ذو المنن چون بمقتضای پایداری
قوانین شریعت غرا بر ذمت پادشاه اقلیم گشا لازم است ماه

مبارک رمضان را در دار السلطنه اصفهان گذرانیده در حقیقت
حامی ثواب کافه ملتزمان رکاب گردیدند بنابر انحراف هوای
دار السلطنه مزبور از منهج اعتدال بعد از انقضای ماه مبارک رایات
نصرت آیات بصوب ییلاق فریدن نهضت فرموده در منزل مینو
نظام که مشتمل بر عمارات مرغوبه است دو سه روز توقف فرمودند
همه روز بنظم و نسق امور و قطع و فصل مهام کافه جمهور اشتغال
فرموده چون خبر گرفتاری سلطانمرادبخش تا غایت نرسیده بود
درین امر کمال اهتمام داشتند و نیز بخاطر دریا مقاطر که مرآت
چهره نمای امور مکتوم و فیض آبادی رسومست پرتو افکنده
بود که شقه اعلام ظفر فرجام عساکر منصوره و امرای عظام که
گلشن فتح و فیروزی و طرف دامن آتش دشمن گدازی و عدو
سوزی است هر یک برنگی خاص بوده باشد که در هنگام نبرد
و پیکار و معرکه مبارزت و گیر و دار از هم ممتاز باشند و موجب
اشتهار همیون استادان صاحب طبیعت منقوش بآیات فتح و نصرت
باتمام رسانیده بودند مقرر فرمودند که الویه مختصه امرا و عساکر

آذربایجان را عباسقلی بیک ولد حسین خان بیگلربیگی لرستان و شیروان
و قراباغ و ایروان را سید مبارک پسرزاده سید مبارک خان والی
عربستان و عراق را مرتضی قلی بیک قهوه‌چی باشی و فارس را جعفرقلی
بیک قورچی رکاب برده ملازمان امراء عظام و عساکر نصرت فرجام را
از ولایات مزبوره روانه سفر خیراثر نمایند که نزد عالیجاه قوللر آقاسی
جمعیت نموده از هر سمت که مأمور گردند روانه شوند و ده بیست نفر
از قورچیان و غلامان خاصه شریفه مأمور گردیدند که رفیق هر یک
از ایشان بوده باین خدمت اشتغال نمایند و وجوهات دیوانی
مقرر گردید که محصلان نقد نموده روانه خزانه عامره نموده
که درین سفر میمنت اثر صرف مواجب و انعام غازیان و سایر
امور ضروریه شود و بعد از نظم و نسق امور ضروریه روانه
اسکندریه گشته از اسکندریه با پوشیده رویان سراپرده
عصمت بقورق سوار شده و تا حسن آبادی که بعذوبت میاه و کثرت
گل و گیاه سرآمد ییلاقات است رفته چند روز آنمکان مضرب سرادق
جاه و جلال گردیده چون عزیمت امداد و اعانت سلطان مراد بخش

تصمیم یافته بود پیش از دو ماه در ییلاقات توقف نفرموده بمقر
سلطنت و مستقر عزت مراجعت فرمودند و قوللر آقاسی که برفتن بسفر
مأمور بود داخل دار السلطنه اصفهان نگردیده در باغ قوشخانه نزول
نموده پادشاه بنده نواز منزل آن خان والاشان را بنور قدم مشرف
ساخته بزم افروز نشاط انبساط گردیدند و خان مزبور را روانه
مقصد گردید که بعد از جمعیت لشکر حسب الفرمان والا عمل نمایند و در حینی
که عساکر نصرت مآثر از منازل خود در حرکت آمده قوللر آقاسی
وارد سمنان شد عریضه ذوالفقار خان بیگلربیگی دار القرار
قندهار مشتمل بر وقوع قضایای هندوستان و گرفتاری سلطان مراد
بخش بپایه سریر خلافت مصیر رسید و چون غرض از ارتکاب
آن سفر امداد و اعانت سلطان مراد بخش بود فسخ آن عزیمت فرموده
کاظمای ایلچی را رخصت انصراف ارزانی داشتند و کاظما بعلت
وقوع آن تهور از رفتن تقاعد نموده در دار المؤمنین قم ساکن
شد چون در اثنای سیاقت کلام اشعاری شد که تا هنگامی که رایات
منصور در محمدیه نزول اجلال داشت خبر گرفتاری سلطان مراد بخش

بمسامع باریافتگان بارگاه جاه و جلال نرسیده بود در این روزنامچه
وقایع کیفیت گرفتاری او در طی احوال هندوستان قبل از رفتن
ییلاق و نهضت رایات نصرت نشان تحریر یافته لهذا بر ذمت همت
لازم است که بیان نگارش وجه انسب اطیب در انتظام و رفع ابهام نماید
بر ارباب دریافت پوشیده نماند که قضیهٔ شورش هندوستان و خبر
فوت شاه جهان قبل از وقوع این خبر منتشر گردید و خبر گرفتاری
مرادبخش بعد از مراجعت رسیدن چون تقدیم بعضی قضایا بعلت
سبق وقوع ضرور بود لازم نمود که گوهر آغاز و انجام را در یک
سلک منتظم سازد که رشتهٔ کلام گسسته و لآلی آن از هم ریخته
نگردد و تحریر این واقعه در نظر سخن شناسان از مقوله مبتدای
بیخبر انند **معزول شدن علی بیک میراب اصفهان و سردار خوا**
چون بمقتضای لطف ضعیف نواز و عدل ظالم گداز همواره پرورش
احوال کافهٔ انام و خاص و عام منظور نظر والا میباشد بنابر آنکه امرا
و سادات و اعیان و عمال مشهد مقدس عرایض بر سلوک ناصواب
علی بیک میراب سردار خراسان بدرگاه جهان پناه فرستاده تظلم

نمودند از آن امر جلیل القدر عظیم الشان معزول گشته مقرر شد که
روانهٔ آستان خلافت مکان گردد و بعد از ورود بدرگاه
فلک پیشگاه امر فرمودند که نواب ایرانمداری باتفاق امرای
عظام اجلاس نموده تحقیق سخنان طرفین و صدق و کذب جانبین
رسیده صحت و فساد آنرا معروض گردانند و امر حسب الفرمان
قضا جریان اجلاس نموده تشخیص سخنان طرفین کرده معروض گردانیدند
چون حرکات ناپسند بنابر نکرده کاری از علی بیک بمنصهٔ ظهور رسیده
بود از منصب میرابی نیز معزول گردیده آبدار این دولت نزاع
اعتبار با داده بیک ارسطو و جارشید **معزول شدن قورخمس خان**
بیگلربیگی مرو و محمد علی بیک جبادار باشی برادر او
چون کارکنان و عملهٔ قورخانهٔ خاصه مکرر نزد صفیقلی بیک ناظر
بیوتات خاصهٔ شریفه مذکور ساختند که محمد علی بیک جبادار باشی
وجوهات تحویل را مال خود انگاشته و اکثر جواهر نفیس و اجناس
غرابت آیین را برداشته است و مع هذا اکتفا بخیانتی که در
وجوهات تحویل نموده نکرده مواجب و انعامی که بجهت عملهٔ این

سرکار میستانند بدستور از خود میداند و بایشان نمیرساند و مومی
الیه حقیقت بعرض مقدس رسانیده مقرر شد که باتفاق ایرانمدار
و سایر ارکان دولت تفتیش امور مزبور کرده معروض دارند
حسب الفرمان اجلاس پس واقعشد در روز دیوان جمعی از ملازمان
مومی الیه نیز معروض داشتند که بعضی از اجناس پیشکشی را داخل
تحویل خود ننموده و بیوتاتی که عرض داده نشده خود سر گشوده
و نفایس اجناس و طرایف امتعه را از میان ربوده بعد از ثبوت
این مدعا و معروض گشتن بپایه سریر والا مومی الیه محبوس
و قورخمس خان برادر او که بحکومت مرو سرافراز بود معزول
گردید و حکومت مرو باصلان خان حاکم فراه و صاحب جمعی
قورخانه بزمان بیک لیساول صحبت ولد کلبعلی خان حاکم کرمان
و لیساول صحبت برستم بیک برادر زمان بیک تفویض یافت
و ولایات کرمان بخاصه شریفه منسوب گردیده وزارت
آنجا بصفیقلی بیک شیره چی باشی و منصب صاحب جمعی شیره خانه
بعباسقلی بیک پیش خدمت شیره خانه شفقت شد شرح چوگان

بازی و رفتن بباغ کوه و بابا شیخ علی چون خاطر همایون
در همه حال متوجه آنست که بندگان و غلامان و منسوبان و یکرنگان
در فنون فروسیت و آداب سپاهیگری تمام بوده باشند و صفحه
مشق زین کار را میدان چوگان بازیست یا صحرای شکار صید
تازی میباشد لهذا در عرصه میدان نقش جهان دار السلطنه
صفهان بنفس نفیس با جمعی از خاصان و بندگان متوجه چوگان
بازی گشته حیرت افزای بینندگان گردیدند از هلال
نورانی چون سما که با پنجه زرافشان آن خورشید درخشان قران
داشت ماه تمام چون گوی غلطان سرگشته وادی حیرت
میگردید و دماغ تماشایی از دیدن شیوه های چابکی آرامی
آن بیش از کشیدن ساغر و پیمانه میرسید گوی از صدمه
از صدمه
چوگان آن ممتاز پادشاهان سم قطار رفتار کان و زمین
سم آهنین مرکبش غازه رخسار آسمان بود فی غلطم گوی را
از صولجان نوازشش پای نشاط بر زمین نمی آمد و زمین از اهتزاز
شادی چون آسمان قرار نداشت چنانچه گوی مسابقت از پادشاهان

ربوده اند در هر مرتبه مترتب بیشی می یافتند و پنجه مهارت بازیگران
مسلم را بنیروی حسن و چابکی بر هم تافتند بعد از رسیدن خط
مسلمی آن یکیفه سر فن بمهر قبول مشکل پسندان و استیفاء خطوط
کامله از تاختن بکران و باختن چوگان عزم شکار و تفرج صحرا
و صید مرغان آسمان جولان فلکها و التصمیم یافته دو نوبت
تا باغ کوه که از متنزهات ملک دلپذیر اصفهان و منتخب مجموعه جنات است
تشریف شریف ارزانی داشتند و نیز با مخدرات سراپرده عصمت
تا باباشیخ علی که بکثرت شکار کبک و دراج و تذرو از سایر شکارگاه
این ملک امتیاز دارد و بسوای قوروق فرموده داد خوشدلی
و نشاط و شگفتگی و انبساط داده مراجعت فرمودند امید که همیشه
گوی سعادت این خسرو عدالت آیین در خم چوگان حصول
و صید مطلبش در کمند وصول باد **متوفیات** بفحوای **نظم** خلق را
هست سوی مرگ آهنگ ؛ دم زدن گام و روز و شب فرسنگ
طی شدن راه حیات مسافران دیار هستی ناچار و آب روان تند
سیلاب بهاران در گذار است هوای بقای حیات و استمرار

این ثبات نقشی است بر آب و آرزوی دوام زندگی و پایندگی حیات البته
یا خواب لا یبقی الا وجهه برهان این آیه و سند این حکایتست و از نیت
که هر فردی از افراد کاینات را از این زهرناک جام چشیدنی و این
راه را با قدام بی اختیاری در نوردیدنیست لهذا در ییلان ئیل زایچه طالع اختران
کوکب فلک صد بندی میرزا محمد مقیم منجم بمقاطع رسید و دوحه
حیات نخل برومند فضل و افضال ملا حسنعلی ولد مولانا عبدالله
شوشتری از هبوب صرصر اجل از پای درآمد و زمان حیات
باداده سلطان حاکم ابیورد نیز در ییلان ئیل سرآمد و حکومت ابیورد
بنجف قلی سلطان ولد الوار سلطان حاکم سابق آنجا
تفویض یافت امید که نقد جانهای بندگان نثار این خسرو صاحبقران
و بقای ذات شریفش جاودان باد در **روانه شدن میرزا مقیم**
کتابدار خاصه شریفه بدکن چون ولایت دکن را اجل بزرگی
بدین دودمان والا منوط و دست اخلاص بدامان دولت این
سلسله جلیله مربوط است و همه اوقات پیشکش و هدایای ایشان
ببارگاه فلک پیشگاه میرسید و مدتی بود که ارسال رسول

و تلقی خدمات ایشان بحسن قبول نشده بود بنابرین در همین سال
میرزا مقیم کتابدار خاصهٔ شریفه برسم حجابت روانهٔ آن صوب
شد و در همین سال شاه خواجه اوزبک که از جملهٔ سادات اوزبکیه
از جانب سبحانقلیخان والی بخارا برسم رسالت وارد درگاه معلّی
و بشرف پای بوس سرافراز شده بعنایات خسروانه اختصاص یافت

شرح بنای عمارت مبارکهٔ خلوتخانه خاکساری نه شیوه‌ایست که نشأ
ارتفاع شأن خاکساری نشود و افتادگی نه پیشه که نهال اعتبار
بنیروی آن باوج امتیاز نرسد قطره را تا ابر از چشم نبیند از صدفش
بفرزندی بر نمیدارد خاک از زمین همین صفت حمیده است
که گاه بخمیر انسانیت یافته تاج و تاج گر منابر سرش میگذارند
و گاهی شهریارانش بدست تعمیر از پایهٔ فرومایگی و پستی بر میدارند
هم بهمین تربیت بهار رشک ارم ذات العماد میگردد و هم
بنیروی ترقی سلاطین سرکوب اطواد سبع شداد میشود اگرچه ترقیات
بسیار یافته و براه ارتقا و اعتلا پرشتافته اما هرگز نقش اعتبار
و ترقیش بر جبین ننشسته و در شیوهٔ ستودهٔ خود طرفی بدین عنوان نبسته

که در ثبت اعتبار نشنید و از نخوت بلندی و برتری آسمان را در زیر پا نبیند
تفصیل این اجمال آنکه در همین سال بخاطر آئینه مثال صاحبقران جهان
منطبع گردید که عمارتی که طرح آن تازه و وسعتش بی اندازه باشد
بنا نمایند که مشتمل بر منازل و بیوتات زمستانی و تابستانی بوده
چون بنای کاخ وجود که مشتمل بر چهار صلابت حاوی عیش و نشاط
چهار فصل بوده از یکجانب اشراف بر دیوانخانه و از طرف دیگر
ارتفاع بحوضخانه داشته باشد که صحبت خلوت درین بنای عمارت
انعقاد یافته از دو جانب در نظر و تماشای گلچینی چنین در هر گردش
چشم میسر باشد و این زیبا عمارت که تا قیام قیامت از زمین قدوم
اعلیحضرت ظل الهی مسکن عیش و فراغت و استراحت باد موسوم
بخلوتخانه گردید بتقریب تاریخ اتمام این منزل مینو نظام طبیعت
گوهری چند منقبت نظم سفته و آنچه از وصف این نوعروس
معقد و رهبان بوده گفته است لهذا قطع رشتهٔ اطناب تکرار
نموده بهمان ابیات اکتفا مینماید **نظم** زهی خانهٔ شاه عالم پناه ∴
که هستی تو بر خانها پادشاه ∴ نمودی از آن دلربایی شعار ∴

که طاقت بود جفت ابروی یار ؞ بجایی رسیدی باقبال شاه ؞
که افلاک را از سر افتد کلاه ؞ سرشتند از آب کوثر ترا ؞
از آن داد افلاک برتر ترا ؞ تویی زینت افروز روی زمین ؞
تویی گوهر تاج چرخ برین ؞ خرد گفت چون وسعتت شد عیان ؞
که امروز واکرد چشمی جهان ؞ ز افلاک بگذشتی از عرش نیز ؞
ندارد گذشت ترا هیچ چیز ؞ بوصف تو ای آسمان منیر ؞
شنیدم که میگفت برنا و پیر ؞ فلکها باین کبریازادگی ؞
ازو دیده چون سایه افتادگی ؞ گذشت از فلکها و شد عرش سای ؞
برون آمد از بیضه گویا همای ؞ بتن کار را استخوان گشت خرد ؞
ز روزی که او بر زمین پا فشرد ؞ ز بالای این قصر دولت قرین ؞
بگردون بزرگی فروشد زمین ؞ فلک در بر این اوج شرف ؞
چو بر چهرهٔ ماه زنگ کلف ؞ باندازهٔ بحر نبود شناه ؞
تصور درو کم بود چون نگاه ؞ برآید کسی چون ببالای او ؞
چو افلاک فرشست در پای او ؞ تصور نماید چو بیند فرود ؞
که شد پایش از آستان کبود ؞ عنان را ز گردیدن افلاک تافت ؞

ز خود آنچه مسجد در خاک یافت ؞ پس از دیدنش چرخ را شد یقین ؞
که در خاک بود دست رفعت دفین ؞ از آن پیش کاین کاخ گردد عیان ؞
ملک بود چون مرغ بی آشیان ؞ شد از بطن خاک آسمان جلوه گر ؞
که فرزند باشد شبیه پدر ؞ جهانگرد را لب ز تعریف بست ؞
که باشد نمایان ز هر جا که هست ؞ بگردد ز شوق آسمانش بسر ؞
چو برگرد فرزند قابل پدر ؞ بماند فلک آنچنان زین بنا ؞
که از سرو باری فتد زیر پا ؞ ز شان و ز رفعت بجایی رسید ؞
که احوال او را چو گردون ندید ؞ بلی گر دهیم مثلی از خود فشاند ؞
که بهر مثالش دگر جا نماند ؞ مخمر شد از بهر تعمیر این ؞
چو آب و گلش آسمان و زمین ؞ از آن خشتش را چرخ بر سر گذاشت ؞
که تنها زمین پایه او نداشت ؞ عجب نبود از پرتو آفتاب ؞
بجنبد ز جا سایه آنجناب ؞ بود دامنش زیر کوه گران ؞
از مینو بدانسو بجنبد از آن ؞ عجین خاک پاکش ز آب بلور ؞
گچش از سفیداب رخسار حور ؞ ز خاکش برد آبرو نوبهار ؞
ازو خاک چون دست شاهد نگار ؞ عروسیست چشم جهانی برو ؞

همه آب و تاب و همه رنگ و بو ؛ بظاهر به از باطن اهل حال
بباطن به از روی صاحبجمال ؛ ببر رخت گلبندی از جا جهان
چو پیراهن دلبران تنما ؛ گدایی بود بر درش آسمان
که کشکول دارد زنه بر میان ؛ ز دریوزه مهر رخسار شاه
پر از نور کرده است کشکول ماه ؛ عروسی بود پای تا سر نگار
بهشتی بود چار فصلش بهار ؛ خیابان او همچو عمر ابد
محالست هرگز باخر رسد ؛ جوانی بود یک گل باغ او
ازین روی دوران بود داغ او ؛ پی بردن دل ز اهل نظر
نهاده کلاه فرنگی بسر ؛ ز سقفش نگه بود کوتاه دست
نمیشد ز تالار اگر چوب بست ؛ ز تالار او عقل در حیرتست
بهشت برین را برو غیرتست ؛ نکو هست تالار این دلفریب
کزو خاک تا آسمان یافت زیب ؛ که از تاب خورشید رخسار شاه
گرفتست دستی به پیش نگاه ؛ بود هر ستون شاه گردنکشی
بموزونی و دلبری مهوشی ؛ بلی صدق حرفم ازین روشنست
که بار جهانیش بر گردنست ؛ شهی کس ندیدست چون شاه ما

که هستند شاهان نیزش بپا ؛ چه مطلب بگو هستش در کنار
که واکرده آغوش در انتظار ؛ ازو دیده دل آرزوی نظر
نچیده کس از چوب خشک این ثمر ؛ ازو دارد آئینه در پیش صبح
بشوید ز حوضش رخ خویش صبح ؛ درین حوض تا چهره خود نشست
ز پیشانیش مهر تابان نرست ؛ ز بس رو شگفته است این بوستان
ازو کام جو گشته پیر و جوان ؛ بلی زین سبب آب در حوض او
چو آب گهر چین ندارد برو ؛ چو بنمود این حوض گوهر لقا
سیه روز گردید آب بقا ؛ صفایش چنان آب بر چشمه ریخت
که آب بقا در سیاهی گریخت ؛ کی از رشک هرگز دلش آرمید
پریشان خواب از موج دید ؛ چو این معدن میمنت شد تمام
شنیدم که میگفت عقل این کلام ؛ بود سال تاریخ آن کان نور
زهی جای عیش و مقام سرور ؛ الهی درو شاه پاینده باد
جهانش بکام و فلک بنده باد ؛ نصیبش جوانی و عمر دوام
نشان تا ز جنت و از دهر نام

شرح فوت والی دادیان و رستم خان و قضایایی که بعد از فوت ایشان روی نمود

لوندخان والی دادیان که از عظمای سلاطین گرجستان و صبیه او در سلک
ازدواج رستم خان و از جملهٔ بندگان و نگهبانان آستان خلافت مکان
بود بدرود جهان گذران نمود و چون گرجستان باشی آچوق فیما
بین گرجستان دادیان و کارتیل واقع شده و رفتن لشکر از کارتیل
بدادیان بدون عبور و مرور بباشی آچوق میسر نیست و قبل از آنکه والی
دادیان قوی گشته لاف استبداد و استقلال زند تابع حاکم باشی
آچوق بوده و از لوندخان فرزندی که اهل آن ملک بر سلطنت او
اتفاق نمایند نمانده بود رستم خان بعلت عرض مرض قدرت حرکت
و سواری نداشت بعد از فوت لوندخان الکسندر والی باشی
آچوق تصرف در الکای مزبور کرده یکی از اقربای لوندخان را
بحکومت آنجا منصوب گردانید و حاکم ابخاز دمشق و کوربال
نیز با او طریق موافقت مسلوک داشته اطاعت و انقیاد نمودند
و بمقتضای نظم تا نمیرد یکی بناکامی : دیگری شاد کام ننشیند : از پی
رهگذر رشتهٔ استقلالش قوی شد و کسوت اقتدارش نوی یافت
و وارثان ملک دادیان تاب مقاومت نیاورده متفرق گردیدند

و یکی از حکام آخسقه که از جانب خواندگار روم منصوبست ملتجی گردید حاکم
آخسقه فوجی از رومیان را بمظاهرت و معاونت او تعیین کرده روانهٔ
دادیان گردانیده و از مردم دادیان نیز جمعی کثیر و جمی غفیر نزد
مومی الیه جمعیت نموده بهوس انتزاع ملک روانه گردیدند
الکسندر خان نیز بجمعیت تمام در حرکت آمده بین الفئتین آتش
قتال و نیران جدال اشتعال یافت و اساس وجود بسیاری از
مبارزان طرفین و شجعان جانبین بهبوب صرصر اجل منهدم شد
عاقبت نسیم ظفر بر پرچم علم الکسندر خان وزیده مردم
آخسقه راه فرار پیش گرفتند و در حینی که الکسندر خان با مردم خود
روانهٔ دادیان میشد رستم خان بنا بر آنکه خود قادر بر حرکت
و سواری نبود با خدابیک میرمحزران را سردار نموده باتفاق
زال بیک ارسطاو قراقلخان و سایر تادادان و ازناوران روانهٔ
باشی آچوق نموده بود و چون بسبب صعوبت مرض و شدت کوفت
زمام قبض و بسط مهام و امر و نهی انام از قبضهٔ اختیار رستم خان
بیرون رفته بود فیما بین با خدابیک و ارسطاو بسبب همچشمیها ناسازگی

بهم رسیده رفتن باشی آچوق در تعویق افتاد و از هم رنجیده بازگشته
هر یک در الکاء متعلقهٔ خود بسر میبردند و درین اثنا بمقتضای کل اجل
کتاب رستم خان جام ناگوار نیستی نوش و ندای ارجعی را بسمع اصغا
گوش کرده روانهٔ شهرستان فنا شد حقیقت این امور را خدابیک
معروض پایهٔ والا و سدهٔ معلا نمود پرتو عنایت و بارقهٔ عاطفت
بر ساحت احوال و فضای آمال خدابیک تافته او را منظور نظر
تربیت و احسان و والی باستقلال گرجستان و ملقب بشاهنواز
خان فرمودند و اسباب سلطنت مرحوم رستم خان را که از راه
وسع احاطهٔ محاسبان بیرون بود بمقتضای همت گردون اساس
و کرم بیش از قیاس با تاج و تاج و جیقه و شمشیر مرصع و آب
و یراق بموما الیه عنایت فرمودند و اخباس بیکران در وجه
انعام نی نی فال همشیرهٔ والی دادیان که در حبالهٔ رستم خان
بود مقرر گشته رقم همایون مشتمل بر استمالت او صادر و مقرر
گردید که از لباس سوگواری بر آمده در سلک ازدواج سلطنت پناه
شاهنواز خان منسلک گردد و صفیقلیخان استاجلو نواده

قراحسن مقرر شد که روانهٔ گرجستان گشته رفع مناقشه که فیما بین سلطنت
پناه مومی الیه و ارسطا واقع شده نماید و اگر بسبب توهمی که نموده
از رفتن نزد سلطنت پناه مشار الیه ابا نماید او را بدرگاه جهان
پناه آورد چون خاطر همایون متوجه آبادانی الکاء گرجستان کاخت
بود و قضیهٔ گرفتاری مرادبخش روی نموده قوللر آقاسی در سمنان
و آنحدود توقف رقم اشرف صادر گردید که روانهٔ آذربایجان
و قراباغ گشته در محلی که مناسب داند توقف نماید و معمار صاحب
وقوف باتفاق مردم کاروان روانهٔ گرجستان کاخت نموده
در سه محل از محال الکاء مزبور که شان معموری و قابلیت
آبادی داشته باشد سه قلعهٔ متین حصین بنا نمایند و قلاع مزبور را
بزودی باتمام رسانیده موازی پانزده هزار خانه وار از ایلات آذربایجان
و قراباغ روانهٔ آنحدود نماید که هم موجب آبادانی گرجستان
و هم مدد و کومک سلطنت پناه شاهنواز خان باشد و عالیجاه
موما الیه از راه قزوین و طارم حسب الفرمان روان گردید **فوت**
نواده طهمورث طهمورث والی کاخت چنانچه سبق ذکر یافته

بعد از مقتول شدن لدومایوس کشتن از شیوه ناستوده عباد ولد
باتفاق دو پسر که از ولد او مخلف گشته بود نزد والی باشی
آجوق که داماد او بود رفته در الکاء مزبور بسر میبرد چون قطع
امید او بسبب کج بینی از این آستان که قبله راستان است شده
بود مضمون **نظم** چو تیره شود مرد را روزگار ٭ همه آن کند کش نباید
بکار ٭ یکی از نبایر خود را بگمان اینکه بسبب همکیشی پادشاه
اروس را فریب میتواند داد روانه آنجا نموده خود نیز بعد از چند وقت
روانه الکاء مزبور شده و نبیره دیگر او که در باشی آجوق توقف
داشت و در حین فوت رستم خان بسن رشد و تمیز رسیده بود
بمظاهرت الکسندر خان داعیه آن داشت که منشأ فتنه
و فساد گردد غافل از اینکه منازعه با منسوبان این دولت خداداد
تیشه بر پای خود زدن و نخل هستی خود را از ریشه کندنست
و با وجود اتساق و انتظام امور و مهیا بودن لشکر قیامت شعور
عادت تیغ آبدار اقبال این خسرو فرخ فال بر آن جریان یافته
که در دفع اعادی نگذارد که برق شمشیر درخشان غازیان

از ابر نیام بر آید و اعلام خصم افکنی و دشمن شکاری بهادران بهرام
صولت در اهتزاز آید قضا را الشامت این اراده باطل در همان
روز لشکر های بی امان بسر وقتش رسیده و همه تن چشم چشم گریان
رخت اقامت بسر منزل بوار و هلاک کشید و نواده طهمورث
مرد تاریخ این امر غریب گردید **شرح ساختن طاوس خانه** پوشیده
نیست که افراشتن تنگ فضای حباب بی دستگاه آسمان سازی میسر
نیست و تعمیر کردن خانه دل و دیده مور از ساختن قصر وجود سلیمان
کمتر نه دست قدرت در تخمیر وجود قطره همان آب در گل گرفته
که دریا بدان سازند و در جلای چشم حربا همان صیقل بکار برده
که مرآت جهان نمای خورشید بدان پردازند وجود هر موجودی
از چهار باغ عناصر گلدسته‌ایست بدست حکمت بر هم بسته و شکسته
رنگی هر گلی کلاه گوشه معرفتیست بر تارک شکسته آفتاب قدرت
کامله از نقب شبکه شئونات متفاوت بنماید و خار و خس این
بوستان یکسان دل از عارفان میبر باید اختلاف الوان مرغان
مداحانند که بزبانهای گوناگون وصف نقاش ازل بنمایند

بر گلبن انگشت نهند که از هر گلی کتاب خواناي قدرت از هم میکشایند
نظم خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم ⁂ کاین همه نقش عجب در گردش
پرکار داشت ⁂ و ازینجاست که راه یافتگان گلشن تحقیق و مستان سر
میکده این حقیق را بر برگی طومار وصف بهارستانی و هر شراری
عینک دور نمای تماشای چراغانیت و اعلیحضرت ظل رحمن که ممتاز
دیده وران و بینش خیل عارفانند دیدنیها را بدیده تحقیق
می بینند و گل از باغ معرفت بدست توفیق میچینند چون شعرباف
کسوت رنگین طاوس و تذرو را خوش آینده تر بافته و تار و
پود این حریر زر نگار را بآیین دیگر تافته و این صفحه بدیع را
دیگر صفحات کتاب قدرت دیدنی تر و سایر مرغان ملون میباشند
لهذا امر فرمودند که باغی طاوس و عمارتی بآراستگی عروس
در کنار ریل شاه که مشرف بر زنده رود است بنا نمایند و بتنوعی
مرتفع بر اطراف باغ نصب نموده بالای آنرا بمفتول آهن مشبک گردانند
که طاوس و تذرو و سایر مرغان دران قفس آسمان فضا بال
پرواز توانند گشود و فارغ از آسیب حیوانات ضاره توالد

و تناسل توانند نمود و در باب نقل طاوس بدین زیبا مکان خلد
عنوان رقم اشرف باسم والی کرجستان صادر شد و میر کاری
اتمام آن مکان با مبنی که مرقوم گردید بعهده کفایت اخلاص پیشه
و کاردان دقت اندیشه الله ویردیخان مصاحب قوللر آقاسی
و امیر شکارباشی و سردار لشکر ظفر اثر و بیکلربیکی کوه کیلویه
شد و بحسن اهتمام آنخان بندگی شعار در اندک روزی باتمام
رسیده طاوسی از بوستان غیب جلوه ظهور نمود لا بل عروسی نقاب
حجاب از چهره دلربایی گشود باغش را در صیادی دلها دام
بر دوش و عمارتش را قمار غدار معشوق و صفای بنا گوش دیوار
دلباش نظاره فریب و حوض جدولش شوینده نقش صبر و شکیب
دامی بآن ارتفاع که حلقهای آن نگین و آن نگین درختان
سیارکان توانند بود در او خشن کشیده شد و چمنی بصفای خط
سبز مهوشان در صحن بوستانش گسترده گشت تذروان
و طاوسان که با هم در پروازند هم گلدستهای رنگین و هم
شاهدان گلبازند در جنب دلربایی نقش و نگارستان خانه گلبندی

بهار بر قماشش و نظر بحرکات دلفریب رقاصانیشان جنبش بروی
مهوشان دلخراشش در اوقات سکونشان لباس غیرانی زرین
ملمع و در هنگام پروازشان کسوت هوا مرصع است گل برشاخسار
از رشک نگارستان لخت کباب است بر سیخ کشیده و شمیم ریاحین
از غیرت جولانشان دیوانه ایست بعالم دویده تماشاییش را دیده
وران واجب عینی میدانند و طوف حرمیش زائران حج عیش
و نشاط میخوانند طاق دروازه این بوستان از کثرت نقش و نگار
بر تکلفی است که اگر دربان ابروی تماشایی تنگ نشانید عذر خواه عدم
حصول ما مولست و اگر وا کنند حیرت تماشاییش چون چوب دربان
مانع از ورود و دخول امید که همیشه طاوس رنگین مطالب
در دام حصول این ظل یزدان و درگاه والاییش ملجا جهانیان
و پناه خسروان باد

شرح وقایع تنگوزییل و انجام کار دارا شکوه

چون بشرحی که سابقا نگاشته کلک وقایع نگار گردیده دارا شکوه
بنابر عدم مساعدت بخت ترک تاج و تخت نموده از اورنگ
زیب گریزان شد دیگر در آن حدود مجال اقامت نیافته
بمولتان که در زمان ولیعهدی بجاگیر او مقرر بود انتقال نموده اورنگ
زیب جمعی را بتعاقب او مامور داشته اند از مولتان نیز بیرون
آمده روانه سکر دیگر شد و تصمیم عزیمت نموده بود که احمال
و اثقال و اسباب خود را بکشتی نقل بندر مبارکه عباسی نموده خود را بدرگاه معلا
و بارگاه آسمان نما رساند و حقیقت این معنی بعرض مقدس اعلیحضرت ظل الهی
رسیده بنابر رعایت آداب نوازی که شیمه کریمه این خسرو جهانگیرست
ارقام مطاعه باسم امرا و وزرا و عمال بندر عباسی و خطه لار و سایر
محال صادر شد که چون مذکور میشود که شاهزاده دارا شکوه با دوازده
هزار نفر از تبعه و لاحقه و خدمه و سپاهی خواهد آمد و از بندر عباسی
الی خطه طیبه لار اکثر بیابانست و اگر آبادی سهلی نیز داشته باشد
از عهده تدارک ما یحتاج این جمعی کثیر بیرون نمیتوانند آمد از اطراف
و اکناف از هر جنسی از اجناس بقدر کفاف در هر منزلی از منازل
تهیه نمایند و بعد از ورود لوازم اعزاز و اکرام و مهمانداری
بعمل آورده هر یک از امرا و وزرا پیشکشها و لایق از نفایس
امتعه و اجناس بگذرانند و بدین طریقه و آداب او را بدرگاه

گیتی پناه رسانند و صفیقلی بیک ناظر بیوتات خاصهٔ شریفه بمهمانداری
مشار الیه معین گردید که بعد از ورود او به بندر عباسی روانه شود
که او را بدرگاه جهان پناه رساند و چون لباس طالع آنشاهزاده
نیلی رنگ و دولت بخشم رفته با او بسر جنگ بود در اثنای این تصمیم
اراده نوشته از سلطان مرادبخش که در گجرات بوده اند مشتمل بر ترغیب
و تحریص او بدانجا رسیده فسخ این عزیمت مینماید بمظاهر
اینمعنی استمداد و استعانت از راجهائی که با اورنگزیب اتفاق نموده
بودند روانهٔ گجرات میشود و بعد از ورود آنملک فی الجمله جمعیتی
بهم رسانیده بقصد تلافی و تدارک بامید آنکه راجها بنا بر وعده در اثنای
راه ملحق خواهند شد بیرون رفته روانهٔ اگره میشود و اورنگ
زیب لشکری که آن تعیین نموده بمقابله و مقاتلهٔ او روانه مینماید
قضا را در حین تلاقی جانبین جمعیت داراشکوه موافق خواهش
صورت نیافته با فوج قلیلی که داشته بقدر ایستادگی نموده
بالآخره مغلوب میگردد و سالک راه فرار شده اراده مینماید
که خود را بقندهار رسانیده از انجا روی نیاز بدرگاه عرش

اشتباه آورد و بعد از تحمل گونه گونه متاعب و مصاعب بسکمیزانی الکاء دوکی
و چوتیالی که داخل ممالک محروسه است میرسد و در امکان بگمان آنکه از کید
رسته و از دام مطالبی جسته است دو سه روز لنگر اقامت می اندازد
و خواجه فخرالدین محمد باخرزی را که از جملهٔ معتمدان و مخزن اسرار پنهان
او بوده با عریضه مشتمل بر استمداد و استعانت و اراده بدرگاه فلک
بنیان نزد ذوالفقارخان بیگلربیگی قندهار میفرستند ذوالفقارخان
حقیقت اینمعنی مسطور داشته مصحوب ملازم داراشکوه و امام وردی بیک
چوله مین باشی تفنگچیان اصفهانی بدرگاه معلا فرستاده و دو سه هزار
نفر از غازیان نصرت توامان را بسرکردگی شخص اعتمادی روانهٔ
الکاء دوکی و چوتیالی نموده که اگر جمعی تعاقب او نموده باشند
در مقام مدافعه در آمده شاهزاده مزبور را سالماً غانماً بقندهار
رسانند بعد از رسیدن عریضهٔ مشار الیها اعلیحضرت ظل الهی ناظر
بیوتات را بنحوی که نگارش یافت بمهمانداری تعیین فرموده مقرر
داشتند که عباسقلی بیک حسینخان لر بر جناح استعجال روانه شده بنحوی
تا رسیدن صفیقلی بیک بلوازم مهمانداری قیام نماید و ارقام اشرف

که سابقا باسم امرا و عمال فارس در باب مهمانداری صادر شده بود باسم
امرا و عمال قندهار الی اصفهان صادر شد اما بمضمون لا مرد لقضائه
ولا معقب لقدره چون خان حاکم داور را که شاهزاده مزبور در الکاء
مذکور نزول نموده بود بخاطر میرسد که خدمتی به ازین نمیباشد
که دارا شکوه را گرفته نزد اورنگ زیب برد و این معنی را وسیله
ترقیات نماید و قبل از ورود کومک ذوالفقار خان باتفاق
مردم خود آن شاهزاده سطالع را بقید اسر در آورده بتعجیل تمام
روانه اکره میگردد و چون حقیقت گرفتاری او معروض
پایه سریر خلافت مصیر شد رفتن عباس قلی بیک در عقده تعویق
و تراخی افتاد

شرح آمدن ارسطاو و شماء دوله و سایر کرجان بدرگاه جهان پناه

چون بنحوی که سبق ذکر یافت مقرر شده بود
که اگر مصالحه فیما بین شاهنواز خان و زال بیک ارسطاو تحقق
نتواند یافت او را بدرگاه معلا آورند زال بیک بنابر وقوع امر
مزبور و آرزوی سعادت پابوس و بندگی با بعضی از نامداران
و اعیان کاخت و اقوام و تبعه و لحقه خود بدرگاه جهان پناه آمده

بشرف پای بوس سرافرازی یافت و منظور نظر عنایت گشت مقرر شد
که اخراجات او را با جمعی که باتفاق او آمده اند روز بروز از سرکار
خاصه شریفه واصل سازند و عمارت مبارکه با دهستان که از
منازل سرکار خاصه شریفه و در قرب دولتخانه همایون واقعست
بسکنی ایشان مقرر شد و هر روزه سوای بعضی اجناس که تحمیل
از سرکار خاصه شریفه داده میشد اخراجات آن مبلغ بنحو نان
بر آورد شده و اصل ایشان میگردید و در محافل عیش و عشرت
خلد آثار و سواری و شکار از ملتزمان بوده بانعامات بیکران
و خلع فاخره و شفقتهای بی پایان سرافرازی می یافت و شماء دوله
برادرزاده والی دادیان نیز که در حین حیات خود نزد رستم خان
آمده و در کارتیل میبود درین اوقات بدرگاه معلا آمده بشرف
زمین بوس مشرف شد و در مجالس و محافل و سواری بلوازم
بندگی قیام مینمود و بدستور اخراجات او از سرکار خاصه شریفه
داده میشد و همچنین گل محمد بیک ولد سرخای خان شمخال نیز درین سال
بپایه سریر جاه و جلال آمده در بندگی بسر میبرد و در موائد انعام

واحسان اعلیحضرت ظل رحمن بود در حینی که رایات فیروزی آیات متوجه
مازندران بهشت نشان میشد موحی الیه در شماد وله را بخلاع
وانعامات شاهانه سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند
ومقرر شد که ارسطو و رفقا در رکاب ظفر انتساب باشند

شرح تفصیل امور که در مینال برایه وقوع یافته چون بطریقی
که سلسله جوهر تیغ جهانستانی که آب روان حدیقه دین مبین
و دیوار آهنین ملت متین است بذو الفقار اعجاز این
امیر المؤمنین و یعسوب الدین منتهی میشود همچنین نسبت کسوت
درویشی که چار رقبا دشاهان کشور فقر و فناست بآنحضرت
میرسد اعلیحضرت ظل رحمان که نور آن باغ و نور آن چراغ‌اند
بمقتضای الولد الحر یقتفی بآبائه الغر جامع دولت خلافتین
وحاوی نشأ سعادتین گشته هم شیران معارک جهاد را پیشوا
و هم مجاهدان میادین نفس سرکش را مقتدا اند چنانچه قواعد
اساس عزت پسند گزینان ایالت و امارت بنیروی عنایت
این خسرو سپهر مال متین است کاخ اعتبار خاک نشینان فقر نیز بمعاضدت

این خدیو خداشناس آهنین است دفاین بیکران فیوضات باطن
چون نقود دنیا پایان خزاین ظاهر وقف درویشان محتاج و گرفتن
دعای پیر پا از ین خسروان بی تخت و تاج بمنزله خراج است مانند
فروغ مهر انور دامن لطف زیبا بر شاه و گدا یکسان داده است اندود
نوال بر غنی و محتاج چون در رزق بیکروش گشاده هم خرابه
درویشان روشن میشود و هم قصر امرا از یمن قدوم ایشان گلشن
میگردد غنی را چون سکه زر نام مبارکش بر دهان خطیب را چون
منبر ذکر جمیلش موجب رفعت شانست جلاجل دف را ذوق هنگامه
آرای ظاهرش گرم اصول و صوفی را در حلقه ذکر شراب معرفتش
مشغول رقص و صول دارد بمقتضای رعایت اضاف رعیت مانند
امرا و اعیان متوجه نوازش فقرا و درویشان میگردند بنابرین
درینوقت منزل پیشوای سالکین و محیی مراسم حکما متألهین مولانا
رجبعلی تبریزی و رمز شناس مفاسد و مصالح درویش محمد صالح
لبنانی را بنور قدوم سعادت لزوم رشک باغ جنان و روضه
رضوان فرمودند و هر یک را بانعامات ظاهر و فیوضات باطن

سرمایهٔ توانگری بخشودند و متفقد حال درویش مجنون و درویش
مصطفی که از جملهٔ رهنوردان مسالک تحقیق اند و از الکاء روم
آمده در منزل مقرب الخاقانی حکیم محمد حسین و حکیم محمد سعید به نسبت
درویشی و خدا آگاهی نزول داشتند گشته یکدو نوبت بمنزل حکماء
مزبور تشریف ارزانی فرمودند و صحبت داشتند و یکدو نوبت
درویش مجنون و همچنین ملا رجبعلی و درویش محمد صالح را طلب گشته
از خاک برداشتند و در اوقاتی که عزم صحبت درویشان مینمودند
با حضار مجتهد الزمانی مولانا محمد محسن کاشی که سالک طریق و مست
نشأتین است میفرمودند و در مجلسی که با درویشان ملا محمد علی
مشهدی نیز که از واقفان اسرار و محرمان استار است بشرف
مجالست سرافرازی یافت و چون درویش مصطفی اراده مراجعت
بوطن مالوف داشت رقم اشرف بخط مبارک باسم حاجی منوچهرخان
بیگلربیگی شیروان که در حقیقت یکی از اهل الله و راه یافتگان
آگاهیست بدینطریق در سلک تحریر بل سمت اعجاز کشیدند که
اخلاص طرفنده راسخ العقیده شجاعت و مبارزت بولنده بسندیده

حاجی منوچهرخان توجه و عنایتم طرفنه نهایت سیز بیلوب اوزونکی
اکثر خاطرمده بیله سین خصوص بعضی فرحلو مجلسلرده انشاالله بخششی
و جمله حضور مزه یتمک میسر اوله آئینه ضمیری ائمه معصومین علیهم السلام
مهربدان مصفی درویش مصطفی یولداشی برله شیروان سمتنه اوز
ولایتینه کتمک اراده سی وار مهربانلیقلا زیه سین یره کتورو روانه
ایده سین الحق از ملاحظه گوهرهای اعجاز عمان و طایران بهشتی نژاد
لفظ ایشان که پرورده صدف و جاذب و احضار و رسیدگان
فراز سدرة المنتهی گفتارند معلوم میشود که سخن آرایان سابق
و لاحق از سواد مداد که در تلاش تلفیق عبارات و استعارات
صرف نموده اند ذیل رسوائی بر جبین خود کشیده اند و درین
میدان که مضمار سیاق هنرنمائیست بگرد این شهسوار معنی
آفرین رسیده ع هنر گویاست دیگر من چه گویم و کار شنیدن بدین
تمام است راه توصیف چه پویم شرح بنا تکیهٔ فیض همت آسمان
ارکان که معمار سرای رحمت و آسایش جهانیانست متوجه آن شد
که چون ساحت ربع مسکون در نظر بینش دنیا گذشتگان گوشه

نشین و بی تعلقان عزلت گزین تکیت سرائی گشاده تر از فضای آسمان
در باغ با آراستگی حدیقه جنان برای این قوم سعادت نشان بنا نمایند و باغ
مرحوم محراب خان والد عالیجاه قورچی باشی که بر کنار رود زنده رود
واقع و مستجمع بر هفت منظور نظر اختیار گردید و اراده والا
آن بود که بقیمت واقعی خریداری نموده بنای عمارت نمایند چون
مکان مزبور حسب الارث بعالیجاه قورچی باشی انتقال یافته بود از
گرفتن قیمت ابا نموده پیشکش خاصه شریفه نمود و فرمان قضا
جریان نفاذ یافت که گنبذی عرش آسا بکرسی چهار ذرع مشتمل
بر ایوانی که بر رود مزبور اشراف داشته باشد ساخته مربعی
وسیع از اصل باغ افراز نموده بیوتات بتکلف بر اطراف
آن بنا نمایند که هر یک از واردین را مکانی علیحده بوده در حین ذکر
و وجد و حال در اصل گنبذ اجتماع نمایند و سرکاری عمارت و تولیت
آن بمیرزا محمد سعید طبیب خاصه شریفه تفویض یافت و مقرر شد
که محال مرغوبه از وجهی که بی دغدغه بوده باشد خریداری نموده
وقف تکیه مزبور نمایند که حاصل آن صرف احتیاج ساکنین آنجا

شود و بسرکاری جالینوس الزمان مقرب خاقان مشار الیه بنا و شروع شده
موسوم بتکیه فیض گردید ارباب طبع جهة تاریخ این بنا گوهرهای معانی
و اشعار آبدار گفته اند و این مصراع که ع مسکنی ساز و جدا از دیدن این
بوستان ن که بخاطر راقم رسیده چون در ذکر تحبیه ضبط انجام حال قاسم
سلطان نواده ندر محمد خان چون بتقریبات که مقتضای کلام اقتضای
آن نموده بعضی حرکات ناشایست قاسم سلطان پسرزاده ندر محمد خان
والی ترکستان سبق ذکر یافت لازم مینماید که انجام کار آن اسیر دام
هلاک و بوار را تحریر نماید مفصل این مجمل آنکه بعد از آنکه آن مست باده
غفلت و جهالت حکومت چیچکتو و میمند و اندخود بعضی حرکات صدور
یافت عبد العزیز خان از وخامت عاقبت این حرکت اندیشه
مند گشته بعد از عذرخواهی بسیار و شرمندگی بیشمار او را ببخارا
طلب نمود و سرکرده جمعی از المان کرده بمحاصره بلخ و انتزاع آن دیار از
سبحانقلیخان مقرر داشت و قاسم سلطان با جمعیتی تمام روانه بلخ شده
چون سبحانقلیخان تاب مقاومت او نبود محصور گردید و سرکرده
المان در ایام رفاقت از حرکات قاسم سلطان کوفته خاطر گشته در وقتی

که کمال غلبه و تسلط بر سنجانقلیخان حاصل نموده بود اردوی او را غارت کرده
بسنجانقلیخان ملحق گردیدند و قاسم سلطان حیران و پریشان مراجعت نموده
در قرشی و انخود و دلبر مسیر دو چون فی الجمله جمعیتی از سایر مردم المان که داخل
آن مواضعه نبودند نزد او بهم رسیده بودند بتلافی این حرکت دو سه نفر
از مردم معتبر را بقتل رسانیده سر ایشان را نزد سنجانقلیخان فرستاد و عریضه
محتوی بر آنکه سر از ربقه اطاعت عبدالعزیزخان کشیده او را بسلطنت
قبول دارد و سکه و خطبه باسم او نموده در قلم آورده استدعا نمود
که اگر فرصت را از دست نداده روانه قرشی شود جمعی از اعیان که او را
نزد او فرستد خود بنفسه کفایت امر عبدالعزیزخان خواهد نمود. سنجانقلیخان
سخنان مزور او را عین صدق و محض صواب انگاشته روانه گردید و جمعی کثیر از
لشکریان خود را نزد او فرستاده قاسم سلطان بنحوی که در خاطر مخمر
داشت ایشان را بگرمی ظاهر فریفته بعد از چند روز بمهمانه طلب نمود
و مردم خود را مسلح و مکمل گردانیده مقرر داشت که بعد از ورود
آن جماعت بسرکاه مقرر دارد یکنفر از ایشان را زنده نگذارند قضا را
نقش تدبیرش درست نشسته بنوعی که اندیشیده بود صورت وقوع

یافت و سنجانقلیخان از استماع این حرکت نامتعارف و محنت نما آورده با دو سه نفری
از ملازمان راه فرار پیش گرفته خود را بسلخ رسانیده و بمعنی موجب زیادتی
غرور قاسم سلطان گشته بعد از چندگاه از جانب عبدالعزیزخان بحکومت
جماعت یوز و انخود و دها مور شده و با آن گروه چنانچه عادت او بود بنا قبیح
وجهی سلوک کرده دست بی پروایی بهتک عرض و ناموس ایشان دراز نمود
تا آنکه آن جماعت را حوصله سرشار و دیده غیرت از خواب غفلت در آب
بیدار گشته اتفاق و ازدحام نموده او را مقید و محبوس گردانیدند
و کس نزد سنجانقلیخان فرستاده مومی الیه را از کیفیت این امور
اخبار نمودند سنجانقلیخان که تشنه خون آن بی پروا و طالب روزی
چنین بنذر رود دعا بود مقرر داشت که مشار الیه را در آن بازار
راه بقتل رسانند و جماعت یوز آن سرکش ناعاقبت اندیش را بقتل رسانیدند
و حقیقت حقیقت ع با آل علی هر که در افتاد ور افتاد مجدد از عالمیان
ظاهر گردید از آنجا که همیشه معاندان دین و دولت والا تیره روزگار
و اسیر دام هلاک و بوار باشند شرح آیین یل جدید در کارخانه حکمت
مقدر اشیا و خالق ارض و سما که یک رشته بیکار و یک نخ آن خالی

از گوهر اسرار نیست هر امری را زمانی و جوهر مصلحتی را کانی نیست نه بینی که شاهد برنگ و
بوی برقع از جمال جهان آرا بر نمیدارد تا تماشای گل و ریحان سبز از دریچهٔ
اغصان اشجار و نقاب استتار بر نمیدارد و تا آفتاب جهانتاب روی
گرمی بخاک نشینان عالم سفلی ننماید ثمر دل بر شاخ نمی بندد و گل دهان
بخندهٔ بی اختیار نمیگشاید گوهر که دل بر گوشهٔ عزلت صدف بسته
بتکلیف رسیدن وقت برهنه و عریان راه عزیمت می پیماید و فولاد
که در جیب وطن صعوبت محبتی آمدن زنگ کلفت بجلا از ضمیر میزداید
کمال سرخی چون بلوغ اطفال آتش از آمدن وقت میسر نیست
و حصول هر کاری چون رسیدن میوه قبل از نوروز در زمان آن مقدور
نه والحمد لله والمنه که کمال یافتن شگفتگی و نشاط موقوف بآمدن زمان
فرخنده نشان اعلیحضرت ظل رحمن بوده و هلال فراغت و راحت و انبساط را
درین عهد همایون تمامی روی نموده چراغ عیش و عشرت روشن که
که پروانهٔ حصول مطالب رسیده و خواب غفلت حرام که صبح انبساط از مشرق
خواهش هر کس خندیده هر دم جشن کامیابی جهان بآیین دیگر دیده میگردد
درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام که بعون عنایت ذو الجلال

والاکرام ابواب نهضت کامیابی و کامرانی از شش جهت بر چهرهٔ اقبال ابدی الاتصال باز
و نهال برومند جهانبانی برشحات غمام الطاف یزدانی در اهتزاز است
ارادهٔ والا بر آن متعلق گردید که پل جدید حسنآباد که عروسیست از وصمت
عیب رسته و طاوسیست از قید قفس جسته آیین بسته گلریزان نمایند و بستن
آیین گره از دلهای مشتاقان تماشا گشایند و چون منظور انظار کیمیا
آثار آن بود که حسن سعی اهتمام هر یک از بندگان در مرآت ظهور
جلوه گر آید طاقهای آن پل موزون را بر امرا و مقربان و وزرا
و اعیان قسمت فرمودند و مقرر شد که چشمهای میان را که بمنزله
دل در بدن و معنی در سخن است از سرکار خاصهٔ شریفه آیین بندند
و سرکاری این جشن ارم نگار و محفل سراسر بهار بعهدهٔ اهتمام مقصود بیک
سفره چی باشی باشد امرا و مقربان بندهٔ فرمان و وزرا و عمال
و اعیان کمر اطاعت و انقیاد در میان بسته بتلاش آنکه جمال شاهد
مطلب را بگلگونهٔ تازه و غرابت آرایند و حسن خدمت در لباس
دریافت و دقت نمایند هر یک بآیینی خاص راه فرمان پذیری و اخلاص
پیمودند صورت مطلب را انجانه دقت پرداز نمودند اصل حرزها را

زربفت کرانبها و درون طاق و حواشی را آئینهای بدن نما کرده در
نقاشی و طراحی هریک با بینی و اسلوب غریب رنگین داد اهتمام دادند
نواب ایرانمداری که موی شکاف دقت و سرآمد ارباب طبیعت اند
با وجود کمال غرابت و تازگی که هریک بکار برده بودند چون
بعضی از تصرفات درمیان همکاران اشتراک داشت به بستن
انمعنی که صورت ابتدال از آئینه حالش منمود در راضی نشده بعضی
از جزوها از طلعتهای مصور بنوعی که شخصی صورت در پرده طلق
چون آب گوهر پوشیده و ناپیدا باشد باتمام رسانیده نصب
فرمودند و بعضی را مداخل و اسلیمی خطایی طلا و نقره که در کمال دقت
باتمام رسیده بر روی مخملهای خوشرنگ دوخته بودند آرایش نموده
بودند و گنج کاوی اندیشه اقلیدس بنیه آن صاحب دانش و فرهنگ
بتدبیری عجیب که ظرف بیان از گنجایی شرح تقریر آن تنگ و زبان
خامه داستان طراز در تبیین آن لنگست آب رود را ببالای پل خیابانچه
فواره آن تقریبا به گز متحیث جاری فرمودند و حوضی در وسط تختی
که مخصوص بساط خسروی بود دسته ازین آب زلال مالامال نمودند

الحق از تصرف آن آب روان غرابت عنوان و حوض صفای خیابان این
چراغان دو چندان شد سایبانهای زرنگار را از مبدأ تا منتهای
پل بر سرپای شد و شتهای مفتول جهت آونختن فانوس و قنادیل
بطرحهای مختلف کشیده آمد نظم حبذا زین پل مبارک فال ⁂ که بود
آسمان جاه و جلال ⁂ بر سرش سایبان زرنگار ⁂ چون کله بر سر
بتان فرنگ ⁂ با طراوت خوشی گل بی شمار ⁂ چون زرنگ گل شاخ بفصل بهار ⁂
گشت در عهد پادشاه زمان ⁂ جنتی بر پل صراط عیان ⁂ نیز این بیت
این که هست گر یابی ⁂ از غم روی دوست نالانی ⁂ رند دل داده
عاشق وشش ⁂ دیده پر آب و دل پر از آتش ⁂ تا تواند جمال جانان
دید ⁂ خواه باشد قریب و خواه بعید ⁂ هست تا شام و شام تا بسحر ⁂
دور بینش ز آب پیش نظر ⁂ میکشید هرکه میشود یارش ⁂ لیس خشم خویشتن
بارش ⁂ چون دل عاشق از خیال بتان ⁂ در دلش هست شعلها
تابان ⁂ روز و شب همچو عاشق بیتاب ⁂ باشد از اشک خویشتن در آب ⁂
و بعد از آراستن این هنگامه غرابت آیین و بوستان ارم تزیین
در تحصیل گلهای خوشرنگ بودند شاهدان سهی قامت گلرو کوشیدند

در هر مجلسی فرشش از گل بر روی قالیهای کرمانی و قالین افتاده و شاهد سنبل مو
در هر حجره برپای ایستاده و شیشه شراب ارغوانی را با شمع کافوری
گردن دعوی بلند و سته خندان با گل بوستان در بحث شکرخند
جوانان خوش سیما و دلبران رعنای دار السلطنه اصفهان جنت
بنیاد و خطه ارم نظیر عباس آباد و سبزان خوش آب و رنگ و ارمنیه
شمشاد قامت گلرو دسته دسته بر اطراف مجلس خاص صف بسته
مجلس را صورت نگار گردانیده بودند و مجلس خاص نیز زربفتهای گوناگون
و تصویرات از حیز تصور بیرون و آینهای جهان نما و لاله رویان
سرو بالا و شیشهای شراب ارغوانی و شموع کافوری خسروانی و قنادیل
غرایب اسلوب و تنسوقات چینی و خطایی مرغوب آراستگی داشت
نظم دران خلد برین گردیده پیدا ❊ ز مینا شمع و از آیینه مینا ❊
کم از بنیادکان کم دیده زانسان ❊ چراغان در چراغان در چراغان ❊
فروغ قنادیل شب تار را روز نموده و شعله شمع و چراغ
بساط بزم را از زر دوز ساخته نظم شبش از عکس صهبای چکیده ❊
چو گیسوی تاب زر کشیده ❊ عیان در پیش چشم مست و هشیار ❊

خیابانی چو چاک سینه یار ❊ دران بزم طرب دلهای معمور بهشتی
جدول او تار طنبور ❊ ز خوبان عرصه آن تازه گلزار ❊
گلستانی پر از گلهای بیخار ❊ بروی مسند شاه شهنشاه ❊
فروزان گشته چون بر آسمان ماه ❊ بدورش از دو سو خوبان
ستاده ❊ بگرد چشم چون مژگان ستاده ❊ نشسته پیش پای
تختش ارجمندان ❊ برنگ شیشه می تاجداران ❊ ز مستی رفتن
گردیده یکجا ❊ تذرو ساغر و طاوس مینا ❊ بروی شیر مینای دلبران
رنگ ❊ شکسته از نگه چون شیشه از سنگ ❊ نمودی گردش آن
رنگ گلفام ❊ چو ته مینا که بر گردن جام ❊ می از بس گیس توان
نوش برده ❊ در آغوش ادب از هوش برده ❊ همه چون
کشتی طوفان رسیده ❊ ولی چون موج ابری آرمیده ❊ عکس
آینها چون آیینه رویان که دل بهم دهند از هم نمایان و جلوه
صورت خوبان خوش صورت مانند خواب و تعبیر خواب در دیده
عیان بوی عود و شمیم گل چون عاشق سوخته و معشوق
برافروخته در هم پیچیده و صدای شیشه شراب و فواره آب

چون مست و هشیار برهم غلطیده و تهیهٔ آتشبازی در میان آن رود
طوفانی نموده بر دم ماه بدری از افروختن مهتابی ید بیضا مینمود
و هر لحظه تازه گلی از گلشن حضرت ابراهیم چهرهٔ زیبائی میگشود
و سروهای آتشی آناً فاناً از آب رود سر بر میکشید و تیرهای
شهاب از صحن غبرا بآسمان میرسید و بالجمله صحبتی انعقاد یافته
بود که چرخ دیرسال را تماشای چنان هرگز روی نداده و دیدهٔ
روزگار دیده اش بر جمال شاهدی بدین زیبائی نیفتاده
شمادوله برادرزادهٔ والی گرجستان زال بیک ارسطا و قرا
قلیخان و کل محمد بیک لدسرخانی خان و سایر گرجیان را که در آن
رخصت بار یافته بودند حیرت بر حیرت می افزود و زنگ از آینهٔ
دل میزدود و اعلیحضرت ظل الله کامران و کامیاب تا حین طلوع صبح
عالمتاب عشرت داشته در عمارت شرقی پل مزبور استراحت
فرمودند و امرا و مقربان و بندگان و غلامان نیز هر یک در حجرات
مختصهٔ خود غنودند مسئلت از درگاه واهب عطیات آنکه همیشه
چراغ عیش این خسرو عدالت شعار روشن در بزم ارم نظیرش

از پرتو جمال لاله عذاران گلشن باد **آمدن ایلچی سلطنت پناه عبد العزیز خان**
درین سال حاجی ایلچی عبد العزیز خان والی ترکستان با دو قلاده
ببر و تنسوقات فراوان بپایهٔ سریر خلافت مصیر تشرف آستان
بوس سرافرازی یافت و بنوازشات و انعامات شاهانه مفتخر
و مباهی شده مرخص گردید و محمد نجان بیک غلام خاصهٔ شریفه یساول
صحبت برسم حجابت روانهٔ الکاء مزبوره و میره بیک تکری
ایشیک آقاسی برفتن بلخ نزد سبحانقلیخان تعیین شده مقرر شد
که ببرها را اشتربانان رسانیده شکاری نمایند **روانه شدن**
رایات نصرت آیات بصوب مازندران خلد نشان چون مدتی
بود رایات نصرت آیات در دار السلطنه اصفهان نزول اجلال
داشت و همه وقت گلهای سفر مازندران بهشت نشان بهوای
سیر متنزهات آنجا میشگفت سفر هندوستان و سایر جهات در عقدهٔ
تسویف و تعویق می افتاد درینوقت که نسخ این نیت و فسخ
این عزیمت شد شوق تماشای ریاض همیشه بهار آن ملک خلد آثار
التماس و استدعای توجه بدان صوب صواب نمود و چون خاطر

همایون را از همه جهتی فراغت حاصل بود تصمیم این عزیمت نموده عنان دولت
و همرکاب اقبال روانه مازندران بهشت نشان گردیدند و بعلت آنکه
بفصل معین که هنگام خوشی آن ملک است مدتی مانده بود قرار یافت که
از راه دار المؤمنین کاشان و قم و ری بآهستگی روانه شوند و بساعت
مسعود روانه مقصد گردیدند و مقرر شد که زال ارسطاو و تنا
گرجیان ملتزم رکاب ظفر انتساب باشند و در باغ بهشت بنیاد
تاج آباد چندروز بجهة سیر و شکار و تفرج آن گلزار توقف فرموده
متوجه دار المؤمنین کاشان گشتند و عمارت چشمه فین که نمونه ایست از
انهار بهشت برین مقر رایات نصرت آیات شد و در حین دخول شهر
مردم بلده و توابع آن صغیر و کبیر و طفل و جوان و پیر و اصناف
امم و انواع بنی آدم گروها گروه و فوج فوج باستقبال شتافتند
و بعد از ورود و پیش از یکشب توقف نفرموده بصوب دار المؤمنین
قم نزول فرمودند **شرح دخول دار المؤمنین قم و آنچه در ایام**
توقف دار المؤمنین مزبور روی نمود در هنگامی که رایات منصور
داخل دار المؤمنین مزبور شد مردم آنجا از وضیع و شریف

و اعلا و ادنی و جوان و پیر بشوقی که حاجیان طواف نمایند و تشنگان [illegible]
بطلب آب حیات آیند فوج فوج و گروه گروه باستقبال شتافته در سر منزل
و رهگذاری اعجوبه کاران ارباب معارک و شمشیربازان دام
تماشایی گسترده از دو جانب تا یکفرسخ راه صف کشیده
از کثرت الویه بنمونه بهار بیخزان جلوه گر ساخته بودند و غوغای
عام و غلبه مردم و ازدحام بمرتبه بود که راه آمد شد بر نفس و فضای
پرجنبانی بر پشه و مگس تنگ بود و نسوان و صبیان بر فراز
بامها و جدران برآمده صیت سرور و ندای نشاط باوج آسمان
میرسانیدند و بریختن گل و پاشیدن گلاب سطح خاک را گلرنگ و گلبو
میگردانیدند اعلیحضرت ظل الهی تفرج کنان از گذر دراه بزیارت
آستانه مقدسه منوره معصومه و مضجع نواب خاقان رضوان مکان
تشریف شریف ارزانی فرموده بعد از تقدیم زیارت و مراسم عبادات
بمنزل میرزا محمد حسین و میرزا سعید طبیب خاصه شریفه نزول اجلال فرمودند
و در ایام توقف مکرر بزیارت آستانه رفته مقرر شد که سه روز
هر روز پانصد قاب طعام و حلوا و پالوده طبخ نموده بفقرا و مستحقین

و مجاورین مرقد خاقان رضوان مکان رساند و روز اول مهمان میرزا سعید
و روز دوم مهمان میرزا محمد حسین کشیک شیلان مقرر و از سرکار ایشان
طبخ شد و مبلغی خطیر از سرکار خاصه شریفه بانعام فقرا و مستحقین مقرر
گردید و چون معروض شد که ناحیه قم و دشت ملبر شکار بسیار و کلنگ
بیشمار است فرمان همیون بگرم کردن هنگامه نشاط کوسه در آن مکان
نفاذ یافته بعد از سرانجام آن امر عنان عزیمت شکار آن ناحیه
تافتند و دو سه روز در آنجا اقامت نموده بعد از مراجعت
پیش از یکشب توقف نکرده متوجه مقصد گشتند **شرح شکار شهریار و مجوزد**
ورود امام زاده واجب التعظیم چون ناحیه دلگشای شهریار شهریار
بلدان و از کثرت آبهای غلطان و چمنهای زمردنشان رشک فزای
ریاض جنانست و مشحون باصناف شکار و انواع ریاحین و ازهار
میباشد آن ناحیه خلد عنوان مورد رایات نصرت توامان شد و چند
روز که آنمکان مقر موکب نصرت لوا و اعلام جهانگشا بود دیگر روز
با مخدرات سراپرده عصمت بقورق متوجه شکار گشته داد خوشدلی
و فراغت دادند و چمن مخور که جای گوزن و گراز مکان مرغان فلک

سیر آسمان تا زینت رفته یکدو روز در آن سرزمین اقامت نموده یکنوبت با امرا
و مقربان سواری فرموده یکراس گوزن بدست مبارک تفنگ از پای
در آوردند و از آن چمن دلکش رایات جهانگشا متوجه زیارت امام
زاده واجب التعظیم امام زاده عبدالعظیم گردید در باغ آستانه نزول
اجلال واقع شد **شرح اموری که در ایام توقف آستانه مقدسه امام زاده**
عبدالعظیم روی نمود چون در حین ورود اردوی شهریار جمعی از
رعایا و قورچیان بسر راه آمده از کلبعلی سلطان ایل بیگی شکایت نمودند
بعد از ورود آن بلده طیبه مأمور ساختند که امرا و ارکان دولت
اجلاس نموده بحقیقت شکایت شاکیان و سلوک کلبعلی سلطان رسیده
معروض نمایند حسب الفرمان امرا و اعیان اجلاس نموده بحقیقت سخنان
طرفین و غث و سمین مطالب جانبین رسیده چون امری که موجب باز
خواست تواند بود بکلبعلی سلطان لازم نیامد حرکات جزئیه او منظور نظر
عفو گردید و در همین مکان امر همایون نفاذ یافت که موازی نه هزار
نفر از عساکر منصوره و ملازمان امرا عظام عراق و محال قریبه روانه
استراباد شده اگر حرکتی از جماعت سعایت قلماق صادر شود دا..

دفع و رفع نمایند و چون کلبعلی سلطان مزبور نیز از جملهٔ جمعی بود که
برفتن استرآباد مأمور ساخته مقرر داشتند که روانه شود ارقام
مطاعه باسم سایر امرا و عساکر صادر و محصلان بساعی معین شد که آنجا رعیت را
بزودی در استرآباد حاضر سازند بعد از سه روز که در بلدهٔ مزبور
جهة تقدیم مراسم زیارت و استحمام و استراحت توقف واقع شد بدولت
و اقبال با امرا سوار شده متوجه صوب با صواب مازندران گردیدند
و تا سر درهٔ خوار با امرا عظام سواری فرموده از سر درهٔ خوار
بیورت سوار شده منزل بمنزل تا فرح آباد پیموده در جایی
توقف نفرمودند الحق قلم صنع بیچون و خالق کن فیکون که آسمان
از کارخانهٔ صنعش صدفی و مهر و ماه از دریای جلالش گوهری است
صفحات اوراق اشجار سواد گوهر انواعی پرداخته و صفحهٔ کهسار را
در الوان اشجار با آیینی ساخته بود که جیب خاک چون دامن شفق
گون افلاک بدیدهٔ بینندگان جلوه مینمود و دیدن سنگهای لعل کهسار
چون تماشای در دریای بی پایان اصناف الوان کشتی شکسته میشد
و اقدام نگاه که عروج آسمانش یک گام راهست از پیمودن آن خسته

میگردید از بهجالک تا فرح آباد که شش منزل است از زمین و بی
بوسعت دستگاه نظارهٔ نظار این بزم چیده و شعلهٔ آتش اوراق
خزانی باوج آسمان رسیده بود خسرو کامران همه جا تماشاکنان
بدار السلطنهٔ فرح آباد بهشت بنیاد نزول اجلال فرمودند
اسلام زال ارسطا و سایر گرجیان هدایت یافتگان را در هر
راهی خضر توفیق همسفر و سعادت پیشکار را در هر سفری رستگاری
جاوید بر اثر میباشد لهذا در اثنای این سفر دیدهٔ بینش زال بیک ارسطا و از خواب
غفلت گشاده و مایهٔ تجارت تحصیل مغفرت آتش آباد گذشته حاوی نیل
مرام و مطالب الاسلام گردیده استدعای تلقین کلمهٔ طیبه نموده بشرف اسلام
سرافرازی یافت و سایر گرجیان نیز بدفعات باین سعادت مستسعد
گردیدند در اوقاتی که رایات جاه و جلال در فرح آباد بهشت نشان
توقف داشت مکرر بسواری مراکب نرم رفتار سفاین که گردیدنشان از
در رسانیدن دماغ خاصیت گردش جام و تأثیر نشأ ساغر مدام است فرموده
از گردش کشتی بادهٔ ارغوانی و استماع نغمات روحانی دماغ عیش و
عشرت را دوبالا رسانیدند و از تفرج چین گشادهٔ دریا و دامان

پرکل صحرا شادی بر شادی افزودند و بعد از چند روز اقامت بدستور
بسواری قورق متوجه دار السلطنه اشرف گشته از راه پرستچه کلّه
شکارکنان در ساعت مسعود داخل گردیدند

شرح شکار پرستچه کلّه و رفتن بدار السلطنه فرح آباد و مراجعت فرمودن

چون غرض اصلی و مطلب کلّی از سفر مازندران کمانداری و شکار و تفرج اماکنه
مرغوبه و چمن مرغزار است بعد از چند روز اقامت متوجه پرستچه کلّه
که عمارتش رفیع و صحرایش مسکن اردی بهشت در ربیع است گردیدند
الحق این مکان جائیست با وجود صفا و کمال فیض و گشادگی
هوا مشحون باصناف مرغابیان و طیور و تذرو و گوزن و گراز
و گور لهذا در اوقات توقف دار السلطنه اشرف هر چند روز
گاهی با امرا و ارکان دولت و گاهی با مخدرات سرا پرده عصمت
بدین مکان نزاهت بنیان آمده هر مرتبه ده دوازده روز
و کمتر و بیشتر توقف واقع میشد و در حین سواری با امرا و بندگان
بکماندارهای نمایان و انداختن تیرهای پران که بینند کماندارا
پیش از افتادن صید گمان میشد که مگر خدنگ بخطا رفته حیرت

افزای نظارگیان میگشتند

نظم

هست بیحد و بیکران صیدش ٭ از زمین تا باسمان صیدش ٭
همچو دریا هوا از تیر است ٭ در هوا ابر بال مرغابیست ٭
هست بر صید تنگ دام نگاه ٭ که فرازد بر آسمان خرگاه ٭
خیل اردک بر آسمان پیچید ٭ چون سطور کتاب بر گردید ٭
تاخت سوی گوزن هر که شتاه ٭ بیشه هر طرف فتاد براه ٭
کم کسی دید از صغیر و کبیر ٭ بیشه را که رم کند از شیر ٭

آئین صیادی گاهی بتاختن
اسب و انداختن خشت و تیر چیده میشد و گاهی اعجوبه کاری و کمین گشائی
ببر و شیر دیده می آمد و گاهی امرا و بندگان والا رسطاو و گرجیانرا
مأمور میداشتند که کمانداری و تیغ آزمائی نمایند جمعی از ملتزمان رکاب
سعادت و گرجیان که حدیث شکاری بودن شیراز اشنیده و این
امر غریب را ندیده بودند غریق لجه حیرت شده تعجب می افزودند
متکلف کمانداری اعلیحضرت ظل الهی امریست بدیع و صید افکنی
شیران کلیست از بالغ غرایب چنین چه همه کس را معلوم است که [شجاعان]
ایران و جابکسواران اینولایت بهشت نشان از عهده رستم و دستان [بر آمده و برداشته اند]
الی الآن بر بهادران و سپاهیان سایر ولایت جهان امتیاز

و منتخب هر صنفی و خلاصهٔ هر طایفه که پسند پسندیده کیش مهر قبول مشکل پسندان
رسیده در رکاب نصرت انتساب جمعیت دارند و در اوقات شکار
شیوهٔ اسب تازی و تیراندازی هر یکی دیده میشود همان امتیازی
که گوهر از صدف و لعل و یاقوت از خزف و پادشاه از سپاه و خورشید
درخشان در حین خسوف از ماه دارد شیوه های این منظور انظار
عنایت الهی را بر سایر برگزیدگان این فن حاصلست خدنگ جگر
دوزش را چون تیر قضا خطا نیست و زخم شکارش را چون جراحت
بسمل دوا نه ملتزمان رکاب در هر سواری داستانهای شیوهٔ
رستم و اسفندیار را بدیده عیان می بینند و کلمهای اقوال مسموعه را
از باغ مشاهده بدست اذعان و قبول می چینند اما شکار شیران
و صید افکنی ایشان الحق آن نیز چندان خوش آینده و غریب است
که اگر نه هر روز دیده میشود هر چند از ثقات روات می شنود
باور نمی نمود زیرا که در هیچ عهدی این معهود نبوده و کسی
از باستانیان نقل ننموده که این حیوان منفرس سرکش که تحمیز
تندی خویش در آتش است چندین فرمان پذیر و مطیع و بند

شما به گرم رفتار و سریع باشد صید اگر بال برآرد در جنب جستی فی الحال کیش
عاجز تر از طایر پر کنده و اگر آتش سوزان گردد گرفتار تر از شعله
سرکش در کمند باد و زنده است چون بغیر از دیدن عیان که ترجمان
بیان آن میتواند شد شرح آن بطریق دیگر متیسر نیست لهذا طی طریق
اطناب مینماید بعد از ذیل این مطالب چون در حین توجه مازندران
جمعی را از صاحب وقوفان از الکارهای بیشتر بجهة ساختن بناهای
بطرح غریب و آیین تازه در نهایت تکلف که مسقف بوده جای
نشیمن اعلیحضرت ظل رحمان و ایستادن خدمتکاران داشته باشند
روانه فرموده بودند و در حین ورود دار السلطنه فرح آباد بهشت
بنیاد با تمام رسیده بود در ایات نصرت آیات متوجه آن صوب صواب
گردید و بناهای مزبور که در نهایت تکلف با تمام رسیده
و بهشتهای غریب مزین گردیده بود دیگر را سیر سراسر خیابان
سر بخته بنه رود فرمودند در دفعه که با امرا و خاصان که اسم هر یک
بخصوص نوشته بودند که در ان بزم روان از ملتزمان باشند
گلچین این تماشا میگردیدند مقرر داشتند که اطراف رود را

ازدو جانب چراغان نمایند و استادان آتشباز با انداختن تیرهای شهاب
و افروختن مهتاب شام ظلمانی را کسوت روز نورانی درین امر ید
بیضا نمایند سیر چراغان در اوج آسمان و آئینهٔ آب روان کیفیت
شراب دو آتشه را زمیدار دو گره کشایی تیر شهاب عقده
از دل میکشاید آتش بادهٔ درخشان و شعلهٔ فروزان برق خرمن
سوز عقل تماشایی و مهتاب کتاب طاقت و شکیبایی میگردید
و بعد از رسیدن زمان رجعت و وقت استراحت متوجه دولتخانهٔ
همایون گردیدند و بعد از چند روز متوجه دار السلطنهٔ اشرف گردید

شرح بنای شهر و عمارت مبارکه سعادت آباد سعادت ازلی تربیت انجمن آرا
که در خاک ماند و نهالی که گلهای امتیاز بشکفاند همین معنیست
که یک کف خاک را مسجود مقربان ملأ اعلی میسازد و کعبه را قبلهٔ
اهل اسلام نماید از لوث وجود اهل اصنام میپردازد بمقتضای این معنی
درینولا کوکب اقبال اکبر آباد دار السلطنهٔ اصفهان از وبال برآمده
منظور نظر تربیت گردید و امر فرمودند که طرح دولتخانهٔ مبارکه
در باغی که متصل بباغ سعادت و مشرف بر دریاچه زنده رود

و پل جدید بود کرده شود و چون بودن گبران در جوار آن مکان بعد از آنکه
منظور نظر استحسان اعلیحضرت ظل رحمن گردید مناسب نبود مقرر شد که
زمینی که در جنب جوار در عوض بآن جماعت داده اعیان امرای عظام
و خاصان ذوی الاحترام بقیمت واقعی خریداری نموده هر یک منزلی
مناسب حال خود بنا نمایند و باغ کثیر الازهار جنت اشتهار که عباس
آباد ثانی خطاب داشت مسمی بباغ سعادت و این شهر زیبا که عروس بلدان
و منتخب مجموعهٔ اصفهانست موسوم بسعادت آباد شد الحق عمارتی که
در یمکان نزاهت بنیان رتبت ایقان یافته بهشتی است در ارتفاع
و اعتلا مشابه بآسمان و آسمانیست در صفا و فضا مماثل روضهٔ رضوان
از جانب شرقی دریاچهٔ فسیح الفضا زنده رودش در زیر رایات
و از طرف غربی باغ همیشه بهارش جلوه فروش و دلربا اگرنه عکس در آب
افتادی مثل داشتنش امری بودی محال و قضیه بپردن از وسعت
آباد احتمال خامهٔ گلچین از باغ خاطر مصرعی چند رنگین بجهت ضبط تاریخ
این بوستان دسته بسته بود ثبت افتاد **نظم**

زهی سر منزل اصحاب سعادت ∴ که حسنش عقل را کرده است غارت ∴ دل خلق جهانش

در سراغست ∴ فلک را چشم و گیتی را چراغست ∴ بجستجو فلک عمری دویده ∴
ولیکن شاهدی زینسان ندیده ∴ سعادت داشت با خود این درو
بام ∴ یکی دیگر برافروزد ز ایام ∴ سعادت چون شد از تکرار
کامل ∴ از و سالی تمامی گشت حاصل **شرح مغلوب شدن متمردین
داغستان و فتح حاجی منوچهرخان** صدای سلطنت و جهانگیری را کوسی
بغیر از کاسهٔ سر دلیران رزم آزما نیست و این طبل بلند آوازه را
دوالی بغیر از تیغ آبدار صف شکنان معرکهٔ هیجا به آوازی بغیر
از آوازهٔ شکست دشمن نیست که در گنبد گردون تواند پیچید و بریدی.
بجز مژدهٔ فتح و فیروزی که از قیروان تا قیروان تواند دوید
گلزاری که خزان تا انقراض زمان شکفته و تازه رو باشد حدیقهٔ نضرتیست
که از خون دشمنان شکفته شود و گوهری که آویزهٔ گوش و گردن عروس
ایام تواند بود و در گرانبهای شهرتی که بمثقب سنان و خدنگ
سفته گردد سخنی که گوش آیندگان تواند شنید حکایتیست که زبان
سیف و سنان سرآمد حدیثی که استادان موصول و پسندیده شخصی
قبول باشد خبریست که نزاوش خون تر از این دشمن روایت نماید

داستانها بر صفحهٔ زبان مرقوم تواند شد که بقلم دست و پای مرکب شجاعان
نگارش یابد و کوکبی ابدی الظهور تواند بود که از آسمان فیروزی با مدحگاه
فتح تصنیفی است که حلقهٔ معرکه قصه‌خوانان چون چنبر دف لبریز آن ترانه
شعلهٔ خنک آتشی که زبان قصه‌طرازان هر زمان در کانون دهان آنرا
زبانه ایست این آتشت که هرگز از پای نمی‌نشیند و این شمع فروزان نیست
که خاموشی نمی‌بیند آری چراغ شهرت بچخماق مقارعهٔ سیوف بر
روشن میشود و بوستان نام نیک از آب صندل تیغ دلیران گلشن
میگردد و الحمد لله و المنّه که در عهد سلطنت و خلافت زمان اعلیحضرت ظل رحمن
و صاحبقران دوران این گل به نسیم عنایت ازلی هر روز بآیینی خندان
و این کوکب هردم از افقی دیگر تابان میگردد تفصیل این اجمال.
آنکه در حینی که رایات نصرت توامان فیروزی نشان در دار السلطنهٔ
اصفهان نزول اجلال داشت حاجی منوچهرخان بیگلربیگی شیروان معروض
داشت که عباسقلیخان اوسمی حاکم قیتاق واصل رحمت خلاق گشته
والی ولد رستم اوسمی سابق باتفاق جمعی از عاقبت اندیشان
آن قوم جمعیت نموده ارتکاب بعضی حرکات ناشایسته که زیاده از حوصله

اتیان نسبت کرده اند و فرمان همایون باسم الله‌وردی خان منصب
و قوللر آقاسی بالقابه که در آن اوان بجهة نسق گرجستان و کاخت
و ساختن قلاع در قراباغ توقف داشت صادر شد که از جمله عساکر
فیروزی مآثر که نزد او جمعیت دارند موازی یازده هزار نفر
باتفاق امراء عظام و یوزباشیان کرام و تفنگچیان و غیرهم
نزد ایالت پناه حاجی منوچهر خان فرستند و فرمان والا باسم
حاجی منوچهر خان نیز نفاذ یافت که باتفاق عساکر نصرت توامان
و امراء تابین از شیروان و داغستان و زاخور و طبرسران در دفع
و رفع این سرگشته بادیه غوایت و طغیان نمایند و همچنین ارقام
مطاعه باسم سرخاب خان شمخال داغستان و سایر امرا که
زبان زد خامه بیان گردید صدور یافت که امتثال اوامر و نواهی
حاجی منوچهر خان نموده آن تیره روزگار را بدست آورده بدرگاه
فلک اشتباه فرستند و ایالت قیتاق و باشلو و آنچه بود
بحسن خان شفقت شد و علیقلی بیک توپچی باشی مأمور شد که توپخانه
مبارکه که هر یک از توپهاتیش را بیست مهره دارد که اربیست

دشمن با رباتفاق میر شاه تقی کوپائی و سایر مین باشیان تفنگچیان
توپخانه خاصه شریفه با دو هزار نفر از توپچیان روانه گردند
حاجی منوچهر خان از بلده طیبه شیروان متوجه ییلاق شاه داغی
و سایر ییلاق شده رقم اشرف را که باسم سرخای خان شمخال
و سایر امراء داغستان صادر شده بود فرستاده ایشان را مأمور
داشت که مهیا و آماده بوده باشند که در حین ورود عساکر
نصرت مآثر اتفاق نموده آن مدبر بداختر را بدست آورند و خود
نیز با گروهی که نزد او جمعیت نموده بودند با آهستگی و تمکین روان
گردید در اثناء راه گذار ایشان بر ناحیه کوره افتاده در حوالی
آن مکان نزول نمودند مردم آن ناحیه که در عهد هیچیک از پادشاهان
بعلت صعوبت ممر و مدخل و کثرت اشجار و ارتفاع جبال سر بربقه
اطاعت در نیاورده بودند و در عهد دولت روزافزون و زمان
ابد مقرون سالک مسلک فرمانبرداری گردیده بودند باغوای
جمعی از تیره بختان داغستان چند روز در مضایق جبال متحصن و متواری
گشته از آمدن نزد حاجی منوچهر خان تقاعد نمودند بعد از معاینه

نظر و تحقیق بصر که کثرت و عدت لشکر منصور معلوم ایشان گشته دانستند
که بدون آنکه ایشان را مانند صید جرگه از آن مکان بیرون نیاورند بهفت
واقع نخواهد شد از حرکت ناهنجار خود پشیمان گشته نزد حاجی منوچهر خان
آمده بزبان زاری و تضرع عذرخواه گناه گردیدند و حاجی
منوچهر خان ایشان را استمالت و مطمئن خاطر گردانیده متوجه باب الابواب
دربند گردید و در اوقات توقف آنجا و ییلاق شاه داغی مکرر
کس نزد سرخانخان شمخال فرستاده او را طلب نمود که نزد
مشارالیه حاضر شده در دفع و رفع الق بدانچه مصلحت باشد بعمل آورند
و مشارالیه بفحوای **نظم** قضا چون ز گردون فرو هشت پر ؛ همه زیرکان
کور گشتند و کر ؛ اسیر استیلای قوت وهمی گشته اقدام بر قدوم
معسکر قیامت هجوم نموده بمعاذیر دلپذیر و کلمات روی اندود
تدویر متمسک گردیده در مدافعه افزود و در اثنای سفر حسن خان
داعی حق را اجابت کرده روانه سفر عقبی گردید شمخال انمعنی را تقریب
ساخته عریضه مشتمل بر نهایت خضوع و خشوع بدرگاه معلا فرستاده
استدعا نمود که چون مردم داغستان بصورت مشابه انسان و در معنی

از مقوله حیوانند و توهم نموده اند که مبادا در داغستان قلاع متین ساخته
ساخته ایشان را در قید رعیتی آورند بنابرین اطاعت اوامر و نواهی
او نمینمایند و حسن خان اوسمی برحمت ایزدی پیوسته الق از کرده
نادم شده سالک طریق بندگی و سرافکندگیست اگر بمقتضای
مروت جبلی تقصیر او مقرون بعفو و منظور نظر شفقت گردد
که رفع توهم مردم داغستان گردد و ام را از ایستادگان بارگاه
کریاس گردون اساس است و کتابتی نیز باین شرح باللّه وردی خان
بالقابه نوشته موما الیه را نیز شفیع انمعنی نمود اعلیحضرت ظل
رحمن که معدن شفقت و بحر مرحمت اند فرمودند که اگر الق نیز
ببندگی آید با یکی از اولاد خود دراین دربار اقبال فرستاده از
حرکتی که بجهالت از و صادر شده انابت نماید مسئول او درجه
قبول می یابد حاجی منوچهر خان بنابر وعده که شمخال نموده
روانه شده چون معلوم نموده بود که آنقوم ناعاقبت اندیش
بهر ترتیب آنکه در استیصال الق کومک خواهد نمود جمعیت
نموده از روی سپاهگری صف آرایی لشکر منصور نموده

توپخانه را با توپچیان و تفنگچیان و عمله توپخانه پیشتر بنصرت شعار
تعبیه نموده از باب الابواب دربند در حرکت آمده بود و سرخای
خان شمخال و جماعت داغستان رود سامور را که در جبال داغستان
بجر زمنصب میشود معبر و عبور از آن بغیر از آنکه بر پل گذرند
بطریقی دیگر میسر نیست بناه و محکمه ساخته در بستهای رود که بدریا
متصل شده امکان دارد که سواره عبور نمایند کشتیهای مشحون
تفنگچیان قدر انداز باز داشته نیت برکوه داده مجاری
و مسالک را مسدود و باستظهار جبال رفیعه و اعلام منیعه و تنگنای
اشجار و تقصیر انهار قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده طبل نافرمانی را
که در زیر گلیم مینواختند بلند آوازه کردانیدند و سرخای خان شمخال
و الچی و قزان الب و میرزایان و آغایان و سایر مردم داغستان و قیتاق
و اعراب و غیرهم که جمعیت ایشان بسی هزار کس بلکه متجاوز رسیده
از آنمکان که در حقیقت محل هلاک ایشان بود جمعیت نموده منتظر
ورود حاجی منوچهر خان و لشکر نصرت توامان بوده همینکه طلیعهٔ
لشکر منصور نمودار میشود آن گروه مخذول صف آراسته دست

باستعمال آلات حرب و ادوات طعن و ضرب گشوده شروع در جنگ و جدال
و محاربه و قتال مینمایند در بحال نفیر کره نا که موذن فتنهٔ خوابیده است
شروع باذان اذن محاربه کرده تفاً بین توپهای آتش فشان
و حیات جانگزای تفنگهای بد امان از خواب امن بیدار گشتند و سهام
جان ستان از آشیانهای ترکش پردلان چون مرغان وحشی
که از استماع فریاد و افغان رم نمایند در پرواز آمدند غبار
معرکه بگرد باد ستم مرکبان صبا رفتار در حرکت آمد شخص مدارا
در نقاب گرد رخ نهفته صبح قیامت آشکارا گردید ساقی
اجل کاسهای سر پردلان را بگردش آورد و شراب ارغوانی
خون از شیشهای ابدان ریختن آغاز نهاد شش پر از زمان
پرداز صعودی و نزولی رسید و هنگام جریان چشمهای خدنگ
زره فراهم آمد پرچم اعلام بمرگ دلیران طرفین گیسو باز کرد
دهل و کوس باز کرد و دهل و کوس شیون کشتگان جانبین
سینه کوبی آغاز نمود مضمون این بیت در نظر بینندگان صورت
وقوع یافت بیت ز گرد دستوران در آن پهن دشت ٭ زمین شش

شد و آسمان گشت هشت؛ گروهی از بخت برگشتگان قیتاق و داغستان
باتفاق الق و سایر سرکردگان از میمنه دشمنان بهیات اجتماعی
بر میسره سپاه نصرت دستگاه حمله آور گشتند آهن قبایان عرصه
هیجا چون سد متین و کوه آهنین پای ثبات و قرار افشرده آن
مهمانان فضول را باسیاف و فصول ضیافت بلیغ نمودند در آن
اثنا مرحوم صفیقلیخان حاکم بردع و فضلعلی سلطان حاکم شیروان
شاهلو و برگشاط سربازی و جان فشانی نموده سالک طریق
جنان گشتند حاجی منوچهرخان در قلب مانند دل شجاعان قدم
جرات افشرده جمعی از یردلان را از قلب و میمنه بمدافعه آن قوم
مغرور مامور ساخته و غازیان بسرعت برق خاطف و شهاب
ثاقب حمله آور گشتند و آنگروه ندامت پژوه را دیگر مجال
ستیز و یارای آویز نماند عطف عنان بوادی هزیمت نمودند
و غازیان جلو ریز طریق تعاقب پیمودند در همان روز جمعی کثیر و جمی
غفیر از آن مخاذیل طعمه شمشیر آبدار آتشبار غازیان شده سه
چهار روز بعد از آن نیز رؤس جمعی را که در مکامن اشجار زخم

تیر و تفنگ شربت هلاک و بوار چشیده بودند بنظر می آوردند برادر الق
و شخص دیگر که از نام آوران داغستان بودند در آن روز مقتول گشته
نهال نیزه عساکر نصرت مآثر بار و بر فتح گردیده و آواز شکست دشمن
باطراف و اکناف عالم رسید حاجی منوچهرخان حقیقت این فتح مبین را
عرضه داشت نموده مصحوب نجفقلی بیک غلام خاصه شریفه که در آن روز
تردّدات نمایان نموده بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده رقم اشرف صادر شد
که چون سرخای خان شمخال نیز قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده ذیل رسوائی
و بدنامی بر جبین خود کشیده او را با سایر رفقا و اقوام بدست آورده
داغستان را از لوث وجود ایشان پاک گردانند و مجدداً ارقام اشرف
باسم امرا و عساکر نصرت مآثر صادر شد که نزد حاجی منوچهرخان جمعیت
نموده اثر از آثار آنقوم نابکار نگذارند اما سرخای خان و سایر مردم
داغستان بقلل جبال التحصن جسته و پشت توانائی در هم شکسته
و راه فرار را بیشتر بجهت دانستند که در هدم اساس دولت خود
کوشیده و شیر مرگ را از پستان نادانسته دوشیده اند بمفحوای ع هم در تو گریزم
ار گریزم ؛ صغیر و کبیر و جوان و پیر شمشیر در گردن انداخته مروت

جبلی و کرم ذاتی اعلیحضرت ظل اللهی را شفیع جرایم خود کردانیده نزد حاجی منوچهر خان
آمده از افعال ناشایست خود انابت و استغفار نمودند و تنخال کل محمد بیک
ولد خود را با عریضه محتوی بر ندامت بدرکاه جهان پناه فرستاده طالب
عفو زلات خود کردید و صاحبقران زمان که فرزند اسد الله الغالب
و غالب کل غالب شاه مردان علی ابن ابی طالب اند بر عجز و استغاثه
ایشان ترحم فرموده کناه ایشانرا مقرون بعفو داشته کردهای ایشانرا
نسیاً منسیاً انکاشتند و حکومت آندیار را بدستور بمشار الیه ارزانی
فرمودند و تنخال ولد او را که بدرکاه معلا آمده بخلاع فاخره سرافراز کردانیدند

شرح شکار میان کاله صیادان غزال عیش و عشرت و شهسواران
فضای دلکشای کامیابی دولت شکار جرکه دام مطلب تماشای
این هنکامه را متمم استبساط و کامکاری میدانند لهذا بمقتضای قابلیت
مکان آراستن این جشن غرابت عنوان در میان کاله مازندران بهشت
نشان مرکوز خاطر اعلیحضرت ظل رحمان کشته در عین ورود بلده
طیبه نطنز جعفرقلی بیک قورچی رکاب را مامور فرمودند که پیشتر
از موکب مسعود روان کشته در دو محل از محال میان کاله که شکار

جرکه نواب کیتی ستان فردوس مکانی و نواب خاقان رضوان آشیانی
در انمکان انعقاد یافته چند تالار بنا نموده اطراف تالارها از
اشجار و خار و خس پرداخته مسطح و هموار نمایند که در حین تاختن
مرکبان برق تاز و افکندن کوزن و کراز خاطر جمع بوده باشند
جعفرقلی بیک بمقتضای فرمان دو باب تالار در لورین مسافت
سیصد ذرع تعمیر و یکباب تالار در دوازده و ازی احداث و اطراف
آنرا از اشجار و خار و خس پاک و هموار نموده بود و بعد از ورود
رایات نصرت آیات بدار السلطنه فرح آباد بهشت بنیاد که فرمان
بجمعیت رعایا و بلدان صادر میکردید نواب ایرانمداری معروض
داشتند که اکر دامی وسیع در انمکان کشیده شود که صیدی از اطراف
بجرکه فراهم می آید داخل دام شده در حیطه ضبط بوده باشد
احتیاج بجمعیت مردم جرکه کمتر و امتداد ایام صید بیشتر خواهد بود
اعلیحضرت ظل رحمان تصویب رای آن کاردان نموده امر باتمام
دام فرمودند و مقرر شد که عمال مازندران و کیلانات و هزار
جریب و استراباد در تکمیل ریسمان کنف که رسد بهر یک رسیده بود

در موعدی معین باتمام رسانیده نقل میان کاله نمایند و موازی دو عدد
ستون که طول آن چهار ذرع بوده باشد قطع کرده آماده سازند
و چون نصب دام و نسق این مهام در وسع اهتمام هر کس نبود سر انجام
این کار حواله برای اصابت آثار ایران مدار شده آن مخلص بلا اشتباه
و عمدهٔ مقربان درگاه در حینی که رایات منصور در فرح آباد
توقف داشت روانهٔ میان کاله شده و ملاحظهٔ ممر و مدخل شکار
و مکانی که نصب دام باید کرد نموده مراجعت نمودند و محصلان
بجهة آوردن اهل جرگه معین گشته رایات منصور روانهٔ بلدهٔ
طیبهٔ اشرف گردید و بعد از آنکه مکرر رایات منصور در بیشهٔ کله
و بروجه کله و عباس آباد گشته از شکار آنجاها چنانچه سبق ذکر
یافت استلذاذ حاصل نمودند و اسباب شکار جرگه حاصل شد
بدستور امر فرمودند که نواب ایراندازی قبل از نهضت همایون
روانه شده مردم جرگه را بمردم ساعی کاردان تقسیم نموده آماده
باشند که بعد از ورود موکب مسعود بقریهٔ چارمان که دو فرسخی
میان کاله است شروع براندن شکار نمایند و چون خاطر از حرکت

قلماق جمع بود مقرر فرمودند که قلیچ خان حاکم استارا و یوزباشیان
و قورچیان و غلامان و تفنگچیان با موازی سه هزار نفر سوار
از عساکر منصور که در استراباد می بودند در ینوقت حاضر شده براندن
شکار جرگه اشتغال نمایند و نواب ایراندازی حسب الفرمان قضا توامان
قبل از نهضت رایات ظفر نشان بسه روز روان گشته چنانچه مقتضی
کاردانی و خدمت سگالی باشد سرانجام آن کار که در نظر کار
شناسان بغایت دشوار بود نموده قلیچ خان و کدا علی بیگ قاجار
برادر قورچی باشی و وزیر هزار جریب و دستان و حاجی هدایت
امین باشی را بسر کردگی اهل جرگه جابجا تعیین نمودند و بعد از ورود
رایات بچارمان فرمان براندن شکار شد و چون معروض شد
که جستن گوزن از بالای سر جرگهٔ سوار و پیاده بسهولت میسر است
مقرر شد که شتران اهل اردو را نیز در عقب اهل جرگه بترتیب
باز داشته حصاری بر حصار سوار و پیادهٔ جرگه افزایند که در
هنگام تنگی جرگه مانع جستن گوزن بوده باشد با اهل دایره که قطر آن
چهار پنج فرسخ تواند بود بسته صدای کوس و نفیر و افغان باوج آسمان رسانیدند

دیدور و زآن مسافت را باهستگی طی نموده به نیم فرسنگی دام رسیده رحل اقامت
انداختند اعلیحضرت ظل رحمانی ملتزمان رکاب نصرت توامان روان شده
بعد از ورود بدان مکان مقرر فرمودند که مرتضی قلیخان قورچی باشی
و امام ویردی بیک نایب قوللر آقاسی و قلندر سلطان تفنکچی آقاسی و صفی قلی
بیک ناظر بیوتات سرکاری بیگدلی تا بنیان خود و قیام نموده باتفاق اهل جرگه
روان شوند و اعلیحضرت ظل رحمن با چند نفر از پیش خدمتان داخل جرگه شده
زمانی ملاحظهٔ آن هنگامه فرموده مراجعت نمودند و در خیمهٔ نواب اینداری
نزول اجلال ارزانی داشته طعام تناول فرموده زمانی استراحت گزیدند
و بعد از انقضای زمان استراحت پای دولت در رکاب سعادت درآورده
بدستور با خاصان داخل جرگه گشته امراء بندگی شعار باتفاق
نواب ایراندازی شروع براندن شکار و بردن جرگه کردند و فرمان
والا نفاذ یافت که اگر شکاری از جرگه بیرون رود غازیان در شکار کردن
آن مرخص اند و شب هنگام سیر اهل بدام منتهی شده شکار بسیاری سوای
آنچه داخل دام نشده بود بضرب سهام جان ستان غازیان از پای درآمده
گوزن بسیاری دستگیر شده چون جمعیت صید بجهه بعضی امور فراخور خواهش

داخل دام نشده بود بعد از یکروز توقف عنان عزیمت بصوب بروازین
معطوف داشتند و یکروز در آن مکان توقف فرموده مقرر فرمودند
که یکجانب دام را گشوده جانوران شکاری را جرگه نمایند و اهل جرگه بآیین
سابق و طریق نخست صف بسته شروع در پیرایی آن کار نمودند و آن
مسافت را بدو روز طی کرده روز نخست با خاصان همه جا از قفای
جرگه روان شده بصید تذروان رنگین و سایر مرغان غرابت آیین سر داده
خوشدلی دادند و روز دویم که حلقهٔ جرگه بدام نزدیک شده
با جمعی از بندگان که بخصوصه مقرر شده بود که در حین در خول جرگه
ملتزم رکاب باشند داخل جرگه گشتند بی‌شائبهٔ تکلف و اغراق [illegible]
هجوم گوزن و کثرت صید بمرتبه بود که تعاقب خیل خیل مهیا چون موج
دریا بیننده را غریق لجهٔ حیرت میکردانید اعلیحضرت ظل رحمن که جهانبخش
بکام و بادهٔ خوشدلیش در جام باد بر مرکب باد رفتار آسمان مدار قصد
صید افکنی و شکار برانگیخته بکمانداریهای نمایان و تیرهای پران دیده
بینندگان را زابد امن حیرت جاویدان دوختند انصاف شاهد است
که تا امروز کمانداری چنین داخل خانهٔ کمان نکرده دیده و بینش گواه است

که آنچه از آن خسرو جهان منظور نظر عنایت گوش قصه نیوش از داستان
رستم دستان نشنیده نظم چو در بارجاچی کمان رفت شاه ⁂ تو گفتی که در برج
قوس است ماه ⁂ چو از شست بگشاد خسرو گره ⁂ ز سر گوشه برخواست آواز زه ⁂
ارسطاو و سایر گرجیان که مانند قطره باران قبل از ورود دیگر غلامان
خود را در فن فروسیت و سپاهیگری تمام میشمردند بعد از ملاحظه اسب تازی
و صید اندازی اعلیحضرت ظل رحمن دست و بازوی آنخسرو جهان گردیدند
از بندگان صفیقلی بیگ دیوان بیگی و حسنعلی بیگ میراخور باشی و گرجاسپ بیگ
یساول صحبت برادر ذوالفقار خان و رستم بیگ مهردار و ولد امیرخان
و عباس قلیخان لر و ولد حسین خان و القاس میرزای ولد ایلدار خان
شمخال داغستان و زمان سلطان حاکم سیستان و از گرجیان ارسطاو
و ارشبار بیگ حضرت کمانداری یافته هر یک بقدر توان هنرهای
اندوخته را عیان ساختند راقم حروف نیز در آن روز به بستن ترکش
مأمور گشته بودند در آن اثنا آفتاب عنایت خسروانه شامل این ذره
ناچیز گشته مقرر داشتند که در حضور همایون کمانداری نماید و کفایت
امر گوزنی که در صف همچنان از ماندگی و بیقوتی حال این ناتوان در زمره

سواران دشت بجهة سیر و تماشا بعهده شکالش این نابلد امور سپاهیگری
شد کمترین نیز حسب الفرمان قضا توامان پذیرای آن کار گشته بعد از
طی مسافت بعیده چون انامل را از بد و شعور و تمیز اشتغال استعمال
خامه از مشق فروسیت باز داشته بر روی اسب مشق کمانداری ننموده
اثری بر آن تکاپوی مترتب نشد و اعلیحضرت ظل رحمن با ملتزمان در اصل
جرگه شکار کنان روانه شده اهل جرگه متعاقب می آمدند و درین دفعه
نیز گوزن بیشمار و گراز بسیار سوای آنچه در اصل دامگاه بود دیگر که
داخل شده اهل جرگه و اردوی معلا جا بجا نزول نموده پیش دام را که برداشته
بودند بدستور نصب نمودند و روز دیگر پادشاه فرمانروا بمکانی
که روز ورود میانکاله نزول اجلال فرموده بودند تشریف
ارزانی فرمودند و آن روز متوجه شکار نشده فردای آن روز متوجه
شکار میان دام گشته مقرر داشتند که نواب ایراندار قورچی
باشی و سایر امرا عظام که بسرکاری جرگه معین بودند با جمعی کثیر روز
پیش ملتزم رکاب بوده اند داخل جرگه کردند و خود بنفس نفیس با
چندین گوزن زنده از زخم پیکان خارا شکاف با آئینی که رستم از ملاحظه آن

انگشت تعجب بدندان گزداز پای درآوردند و یکان یکان از امرا و ملازمان
و کرجیایان را نیز امر فرمودند که در حضور همایون کمانداری نمایند و هر یک بقدر
مقدور کمانداریها نمودند و بشیران و ببران شکاری نیز چندی از
گوزنان حصاری در کمال غرابت و شیر شکاری صید شد میرزا محمد سعید
طبیب خاصهٔ شریفه و راقم این حروف را نیز بانداختن یکی از گوزنان مأمور
فرمودند درین دفعه آن رابطه شناس جسم و جان و کمترین بندگان چند
تیر انداخته آن صید ناتوان از پای درآمد و مظنهٔ آنکه سهام بخطا
کاری افتاده عطف عنان واقع شده بعد از رجوع صید زخمی بتعبیه
حیاتی که داشت خود را به بیشه که در آن حوالی بود دررسانیده از نظر
متواری گردید آن روز تا هنگام ظهر باسب تازی و صید اندازی
اشتغال نموده حکم فرمودند که باقی مانده را تمغا نموده آزاد
نمایند الحق در ایام سرکاری و سرانجام این امر که تا دوازده
روز امتداد یافت نواب ایرانمداری سعی و ترددی نمودند
که عشری از آن در قوت بنی نوع باشد چه از طلوع فلق تا غروب
شفق و از رواح تا صباح شب و روز قطع نظر از خواب و خور نموده

بنسق این کار قیام داشت و بعد از فراغ که تعداد حیوانات شکاری شد
از اصناف حیوانات که زخم تیر از پای درآمده و دستگیر گشته
و شیران شکاری صید نموده بودند قریب به بیست هزار راس
بشماره درآمد امید که اعادی را همواره حال مقتولان شکاری و بندگان
این آستان را ظهیر و معین لطف حضرت باری باد شرح چراغان همایون
تتمه دیده وران شگفتن گلهای آتشین چراغان را بهار کامرانی میدانند
و آنشب میمنت اثر را که زمان گرمی هنگامهٔ نوروز دوم
و عیش ثانی میخوانند لیلة شب را بگلگونه چون فروغ چراغان دلربایی
زیبنده تر از پرتو شفق فام ساغر گردان نمیباشد جمع نمودن
این با آن نشئهٔ شراب دو آتشه دارد و آمیزش آن با این
زمین و آسمان را در رقص می آورد در روشن ساختن شبها پرتو
چراغان روزی چند بر ایام خوشدلی افزودنست در آبنوس
فام شب بگلزار پرنگار خلیل الله گشودن هنگامهٔ چراغان را میمنت
که کام دل از تماشا بران توان گرفت و پرتو این صحبت آتشین
که تمنا بران توان بخت بنابرین تماشای این هنگامه آتشین و گلگشت

این بوستان ارم تزیین مرکوز خاطر ضمیر انور گشته امر فرمودند
که کنار دریاچهٔ همایون تپه را که دریاییست محیط آن زیبا عمارت
گردیده با اشکال و تماثیل غرایب آراسته هنگام چراغان آرایند
و تهیهٔ آتشبازی که چراغان فضای زمین و آسمان بدان منیّرست نمایند
که از فرش خاک تا سطح معقر افلاک از شموع فروزان و تیرهای آسمان
جولان و نجوم درخشان چراغان باشد هر چند کیفیت بنای عمارت
لازم السعادت همایون تپه سابقا رقم زدهٔ کلک حقایق نگار گشته
اما چگونگی دریاچه که در ثانی الحال حسب الفرمان اعلیحضرت
ظل رحمن بر اطراف آن مکان همایون احداث شده زبان زد
خامهٔ سخن طراز نگشته لهذا الجهة اینکه کیفیت وقوع چراغان بر خوانندگان
روشن گردد زبان خامه بمنظومه که مشتمل بر اوصاف آن مکان غرایب انتساب نیز گویا میگردد نظم

همایون تپه جای باده نوشیست ٭ که آنجا فیض گرم گلفروشیست
ز رشکش چشم جنت گشته تاریک ٭ که باشد آسمان از خویش نزدیک
بعهد نوبهارش چرخ گردان ٭ ز گل پر کرده دامن تا گریبان
کشیده می کله را کج نهاده ٭ بگردون رفته گلهای پیاده

سزد از خلد بستاند اگر باج ٭ در گلشن رسیده گل بمعراج
چمن باشد ز خاک او نمایان ٭ چو از دل یاد خط سبز خوبان
اندرین گلزار رنگین همایون ٭ ز گل چون غنچه پر گردیده گردون
چو مغز پسته خاکش سبز فام است ٭ خمیر سبزه گردیدن تمام است
در اینجا سبزه رشک چرخ مینوست ٭ که این مخمل ز باد اطلس اوست
هوا هم باغبان هم آبیار است ٭ سراسر سال او فصل بهار است
نمو باشد درین زیبا نشیمن ٭ چو مژگان رشته را در چشم سوزن
نهال خشک این گلزار مینو ٭ کشد قد بر مثال شاخ آهو
نخواهد خاک تا گردد چمن سبز ٭ که گردد در هوا همچون سخن سبز
بود چون شمع روشن بهر بلبل ٭ نهال کنده آتش را ریشه پر گل
درون خاک با آتش رشته دام ٭ نماید سبز همچون رگ در اندام
ببالد گرچه سازندش ز الماس ٭ چو ناخن در کف دهقان او داس
رگ سنگش نمو دارد بدانسان ٭ که بالد استخوان در جسم حیوان
چو خط دلبران بالنده خط را ٭ که بالیدن الف سازد نقط را
بپکد گر شود پیرنج بسته ٭ شکست عضو چون زنگ شکسته

منافق را درینجا سینه رشیست ∴ که عاجز از شکست عهد خویشست
که از خارش کف پا می نخارد ∴ ازین دور زمان گل سر برارد
گلابش را اگرچه بود تاب دیدن ∴ چو نور شمع افزاید رسیدن
ز بوی گل چه میپرسی باغش ∴ که بوی گل دهد گل در چراغش
بود خارش بدان عنوان ملایم ∴ که نتوان نقل کرد از موی قاقم
بچشمی فی المثل افتد اگر خار ∴ نه بیند زو نکه چون دیده آزار
فروزی شمع اگر در صحن باغش ∴ چو نرگس گل چشم چراغش
تذرو سرخ رنگش گاه پرواز ∴ کند بر رنگ روی دلبران ناز
سر سروش اگر گردد نشیمن ∴ نماید همچو شمع سبز روشن
بهر جا فیض ازینجا گشته نازل ∴ بلی نیروی اعضا باشد از دل
بدامانش بود دریاچه آب ∴ که همچون موج از عقلست بیتاب
ز فردوس برین دیباچه دارد ∴ کمند وحدت از دریاچه دارد
ولی دریاچه اش از عکس گلها ∴ بود رنگین تر از باغ تمنا
کمند وحدت آن شاهد شنگ ∴ برنگ شال کلکند بیت صد رنگ
در آب او چو ماهی گشته تیار ∴ ز عکس گل فلوسش گشته دینار

چو هست از عکس گلها نقش ازسنگ ∴ چو ابری خیزد از وی ابر صد رنگ
چو در عکس گلش گردیده راهی ∴ چو خنجر گشته مینا کار ماهی
ز گلزارش بود دریاچه را شان ∴ که دارد از نگین قیمت نگین دان
بران مست سراپا ناز گلپوش ∴ که این دریاچه وا کرده آغوش
ارزو باید که منت در پذیرد ∴ که عکسش هر طرف افتد بگیرد
ز عکس چرخ در آتش عیانست ∴ که در پیش وی از افتادگانست
کشد دریا ز حسرت شور جاوید ∴ که بر گردش چرا دریاچه گردید
ز بخت بد چو وصلش نیست معقود ∴ بحسرت دیده وا کرده از دور
چو غایب یکزمانش از نظر نیست ∴ نمیدانم دگر فریادش از چیست
نباشد لنگر او را تاب دیدار ∴ طبقهای دلش برده است از کار
چنان دل داده آن حسن خوبیست ∴ که دایم موج او در سینه کوبیست
فلک از عشق او چون دید مستش ∴ ز هر سو با طناب رود دستش
عمارت بر سر این باغ و گلزار ∴ برنگ عرش از کرسی نمودار
چگویم رفعت او را چه شانست ∴ که خاکش را شکوه آسمانست
برنگ شاهدان شوخ پرکار ∴ که بنماید ز پشت بام دیدار

نقاب از چهره زیبا گشوده ⁂ بهفت اقلیم روی خود نموده ⁂
نیاید از حصارش پرده داری ⁂ نیاید همچو لیلی از عماری ⁂
گشاده هر کهش بگذشته از سر ⁂ سفالش چرخ را بر صفحه مسطر ⁂
چو فانوسی که شمعش بخشد انوار ⁂ برون و اندرون او طلاکار ⁂
برنگ آسمان عالیجنابست ⁂ سراسر آسمانش آفتابست ⁂
در و دیوار سقفش گل نگارست ⁂ مگر نقاش تر دستش بهارست ⁂
تو گویی داشت وقت صنعت خویش ⁂ صدف از برگ گل نقاش در پیش ⁂
نموده ابر را زانگونه تصویر ⁂ که سازد تشنه را نظاره اش سیر ⁂
بنوعی شکل آهو را کشیده ⁂ که بوی مشک از نافش شنیده ⁂
اگر چه چهره صورت گشوده ⁂ همان در پرده سرمستش نموده ⁂
چنان داد از تحرک سرو را تاب ⁂ که گویی سایه سروست در آب ⁂
نماید با تماشایی نهانی ⁂ که در چشم صورت همزبانی ⁂
به بیند چشم نرگس بر نگارد ⁂ که با عشاق در خاطر چه دارد ⁂
بود این بوستان خلد عنوان ⁂ بنای پادشاه ملک ایران ⁂
فروغ طلعت گیتی ستانی ⁂ شه صاحبقران عباس ثانی ⁂

الهی تا ز صورت نام باشد ⁂ شراب معنیش در جام باشد ⁂
الهی تا نشان باشد ز ایام ⁂ فلک گردان بکامش باد چون جام ⁂

خدمت سکالان حسب الفرمان قضا جریان آن دریاچه را که پرگار آسمان مدور رسمت منصب اشکال و تماثیل مصور کرده اند تهیه آتشبازی و چراغان نمودند بعد از سرانجام آنمعنی اعلیحضرت ظل رحمن با امرا و خاصان و مقربان و کرجیان در مرتبه فوقانی عمارت همایون جلوس فرموده چراغ آنمطلب روشن و بزم بهشت آیین از گردش گلهای قدح گلشن گردید عکس شمع و چراغ در آب تعبیر دیدن بهشت در خواب میکرد و صیقل فروغ هر شمعی زنگ کلفت میبرد دهان دریاچه بصد هزار زبان وصف غرابت آن جشن را به بیانی روشن ادا مینمود و موج آب بچنان بیانی اکتفا نکرده هر لحظه طومار مبسوطی در شرح آنمطلب در نظر میگشود عکس نجوم درخشان و شمعهای چراغان چون خرد و بزرگ مستان در عالم آب با هم رقصان و خروش تیرهای آتشی و زرچک و گلفشان از هر سو پران بی تکلفی تجسس

کنان پرتو چراغ در آب نهالی از شاخ تا ریشه پر گل نموده
پریشانی موجه آتش چون شاهدان زرین کاکل از دست تماشایی
ربوده تلاقی امواج را در مرآت دریاچه نمود شبیخون زدن
هم آغوشی عکس آتش گلها و گلهای آتشی را صورت مصالحه
دشمن با دشمن دریاچه دربار پیرایه آتش آبدار و زرحک دگلفشان از
در نظر نمود بر آتشبار ماهی را هوس همکاری سمندر را خیال هم
پیشگی ماهی در نظر ساغرهای باده رخشان گلی خندست از گلستان
چیده و این غذای روح میوه ایست از آن بوستان رسیده نظم
فروغ شمع و سطح آب و گلزار :: کشیده گرد هم چون هاله پرگار
شهنشه زان میان شادان و خندان :: شده چون مهر عالمتاب خندان
نموده پیش چشم صاحب دید :: برنگ هاله ها بر گرد خورشید
درین هنگامه غرابت عنوان قلیج خان و ارسطاو و سایر گرجیان
و گل محمد بیک ولد سرخای خان نیز رخصت بار یافته بودند
و اعلیحضرت ظل رحمن از غروب شفق تا طلوع فلق گلهای انبساط
از آتشبازی و تماشای چراغان و کشیدن رطل گران و شنیدن